حقوق بشردر اسلام

مؤلف:
د. عبداللطیف بن سعید الغامدی



رد شبهات ملحدين


no-atheism.net


islamway1434


no_atheism


no_atheism


asteira

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

مقدمه ناشر ۹

مقدمه مؤلف ۲۱

فصل اول: انسان و نظریه حقیقت ۲۵

۱-۱- حقیقت انسان از دیدگاه اسلام ۲۷

۱-۱-۱- خلقت انسان: ۲۷

۱-۱-۲- ماهیت انسان: ۳۱

۱-۱-۳- طبیعت انسان: ۳۵

۱-۱-۴- هدف از وجود انسان (نظریه خلافت): ۳۷

۱-۲- نظریه حقیقت: ۴۳

۱-۲-۱- گزیده ای تاریخی از حقوق انسان در طول تاریخ: ۴۳

۱-۲-۲- حقوق انسان در قانون‌ها و عهدنامه‌های بین المللی ۴۷

الف) حقوق انسان در عهدنامه‌های قانونی: ۴۸

پیمان بزرگ Magna carta ۴۸

لایحه حقوق Bills of rights ۴۹

اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا: ۴۹

اعلام حقوق بشر و حقوق شهروندان در فرانسه: ۴۹

ب) عهدنامه‌ها و قراردادهای بین المللی حقوق بشر: ۵۰

نظریه حق در فقه اسلامی ۵۲

تعریف لغوی و اصطلاحی حق: ۵۲

اما تعریف حق در اصطلاح فقها: ۵۴

انواع حقوق در فقه اسلامی: ۵۵
اول: حق نسبت به صاحب حق چهار قسم است: ۵۵
دوم: حق نسبت به محل و جایگاه وی: ۵۷
آثار مترتب بر تقسیم حقوق در اسلام: ۵۸
فصل دوم: اساس حقوق بشر در اسلام ۶۳
۲-۱- وحدت انسانیت: ۶۵
۲-۱-۱- وحدت پیدایش: ۶۵
۲-۱-۲- وحدت طبیعت: ۷۰
۲-۱-۳- وحدت سرنوشت: ۷۴
۲-۱-۴- وحدت عقیده (هم عقیده بودن): ۷۸
۲-۱-۵- دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی: ۸۲
۲-۲- بزرگداشت انسان توسط اسلام ۸۷
۲- ۲-۱- بزرگداشت انسان با ایمان: ۸۷
۲-۲-۲- بزرگداشت انسان به وسیله عبادت: ۹۰
۲-۲-۳- بزرگداشت انسان با علم: ۹۴
۲-۲-۴- بزرگداشت انسان به وسیله عقل: ۹۷
۲-۲-۵- بزرگداشت انسان با بیان و صحبت کردن: ۱۰۰
۲-۲-۶- بزرگداشت انسان با انتخاب نسبی از جنس انسان: ۱۰۴
فصل سوم: حقوق بشر در اسلام ۱۰۹
۳-۱- حقوق اساسی: ۱۱۰
۳-۱-۱- حق برابری: ۱۱۰
۳-۱-۲- حق زندگی: ۱۱۴
۳-۱-۳- حق انسان در امن زیستن: ۱۱۸

۳-۱-۴- حق کرامت: ۱۳۱
۳-۱-۵- حق عدالت: ۱۳۵
عدالت دارای دو بخش است: ۱۳۸
۳-۲- حقوق اجتماعی و فرهنگی ۱۴۳
۳-۲-۱- حق ضمانت اجتماعی: ۱۴۳
۳-۲-۲- حق بنای خانواده: ۱۵۱
۳-۲-۳- حق تعلیم و فرهنگ: ۱۵۴
۳-۲-۴- حق انسان در داشتن محیطی سالم: ۱۵۸
اما سلامت محیط سیاسی: ۱۷۲
۲-۳-۵- حق رعایت بهداشت: ۱۷۳
۳-۲-۶- حق انسان در رشد و توسعه: ۱۷۷
۳-۳- حقوق سیاسی و مدنی ۱۸۵
۳-۳-۱- حق آزادی ۱۸۵
۳-۳-۱-۱- آزادی شخصی: ۱۸۵
۳-۳-۱-۲- آزادی عقیده: ۱۹۸
۳-۳-۱-۳- آزادی فکر و اندیشه: ۲۰۶
۳-۳-۲- حق عمل: ۲۱۱
۳-۳-۳- حق مشارکت سیاسی: ۲۱۸
۳-۳-۴- حق ملکیت ۲۲۷
۳-۳-۴-۱- دیدگاه اسلام در مورد ملکیت: ۲۲۷
۳-۳-۴-۲- محدودیت‌ها و شروطی که بر ملکیت وارد می‌شوند: ۲۳۰
۳-۳-۴-۳- حقوق مترتب بر ملکیت: ۲۳۵
بعضی از حقوقی که بر ملکیت مترتب هستند: ۲۳۶

فصل چهارم: حقوق بعضی از افراد بنابر موقعیت و جایگاه آنان ۲۴۱

۴-۱- حقوق والدین ۲۴۳

۴-۱-۱- نیکی به والدین: ۲۴۳

ثمرات نیکی به والدین: ۲۵۰

۴-۱-۲- اطاعت از پدر و مادر: ۲۵۳

۴-۱-۳- تحریم بی‌حرمتی به والدین: ۲۵۸

۴-۲- حقوق انسان ۲۶۵

۴-۲-۱- مساوات میان زن و مرد در کرامت انسانی: ۲۶۵

۴-۲-۲- اهلیت زن ۲۷۱

۴-۲-۲-۱- اهلیت دینی زن: ۲۷۱

۴-۲-۲-۲- اهلیت مدنی زن: ۲۷۵

۴-۲-۲-۳- اهلیت اجتماعی زن: ۲۷۸

۴-۲-۳- نقش زن در بنای جامعه: ۲۸۰

۴-۳- مراقبت از بچه‌ها و بزرگ کردن آن‌ها ۲۸۵

۴-۳-۱- دفاع از جنین و حقوق وی: ۲۸۵

حق جنین بر مادرش: ۲۸۶

۴-۳-۲- حقوق نوزاد بعد از ولادت ۲۸۸

۴-۳-۲-۱- حق نوزاد در نسب: ۲۸۸

بخش اول: اسباب اثبات نسب: (طاحون، ۱۴۱۱، صص۳۲۴-۳۱۹). ۲۸۹

بخش دوم: شروط ثبوت نسب: ۲۹۱

بخش سوم: آثار ثبوت نسب ۲۹۲

۴-۳-۲-۲- حق فرزند در نامگذاری اسم خوب برای او: ۲۹۳

۴-۳-۲-۳- حق نوزاد در عقیقه و ختنه کردن: ۲۹۵

۴-۳-۲-۴- حق نوزاد در شیر دادن: ۲۹۸

۴-۳-۲-۵- حق نگهداری و تأمین مخارج نوزاد: ۳۰۱
دلیل قرآنی: ۳۰۲
دلیل سنت: ۳۰۲
دلیل اجماع: ۳۰۳
دلایل مشروع بودن نفقه فرزندان: ۳۰۶
دلیل قرآنی: ۳۰۶
دلیل سنت: ۳۰۷
۴-۳-۲-۶- عدم تکلیف بیشتر از توان کودک: ۳۱۰
۴-۳-۲-۷- توجه اسلام به کودکانی که والدین و سرپرست ندارند..... ۳۱۴
توجه اسلام به یتیمان: ۳۱۴
دلیل قرآنی توجه اسلام به یتیمان: ۳۱۵
۴-۳-۳- احکام بچه‌های سر راهی در اسلام: ۳۲۱
۴-۴- حقوق متهم ۳۲۷
۴-۴-۱- اتهام و انواع آن در فقه اسلامی: ۳۲۷
نخست: تقسیم جرم‌ها بر حسب تعیین عقوبت شارع. ۳۲۸
ویژگی‌های حدود: ۳۲۸
دوم: جرم‌های قصاص و دیات ۳۲۹
سوم: جرایم تعزیری ۳۳۱
حکمت مشخص کردن عقوبات برای جرایم معین: ۳۳۲
تقسیم جرم‌ها از جهت طبیعت حق کسی که به او تجاوز شده است ۳۳۴
۴-۲- معنی متهم و فرق میان وی با جانی و مشروعیت زندانی کردن متهم: ۳۳۷
۴- ۴-۳- حکم شکنجه متهم: ۳۳۹
۴-۵- حقوق زندانیان در اسلام ۳۴۳
۴-۵-۱- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن: ۳۴۳

دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع ۳۴۴
۴-۵-۲- انواع حبس در شریعت اسلامی:..... ۳۴۴
حبس‌هایی با مدت معین:..... ۳۴۵
حبس‌هایی با مدت نامعین:..... ۳۴۵
حبس‌های احتیاطی (بازداشت):..... ۳۴۵
۴-۵-۳- منع شکنجه زندانیان:..... ۳۴۵
۴-۵-۴- رعایت حال محکوم علیه:..... ۳۴۷
اجرای حد مست:..... ۳۴۸
تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:..... ۳۴۸
رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:..... ۳۴۹
۴-۵-۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:..... ۳۴۹
نیازهای ضروری زندانی:..... ۳۵۰
آموزش دادن به زندانیان:..... ۳۵۱
هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:..... ۳۵۱
اختصاص مؤسسه‌ها و سازمان‌ها به عقاب مجرمان در اسلام:..... ۳۵۳
حق رعایت اجتماعی محکومان:..... ۳۵۴
حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:..... ۳۵۵
حقوق بچه‌های گناهکار:..... ۳۵۶
پایان..... ۳۵۷
منابع..... ۳۶۱

مقدمه ناشر

الحمد لله الذي أكمل لنا الدين، وأتم علينا النعمة، ورضي لنا الإسلام ديناً، أحمده تعالى وأشكره وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريک له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، بعثه الله بين يدي الساعة بشيراً ونذيراً، وداعياً إلى الله بإذنه وسراجاً منيراً، أرسله إلى الناس كافة ليخرج من شاء من عبادة العباد، إلى عبادة رب العباد، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، ومن ضيق الدنيا إلى سعة الدنيا والآخرة، بلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة وجاهد في الله حق جهاده حتى أتاه اليقين، صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً كثيراً، أما بعد:

جهان اسلام در معرض حملات نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی و اقتصادی شدید است. از جمله این حمله‌های تبلیغاتی، حملاتی است که از طرف بعضی از سازمان‌ها، به اسم سازمان حقوق بشر انجام می‌گیرد که پیوسته جامعه‌های ما را به جامعه‌های ناقض حقوق بشر و کرامت انسانی متهم می‌کنند.

جانبداری‌های مشکوک از این سازمان‌ها پوشیده نیست. و شکی در آن نیست که در این قضیه عدالت را رعایت نکرده‌اند و به طور مساوی حکم نکرده‌اند. بلکه با دو معیار متفاوت آن را سنجیده‌اند.

در همان زمانی که مسلمانان (به دروغ) به تروریست و ارهابی و ناقض حقوق بشر متهم می‌شوند، این سازمان‌ها را می‌بینی که گوش و چشمشان را از دیدن اندوه و غصه‌های قتل وآوارگی، هتک حرمت، زیر پا گذاشتن کرامت و غصب سرزمین‌ها می‌بندند. همچنان که از تبعیض نژادی بین ملت‌ها و قتل و سرقت و آدم ربایی و بی‌حرمتی و رواج جرم‌های سازمان یافته و بی‌ملاحظه میان آن‌ها، خود را به نفهمی می‌زنند. و این مثل عربی در مورد چنین سازمان‌هایی صدق می‌کند که می‌گوید: «رمتني

بدائها وأنسلت» یعنی «مرا با درد خودش زد و رفت، مرا به عیبی که در خودش بود سرزنش کرد».

اگر این سازمان‌ها نگاهی منصفانه به اسلام بیاندازند، حتماً در می‌یابند که اسلام به جلب مصلحت و تکمیل آن و دفع مفسده‌ها و کم کردن آن‌ها اهمیت زیادی می‌دهد. از جمله این امور، حفظ ضروریات پنجگانه است: دین، جان، عقل، نسب و مال که تجاوز به این امور حرام می‌باشد. بنابراین حقوق انسان در حقیقت بر دو اصل متکی است: آزادی و عدالت. و این‌ها در قرآن و سنت به طوری که شایسته انسانیت است، بیان شده است.

خداوند متعال در مورد عدل می‌فرماید: ﴿۞يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: 135]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، چرا که خداوند از هردوی آنان بهتر است پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است». و همچنین می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائدة: 8]. «ای مومنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ٢٥﴾ [الحدید: 25]. «ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌ها و موازین نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان یاری می‌کنند. خداوند نیرومند و چیره است». و خداوند متعال در مورد دو گروهی که با هم می‌جنگند، می‌فرماید: ﴿فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9]. «اگر یکی از شما در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می‌گردد (و حکم او را پذیرا می‌شود). هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد». در مقابل این آیات خداوند ظلم و تعدی را حرام کرده و ظالمان را محکوم کرده و عذاب دردناک را به آن‌ها وعده داده است. و می‌فرماید: ﴿وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا ١٩﴾ [الفرقان: 19]. «هر کس از شما ستم کند، عذاب بزرگی را بدو می‌چشانیم». خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقٗا ٢٩﴾ [الکهف: 29]. «ما برای ستمگران آتشی را آماده کرده‌ایم که سراپرده آنان را در بر می‌گیرد، و اگر فریاد برآورند، با آبی همچون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشابه‌ای! و چه زشت منزلی!» و همچنین می‌فرماید: ﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٥٢﴾

[غافر: 52]. «آن روزی که عذر خواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند، و نفرین بهره آنان خواهد بود و سرای بد از آن ایشان خواهد شد». و یا می‌فرماید: ﴿وَمَن يَكۡسِبۡ خَطِيٓـَٔةً أَوۡ إِثۡمٗا ثُمَّ يَرۡمِ بِهِۦ بَرِيٓـٔٗا فَقَدِ ٱحۡتَمَلَ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ١١٢﴾ [النساء: 112]. «هر کس دچار لغزشی شود یا گناهی بکند، سپس آن را به بیگناهی نسبت دهد، به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است».

در صحیح مسلم رحمه الله از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «از ظلم کردن بپرهیزید، چون ظلم، تاریکی‌های روز قیامت است». و پیامبر ﷺ طبق آنچه که بخاری رحمه الله از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت کرده است در مورد معاهدات می‌فرماید: «کسی که شخص معاهدی را بکشد هیچ گاه بوی بهشت را احساس نمی‌کند در حالی که بوی آن در مسیری تا چهل سال ادامه دارد». و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «حقیقتاً روز قیامت حقوق تمامی موجودات به صاحبان حق داده می‌شود تا جایی که حق گوسفند شاخ دار (قوچ) را از گوسفند بی‌شاخ می‌گیرند».

اما در مورد آزادی، هیچ دولتی یا قانونی وجود ندارد که آزادی مطلق را (به شهروندانش) بدهد به گونه‌ای که انسان را بدون قید و بند به حال خود رها کند. این نوع آزادی بر روی زمین وجود ندارد و هیچ کس قائل به این آزادی نیست. بنابراین هر دولتی یا امتی بر حسب منابعی که از آن حکم می‌گیرند و به آن‌ها حکم می‌کنند، قید و بندها و قوانینی را برای این آزادی گذاشته‌اند. مرجع و منبع مسلمانان همان اسلامی است که خداوند آن را به وسیله حضرت محمد ﷺ فرستاده است. و وظیفه امت اسلامی این است که در تمام امور خود به قوانین اسلام مراجعه کرده و به قوانینی که خداوند آن را در کتابش و پیامبر ﷺ در سنتش آورده است، عمل کنند.

به عنوان مثال، وقتی اسلام آزادی بیان و اندیشه را به انسان داده است. و حتی اجرای آن را به اندازه امر واجبی مثل امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. مثلاً خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ

ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند». برای این آزادی مرز و حدودی گذاشته‌اند، که جایز نیست به علت خود آزادی از آن تجاوز کرد. بنابراین انسان را به محکم و مستدل سخن گفتن راهنمایی کرده است. و می‌فرماید:

﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا ٥٣﴾ [الإسراء: 53]. «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین باشد. چرا که اهریمن در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بیگمان اهریمن دشمن آشکار بوده است». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی نکن که از آن نا آگاهی. بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد». و غیبت و سخن چینی و بهتان و دروغ و تهمت و تمسخر و امثال این‌ها را بر انسان‌ها حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ١١ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الحجرات: 11-12]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا از اینان خوب‌تر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخ وانید و منامید. برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار

و گناه آلود گفتن و بر زبان راندن! کسانی که دست بر ندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید، که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از مرده خواری بدتان می‌آید از خدا پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه پذیر و مهربان است».

و سایر آزادی‌ها نیز اینگونه هستند. بنابراین اندازه جنایت‌های وارده بر اسلام و مسلمین که این سازمان‌ها را به جان آن‌ها انداخته‌اند، روشن شد.

لازم است که به دو امر مهم اشاره کنیم:

الف) انسان‌ها مخلوقات خدا هستند و او به آنچه که آفریده است داناتر است و عدل را حسن ختام دعواهای آنان و جدایی میانشان می‌داند و خداوند پاک و منزه، مهربان‌ترین مهربانان و حکیم‌ترین حکیمان است. و او به مصلحت بندگان در زندگی دنیوی و اخرویشان داناتر است. هستی ملک او و بندگان مخلوق او هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِۚ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمْۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰ ٣٢﴾ [النجم: 32]. «چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنین‌های ناچیزی در درون شکم‌های مادرانتان بوده‌اید، از شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران بهتر می‌شناسد». و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ١٤﴾ [الملک: 14]. «مگر کسی که می‌آفریند نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است». پس هیچ کس نسبت به خلقت از خالق عالمتر نیست و همان خالق است که شایسته پرستش می‌باشد. ﴿أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧﴾ [النحل: 17]. «پس کسی که می‌آفریند، همچون کسی است که

نمی‌آفریند؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟» کسی که به قوانین جاهلی حکم کند به قوانین بشری حکم کرده است و از غیر خداوند اطاعت کرده یا در اطاعت وی شریک قائل شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: 40]. «فرمانروایی از آن خدا است و بس. خدا دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مُفَصَّلٗاۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٞ مِّن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ١١٤﴾ [الأنعام: 114]. «آیا جز خدا قاضی کنم؟ و حال آنکه او است که کتاب را برای شما نازل کرده است و تفصیل و توضیح شده است. کسانی که کتاب برای آنان فرستاده‌ایم می‌دانند که این حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است. پس تو از تردیدگنندگان مباش». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٥٤﴾ [الأعراف: 54]. «آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. (بزرگوار و جاویدان) و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است». و یا می‌فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَاۚ وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤١﴾ [الرعد: 41]. «خداوند فرمان می‌راند و فرمانش هیچ گونه رادّی و مانعی ندارد او سریع الحساب است». سبحان الله! این انسان‌های نادان چگونه از ما می‌خواهند که شریعت خالق و پروردگار خود را بگذاریم و به قوانین وضعی آن‌ها که از افکاری که مساوی ذره‌ای از عقل الهی در ملک و ملکوت نیست، عمل کنیم؟ ﴿أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٥٩﴾ [النحل: 59]. «هان! چه قضاوت بدی که می‌کردند». و کسی که چنین کاری را انجام بدهد، عاقبت وی خسران و در نتیجه گمراهی آشکاری می‌باشد همان طور که خداوند متعال در سوره شعراء از حال آن‌ها خبر داده است. ﴿تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨﴾ [الشعراء:97-98].

«به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که ما شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌دانستیم». پناه بر خدا، اگر ما چنین کاری را انجام بدهیم حال آنکه احکام دین ما و عقیده ما، اصلاً جایی برای چانه زنی ندارد. و امکان ندارد که ما آن را رها کنیم. چون زندگی ما و مرگ ما و بر انگیختن ما بر اساس این دین است. و هیچ قدرتی بالاتر از قدرت خدا نیست.

ب) این سازمان‌ها و امثال آن‌ها، جز ظلم به انسان‌ها، هیچ ظلم دیگری را نمی‌شناسد و تنها یک حق را می‌شناسد (حق بشر). در این مورد نیز دچار اشتباه شده‌اند. در حالی که در اسلام منظور از ظلم سه چیز می‌باشد: شرک ورزیدن و این بزرگ‌ترین ظلم هاست. ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ستم بزرگی است». و دیگری ظلم به بندگان است. و سومی ظلم انسان به خودش است (غیر از شرک) بنابراین کسی که از این سه ظلم در امان بماند، امنیت و هدایت کامل برای او حاصل می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبرﷺ دقیقاً بیان کرده است که منظور از ظلم در این آیه، شرک می‌باشد. پس ظلم در اینجا عبادت در غیر جای خودش است و این از نقض کننده‌های لا إله إلا الله است.

در مقابل این سه امر حرام، سه امر واجب وجود دارد: اولین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی که باید به آن پرداخت، حق خداوند بر بندگان است که همان توحید و عبادت وی می‌باشد. همان چیزی که هدف آفرینش است. ﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: 56]. «جن و انس را جز برای پرستش نیافریدیم». و خداوند متعال تمام پیامبرانش را برای این امر آفریده است. و می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾ [الأنبياء: 25]. «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را

نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید».

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: من پشت سر پیامبر ﷺ بر چهارپایی سوار بودیم که پیامبر ﷺ به من گفت: ای معاذ، آیا می‌دانی که حق خداوند بر بندگان چیست؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: حق خداوند بر بنده این است که او را پرستش کنند و اصلاً کسی یا چیزی را شریک او نگردانند...(حدیث متفق علیه).

و حق دوم همان حق انسان بر خودش است. یعنی باید سعی کند آنچه را که مصلحت دنیا و آخرت وی است، رعایت کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ﴾ [التحریم: 6]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را از آتش دوزخ نگاه دارید. چنان آتشی که مردم و سنگ خارا آتش افروز اوست». و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٠٥﴾ [المائدة: 105]. «ای اهل ایمان، شما ایمان خود را محکم نگاه دارید که اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید از کفر آن‌ها زیانی به شما نخواهد رسید، بازگشت همه خلق به سوی خداست و همه شما را در قیامت به نتیجه آنچه که کرده‌اید، آگاه می‌سازد».

و حق سومی، حقوق بندگان بر اوست که باید سعی کند مصلحت آن‌ها را رعایت کند، و با عدالت با آن‌ها برخورد کند و مالشان را بپردازد. خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان.

انسان در مراتب کرامت به اندازه‌ای که خدا و پیامبرش را اجابت کرده باشد، پیشرفته و به اندازه‌ای که خدا و رسولش را ترک کرده باشد به همان اندازه پست می‌شود تا جایی که مانند چهارپایان و حتی گمراهتر از آن‌ها می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ

يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ﴿١٢﴾ [محمد: 12]. «آنان که به راه کفر شتافتند و به تمتع و شهوت رانی و شکم پرستی مانند حیوانات پرداختند. عاقبت منزل آن‌ها آتش دوزخ خواهد بود». چون دنیا آن‌ها را از آخرت دور می‌کند و نمی‌تواند فراتر از دنیا را ببینند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾﴾ [الروم: 7]. «اکثر به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند».

این موضوع مهمی است که نیاز به تلاش فراوان انسان‌هایی دارد که قادر به کشف دروغ‌ها و ادعاهای این سازمان باشند و همچنین کسانی که با دلایل معتبر قادر به رد این شبهه‌ها باشند و با دلایل آشکار از قرآن و سنت و سیره پیشینیان و شواهد تاریخی بتواند مقاصد کلی شریعت را روشن کنند و برای بشریت توضیح بدهند که دینی مهربان‌تر و رئوفتر و عادلانه تر و کامل‌تر از دین اسلام وجود ندارد. و امتی غیر از اسلام که در جنگ‌ها و صلح‌ها و معاهدات خود دارای سیره‌ای عطرآگین‌تر و رفتاری پاک‌تر و تاریخی شفاف‌تر باشد، وجود ندارد.

دولت عربستان سعودی که مطابق کتاب خدا و سنت رسولش می‌باشد در دادن حق انسان‌ها و حقوق جامعه به آن‌ها گوی سبقت را از دیگران ربوده است. حدود شرعی که این دولت اجرا می‌کند شامل: حد قتل، تازیانه، زندان و انواع تعزیرها مانند قطع دست دزد می‌باشد. دولت این امور را اجرا می‌کند چون در قرآن و سنت مدون هستند.

و هدف اسلام راضی نگه داشتن سازمان‌های حقوق بشر و عفو بین الملل نیست. و راست گفته است خداوند متعال آنگاه که می‌فرماید: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120]. «هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی و خشنود نخواهند شد، مگر آنکه از آئین آن‌ها پیروی کنی».

و ماده ۲۶ قانون اساسی عربستان بر این امر تأکید می‌کند که: «دولت بر اساس شریعت اسلام حامی حقوق بشر است...

در این زمینه کتاب «**حقوق الإنسان في الاسلام**» از دکتر عبداللطیف بن سعید الغامدی، یکی از مهم‌ترین تحقیقاتی است که به این موضوع پرداخته است و به آن اهتمام ورزیده است. کتاب به چهار فصل تقسیم شده که اکثر مسائل حقوق بشر را در بر می‌گیرد. موضوعات این کتاب به انسان منصف کمک می‌کند تا این موضوع را در یابد و حکم این سازمان‌ها و اهداف و مقاصدشان را بفهمد. از خداوند متعال می‌خواهیم که تلاش‌های مؤلف را مبارک گرداند و دیگران از این کتاب نفع ببرند. و دین ما را که پاکی امر ماست، برایمان حفظ کند. و امنیت و ایمان و عقیده و رهبرمان را برای این سرزمین حفظ بفرماید، که او نزدیک و اجابت کنندهاست. و با این فرموده خداوند سخنم را به اتمام می‌رسانم. ﴿قُلْ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُولُوا۟ ٱشْهَدُوا۟ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [آل عمران: 64]. «بگو ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم، که بجز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی از ما برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم. پس اگر آن‌ها از حق روی گردانند بگوئید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خدا هستیم».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

صالح بن عبدالعزیز آل شیخ

وزیر امور اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد مملکت عربستان سعودی.

مقدمه مؤلف

الحمد لله والصلاة والسلام على المبعوث رحمةً للعالمين، أما بعد:

محققی که حقوق بشر در اسلام را از دید بسیاری از محققان مسلمان می‌نویسد، ملاحظه می‌کند که آن‌ها در ادعاهای خود از مرز قرآن تجاوز کرده‌اند و حقوقی را به آن افزوده‌اند که جز این عصر توسعه کسی آن را نمی‌شناسد. چون این موضوع از تراوشات این عصر است. این محققان در تحقیقات خود از روش توجیهی استفاده کرده‌اند و اساساً از دو تفکر پیشینیان و مطالعه خود استفاده کرده‌اند که متکی بر تأویل ظالمانه این عصر است که گرایش قرآنی به آن داده‌اند. به دلیل اینکه در بر دارنده هر چیزی است.

اصل ثابت این است که این عقب ماندگی متکی بر این تصور است که نبودن قرآن در این حقوق‌های معاصر، یک کاستی به شمار می‌رود به اعتبار اینکه قرآن کتابی است در بردارنده هر چیزی و مناسب هر زمان و مکان. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ [الأنعام: 38]. «در کتاب (کائنات) هیچ چیز را فرو گذار نکرده‌ایم پس آنان در پیشگاه پروردگارشان جمع آورده می‌شوند». ولی اسلام یا قرآن چه ضرری می‌بیند وقتی که گفته می‌شود: تمام جزئیات حقوق بشر را به حکم مطابقت آن با زمان و مکان در بر نمی‌گیرد؟ آیا قرآن کتاب قانون یا تاریخ است که برای بیان نکردن این حقوق مورد سرزنش واقع شود؟ آیا قرآن کتابی است که شامل تفصیل‌های دقیق هر چیزی بشود؟ یا کتابی است که تفکرات اساسی و مهم را در بر گرفته و تفاصیل و تمارین و اجرای آن را مطابق ضوابط شریعت برای امت وا گذاشته است؟ این سخن ابواسحاق شاطبی مرا خیلی خوشحال کرد که گفته است: «بسیاری از مردم بیش از حد از قرآن انتظار دارند و هر عملی را که متقدمین و متأخرین آورده‌اند به قرآن اضافه می‌کنند، علوم طبیعی، تعلیمی، منطق و فناوری‌ها و امثال آن». و این به معنای

منحصر کردن معانی قرآن نیست. چون به استناد سخن پیشینیان، عجایب قرآن تمام شدنی نیست به اعتبار اینکه قرآن معجزه‌ای ماندگار است. پس لازم است، آنچه را که مصلحت است شامل در بر بگیرد. چون فهم انسان‌ها بر اساس تغییر اوضاع و احوال تغییر می‌کند. و قضیه حقوق بشر به این زمینه مرتبط است چون به تغییر اوضاع علمی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بستگی دارد و قدرت فهم و استنباط آنچه که متون دینی، آن را جایز دانسته‌اند، بر اساس مقتضیات اجتهادی است. و مجتهدین جامع الشرایطی که بتوانند از قرآن کریم و سنت شریف نبوی استنباط کنند، کم نیستند. همان کسانی که مجموع مسائل امروزی را بر اساس مقاصد بزرگ اسلام و رعایت مصلحت‌های معتبر انجام می‌دهند. مطابق قاعده‌ای که می‌گوید: «هر جا مصلحتی یافت شود، آنجا شریعت خداوند است».

آری، تردیدی در این نیست که اسلام حقوق بشر را با سخن از احترام خود بشریت و گرامی داشتن آن، بنیاد نهاده است. دلیل این سخن، آیه خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70]. «ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم...». و به همین دلیل گوی سبقت را از سایر دین‌ها و حتی قوانین وضعی ربوده است. این اصل که مبتنی بر پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت واحد باشد، از تمام فهم و ذهن بشری جداست. تأسیس حقوق انسان بر اساس دین دارای امنیت و صیانت می‌باشد. بنابراین یک مانع دینی برای انجام کاری قوی‌ترین مانع می‌باشد. چون این مانع از درون خود فرد می‌باشد و یک مانع بیرونی نیست. امروزه زیر پا گذاشتن حقوق بشر در اغلب کشورها وجود دارد. حتی در اکثر کشورهای پیشرفته نیز وجود دارد به دلیل اینکه حقوقشان معتبر نیست. و احترام انسان نیازمند اعتقاد راسخی از طرف خود بشریت می‌باشد. و این اعتقاد (از لحاظ تئوری) جز با نفوذ آن در جان‌ها و نمود آن در رفتارها راسخ نمی‌شود. آیا این عظمت برای اسلام کافی نیست که این حقوق را بنیاد نهاده و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داده است. مبتنی بر اینکه خداوند هوش و درک آفرینندگی

را فقط به انسان داده است. و یا خداوند از این گفته که وی تفاصیل و جزئیات را رها کرده و فقط کلیات را بیان کرده است چه ضرری می‌بیند؟ آیا این امر (رها کردن جزئیات) باز کردن مجال بیشتر برای اجتهاد و تحقیق و بررسی عقلانی نیست؟

چرا که در این امر و غرق نشدن در تفاصیل حکمتی است که ما آن را نمی‌بینیم و خداوند خواسته است که انسان را به خودش واگذار کند تا با ابزارهای خود این حقوق را بر اساس مقاصد شریعت، کشف و استنباط کند. و آن را به عنوان یک اندیشه نو بنا نهد.

این ابزارها و سایر وسایلی که در خلال بحث توضیح خواهیم داد توجه مرا در این کار علمی به اصل و تأسیس حقوق بشر در اسلام جلب کردند. تا آن را در یک مخزن محکم و قوی نگاهداری کنیم. همچنان که تا جایی که در توان من بوده است در دستیابی به انواع این حقوق با اتکاء به نصوص دینی و بر اساس مقاصد بزرگ شریعت تلاش کرده‌ام. این مطالعه و تحقیق به نام «حقوق بشر در اسلام» شامل موضوعاتی است: انسان و نظریه حقیقت در فصل اول، اساس حقوق انسان در اسلام در فصل دوم، حقوق انسان در اسلام در فصل سوم، و حقوق بعضی از انسان‌ها بر اساس وضعیت آن‌ها در فصل چهارم.

آنچه که لازم است به آن اشاره شود این است که منابع این تحقیق، گوناگون می‌باشند، در ابتدا از کتاب‌های تفسیر و حدیث استفاده کرده ام و بعد به متون تدوینی مشابه در قرآن و سنت نیز پرداخته‌ام.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين وصلى الله وسلم على خاتم النبيين وإمام المرسلين محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه اجمعين.

د. عبداللطيف بن سعيد الغامدى.

فصل اول: انسان و نظریه حقیقت

۱-۱- حقیقت انسان از دیدگاه اسلام

۱-۱-۱- خلقت انسان:

در حقیقت قرآن و سنت برای ما بیان کرده‌اند که انسان مخلوقی است که از خاک فشرده زمین و نفس روح الهی، آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ۝٧١ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ۝٧٢﴾ [ص: 71-72]. «وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته کردم. و از جان متعلق به خود در او دمیدم. در برابرش سجده ببرید».

انسان با ساختار و ترکیب مادی خودش و با داشتن انگیزه‌های غریزی و شهوانی با موجودات زنده دیگر یکی است. و وجود این انگیزه‌ها باعث حفظ خود و نوع بشری می‌شود. ولی با داشتن عقل از سایر موجودات متمایز می‌گردد، عقلی که به وسیله آن می‌تواند، این غریزه‌ها و شهوات را به نزدیک‌ترین روش محقق کند. بلکه عقل، زندگی انسان را به جلو برده و به حقایق بزرگ هستی می‌رساند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝٧٨﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

و انسان با ساختار و ترکیب روحی خود می‌تواند با خالق خود ارتباط برقرار کند. با وجودی که حواس او را در نمی‌یابند و عقل‌ها به او نمی‌رسند.

به طور یقیین اسلام میان این ساختار مادی و ساختار روحانی انسان موازنه رعایت کرده است تا جایی که یک طرف آن برتری نداشته باشد. چون نبودن توازن باعث تجاوز به حقوق دیگران می‌شود خواه این دیگران یک فرد باشند و خواه یک جامعه.

زیاده روی در مادیات انسان را به طرف شهوات و لذت‌های زندگی دنیوی می‌کشاند و این منجر به تجاوز به حقوق دیگران و حتی حقوق خود می‌شود. چون بیماری‌هایی که امروزه انسان‌ها به آن دچار می‌شوند، ناشی از همین زیاده روی‌ها در لذت‌های دنیوی می‌باشد. همچنان که افراط از طرف روحی نیز شخص را نسبت به تجاوز به حقوق وی تسلیم می‌کند، خواه مربوط به خود شخص باشد یا مربوط به دیگران باشد. بنابراین محافظت از حقوق مقتضی پیمودن مسیر اعتدال و میانه روی می‌باشد، نه افراط و تفریط. در مورد رد افراط خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾ [المائدة: 77]. «در دین خود راه افراط و تفریط مپویید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ [القصص: 77]. «به وسیله آنچه که خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

و در جمع میان مطالب روح و جسم می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٨٧﴾ [المائدة: 87]. «ای مؤمنان چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است، بر خود حرام مکنید و تجاوز ننمائید. زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد».

این توجیه پیامبرﷺ نیز دلیل اهمیت دنیا است به کسانی که می‌گفتند: ما نماز می‌خوانیم و نمی‌خوابیم و روزه می‌گیریم و افطار نمی‌کنیم و از زنان کناره گیری می‌کنیم. که پیامبرﷺ به آن‌ها گفت: «اما به خدا قسم من با تقواترین شما نسبت به خداوند هستم.

و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم. پس کسی که از سنت من دوری گزیند، از من نیست»[۱].

خداوند نسبت به بندگانش مهربان است و این مهربان بودن وی در اینکه آن‌ها را به کارهای طاقت فرسا مکلف نمی‌کند، تجلی پیدا می‌کند. چون در غیر این صورت مبتنی بر ساختاری نیست که برآن ساخته شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: 16]. «پس آنقدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید». و می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: 286]. «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند».

و این حنظله رضی الله عنه است که از وضعیت خود پیش پیامبر ﷺ می‌نالد و دوست دارد که بر آن حال بماند و این حالت روحی بلندی است که گاهی احساس می‌کند نزد پیامبر ﷺ است. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، اگر بر آن حالی که هستید می‌ماندید ملائکه در بستر و در مسیرهایتان به شما سلام می‌دهند ولی ای حنظله این حالت گاه گاه است»[۲].

میان افراط و تفریط مسیر مستقیم و متوسطی وجود دارد و شخص مسلمان راه خود را می‌پیماید. پس الهام‌های روح و ضرورت‌های جسم با هم جمع می‌شوند. و این همان راه وسطی است که اسلام در حقوق و واجبات آن را خواسته است. خواه مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به دیگران باشد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «براستی بدن تو بر تو حقی دارد، و همسر تو بر تو حقی دارد و پروردگارت بر تو حقی دارد، پس حق هر صاحب حقی را به صاحب آن بده»[۳].

۱- (بخاری، جامع الصحیح، ۱۹۵۰/۵).

۲- (مسلم الصحیح، التوبة، ۲۷۵۰).

۳- (البخاری، الصوم، ۲۴۳/۲).

اصرار بر عدالت در حقوق یک مطلب اسلامی است. بلکه از خصوصیات این امت اسلامی است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143]. «و بی‌گمان شما را امتی میانه رو کرده‌ایم». و میانه روی همان اعتدال است. «بهترین کارها میانه روترین آن‌ها است»[۱].

از امام علی رضی الله عنه روایت شده است که: «میانه روی و اعتدال بر شما لازم است، چون میانه روی بلندی را پایین و پستی را بلند می‌کند»[۲].

و هنگامی که توازن و تعادل در درون خود شخص محقق بشود، آغاز صحیحی برای دادن حقوق دیگران است بلکه نفس و روح را به درجه انصاف تعالی می‌دهد و همچنان که شیخ محمدطاهر بن عاشور می‌گوید: «انصاف درونی، بارزترین مظاهر اخلاق کریمانه است. و باعث می‌شود که اشتیاق به عدالت در درون رسوخ پیدا کند»[۳].

اعتدال و میانه روی در تمامی کارها از صفت‌های خوب و پسندیده و فطرت سالم است. و حتی پشتیبان آن نیز هست. و در این مورد شیخ محمدطاهر بن عاشور می‌گوید: «ماندگاری صفات پسندیده و فطرت سالم همان اعتدال و میانه روی در کارهاست. و گرایش پیدا کردن به یکی از جوانب افراط و تفریط باعث منحرف شدن فطرت و برانگیختن هوای نفس می‌شود. که درون و باطن انحراف را سخت می‌پندارد و هوا یا انگیزه‌های وی آن را نیکو جلوه می‌دهند، و از آن لذت می‌برند. وقتی تأمل می‌کند می‌بیند که جزای اخروی آن کجا و نفع زودگذر و بربادرفته کجا، و همه این‌ها از ابتکار یا تقلید ناشی می‌شود»[۴].

۱- (قرطبی، ۱۳۵۶، ص۲۵۶).

۲- (قرطبی، ۱۳۵۶، ص۲۵۶).

۳- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۲۲).

۴- (ابن عاشور، د. ت، ص۲۳).

۱-۱-۲- ماهیت انسان:

از دیدگاه اسلام انسان ارشد و افضل مخلوقاتی است که بر روی کره خاکی می‌زیند. که دارای صفات و ویژگی‌هایی می‌باشد که خداوند می‌فرماید: ﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ۝٤﴾ [التین: 4]. «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم». و آن گاه که مقصد گرامی و اهداف عالی را به انسان وعده داده است و می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ۝٧٠﴾ [الإسراء: 70]. «ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم. و آنان را در خشکی و دریا حمل نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

ولی اساس این مخلوقی که از یک طرف از لحاظ ایمان و عبادت و پیروی به حقیقت الهی متصل است و از طرفی دیگر از لحاظ اندیشیدن و تسخیر کردن و نفع بردن به هستی متصل است، چیست؟ انسان موجودی نیست که تنها از خاک آفریده شده باشد، همچنان که او یک موجود روحانی نیست که با هیچ ماده‌ای ترکیب نشده باشد. ولی جز بریدن از عبادت چیزی نمی‌داند[۱]. علاوه بر این دو عنصر، انسان موجودی است که خداوند متعال از میان تمامی موجودات دنیا هوش و عقل را مختص وی کرده است. و این در خلال نظریه جانشینی واضح می‌شود. نظریه ای که آبادانی هستی را به عنوان مسؤلیتی بر عهده انسان گذاشته است. چون انسان موجودی مکلف است همچنان که این آیه بیان کرده است: ﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومٗا جَهُولٗا ۝٧٢﴾ [الأحزاب: 72]. «ما امانت را بر آسمان‌ها و کوه‌ها عرضه داشتیم، و از پذیرش امانت خودداری کردند. و از آن ترسیدند،

۱- (عثمان، د. ت، ص۱۵).

حال آنکه انسان زیر بار آن رفت. (اما برخی از انسان‌ها قدر آن را ندانسته) و واقعاً ستمگر و نادانند».

بر انسان‌ها واجب است که در تمایلات خود یک دل و یک جهت باشند و تنها یک إله و رب را بپرستند.

﴿وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾﴾ [البقرة: 163]. «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد»[۱].

عبادت به معنای وسیع اسلامی آن شامل هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، می‌شود. و از اینجا دایره عبادت توسعه پیدا می‌کند و فقط به روح منحصر نمی‌شود بلکه به طرف جسم نیز کشیده می‌شود. پس آبادانی زمین نیز اگر به منظور رضای خداوند باشد، عبادت محسوب می‌شود. کعب بن عجرهﷺ می‌گوید: «مردی از کنار پیامبرﷺ و اصحاب رد شد، اصحاب از فعالیت و نشاط وی صحبت کردند و تعجب کردند و گفتند: آیا این امر می‌تواند در راه خدا باشد. پیامبرﷺ فرمود: «اگر برای تأمین معاش فرزندان کوچکش از خانه بیرون بیاید، در راه خداست و اگر به خاطر تأمین معاش والدین پیرش بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر خودش و برای پاکدامنی بیرون بیاید، در راه خداست. و اگر به خاطر ریا و فخرفروشی بیرون بیاید، در راه شیطان است»[۲].

راه رفتن بر روی زمین برای دستیابی رضایت خداوند عبادت است. چون با این کار راه صحیح آبادانی زمین را می‌پیماید. و هنگامی که از راه راست منحرف شده در مسیر شیطان است. و این راه پر پیچ و خمی است، تا جایی که همراهانش وی را ببینند که کار

۱- (راغب اصفهانی، ۱۴۰۸، ص۲۶).

۲- (بیهقی، ۱۳۵۳).

خوبی انجام داده است. در این مورد استاد علی شابی می‌گوید: «برای رسیدن به شناخت و معرفت عالی باید امکان رسیدن به معرفت صحیح در عالم دنیوی وجود داشته باشد»[۱].

این تعلیمات اسلام و تطبیق آن با زندگی واقعی انسان و حتی جزیی از عقیده زنده و آمیخته با هستی بود و یک فکر بیهوده نیست. بلکه دعوت به اسلام و فتوحات آن به خاطر رهایی انسان از عبادت غیر خدا بوده است. تا شرایط مناسب برای تحقق این هدف به وجود بیاید.

مسلح شدن انسان با نیروی عقل یک ویژگی است که وی را از سایر موجودات جدا می‌کند تا به وسیله آن بتوانند از طریق تفکر و تأمل به علم برسد. شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می‌گوید که: «کلمه نظر که در قرآن کریم آمده است به معنای نظر حسی و نظر عقلی می‌باشد»[۲].

وقتی انسان عقلی را که علت تکلیف و مسؤلیت وی است، تعطیل می‌کند در واقع مهم‌ترین ابزار رسیدن به علم را تعطیل کرده است، خواه این علم متعلق به خداوند باشد یا متعلق به آنچه که در هستی است باشد و امر به تأمل در آن و بهره مندی از آن شده است، باشد.

استاد حموده سعفی می‌گوید: «معرفت و شناختی که قرآن به سوی آن دعوت کرده است، شرط ایمان و عمل است. و به دنبال آن عقل سند حقیقت دینی و برهان آن می‌باشد»[۳].

تکالیف بر عقل وارد می‌شوند. پس وقتی که عقل نباشد تکلیف هم نیست. امام شاطبی در این مورد می‌گوید: «محل و جایگاه تکالیف همان عقل است و این با استقراء

۱- (الشابی، د. ت، ص۱۴).

۲- (ابن عاشور، التحریر والتنویر، ۱۶۸/۸).

۳- (حموده، د. ت، ص۱۲۵).

کامل ثابت و قطعی شده است. تا جایی که اگر عقل نباشد تکلیف هم ساقط می‌شود و انسان فاقد عقل را مثل حیوان جنگل به حساب می‌آورند»[۱].

اینجاست که اسلام هر آنچه را که برای عقل ضرر داشته باشد مثل مسکرات و.. حرام کرده است. چون مقتضای کرامت انسانی، محافظت از عقلی است که فقدان آن انسان را در زمره حیوانات جنگل به حساب می‌آورد.

اسلام به گشودن قید و بندهایی که بر عقل بشری دچار شده، دعوت می‌کند. و حق عقل با نقشی که در ترقی انسانیت در یک تمدن سالم دارد این است که آزادی و نشاط به آن ببخشد.

استاد حموده سعفی و صلاح الدین قاسمی در مورد آنچه که در مورد ارزش عقل در قرآن کریم آمده است. می‌گویند: «قرآن تقلید را زنجیر عقل و مانع شادابی و آزادی آن به شمار آورده است، و جمود و پستی و زبونی و انحطاط از بیماری‌هایی است که جامعه در اثر تقلید به آن دچار می‌شوند»[۲].

خدوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ [البقرة: 170]. «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند (باز هم از آن‌ها تقلید و پیروی می‌کردند)».

تأکید اسلام برای ادای حق جسم؛ خداوند نیروی غریزه را در انسان‌ها قرار داده است، تا به وسیله آن بتواند خود و نوع خود را حفظ کند، همچنان که استفاده صحیح از این غریزه‌ها انسان را از درجه حیوان بودن بالا می‌برد، و ادای وظیفه طبق اراده خالق غریزه

۱- (الموافقات، ۲۷/۳).

۲- (الشابی، د. ت، ص۱۵۸).

است. جواب دادن به خواسته‌های غریزه بر اساس روش اسلامی، در واقع از فطرت سالم است، روشی که مصلحت‌ها را جلب کند و مفاسد را دفع بکند.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «چیزی که فطری است و به فطرت انسان بر می‌گردد این است مصلحت انسان‌ها به چیزی بستگی داشته باشد، یا ضرر آن‌ها به دفع آن چیز وابسته باشد. پس اجرای مصلحت‌های مردم تعیین کننده بقای آن‌ها و بقای آن‌ها مقتضای فطرت است»[۱].

بنابراین دیدگاه فراگیر اسلام در مورد انسان را دیدیم و آن اعتراف به تمام ابعاد انسان، روحی، عقلی و جسمی است.

۱-۱-۳- طبیعت انسان:

طبیعت انسان مبتنی بر ساختار و ترکیب وی است. ترکیبی که از دو چیز به وجود آمده و اساس آن همان گونه که خداوند متعال در داستان خلقت انسان بیان کرده است. جسم و روح می‌باشد. که می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ۝٧ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ۝٨ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦۖ﴾ [السجدة: 7-9]. «آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغازید. سپس خداوند ذریه او را از عصاره آب ضعیف و ناچیز می‌آفرید. آنگاه اندام‌های او را تکمیل و آراسته کرد».

«روح و جسم در قرآن ملاک ذات انسانی است و در راه دیگری نباید یکی از آن‌ها را انکار کرد. پس جایز نیست که شخص مؤمن از حق جسم کم کند تا حق روح را ادا کند. و برای رضایت یکی از جوانب انسان نباید اسراف و زیاده روی کرد»[۲].

۱- (ابن عاشور، د.، ت، ص۱۸۲).

۲- (العقاد، د. ت، ص۱۴).

این طبیعت دوگانه همان چیزی است که اسلام خطاب خود را نسبت به انسان بر اساس آن گذاشته است. چون فلسفه زندگی در تصور اسلامی آن، مبتنی بر نوعی توازن مادی بودن و روحی بودن میان خواسته‌های جسم و روح است»[۱].

بدین ترتیب در می‌یابیم که انسان در قرآن گاهی کاملاً ستایش شده و گاهی کاملاً سرزنش شده است و این دو امر در آیات متعدد و یا در یک آیه نیز با هم آمده است. و این بدین معنی نیست که در آنِ واحد انسان را سرزنش و مدح کرده باشد. بلکه معنای آن این است که انسان شایستگی کمال و نقصان را دارد چون بر اساس فطرت استعداد هر یک از این‌ها را دارد. و انسان شایستگی خیر و شر بودن را نیز دارد چون مکلف است[۲].

علت انسانیت آدمی در رشد وی به سوی گونه و نوع بشری نیست همچنان که وی بشر صرف نیز نیست که عارضه‌های مادی بر او تسلط پیدا کنند. انسان فقط با کمک خداوند که خالق و به وجود آورنده وی است می‌تواند به درجات عالی برسد، همان خالقی که انسان را برای خلافت بر روی زمین مناسب ساخت و تبعات آن را مثل تکلیف و امانت بر وی تحمیل کرد[۳].

کلمه انسان از لحاظ لغوی از أنس مشتق شده است و أنس نقیض توحش می‌باشد[۴].

وقتی به منطق دانان اجازه بدهیم که با توجه به قدرت‌های عقل، انسان را به حیوان ناطق تعریف کنند و جامعه شناسان وی را به حیوانی که خوی مدنی دارد تعریف کنند. پس تعریف آن از دیدگاه اسلامی نیز امکانپذیر است یعنی انسان را به مخلوق مکلف تعریف کنند. چون انسان تنها موجودی است که آزادی اراده دارد. و بدین ترتیب مسؤلیت بر عهده وی گذاشته شده است.

۱- (السعفی، د. ت، ص۸۷).

۲- (العقاد، د. ت، ص۱۴).

۳- (عثمان، د. ت، ص۱۵).

۴- (القاموس المحیط، د.ت).

اسلام همان دینی است که انسان را با ویژگی تکلیف متمایز ساخته است. همان دینی که عقل را اینگونه خطاب کرده است که عقل، صاحبش را از تکلیفی که نپذیرفته است، منع می‌کند.

از عنایت‌های خداوند به انسان این است که به اندازه توان بر وی تکلیف گذاشته است و سپس مسؤلیت‌ها را به ترتیب آورده است. چون خالق انسان به حقیقت این موجودی که آراسته است، عالم است. دو نیروی ترقی و تعالی به حکم تکوینی بودن روح، آن را به سوی خود می‌کشند و نیروی فساد و تباهی به حکم ترکیب مادی بودن انسان، پیشرفت و ترقی را از وی می‌گیرند.

استاد علی شابی در این زمینه می‌گوید: «در معرفت اسلامی، علوم نقلی و عقلی برای مشخص کردن جایگاه انسان در نظام هستی جنگ و گریز دارند. پس به اعتبار عبد خداوند بودن و جانشینی وی بر روی زمین غلبه می‌یابد و شوق و خضوع خود را به پیشگاه خداوند عرضه می‌کند»[۱].

۱-۱-۴- هدف از وجود انسان (نظریه خلافت):

داستان خلقت انسان و جانشینی او بر روی زمین یکی از اصول اعتقادی اسلام است، که کرامت این موجود را بیان می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [البقرة: 30]. «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خونها خواهد ریخت، و حال آنکه ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقائقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

۱- (الشابی، د. ت، ص۱۳).

این آیه می‌رساند که این موجودی که برای خلافت برگزیده شده است، در خلیفه بودن یا نبودن مخیر نبوده است بلکه به مقتضای «انتصاب الهی» خلیفه شده است یعنی به مقتضای خلقت و فطرت وی را خلیفه کرده است[۱].

خلافت و جانشینی بشر تنها عبودیت نیست بلکه عبودیت همراه کارهای دیگر است، از جمله این کارها قدرت یادگیری انسان و نامگذاری برای اشیاء است. ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: 31]. «سپس به آدم نام‌های همه را آموخت».

علاوه بر این نظریه جانشینی از اصولی است که اسلام حقوق را بر اساس آن بنیاد نهاده است. چون خداوند متعال انسان را برای آبادانی روی زمین آفریده است. ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ [هود: 61]. «او شما را از زمین پدید آورد و شما را در آن به آباد کردن گمارد».

و این جانشینی اولین اساس کرامت انسانی محسوب می‌شود و این جانشینی برای تمام انسان‌ها عام است و بر اصل تساوی متکی است و متکی به نژاد و طبقه و گروه خاصی نیست و این جانشینی طبق مقاصد و اهداف شریعت مقید شده است.

مقتضای امر این است که خداوند، انسانی را که برای خلافت و جانشینی آماده شده است در بهترین شرایط بیافریند. و به بهترین شکل وی را بسازد. و انسان بر اساس فطرتی به دنیا می‌آید عاری از هر انحراف عارضی که بر خلاف شریعت خداوند باشد و همگام با خلقت انسان بنا شده است.

در این مورد دکتر حموده سعفی می‌گوید: «اسلام علاوه بر بنیان حقوق انسان بر وحدت پیدایش و وحدت عقیده و نظریه جانشینی مبتنی است. چون اسلام این اصل را در طی دعوت مردم برای آموختن فضایل نگهداری کرده است، تا خود انسانیت را به مرتبه ای برساند تا از توحش حیوانی بالاتر برسد. و به همین دلیل خداوند متعال کسانی

۱- (سوقی، ۱۴۰۶، ص۹).

را که دارای اخلاق انسانی نیستند، مذمت کرده است و سپس می‌فرماید: ﴿لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: 179]. «آنان دل‌هایی دارند که بدانها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدانها نمی‌بینند. و گوش‌هایی دارند که بدانها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعاً بی‌خبر هستند». بنابراین خداوند انسان‌ها را به چهارپا تشبیه کرده است و این در مورد کارهای زشتی است که مرتکب می‌شوند»[۱].

جانشینی غایت عالی وجود دنیوی و اخروی انسان (به طور یکسان) است. چون توحید در آن واحد یک حقیقت وجودی و معرفتی است، بنابراین جانشینی نیز در آن واحد یک حقیقت وجودی انسانی و معرفتی است. پس جانشینی یک حقیقت انسانی و یکی از حقائق توحیدی است که جز بدان تکمیل نمی‌شود[۲].

و این جز با عبودیت خالص برای خداوند محقّق نمی‌شود. چون جانشینی، عبودیت و سروری است. عبودیت برای خداوند و سروری بر سایر موجودات روی زمین غیر از سایر همنوعان انسانی خود[۳].

بنابراین وقتی انسان بنده بودن خود را برای خداوند محقق نکند، سروری او بر روی زمین از بین می‌رود و مانند چهارپایان می‌شود. پس چطور می‌تواند سرور باشد در حالی که خودش به عبد دیگری بودن راضی است؟ چون کسی که عبد خداوند نباشد، عبد دیگری است.

تواضع و عبودیت انسان حقیقی برای خداوند یگانه، برتری و سروری انسان بر تمامی موجودات روی زمین و به معنای رهایی از تمام آن چیزهاست[۱].

۱- (السعفی، د. ت).

۲- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۲۹).

۳- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۳۳).

سیادت و سروری انسان به سه رکن بستگی دارد:

الف) این جهان هستی که خداوند آفریده است و آن را صحنه فعالیت‌های انسانی قرار داده است، همان افق تفکر و تأمل است: ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [یونس: 101]. «بگو، بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است». و این تأمل و تفکر جز با علم حاصل نمی‌شود[۲].

و این یک رکن ذاتی است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و در فعالیت‌های انسانی که با استفاده از راهنمایی‌های تجربه کسب می‌کند، تجسم می‌یابد، و همین علم تجربی است که وسعت دایره علم را برای انسان امکان پذیر می‌کند. چون علم تجربی با معرفت ویژه اشیاء و قوانینی که بر روابط و تأثیرات آن‌ها حکم می‌کند، یکسان نیست. پس وقتی به این نکته پی ببرد، تسخیر هستی و بهره برداری از آن برای وی امکان پذیر می‌شود. و بدین ترتیب سیادت و سروری خود را بر آن‌ها محقق می‌کند. پس علم تجربی همان صلاحیت و شایستگی ذاتی محقق انسان برای سیادت و سروری روی زمین است[۳].

دلیلی که خداوند متعال خلقت آسمان‌ها و زمین و ما بین آن‌ها را بر اساس آن آفریده، جز یک برهان نیست و آن اینکه حکمت خداوند در خلقت مخلوقات و نظم و قوانین و فطرت آن‌هاست. به گونه‌ای که وضعیت و آثار و روابط بعضی از این‌ها با هم با مقتضای حکمت متناسب است. (ابن عاشور، د. ت، ۳۱۹/۱۸): ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ۝٤٩﴾ [القمر: 49]. «ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم».

ب) سروری انسان در طبیعت اشیاء و موجودات زنده زمینی نهفته است. و در اینکه خداوند متعال آن‌ها را برای انسان مسخر و رام کرده است، تجسم پیدا می‌کند. چون اگر

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۳۳).

۲- (السعفی، د. ت، ص۹۱).

۳- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۲۴).

رام و مسخر انسان نبودند، بهره بردن از آن‌ها چگونه امکان‌پذیر می‌شد[۱]. از آنجایی که جهان بر نظام دقیقی استوار است که به «قوانین هستی» معروف هستند، پس شایسته است که انسان وظیفه جانشینی و مسؤلیت را به عهده بگیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ۝٢﴾ [الفرقان: 2]. «همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است». در این زمینه شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: معنی «قدّره» این است که آن را در مقدار و حد مشخصی قرار داده که تصادفی نیست. یعنی همه چیز را دقیق و محکم و به اندازه و شایسته آفریده است که تفاوت و خللی در آن دیده نمی‌شود[۲].

ج) سروری انسان در «نظریه تمکین» نیز تجسم می‌یابد. نظریه تمکین یعنی اندازه‌گیری و ارزش انسان برای تصرف در عالم هستی. (زمخشری، ۱۹۳۵، ۱۰۰/۲) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ مَكَّنَّٰكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلۡنَا لَكُمۡ فِيهَا مَعَٰيِشَۗ﴾ [الأعراف: 10]. «شما را در زمین مقیم کرده‌ایم و قدرت و نعمتتان داده‌ایم و وسایل زندگیتان را در آن مهیا نموده‌ایم».

این اندازه‌گیری و قدرت تصرف دو وسیله برای درک حقیقت‌های بزرگ هستی هستند که خداوند به انسان داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ۝٧٨﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد، تا سپاسگزاری کنید». و همچنین می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ﴾ [الفصلت: 53]. «ما به آنان هر چه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی و در داخل و

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۲۴).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۸/ ۳۱۹).

در درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است».

دیدگاه اسلامی امکان عرفان بشری را عرضه می‌دارد. بر خلاف آنچه که یونانیان شکاک می‌گویند، و این سخن در خلال دعوت اسلام به تأمل در آفاق و أنفس (أقطار و نواحی و درون انسان‌ها) روشن می‌شود[۱].

امام ابن قیم می‌گوید: «خداوند متعال نوع انسان را از میان سایر مخلوقاتش بر گزیده و ممتاز کرده است چون وی را گرامی داشته و شرف و فضیلت داده است و او را خلق کرده و تمام چیزها را برای او خلق کرده است. و در معرفت و حجیت و قربت خود وی را ممتاز کرده است، و با آنچه که به دیگر موجودات نداده است وی را گرامی داشته است»[۲].

از اینجا در می‌یابیم که مطالعه و بررسی هستی و بهره برداری از آن بر اساس قوانینی است که خداوند متعال در آن ایجاد کرده است. و بر اساس تمکین و اندازه‌گیری انسان از دستاوردهای آن است. بلکه این تنها وسیله برای هدف بزرگ‌تری است که محقق شدن معنای عبودیت خداوند یگانه می‌باشد، بدین ترتیب انسان به وظیفه جانشینی که عبودیت و سروری است، می‌پردازد. و آبادانی زمین را به اتمام می‌رساند یا به عبارت دیگر تمدنی را که در اصل تعامل بین انسان و هستی است، بنا می‌نهد[۳].

۱- (السعفی، د. ت، ص۹۵).

۲- (ابن القیم، ۱۹۵۵، ج۱، ص۲۱۰).

۳- (السعفی، د. ت، ص۹۰).

۱-۲- نظریه حقیقت:

۱-۲-۱- گزیده ای تاریخی از حقوق انسان در طول تاریخ:

در حقیقت دعوت به سوی حقیقت، دعوت تمامی انبیاء بوده است. به همین دلیل دعوت اسلام در بیان این منظور، برای تکمیل رسالت تمامی انبیاء علیهم السلام آمده است: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾﴾ [البقرة: 213]. «مردمان یک دسته بودند. پس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلائل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد، و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست رهنمود می‌نماید».

قرطبی در تفسیر این جمله از آیه ﴿فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ﴾ می‌گوید: تمامی انبیاء ۱۲۴ هزار نفر بوده‌اند و از میان این انبیاء ۳۱۳ نفر رسول بوده‌اند، و از میان این‌ها کسانی که در قرآن از آن‌ها نام برده شده ۱۲ نفر می‌باشند[۱].

۱- (قرطبی، ۱۳۵۶، ج۴، ص۳۱).

مصداق اسامی انبیاء و رسولان این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَعَادٗا وَثَمُودَاْ وَأَصۡحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَۢا بَيۡنَ ذَٰلِكَ كَثِيرٗا ٣٨﴾ [الفرقان: 38]. «و عاد و ثمود و اصحاب الرس و ملت‌ها و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند». و این آیه بعد از اشاره به موسی و هارون و نوح علیهم السلام آمده است. و همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ [فاطر: 24]. «و هیچ ملتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد». و این آیه که می‌فرماید: ﴿وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 164-165]. «و ما پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم و پیامبران زیادی را (به میان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیامبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند و خدا چیره‌ی حکیم است».

از آیات پیشین و آنچه که در تفسیر قرطبی آمده بود، روشن شد که هیچ امتی نیست که یک رسول یا نبی برایشان نیامده باشد. و رسولان و انبیاء علیهم السلام برای یک دعوت واحد آمده‌اند که عبادت خداوند یگانه و عدم شرک می‌باشد. در زیر پرچم این دعوت و در جامعه مؤمنان به این دعوت، ظالم و استثمارگری وجود ندارد. و فقط آزادی و مساوات حکم می‌کند و آزادی و مساوات نتیجه جمع میان حقوق سیاسی و حقوق عام است[۱].

انسان همان گونه که خوی اجتماعی دارد، بر اساس خویشتن دوستی و خود برتربینی آفریده شده است[۲].

۱- (طبلیه، د. ت، ص۱۲۷).

۲- (جریشه، د. ت، ص۱۳).

طبیعی است که میان اعضای جامعه باید رابطه وجود داشته باشد و اختلافات میان آن‌ها، این روابط را قطع نکند. ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ وَتَمَّتۡ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١١٩﴾ [هود: 118-119]. «اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را ملت واحدی می‌کرد. ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است و سخن پروردگار تو بر این رفته است که: دوزخ را جملگی جنی‌ها و انسان‌های (پیرو نفس اماره و اهریمن مکاره) پر می‌کنیم». از قدیم الأیام میان فرزندان آدم اختلاف وجود داشته است مثل برادران یوسف که به او حیله زدند و او را ته چاه انداختند. در حالی که همگی فرزندان نبی خداوند (یعقوب) و از سلاله انبیاء علیهم السلام بودند[۱].

انسانیت در طول تاریخ خود گواه بوده است که متناسب با ایمان، تعالی یافته و پاک می‌شود و حقوق خود را می‌شناسد و متناسب با کفر و دوری از رسالت، به طرف حیوان بودن و بربریت و دوری از تمدن کشیده می‌شود. میراث جدید حقوق بشر یک تلاش انسانی صرف نیست. موفقیت علمی و منصفانه تأثیر رسالت‌های آسمانی را در هر پیشرفتی که بشر به آن رسیده است، مشاهده می‌کند[۲].

اگر رسالت‌های آسمانی اثر زیادی در تعالی و پیشرفت این حقوق داشتند، پس تجربه تاریخی (وتلاش بشری) که بر مبانی دینی و ایمانی متکی است، ثبات و استحکام آن را افزایش می‌دهد. و بدین ترتیب اعتماد و اطمینان میان واقعیت و حقیقت ایجاد می‌شود[۳].

سپس فلسفه یونانی آمد و تفکر «حقوق طبیعی» را رواج داد و بعد از آن به حقوق رومی منتقل شد که تفکری نزدیک به تفکر فطری بود. همچنان که می‌دانیم قبل از

۱- (طبلیه، د. ت، ص۵۴).

۲- (جریشه، د. ت، ص۱۷).

۳- (السعفی، د. ت).

حضرت ﷺ انبیای دیگری نیز بودند. پس بعید نیست که در اینجا رسالت‌های این انبیاء بی‌تأثیر بوده باشند. و این تأثیر را در تعاریف این حقوق مشاهده می‌کنیم. بعضی از تعریف‌های این حقوق را ذکر می‌کنیم:

- حقوق رومی یک حقوق اخلاقی است که از اراده الهی صادر می‌شود.
- حقوق رومی حقوق ثابتی است که با تغییر معیارهای برتری که لازم است قوانین جامعه بر اساس آن باشد، تغییر نمی‌کند. چون این قانون مبتنی بر مبانی و ساختاری است که از عرف و قواعد محدود در کتاب، گرفته نشده است. بلکه سرچشمه آن طبیعت است که عقل آن را در روحیه برابری و عدالت موجود در خود کشف می‌کند[۱].

همچنان که در مورد عدالت معتقد است که: عدالت همان چیزی است که تلاش قاضی‌های رومی را ممتاز ساخته است و در بیان بعضی از اصول و مبادی فرقی نمی‌کند که این قاضی‌ها هم وطن باشند یا بیگانه باشند. و این همان تلاشی است که برجسته شد و جایگاه خود را در تاریخ حقوق روم، در طی فترتی که به عصر کلاسیک یا عصر علمی معروف بود، (۱۳۰ ق م-۲۸۴ م) حاصل شد»[۲].

سپس نظریه «حقوق طبیعی» از طریق آداب یونانی و حقوق رومی به انگلستان منتقل شد. سپس نظریه (عدالت) از قرن ۱۳ میلادی در آنجا آشکار شد[۳].

این امر هر چه می‌خواهد باشد، به هر حال نظریه عدالت از ادیان برخواسته است. ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [النحل: 90]. «خداوند به دادگری، نیکوکاری و نیز بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد».

۱- (مصطفی۱۹۵۹، چاپ سوم، ص۱۶).

۲- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص۶۳۸).

۳- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص۵۳۸).

و این امری است که در تمامی دین‌ها تکرار شده است. پس چنین تفکری دوری از تأثیرپذیری‌های ادیان نیست[۱].

همچنان که نظریه حقوق طبیعی به نظریه «مبادی عدالت» در هر صورتی منجر شد، همچنین منجر به «نظریه قرارداد اجتماعی» شد که اعتبار آن برای اجرای حقوق طبیعی ممکن است یا برای اجرای مبادی عدالت در زمینه‌های سیاسی یا مشخص نمودن رابطه حاکم و محکوم (شهروندان) ممکن است[۲].

این نظریه شبیه سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه است که می‌گوید: «ای عمرو چگونه می‌خواهی مردم را عبد خود کنی، در حالی که مادرانشان آن‌ها را آزاد به دنیا آورده‌اند»[۳].

و مسخره کردن فرعون توسط نبی خداوند، حضرت موسی علیه السلام، دارای چنین مفهومی است: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ۝٢٢﴾ [الشعراء: 22]. «آیا این منتی است که بر من می‌گذاری اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای».

۱-۲-۲- حقوق انسان در قانون‌ها و عهدنامه‌های بین المللی

قبل از اینکه به حقوق انسان در قوانین و عهدنامه‌های بین المللی بپردازیم، نباید تأثیر رسالت‌های آسمانی را فراموش کنیم. چون این یک حقیقت است و ممکن نیست که یک دین آسمانی نازل شده باشد و به هر حال تأثیری در بشر نداشته است. به گونه‌ای که نژادشناسان تأثیر آن را حتی در قبایل بدوی نیز ثابت کرده‌اند.

اسلام با آمدن خود این حقوق را بنیاد نهاد و جایگاه ارزشمندی را در میان سایر مخلوقات به انسان داد پس چه ضرری به اسلام می‌رسد وقتی بگوییم که: این حقوق را

۱- (جریشه، د. ت، ص۱۹).

۲- (عثمان، د. ت، ۲۴، ص۵۳۸).

۳- (ابن عبدالحکم، ۱۹۶۱، ص۲۲۵).

به طور تفصیلی در بر نمی‌گیرد؟ آیا در این کناره گیری اسلام از جزئیات، گشادگی عقل نیست تا تلاش کند و مسایل را بررسی کند[۱].

ریشه دار بودن حقوق انسان در اسلام از طریق مجموعه قراردادهایی است که اسلام حقوق را بر آن بنا نهاده است و آن وحدت پیدایش، وحدت عقیده، و نظریه جانشینی می‌باشد[۲].

اسلام از نظر ریشه دار بودن تفکر حقوق بشر، مطابق واقعیت زندگی جلو رفته است و این یک نظر فردی یا تفکر آرمانی یا شعارهای بزرگ و توخالی نیست. رسول گرامیﷺ اولین عهدنامه کامل حقوق انسان را در روز حجة الوادع صادر می‌کرد. و حقیقتاً اسلام تأکید زیادی بر متون این عهدنامه دارد. به دلیل رتبه و درجه‌ای که پیامبرﷺ قرار داده تا در آن فرصت کم و در آن جمع بزرگ و روز حجة الوادع بیان می‌کند. تا با اسلوب و روشی منحصر به فرد در برابر جمعیت، به ذهن‌ها هشدار بدهد و به عقل‌ها یادآوری بکند و جان‌ها را هوشیار کند[۳].

الف) حقوق انسان در عهدنامه‌های قانونی:

پیمان بزرگ Magna carta

در قرن ۱۳ میلادی و مشخصاً در روز ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵م اولین قرارداد بشری حقوق انسان که اصطلاحاً ماگنا کارتا (Magna carta) نامیده می‌شود، تصویب شد. محتوای این پیمان این بود که پادشاه (انگلستان) نباید به اموال و آزادی‌های شخصی یکی از

۱- (السعفی، د. ت).

۲- (السعفی، د. ت).

۳- (خضر، د. ت، ص۴۴).

شهروندان تعدی کند. این پیمان بعد از شورش بارون‌ها در زمان پادشاه جان «برادر ریچارد شیردل» بود[۱].

لایحه حقوق Bills of rights

سال ۱۶۸۸م تاریخ تصویب این قانون است که قدرت پادشاه را مقید می‌کرد و حق وی را در مجبور کردن افراد یا زندانی کردن و رنج و آزار انسان‌ها یا فرستادن مأمور بدون مدرک قانونی بر سر آن‌ها، رد کرد[۲].

اعلام استقلال ایالات متحده آمریکا:

استقلال ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ مشهوری که در ۶ ژوئیه ۱۷۷۶م. اتفاق افتاد، اعلام شد و در اینجا اعلام شد که تمام انسان‌ها به طور یکسان بدنیا آمده‌اند، و در آن بعضی از حقوق انسان‌ها را مثل: مساوات و برابری، آزادی، زندگی، خوشبختی و تغییر حکومت‌هایی که این حقوق را رعایت نمی‌کنند، تأکید کردند[۳].

اعلام حقوق بشر و حقوق شهروندان در فرانسه:

در آگوست سال ۱۷۸۹م. اعلامیه حقوق بشر در فرانسه صادر شد و ماده اول آن تأکید می‌کرد که «انسان‌ها در حقوق آزاد و مساوی آفریده شده‌اند، و لازم نیست که تبعیض‌های اجتماعی جز بر اساس منفعت عمومی وجود داشته باشد»[۴].

اعلامیه حقوق فرانسه بر پنج حق تأکید می‌کرد:

۱- (جریشه، د. ت، ص۲۱).

۲- (جریشه، د. ت، ص۲۲).

۳- (عثمان، د. ت، ص۵۳۹).

۴- (شکری، ۱۹۵۸، ص۱۹۰- ۱۸۵).

ملکیت، آزادی، برابری، امنیت، حق مقاومت بر علیه استبداد و ظلم. اصول این اعلامیه فرانسه که در ۱۷۸۹م. صادر شد، قوانین بعدی فرانسه و بسیاری از قوانین کشورهای اروپای غربی که در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صادر شد، را در بر گرفت.

بعد از جنگ جهانی دوم که در سال ۱۹۴۴م. به طور رسمی پایان یافت، قوانین جدیدی از طرف بعضی از کشورهای غربی از جمله فرانسه، ایتالیا و اتحادیه آلمان صادر شد. و اعلامیه‌های جدیدی برای حقوق بشر یا مقدمات قوانینی که متضمن این حقوق بودند، فراهم شد.

و بعد از این، قوانین کشورهای آفریقایی که به استقلال رسیده بودند، صادر شد و در این اعلامیه‌های أخیر به تدریج حقوق انسان رعایت شده بود، از جمله، نسبیت، تابعیت و اصرار بر زندانی نکردن انسان‌های (بدون جرم) بود. همچنین در بیان حقوق بشر آشکار شد که به جای تأکید بر حقوق اجتماعی و اقتصادی بیشتر بر حقوق سیاسی و قانونی وفکری تأکید شد[۱].

ب) عهدنامه‌ها و قراردادهای بین المللی حقوق بشر:

۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر: از اتحادیه عمومی ملل متحد در دسامبر سال ۱۹۴۸م. صادر شد.

۲- قرارداد بین المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی از اتحادیه عمومی ملل متحد در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۶م. صادر شد و از ۱۵ مارس ۱۹۷۶م. اعتبار یافت و یک پروتکل اختیاری در مورد شکایت‌های افراد از تجاوز به حقوق بیان شده آن‌ها در عهدنامه، به این عهدنامه ملحق شد.

۱- (عثمان، د. ت، ص۵۳۹).

۳- قرارداد بین المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از اتحادیه عمومی ملل متحد در همان تاریخ صدور قرارداد پیشین یعنی ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶م. صادر شد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۷۶م. اعتبار یافت.

۴- عهدنامه اروپایی حمایت از حقوق بشر از مجلس اروپا صادر شد که در روم و در سال ۱۹۵۰م[۱]. منعقد شده بود و از سپتامبر ۱۹۵۳م. اعتبار یافت و نافذ شد.

۵- شورای جامعه عرب در ۳ سپتامبر ۱۹۶۸م. قطعنامه ای را با ایجاد «کمیته منطقه ای دائمی عرب» برای حقوق بشر، شروع کرد که مبتنی بر توصیه سیاسی کمیته در این مورد بود. و گردهمایی‌ها و توصیه‌هایی که به شورای جامعه عرضه می‌شد، ادامه داشت[۲].

۶- بیانیه جهانی حقوق بشر در اسلام:

الف) قرارداد اولیه «قطعنامه جهانی اسلام» از شورای بین المللی اسلام در آوریل سال ۱۹۸۰م. صادر شد. که متضمن چارچوب عمومی نظام اسلام بود.

ب) همچنین از شورای بین المللی اسلام قرارداد دومی در سال ۱۹۸۱م. صادر شد که متضمن حقوق بشر در اسلام بود[۳].

این اشاره ای گذرا بر حقوق انسان در طول تاریخ بود که در آن به تفاصیلی که بحث ما را در بر نمی‌گرفت، نپرداخته‌ایم.

۱- (وفیق، ۱۹۷۰)

۲- (وفیق، ۱۹۷۰).

۳- (جریشه، د. ت، ص۸۸).

نظریه حق در فقه اسلامی

تعریف لغوی و اصطلاحی حق:

کلمه حق؛ فیروز آبادی صاحب القاموس المحیط می‌گوید: حق از اسامی یا صفات خداوند متعال می‌باشد و به معانی: قرآن، ضدباطل، امر وسیع و گسترده، عدل، اسلام، ملک و موجودی که ثابت است، صداقت، مرگ و اندوه آمده است. حق مفرد حقوق است[۱].

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «حق نقیض باطل است و جمع آن حقوق و حقاق می‌باشد و در حدیث تلبیه آمده است که: «لبیک حقا حقا»، یعنی غیر باطل و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ [البقرة: 42]. «و حق را با باطل نیامیزید».

و ابواسحاق می‌گوید: حق امر پیامبرﷺ و قرآن است. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ﴾ [الأنبياء: 18]. «بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم».

در مورد یک امر قانونی می‌گویند که: حق ثابتی است. و ازهری می‌گوید که: به معنای واجب شدن است. «وحق علیه القول» یعنی بر او واجب شد، بر او لازم شد. و در قرآن آمده است که: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ﴾ [القصص: 63]. «کسانی که فرمان عذاب درباره آنان مسلم شده است، می‌گویند». یعنی ثابت شده است.

حق در لغت بیشتر از ده اطلاق دارد:

- بر خداوند متعال اطلاق می‌شود: ﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ﴾ [المؤمنون: 71]. «اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های

۱- (القاموس المحیط).

ایشان پیروی می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن به سر می‌بردند، تباه می‌گردیدند».

– به عنوان صفت خداوند اطلاق می‌شود: ﴿ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۚ﴾ [الأنعام:62]. «سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند». و در این دو اطلاق اسلام بعد خاصی را به حق داده است.

– بر عدل اطلاق می‌شود: ﴿وَٱللَّهُ يَقۡضِي بِٱلۡحَقِّۖ﴾ [غافر: 20]. «خداوند به حق و عدل داوری می‌کند».

– بر اسلام اطلاق می‌شود: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۖ﴾ [البقرة: 119]. «ما تو را همراه با حقایق یقینی فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».

– بر صداقت اطلاق می‌شود: ﴿قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤﴾ [ص: 84]. «فرمود به حق سوگند و حق می‌گویم».

– بر یقین اطلاق می‌شود: ﴿فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ ٢٣﴾ [الذاريات: 23]. «به خدای آسمان و زمین سوگند که این حق است، درست همان گونه که شما سخن می‌گوئید».

– بر حکمت اطلاق می‌شود: ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ﴾ [إبراهيم: 19]. «آسمان‌ها و زمین را چنان که باید آفریده است».

– بر بهره و نصیب اطلاق می‌شود. و این اطلاقی است که ما در مورد آنچه که داریم به کار می‌بریم: ﴿قَالُواْ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنۡ حَقّٖ﴾ [هود: 79]. «گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختر تو نیازی نیست». ﴿وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ٢٤ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ٢٥﴾ [المعارج: 24-25]. «همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز».

اما تعریف حق در اصطلاح فقها:

فقهای پیشین به تعریف این اصطلاح نپرداخته‌اند ولی از فقهای متأخر عده‌ای آن را اینگونه تعریف کرده‌اند که: «حق حکمی است که ثابت می‌شود». ولی این تعریف جامع نیست چون هر حقی حکم است ولی هر حکمی حق نیست.

پس حکم همچنان که می‌دانیم یا تکلیفی است و یا وضعی، و حکم وضعی آن است که شارع چیزی را سبب یا شرط یا مانع چیز دیگر قرار دهد. در حالی که اسباب و شروط و موانع حقوق نیستند بلکه احکام هستند. و شیخ علی خفیف﵀ تعریفی برای آن ذکر کرده که ما آن را به عنوان نزدیک‌ترین تعریف (به واقعیت) می‌دانیم. که می‌گوید: «حق مصلحتی است که از لحاظ شرعی معتبر و لایق می‌باشد»[۱].

استاد مصطفی زرقاء حق را اینگونه تعریف می‌کند: «حق امتیازی است که شریعت توسط آن قدرت یا تکلیف را تصویب می‌کند»[۲].

قانون دانان حق را اینگونه تعریف کرده‌اند که: «مصلحتی است که قانون از آن حمایت می‌کند». و این تعریف درستی است. پس حق در سایه قوانین مصلحتی است که قانون از آن حمایت کند و در سایه اسلام مصلحتی است که شریعت از آن حمایت می‌کند.

مصلحت‌ها در قانون عبارتند از: حفظ جان، حفظ مال، حفظ عقل، حفظ نسل در حالی که حفظ دین در آن وجود ندارد که این یک اختلاف اساسی است.

حقوق در اسلام و به ویژه حقوق بشر با توحید مرتبط است، و جایگاه آن مانند جایگاه سایر امور در شریعت اسلامی می‌باشد. یعنی تسلیم توحید خالص و عبد خداوند

۱- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج۳، ص۱۴).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج۳، ص۱۰).

شدن. پس قانونگذاری و تشریع حق خالص خداوند است و امر عقیده و ایمان حق الله می‌باشد.

اما قانونگذاری ممکن است بشر را در چارچوب دایره امور مباح وارد کند که نصی در مورد آن‌ها وجود ندارد[۱].

انواع حقوق در فقه اسلامی:

وقتی احکام شریعت اسلام را در بیان حقوق و تکالیف بررسی کردیم در می‌یابیم که منظور از این احکام تحقق مصلحت مردم است.

این مصلحت‌ها گاهی مصلحت‌های عمومی برای جامعه هستند و گاهی مصلحت‌های خصوصی برای افراد هستند و گاهی مصلحت‌های مشترک میان این دو هستند[۲].

بنابراین فقها در تقسیم حق با تأکید و اصرار در بیان احکام حق و بیان آن‌ها به طور جزئی به روشی ممتاز روی آورده‌اند، همچنان که در تقسیم حق توسط آن‌ها دیده می‌شود. و برخلاف قانونگذاران مستقیماً به بیان معنای حق نپرداخته‌اند. و فقها اگر این کار را می‌کردند، تابع آن‌ها می‌شدند. تقسیم حق از دیدگاه فقها یا نسبت به صاحب حق است و یا نسبت به مکان حق که به چهار قسم تقسیم شده است[۳].

اول: حق نسبت به صاحب حق چهار قسم است:

حقی که تنها برای خداست، حقی که تنها برای بنده است، آنچه که هر دو حق را دارد ولی حق الله غالب است، و آنچه که هر دو حق را دارد و حق الناس غالب است.

۱- (جریشه، ۱۴۰۶، ص۳۸).

۲- (خلاف، ۱۹۵۲، ص۲۴۸).

۳- (الخفیف، ۱۹۶۲، ص۱۰۶).

الف) حقی که تنها مختص خداست این است که بخاطر مصلحتی آن را تشریع کرده و مختص فرد خاصی نیست[۱].

حکم این حق فقط بخاطر مصلحت جامعه است[۲].

اینکه حق به الله اضافه شده است (حق الله) تنها برای تأکید بر اهمیت و شأن والای این حق است چون در اجرای این حقوق، بقای جامعه و صلاح آن نهفته است. و در سستی و بی‌حرمتی به این حقوق تباهی و نابودی جامعه نهفته است.

بدین ترتیب دکتر سنهوری حق الله را چنین تعریف کرده است: «آنچه که متعلق به نفع عمومی است و بخاطر اهمیت زیاد و فراگیری نفع آن به الله اضافه شده است»[۳].

حقوقی که تنها برای خداوند است به طور استقرائی در هشت نوع منحصر می‌شود:

۱- عبادات محض مانند نماز، زکات و جهاد.

۲- عباداتی که معنای پرداخت داشته باشند مثل صدقه فطر.

۳- پرداخت‌ها و بخشش‌هایی که معنای عبادت و نزدیکی داشته باشند، مانند عشریه (یک دهم) محصولات کشاورزی.

۴- پرداخت‌هایی که معنای عقوبت داشته باشند مثل خراج (مالیات زمین و محصول و ...).

۵- حقی که وابسته به خود آن چیز باشد یعنی با ذات آن ثابت می‌شود تا اینکه به ذمه انسان تعلق پیدا کند. مثل خمس غنایم جنگی یا خمس گنجینه‌های پیدا شده یا معادن.

۶- عقوبت‌های کامل که حدود هستند مثل حد زنا و همچنین تعازیر.

۱- (طبلیه، د. ت، ص۱۱۰).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۱۷۹).

۳- (السنهوری، ۶۸- ۱۹۶۷، ط۱۴).

۷- عقوبت‌های کاهنده یا محدود، مثل ممنوع کردن قاتل از میراث، «سبب محدودیت این است که ممنوع بودن از ارث یک ضرر مالی است که ضرری به جسم جانی یا قاتل نمی‌رساند و همچنین به مال و دارایی وی نیز لطمه‌ای نمی‌زند».

۸- حقوقی که در آن‌ها معنی عبادت و عقوبت باشد که کفارات هستند[۱].

ب) حقی که تنها مختص انسان است: این حقوق بسیار زیاد و غیر قابل شمارش هستند از جمله؛ تمامی حقوقی که بر معاملات و قراردادها مترتب می‌شود. و بسیاری امور دیگر که بخاطر مصلحت دنیوی وضع شده‌اند.

ج) حقوقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الله غالب است: مثلاً در جایی حق عده‌ای آشکارتر باشد از حق یک نفر، و فقهاء در مورد این حق به حد قذف مثال زده‌اند. به اعتبار اینکه آبروی مردم را حفظ می‌کند و با ممانعت از دشمنی میان آن‌ها مصلحت عمومی محقق می‌شود. و به اعتبار اینکه بدگمانی را از مقذوف بر می‌دارد مصلحت خاص را محقق می‌کند. جز این نیست که مصلحت اولی دارای اعتبار بیشتری است.

د) حقی که مشترک میان حق الله و حق الناس است ولی حق الناس غالب است. و فقهاء به حق قصاص مثال زده‌اند چون شایسته‌تر است که در اینجا رعایت احساسات اولیای دم و آرامش درونی آن‌ها اولی‌تر از رعایت حق جامعه باشد[۲].

دوم: حق نسبت به محل و جایگاه وی:

شیخ علی خفیف می‌گوید: «منظور از محل حق هر چیزی است که بتوان آن را حق تصور کرد، یا خود حق می‌باشد، یا آنچه که اسم حق بر آن منطبق می‌شود و بر آن دلالت می‌کند یا به آن اضافه می‌شود، یا آنچه که حق را از غیر حق جدا می‌کند. همچنان که در

۱- (طبلیه، د. ت، ص۱۱۰).

۲- (طبلیه، د. ت، ص۱۱) (العیلی، ۱۹۷۴، ص۱۸۰).

حق ملکیت هم همین طور است. چون ملک همان محل حق است که در عالم خارج وجود دارد. پس می‌بینیم که آن ملک خود حق است که کلمه حق بر آن صدق و دلالت می‌کند. همین طور به آن اضافه می‌شود مثل: حق ملکیت یعنی حقی که خود ملک است[۱].

از این نظر اقسام حق متعدد است یعنی به تعداد انواع و اسامی آن است که محدود کردنش اشتباه است. ولی به صورت اجمالی و عام می‌توان گفت که: حق از حیث محل به اقسامی تقسیم می‌شود مانند حقوقی که متعلق به اموال هستند: حقوقی که متعلق به امور خانواده هستند، حقوقی که متعلق به عبادت هستند و حقوقی که متعلق به امور اجتماعی عام هستند[۲].

بنابراین حق در فقه اسلامی دارای معنی فراگیری است که معنای آزادی را نیز در بر می‌گیرد پس آزادی‌های عمومی نوعی از حقوق هستند. پس هرگاه در شریعت اسلامی کلمه حق بیاید، به معنای حق مالی یا حق الله یا حق شخص یا یکی از انواع آزادی‌هاست که بر حسب معانی آن‌ها می‌آید[۳].

آثار مترتب بر تقسیم حقوق در اسلام:

این آثار را به طور اجمالی می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

از نظر مفهوم و پشتوانه، اسقاط و وراثت، مقاومت و دفاع کردن و اقامه دعوی.

نخست: از نظر مفهوم: در عرف مردم و در فقه قانون، حق عام بر خاص مقدم است.

از دیدگاه فقه اسلامی حق خاص بر عام مقدم است به معنی اینکه حق خاص حمایت بیشتری را از حق عام می‌طلبد.

۱- (الخفیف، ۱۹۶۲، ص۱۲۴).

۲- (طبلیه، د. ت، ص۱۱۲).

۳- (العیلی، ۱۹۷۴) ص۱۸۸).

تجاوز به حق خاص یا حقی یا از حقوق بندگان از طرف خداوند بخشیده نمی‌شود تا وی فرد تجاوز کار را نبخشد یا حق گرفته شده را از وی نگیرد.

حاکم یا قاضی نمی‌تواند به نیابت از فردی از حق وی چشم پوشی کند، همچنان که نمی‌تواند شخص را مجبور به چشم پوشی از آن حق کند. هیچ «حق الناسی» نیست که حق الله در آن نباشد ولی یکی از آن‌ها بر دیگری غلبه می‌یابد. بنابراین هیچ حق خاصی نیست که حق عام یا حق الله در آن نباشد و این در حقوق بشر بارزتر است[۱].

در حقیقت اسلام وقتی از بین رفتن بهره و نصیب یا حق را ظلم به خود دانسته است، دورتر از آن را نیز در نظر داشته است. از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: «انسان نباید خود را خوار و پست کند»[۲].

این از یک طرف و از طرف دیگر امثال چنین مسلک‌هایی باعث تشویق انسان‌های خودشیفته و مغرور می‌شود که حقوق دیگران را از بین ببرد، تکرار این عمل و معتاد شدن به آن همان چیزی است که به این اعتقاد آن‌ها که کسی حقی بر آن‌ها ندارد، اتمام می‌دهد. در حقیقت «از بین بردن حق» همان اخلاق فراعنه مصر بود و خود فرعون به تنها سزاوار نکوهش نیست. در حالی که فرعون مسؤول و سرزنش شده است[۳].

خداوند متعال با دادن حقوق، انسان را برتری بخشیده است و این حقوق نزد خداوند از خانه خدا گرامی‌تر است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که مسلمانی را بدون حق بیازارد گویی که خانه خدا را ویران کرده است»[۴].

۱- (جریشه، د. ت، ص۲۹).

۲- (ابن ماجه، ۱۳۸۴، چاپ اول ج۲/ ۳۶۹).

۳- (طبلیه، د. ت، ص۳۲۲).

۴- (الطبرانی، المعجم الصغیر، ۱۹۸۲).

دوم: از نظر حمایت و پشتوانه: حمایت از حقوق و حفظ آن و دفاع کردن از آن نزدیکی به خداوند است. و در تفکر اسلامی برای این حقوق حمایت و قداستی هست که این حمایت از امور زیر سرچشمه می‌گیرد:

الف) حمایت خداوند: شخص مؤمن از ایمانش به خداوند حمایت وی را احساس می‌کند. از آنجایی که ایمان قوی‌ترین محرک برای رفتار و احساس عظمت خداوند است، و استمرار این ایمان بستگی به مراقبت برای از بین نرفتن این حقوق دارد.

ب) حمایت درون و باطن: از احساس انسان بر می‌آید، کدام امور حق الله و حرام هستند. سپس درون و وجدان از آن حق پاسداری می‌کنند. هر چند که پاسدار غیابی هستند.

ج) حمایت و پشتیبانی جامعه: این پشتوانه از ضمانت سیاسی و اجتماعی که از صفات جامعه مسلمانان است سرچشمه می‌گیرد. چنانچه پیامبرﷺ «مؤمنین در رحم و مهربانی نسبت به همدیگر مانند بدنی می‌مانند که هرگاه عضوی از آن به درد گرفت، سایر اعضای بدن با بی‌تابی و تب با وی همدردی می‌کنند»[۱].

د) حمایت و پشتوانه دولت: در اجرای حدود و قصاص این پشتوانه نمود پیدا می‌کند و حق ولی امر مسلمین است که تعازیر را بر طبق مقررات معین اجرا کند و دولت می‌تواند حتی در خارج از مرزهای خود از طریق وسایل ممکن و جلسات بین المللی از این حق دفاع کند[۲].

سوم: از نظر اسقاط و برداشتن حق: اسقاط و برداشتن حقوق الله جایز نیست، اما شخص مکلف جایز است که از حق خود بگذرد و آن را ببخشد. چون در این امر صاحب حق است[۳].

۱- (مسلم الصحیح، ج۴/ ۲۵۸۶).

۲- (جریشه، د. ت، ص۴۲).

۳- (خلاف، ۱۹۵۲، ص۲۵۲).

اما در مورد حقوق مشترک، حقوقی که حق الله در آن غالب است، اسقاط آن جایز نیست مانند حد قذف، و حقوقی که حق الناس در آن غالب است برای مکلف جایز است که آن را ساقط کند. مثل قصاص[۱].

چهارم: از نظر وراثت: اگر از حق الله باشد و یا از حقوق مشترک و جانب غالب با حق الله باشد ارث می‌برد. اما اگر از حق الناس باشد، بعضی از آن را ارث می‌برد و بعضی را نمی‌برد. و امام قرافی ضابطه مشخصی را برای جاهایی از حق الناس که ارث می‌برد و جاهایی که ارث نمی‌برد مشخص کرده است. پس تنها از حقوقی ارث می‌برد که متعلق به مالی باشد که به ارث برده یا ضرری را از آن مال دور کرده باشد. اما آنچه که متعلق به خود مورث یا عقل و تمایلات و اراده وی بوده باشد، وارث چیزی از آن به ارث نمی‌برد[۲].

پنجم: از نظر دفاع و مقابله کردن: حقوق الله یا حقوقی که حق الله در آن‌ها غالب است، ملک جامعه هستند. از جمله این حقوق امر به معروف است که شخص قاضی با اتکای به خود از آن دفاع می‌کند و جامعه را همچون افراد به آن دعوت می‌کند. مانند نخواندن نماز جمعه.

اما وقتی حق خاص باشد مانند حقوقی که به تعویق افتاده است قاضی باید امر کند که با توجه به وسایل و امکاناتی که صاحب حق فراهم کرده‌اند از این تأخیر بیرون بیایند.

اما حقوق مشترک که بعضی از آن‌ها قاضی می‌تواند با اتکای به خود از آن‌ها دفاع کند و بعضی جز با درخواست از او نمی‌تواند از آن دفاع کند[۳].

و این امر در هر حقی بر حسب آن حق می‌باشد.

۱- (العیلی، ۱۹۷۴، ص۱۸۳).

۲- (القرافی، ۱۳۴۶، ج۳/ ۲۸۵-۲۸۳).

۳- (العیلی، ۱۹۷۴، ص۱۸۴).

ششم: از نظر اقامه دعوی: نسبت به حق الله برای هر مسلمان عادلی «یعنی کسی که از گناهان کبیره دوری کند و واجبات را ادا کند و حسنات و نیکی‌های وی بر گناهان و بدی‌هایش غلبه داشته باشد». جایز است که از حقوق خالص خداوند یا حقوقی که حق الله در آن غالب است، دفاع کند و این از نظر برداشتن کارهای منکر و زشت است. و اجرای این فرموده خداوند: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند».

و به دلیل این حدیث پیامبرﷺ که می‌فرماید: «هر کس از شما که کار منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر هم نتوانست با قلبش آن را تغییر دهد. و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است»[۱].

اما در مورد حق الناس و حقوق افراد، فقط خود صاحب مصلحت می‌تواند، اقامه دعوی کند و این در صورتی است که صاحب مصلحت مکلف و قادر به این کار باشد ولی اگر اینگونه نبود، برای هر مسلمان عادلی جایز است که برای او اقامه دعوی کند»[۲].

۱- (صحیح، مسلم، ج۱، ص۶۹).

۲- (العیلی، ۱۹۷۴، ص۱۸۵).

فصل دوم:
اساس حقوق بشر در اسلام

۲-۱- وحدت انسانیت:

۲-۱-۱- وحدت پیدایش:

انسان‌ها همگی از سرچشمه واحدی آمده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او بیافرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت». و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ﴾ [آل عمران: 59]. «مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید».

سپس این سرچشمه به پدر واحدی باز می‌گردد که او نیز از خاک آفریده شده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «ای مردم، پروردگار شما یکی و پدر شما یکی است. همگی شما از نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست و عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز با تقوا برتری نمی‌یابد»[1].

با این برابری در ارزش مشترک انسانیت که متکی بر اصل و نسب واحدی می‌باشد، گمان نمی‌رود که یکی از افراد بنی آدم به طور جداگانه آفریده شده باشد نه در کرامت و نه در ارزش مشترک انسانیت و نه در حقوق مربوط به آن‌ها.

«تمام انسان‌ها در شرایط مساوی آفریده شده‌اند و برای هر فردی اسباب و لوازم نبوغ و پیشرفت در زمینه‌هایی است که استعداد ویژه‌ای برای نبوغ در آن زمینه‌ها فراهم شده

۱- (احمد، المسند، ۵/ ۴۱۱).

است. و این به وسیله تمام ابزارهای فهمیدن و تعقل و تفکر می‌باشد»[۱]. و به طرف مهارت‌هایی که انسان کسب می‌کند، پیش می‌رود.

حق تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ [النحل: 78]. «و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

پس همگی انسان‌ها از آدم هستند و آدم از خاک است بنابراین بالا و پایینی میان آن‌ها نیست و خداوند متعال کسانی را که در روی زمین برتری طلبی می‌کنند، مذمت کرده است و می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: 83]. «ما آن سرای آخرت را تنها بهره کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند. و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «برتری طلبی و تکبر بر مردم ظلم است. چون مردم همگی از یک جنس هستند. پس اگر انسانی بگوید که: او و امثال او برتر هستند، منجر به ظلم می‌شود. از کسی که اینگونه است خشم گین می‌شوند و با او دشمنی می‌ورزند. چون عادل‌ترین مردم دوست ندارد که مقهور امثال خودش باشد و غیر عادل نیز سعی می‌کند که خود قاهر و برتر باشد»[۲].

اسلام با بازگرداندن انسانیت به اهل و سرچشمه ای واحد، لوازم تعصب و برتری طلبی را بر دیگران خنثی کرده است.

۱- (خضر، د.ت، ص۱۱)

۲- (ابن تیمیة، ۱۳۸۸،ص ۱۸۸)

چون هر یک از این دو امر (تعصب و برتری طلبی) باعث جدایی و تمایز میان افراد جامعه انسانی می‌شود. و از اینجا منجر به نابودی حقوق و زیر پا گذاشتن آن می‌شود. چون هر کس را جدای از دیگری می‌بیند. و فرقی نمی‌کند که این جدایی به تعصب بر رنگ، طبقه یا نژاد برگردد. بدین ترتیب حقوقی را بیشتر از حقوق سایرین برای خود در نظر می‌گیرد. و سپس این حقوق زیادی از حقوق سایرین می‌کاهد و اینگونه میان مردم کشمکش ایجاد می‌شود. و انسانیت از حد بالایی که خداوند متعال برای وی در نظر گرفته است، به قانون جنگل سقوط می‌کند. به این وسیله اسلام قواعد و قوانینی را که انسانیت انسان با آن محقق می‌شود، استوار گردانیده است. که اساس آن مساوات و برابری در اصل پیدایش و در یک ثانیه فرصت‌ها میان بنی آدم است.

انسان‌ها از دیدگاه اسلام همگی بندگان ناچیز خداوند می‌باشند که با این بندگی بر حق، از بند بندگی‌های غیر خدا رسته‌اند و این آزادی و کرامت زیباترین شکلی است که بشریت در طول تاریخ طولانی خود شناخته است. پس هرگاه که بشریت از اطاعت بندگان رسته و روی به سوی رب العباد آورده است، تمدن انسانی بر پا می‌شود و جانشینی وی بر روی زمین تحقق پیدا می‌کند و مصداق این آیه خداوند متعال می‌شود: ﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ﴾ [البقرة: 30]. «و زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم». چون خلافت و جانشینی، همچنان که بیان کردیم، عبادت و سیادت (سروری) است.

بلکه اسلام علاوه بر وحدت پیدایش چیز دیگری را نیز اضافه کرده است وآن گرامیداشت و کرامتی است که خداوند متعال با امر به سجده ملائکه برای انسان، آن را مختص وی کرده است. (بقره/ ۳۴).

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده ببرید، همگی سجده بردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید. از زمره کافران شد».

شناخت فردی و جمعی انسان‌ها نسبت به این پیشرفت در هر زمان و مکانی، به زیبایی احساس می‌شود. هر فردی از نظر خودش بزرگ است و اجازه نمی‌دهد که حقوق خود و دیگران را تباه کند. عدل باعث می‌شود که انسان‌ها به هر شکلی که دوست دارند با آن‌ها رفتار شود. چون عدل راه هدایت و ظلم راه طغیان و گمراهی است. ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ [الإنسان: 3]. «ما راه را به او نموده‌ایم چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس».

با این آیه خداوند متعال سخن را از سر می‌گیریم که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان، از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». تا در خلال این آیه به وحدت پیدایش بیاندیشیم و این آیه برای ما روشن می‌کند که این نظریه وحدت جهت و وحدت پیدایش یک بعد انسانی عمیقی به بشریت می‌دهد که در زمینه حقوق وی را از سطح فرد و اجتماع بالاتر می‌برد. و تمام انسانیت را با قوی‌ترین رابطه به هم پیوسته و محکم یعنی تقوا، ربط می‌دهد. و تقوا رابطه عقیدتی است که متکی بر ربوبیت خداوند است و ربوبیت توحید فاعلی خداوند است، همان توحیدی که کفار زمان پیامبرﷺ به آن اقرار می‌کردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [لقمان: 25]. «اگر از آن‌ها بپرسی که خالق آسمان‌ها و زمین چه کسی است، حتماً می‌گویند: خدا». تربیت در انسان همراه با تعلیم است. ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١﴾ [العلق: 1]. «بخوان به نام پروردگارت آن که (همه جهان را) آفریده است».

از جمله اصول تربیتی، تربیت انسان بر اساس فضیلت و مکارم اخلاقی است که به هدف آماده ساختن انسان صالح برای هر مکان و زمانی ایجاد شده است.

وقتی وحدت پیدایش مقتضی مساوات و برابری باشد، که از جمله ارزش‌ها و اصول انسانیت است. خواه این مساوات در خداوند واحد باشد (ربکم) و یا در اصل پیدایش واحد ﴿ٱلَّذِی خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ باشد و یا در مساوی بودن حقوق واجبات زن و مرد باشد.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «پس مساوات در تشریع برای امت اسلامی ناظر به مساوی بودن آن‌ها در خلقت و فروعاتی است که جدایی میان این فروعات اثری در صلاح بودن جهان ندارد انسان‌ها همگی در بشریت مساوی هستند «کلکم لآدم» و در حقوق زندگی در این دنیا و بر اساس فطرت نیز مساوی هستند و اختلاف رنگ و شکل و نسل و شهر که میان آن‌هاست، تأثیری در این تساوی ندارد البته از این اموری که تساوی آن‌ها را در شریعت ذکر کردیم، اموری حاصل می‌شود مانند؛ حق بودن که از آن به حفظ جان و حفظ نسب تعبیر شده است و حق لوازم زندگی که از آن به حفظ مال تعبیر شده است. و کسانی که برای اولین بار حقوق اقامت در روی زمین ایجاد و کسب کردند مانند ساکنان قبایل و لوازم بقای منفعت که از آن‌ها به حفظ عقل و حفظ آبرو تعبیر می‌شود. و بزرگ‌ترین این حقوق، حق انتساب به جامعه دینی است که از آن به حفظ دین تعبیر شده است»[۱].

کرامت انسان در اسلام، از انسانیت وی گرفته شده است. بدون اینکه به یکی از عواملی که حقوق بشر بر آن متکی است نگریسته شود. انسان‌ها وقتی از وحدت پیدایش خودشان که با کرامت خداوندی تکریم شده‌اند، غافل می‌شوند، خود را به غفلت می‌زنند. ﴿ ۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ﴾ [الإسراء: 70].

۱- (ابن عاشور، د . ت، ص۹۵).

۲-۱-۲- وحدت طبیعت:

از اصولی که اسلام حقوق خود را مبتنی بر آن ساخته است، وحدت طبیعت می‌باشد که همان فطرت است چون اسلام دین فطرت است.

فطرت در لغت به معنای: سرشت، طبیعت، خلق وغریزه است که همگی به معنای واحدی می‌باشند.

فطر البعیر عن نابة (دندان نیش شتر درآمد) یا گفته می‌شود: جبله الله علی کذا (خداوند او را بر اساس فلان چیز آفرید). همچنین به اخلاقی که انسان بر آن اخلاق است فطرت گفته می‌شود: عین ساجیة یعنی (چشمان سست و بی‌حال). اکثر استعمالات این کلمه برای چیزهایی است که نمی‌توان آن‌ها را تغییر داد[۱].

فطرتی که خداوند انسان را بر اساس آن آفریده است، همان اسلام می‌باشد بدین معنی که اسلام همان دینی است که موافق فطرت و سرشت انسان با صفت انسان بودنش است. انسانی که خداوند با دادن عقل به وی، او را از سایر مخلوقات جدا کرده است. و استعداد پذیرش معلومات را در عقل انسان متمرکز کرده است و قدرت کسب معرفت‌ها و شناخت‌های گوناگون را به وی داده است[۲].

اسلام وحدت را با اصل تکوینی بودن بیان می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾﴾ [البقرة: 213]. «مردمان یک دسته بودند. سپس خداوند پیامبران را بر انگیخت تا بشارت دهند و بترسانند. و کتاب (آسمانی) که مشتمل بر حق

۱- (ابن منظور، ۱۲۷۵، ج۲، ص۱۱۸۰).

۲- (المقری، ۱۴۰۹، ص۹۱).

بود و به سوی حقیقت دعوت می‌کرد، بر آنان نازل کرد تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزیدند، داوری کند. در (مطالب و حقانیت) کتاب (آسمانی) تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترسشان قرار داده شده بود. و به دنبال دریافت دلایل روشن، از روی ستمگری و کینه توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست رهنمود می‌نماید».

«پس اتحاد در اصل تکوین، از نظر اتحاد غریزه‌ها و تمایلات انسانی سبب اختلاف می‌شود. و ناچار باید یک حد فاصلی باشد و حد فاصل آن در حقیقت کتاب نازل شده از طرف خداوند متعال می‌باشد، که رسالتش را برای مردم بیان می‌کند. و به این دلیل هر رسولی از رسولان خداوند با کتابی آمده‌اند که بیانگر حق و هادی به آن هستند»[۱].

خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: ﴿ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ٢٥﴾ [الحدید: 25]. «ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم. و با آنان کتاب‌های (آسمانی) و موازین نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه نهان و پنهان یاری می‌کنند، خداوند نیرومند و چیره است».

طبیعت انسان یکی است و از انسانی به انسان دیگر فرق نمی‌کند، از نظر رابطه‌ای که با زمین و حسب متاع دنیوی و شادی‌ها و شهوت‌ها و زینت‌های زندگی دنیا دارند، یکی هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۳۱).

وَٱلْقَنَٰطِيرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَٰمِ وَٱلْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا﴾ [آل عمران: 14]. «برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. این‌ها (همه) کالای دنیای پست (فعلی) است». و همچنین از نظر استعداد برای خیر و شر نیز، یکی است. ﴿وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ۝١٠﴾ [البلد:10]. «راه خیر و شر را به انسان نشان داده‌ایم».

همچنین از نظر استعداد برای اصلاح و افساد یکی است، ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝٧ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا ۝٨ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ۝٩ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ۝١٠﴾ [الشمس: 7-10]. «و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است. کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید. و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند و بیالاید».

و این طبیعت و سرشت از نظر استعداد برای شکر و کفر نعمت یکی است. ﴿إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣﴾ [الإنسان: 3]. «ما راه را به او نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». با وجود این‌ها ایمان یک چیز فطری است که در ذات انسان‌ها می‌باشد و این آیه قرآن بر آن صدق می‌کند که می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝٣٠﴾ [الروم: 30]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن، این سرشتی که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آئین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

رسول گرامی اسلامﷺ می‌فرماید: «هر انسانی بر اساس فطرت به دنیا می‌آید. پس پدر و مادر وی او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی می‌گردانند»[۱]. و نفرموده است: «او را مسلمان می‌گردانند» چون اسلام دین فطرت است.

این طبیعت واحد انسانی استعداد کفر و ایمان را نیز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ﴾ [الکهف: 29]. «پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود».

همسازی آزادی اراده با انسان مصداق این فرموده خداوند می‌باشد: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: 256]. «اجبار و اکراهی در دین نیست».

میل و گرایش انسان با طبیعت و سرشت خود به سوی هر کار خیر و شایسته و شکرگزاری، از فطرت سالم بر می‌خیزد. چون همگی این‌ها بر یک اصل ایمانی استوار هستند. بنابراین گرایش به طرف صفات شر و فساد و کفرورزی بر خلاف فطرت است. اینجاست که استواری حقوق در اسلام بر اساس طبیعت سالم انسانی می‌باشد. و پیشرفت انسانیت به سطح تکریمی که خداوند برای او خواسته است. چون انسانیت انسان و ویژگی‌هایی انسانی در آن از نظر اسلام همان ارزش عالی و بزرگ می‌باشد.

هنگامی که این مفهوم در واقعیت زندگی اسلامی جریان پیدا کند، بهترین امت برای انسان‌ها می‌آیند و زیباترین تمدنی که انسانیت آن را شناخته است، معین می‌شود. که ارزش‌های والا و فضایل و مکارم اخلاقی را حفظ می‌کند و از حقوق انسان‌ها حمایت می‌کند تا جایی که از سطح رعایت حقوق به سطح انجام ندادن چیزهای حرام می‌رسند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «خون و مال و ناموس هر مسلمانی برای مسلمان دیگر حرام می‌باشد»[۲]. و این فقط برای مسلمانان نیست بلکه برای تمامی انسان‌ها می‌باشد. پیامبرﷺ

۱- (بخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، ج۱،۴۵۴).

۲- (ترمذی، السنن، ۳۲۵/۴).

فرموده است: «هر کسی که شخص معاهد و هم پیمانی را بکشد بوی بهشت را حس نمی‌کند»[۱]. و همچنین می‌فرماید: «هر کس که یک نفر از اهل ذمه را بکشد، خداوند بهشت را بر وی حرام می‌گرداند»[۲].

۲-۱-۳- وحدت سرنوشت:

ایمان به روز قیامت یکی از مقتضیات ایمان به خداوند می‌باشد و خداوند انسان را خلق کرده است تا وی را بر اساس شروط و ضوابطی که تمامی کارهای کوچک و بزرگ انسان‌ها را در بر می‌گیرد، بر روی زمین خلیفه کند. ایمان با وحدت سرنوشت و تبعات آن از جمله برانگیختن و حساب و عقاب و پاداش، همان چیزی است که رفتار بشری را اصلاح می‌کند. این احساس از یک رقابت ذاتی سرچشمه می‌گیرد که نتیجه آن ایمان عمیق به خدا و روز قیامت باشد بنابراین ارزش‌ها و اصولی که ادیان و در رأس آن‌ها اسلام آورده است ارزش می‌یابند. و از جمله احترام به حقوق انسان‌ها و ممنوع کردن ظلم و عدم تجاوز است.

وحدت بزرگی که با ایمان تمام مقتضیات خود ترسیم کرده است، ابتدای آن ایمان به خداوند و انتهای آن ایمان به روز قیامت است. تا در جان و روان انسان‌ها رسوخ بیابد که در پشت این زندگی حکمتی وجود دارد. رابطه بین وحدت پیدایش و وحدت سرنوشت، استدلال به مشاهدات غیبی است که از آن خداوندی می‌باشد که انسان را به وجود آورده و همگی به سوی او باز گردانده می‌شوند. به این دلیل در بسیاری از آیات ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت ذکر شده است بدون اینکه مقتضیات ایمان دیگری را ذکر کرده باشد و این جزء برای تأکید این رابطه نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ﴾ [البقرة: 62]. «هر که به خدا و روز قیامت ایمان

۱- (البخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، ج۶/ ۲۵۳۳).

۲- (النسائی، السنن، ۸/ ۲۳).

داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداششان محفوظ است». و همچنین می‌فرماید: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ﴾ [آل عمران: 114]. «به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و به کار نیک می‌خوانند و از کار زشت باز می‌دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می‌گیرند». ایمان به روز قیامت در اسلام، همان مسیر جداگانه دیدگاه اسلامی به وحدت سرنوشت با سایر دیدگاه‌های دیگر می‌باشد. پس وحدت همان عاقبتی است که به مرگ می‌انجامد، و مرگ نهایت عمر هر انسانی نیست. و عاقبتی که اسلام نیز آن را تأیید می‌کند قبر است ولی عاقبتی که منظور اسلام است بعد از مرگ و عقیده برانگیختن و حساب و جزا می‌باشد. و از طرف دیگر این یکی از ارکان ایمان می‌باشد و یک ضرورت عقلی و روحی نیز می‌باشد. در حقیقت انسان ظالم در اوج ظلم خود نیز می‌میرد. و در این زندگی دنیوی از او قصاص گرفته نمی‌شود و مظلوم نیز می‌میرد و بعد از این ظلم نیز موفق نشده است و کسی را نیافته است که وی را کمک کند. و این با حکمتی که خداوند انسان را به خاطر آن خلق کرده است، سازگار نمی‌باشد. و این یک فکر یا نظر فلسفی نیست. بلکه این قوی‌ترین ارتباط میان اخلاق انسانی و اعمال وی در تمامی زمینه‌های زندگیش می‌باشد بلکه با این تفکر نظرش نسبت به زندگی دنیا تغییر می‌کند. پس این شعور و احساس وی است به اینکه آنجا زندگی فراخ و آزادی وجود دارد که غیر از این زندگی دنیای فانی است. دنیایی که غیر مؤمنان به آن احساس آرامش می‌کنند. و تمایل و رغبت به آن را برای انسان‌ها رواج می‌دهند و برای تحقق جاودانگی در این دنیا می‌جنگند و دریغا که بتوانند این آرزو را محقق کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمۡ تَخۡلُدُونَ ١٢٩﴾ [الشعراء: 129]. «و دژها و قلعه‌های می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید».

انسان با این طرز تفکر خودش را آزاد و رها شده احساس نمی‌کند بلکه موجودی فرمانبردار و مسؤول می‌بیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾﴾ [المؤمنون: 115]. «آیا گمان برده اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید». پس از این آیه بر می‌آید که انسان مؤمن تمامی اعمال و تصرفات خود را جز با یقین کامل انجام نمی‌دهد چون تبعات و عواقب اعمال و تصرفاتش به خودش باز می‌گردد. البته اسلام در عقیده خود آورده است که تمامی مردم به سوی خداوند بازگردانده می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾﴾ [البقرة: 281]. «و از (عذاب و عقاب) روزی بپرهیزید که در آن به سوی خدا بازگردانده می‌شوید؛ سپس به هر کسی آنچه را که به دست آورده است به تمامی باز پس داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد». و تمامی موجودات و از جمله انسان نیز به سوی خداوند متعال باز می‌گردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْىِۦ وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾﴾ [ق: 43]. «ما، بلی فقط ما زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس».

پس همچنانکه انسان‌ها در پیدایش و تکوینشان یکی بودند، در داشتن سرنوشت و عاقبت نیز یکی هستند. اعتقاد به وحدت سرنوشت و لزوم بازگشت به طرف خداوند متعال از بارزترین اموری است که منجر به نتایج نیک و عواقب شایسته می‌شود.

ایمان به وحدت سرنوشت جدای از بودنش باعث راحتی جان و آرامش قلب و ثبات آن می‌شود. و این عامل بسیار مهمی است. و الگویی برای ارزیابی اخلاق و آلایش آن و گسترش خیر و فضیلت‌ها است و همچنین برای ارزش‌هایی که در اعماق وجود انسانی نهفته است و به تمام فعالیت‌های انسانی پاسخ مثبت می‌دهد. پس امنیت و آسایش از اینجا حاصل می‌شود. ایمان در اسلام با وحدت اصل و سرچشمه خود برای این انسان و همچنین وحدت سرنوشتی که تمام انسان‌ها به آن باز خواهند گشت. یکی از عوامل

اصلی تصور خالق هستی، هستی و انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ [آل عمران: 185]. «هر موجود زنده‌ای چشنده [طعم] مرگ است. و جز این نیست که پاداشهایتان را در روز قیامت، به تمام و کمال خواهید یافت. پس هر کس که از آتش [جهنّم] دور داشته و به بهشت در آورده شود، بی‌شک رستگار شده است. و زندگانی دنیا جز مایه فریب نیست».

بنابراین اسلام دین و دنیا است که شامل زندگی به معنای کلی آن می‌شود که میان امور دنیا و آخرت حکم به وصل می‌کند. و بدین ترتیب رفتار بشری را در این دنیا نظم و قانون می‌دهد. و این نظم و قانون یکی از اصولی است که اسلام بنای حقوق را بر آن گذاشته است.

ایمان انسان به روزی که جزای اعمال در آن روز محقق می‌شود، انسان را وادار می‌کند که احترام به حقوق دیگران را با جدیت رعایت کند. و در نتیجه به کارهای خوبی که پاداش وی را نیکو می‌گرداند، بپردازد. عقیده بر انگیختن و دوباره زنده شدن در اسلام یکی از بزرگ‌ترین انگیزه‌های مسلمانان برای روی آوردن به کارهای خیر و احترام به حقوق مردم است. بنابراین فرار کردن و گریختن از روش حق ممنوع است. و از ممنوعیت، عدم جرأت زیر پا گذاشتن حقوق انسان حاصل می‌شود. چون ارتباط زندگی دنیوی با زندگی اخروی در اسلام واضح و آشکار است. هنگامی که انسان بداند که از کارهای دنیایی او محاسبه می‌شود و بداند که زندگی دنیا مزرعه آخرت است، و عاقبت این دنیا نابودی است، پس از غوطه ور شدن در شهوات فانی دنیا بیرون می‌آید. شهواتی که او را فریفته و بر بی‌احترامی به حقوق دیگران جری می‌کند. چون وقتی این شهوات به جوش می‌آیند حتماً منجر به ظلم به خود یا ظلم به دیگران می‌شوند. و همیشه به وجود آمدن ظلم و پخش و انتشار آن به علت غفلت انسان‌ها از این حقیقت بوده است.

آنچه که در این باب قابل ملاحظه است این است که احساس وحدت سرنوشت (یکی بودن عاقبت) بهترین ضمانت برای حمایت از حقوق بشر و توانگر کردن آن با توجه به تغییر زمان و مکان در مسیری که بشریت را به بالاترین مرتبه و درجه برساند.

۲-۱-۴- وحدت عقیده (هم عقیده بودن):

مادامی که انسان‌ها در پیدایش و طبیعت و عاقبت و سرنوشت یکی هستند، پس ناچار بایستی یک رسالت نیز داشته باشند، که آن عبادت إله و معبود واحد می‌باشد که خداوند متعال است. که این کار را نیز از روی فطرت می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدْنَآۛ...﴾ [الأعراف: 172]. «هنگامی را که پروردگارت فرزندان، آدم را از پشت آدمیزادگان، پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است، که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری گواهی می‌دهیم».

خداوند متعال در حقیقت انسان را بر فطرت موحد آفریده است. که می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًاۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَاۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٣٠﴾ [الروم: 30]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین (اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد، این است دین و آئین محکم و استوار. و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند». و پیامبرﷺ از پروردگارش روایت می‌کند و می‌فرماید: «همگی بندگانم را خالصانه آفریدم، در حالی که آن‌ها خود اهریمنانی را آوردند که آن‌ها را از دین شان بازداشت و آنچه را که برای آن‌ها حلال کرده بودم، حرام کرد و به آن‌ها امر کرد که چیزهایی را که سلطه ای ندارند، شریک من گردانند»[۱].

۱- (مسلم، الصحیح، ۲۱۹۷/۴).

بی گمان خداوند رسولانی را فرستاده است تا بشریت را به فطرتی که بهترین شکل را دارد ارشاد و اصلاح کند که همان توحید می‌باشد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ...﴾ [الشوری: 13]. «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم، دین را پا بر جا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ١٦٣ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ١٦٤ رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٦٥﴾ [النساء: 163-165]. «ما به تو وحی کردیم، همان گونه که پیش از تو به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. و به ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوادگان (او)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم، و به داوود زبور دادیم. و ما پیامبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده‌ایم، و پیامبران (دیگر) زیادی را (به بیان مردم روانه کرده‌ایم) که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم. و خداوند حقیقتاً با موسی سخن گفت. ما پیامبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند، و بعد از آمد پیامبران محبت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره‌ی حکیم است».

اساس و بنیاد اسلام همان عقیده است. بنابراین استواری و پابرجایی تمامی احکام آن عقیده، وحدت عقیده می‌باشد. که یکی بودن گناه به هستی و به انسان از وحدت عقیده ناشی می‌شود. و از اینجاست که سلامت جامعه تأمین می‌شود. پس جنگ و در گیری

میان انسان با خودش و میان انسان و موجودات زنده اطرافش و میان انسان و هستی، صورت نمی‌گیرد. چون خالق تمام هستی یکی است. از این رو اراده و قانون‌ها و شریعت خداوند که بر هستی نیز مانند انسان حکم می‌کند، یکی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ٩١﴾ [المؤمنون: 91]. «خداوند هیچ فرزندی بر نگرفته است و هیچ معبود [دیگری] با او نیست. [اگر باشد] آن گاه هر معبودی آنچه را که آفریده بود، می‌برد و قطعا برخی بر برخی [دیگر] چیره می‌شدند. خداوند از آنچه وصف می‌کنند پاک [و منزه] است».

اسلام دین واحدنیت و دعوت تمامی رسولان خدا و همچنین این وحدت همگی انسان‌ها است. و این اسلام همان طور که وحدت پیدایش و وحدت طبیعت و وحدت سرنوشت انسان‌ها را بیان کرد، این مردمان را جدای از وحدت عقیده، نسبت به اجرای احکام در شرایط مساوی قرار می‌دهد.

بی گمان مفسر بر این نکته تأکید کرده‌اند که تمام آیاتی که با نداء شروع می‌شوند با خطاب عام «یا أیها الناس» است که تمامی مردم را شامل می‌شود. و مختص گروهی از مردم نیست. چون آن‌ها را به عنوان انسان خطاب کرده است پس هر چیزی که مصداق انسانیت باشد را فرا می‌گیرد.

دنیای انسان وقتی زیر سیطره کسی غیر از رب العالمین باشد، کلمه بی‌مفهومی است و ارزش‌های اخلاقی وقتی که از اسباب و لوازم میان خوبی‌ها و بدی‌ها و ثواب و عقاب جدا می‌شود، معیاری بیهوده و گزاف است. و «انسان» چیزی است که «انسان مسؤول» به وجود بیاید، وجودی نداشت.

«انسان واحد» و تساوی انسان‌ها با هم، هنگامی به وجود می‌آید که همگی انسان‌ها به یگانه إله خود روی بیاورند. خدایی که رب الناس و رب العالمین است و فاضل‌ترین

انسان‌ها نزد وی با تقواترینشان است و صالح‌ترین انسان‌ها نزد وی آنهایی هستند که در خیرات بر همدیگر پیشی می‌گیرند»[۱].

در حقیقت اسلام برای گردآوردن انسان‌ها بر محور قرآن کریم، که خلاصه تمامی ادیان آسمانی است، آمده است. همچنین در می‌یابیم که بسیاری از آیات قرآن انسان‌ها را با احکام اسلام مخاطب قرار داده است، بدون اینکه توجهی به رنگ و جنس و نژاد و ملیت و... کرده باشد، بلکه همگی انسان‌ها مخاطب این احکام هستند.

اختلاف میان ملت‌ها دارای اهدافی ارزشمند است که خداوند متعال آن را در نظر گرفته است. از جمله این اهداف: روابط این ملت‌ها مبتنی بر مهربانی و رحمت و امنیت و سلامت همدیگر باشد نه همیشه در جنگ و زد و خورد باشند. آشنایی میان ملت‌ها که منجر به تعاون و همکاری آن‌ها با هم باشد به گونه‌ای که ساکنان یک منطقه و سرزمین از ساکنان سایر سرزمین‌ها بهره ببرند و استفاده کنند. (ابوزهرۀ، د. ت).

یکی بودن عقیده اصل روشنی برای گرامیداشت و تکریم انسان بر روی زمین است. و در سایه این تکریم، رحمت و مهربانی عام و فراگیر است و بدین ترتیب مدارا و سازگاری عمومی میان تمامی مردم ایجاد می‌شود و این رحمت و مدارا از اصول این دین سرچشمه می‌گیرد که از لحاظ اندیشه و عمل مطابق زندگی واقعی اسلامی است، و یک تفکر دور از نظر و شعارهای توخالی و یک مطابقت منفی نیست. چرا چنین نباشد و حال آنکه صاحب آخرین رسالتﷺ همان رحمت و مهربانی خواسته شده و نعمت بی‌شمار می‌باشد همچنان که خداوند متعال بیان کرده است: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: 107]. «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: 159]. «و اگر درشت خوی و سنگ دل بودی از پیرامون تو پراگنده می‌شدند».

۱- (العقاد، د. ت، ص۵۳).

۲-۱-۵- دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی:

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی در اسلام، یک دعوت اصلی در عقیده توحید می‌باشد، بلکه از آن عقیده سرچشمه می‌گیرد. عدم بر آوردن دعوت توحید یعنی پشت کردن به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و به وجود آمدن فساد در روی زمین. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢﴾ [محمد: 22]. «آیا اگر روی گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، همان دعوت تمامی انبیاء علیهم السلام می‌باشد و هر یک از انبیاء در بنای این قصر بلند اخلاقی سهمی دارند. به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه وسلم حق داشت که بگوید: «من برای تمام کردن خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی برگزیده شده‌ام»[1].

از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی، عدم فساد بر روی زمین و اجرای وظیفه جانشینی طبق روش ربانی است که خداوند پاک و منزه برای بندگانش در نظر گرفته است.

بد اخلاقی و بد رفتاری و فساد در روی زمین در آن روش ربانی خلل ایجاد می‌کند و قطع صله رحم و مهربانی، اخلاقی پست است که فطرت و دین از آن بیزارند. چون از مهم‌ترین اولویت‌های حقوق انسان در اسلام بعد از حق الله بر بندگان، عبادت خداوند و توحید و عدم شرک، حقوق والدین است. و رعایت حقوق انسانی تابع قاعده «الأقرب فالأقرب» یعنی ابتدا فامیل‌های نزدیک‌تر و بعد نزدیک و بعد دور... است.

چون کسی که حقوق نزدیک‌ترها (خویشاوندان نزدیک) را رعایت نکند، به طریق اولی حقوق خویشاوندان دورتر را رعایت نمی‌کند. فخر و تکبر از انگیزه‌های ظلم هستند و بزرگ‌ترین ظلم شرک به خداوند متعال است. و بعد از بزرگ‌ترین ظلم، ظلم به دیگران

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ۹۵۱).

است. چون فخر و تکبر از جمله بداخلاقی و بدرفتاری هستند. و از جمله خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی نیستند و خداوند متعال در این مورد می‌فرماید: ﴿۞وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ [النساء: 36]. «خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران و بندگان و کنیزان. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

اخلاق در اسلام محدود و منحصر به چارچوب معینی نیست، بلکه تمامی انواع فعالیت‌های انسانی را در بر می‌گیرد. یعنی هر فعالیتی را که مربوط به حقوق انسان باشد در بر می‌گیرد و فرقی نمی‌کند که حقوق اساسی یا مدنی یا اجتماعی باشد. مثلاً برای حقوق سیاسی که اخلاق خاص خود را دارد مثال می‌زنیم؛ و آن عدالت میان مردم است که باید به طور مساوی اجرا شود. به این دلیل که خداوند سبحان و متعال به حکم و قضاوت عادلانه میان مردم، تشویق کرده است. و عدل را فقط منحصر به مسلمانان نکرده است. بلکه آن را میان تمامی مردم تقسیم کرده است. چون عدالت، شعار اسلام و نشان پایداری اخلاق است و به وسیله عدالت حقوق صاحبان حق به آن‌ها بازگردانده می‌شود. ﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: 58]. «و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه داوری دادگرانه کنید».

خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی پا را از دایره انسانی نیز فراتر نهاده، تا شامل موجودات زنده دیگر غیر از بشر نیز بشوند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «در هر دلی (تمام

موجودات) اندازه یک نم هم باشد، اجر و پاداش وجود دارد»[۱]. و این معنای همان احسانی است که اسلام آن را بیان کرده است.

دعوت به خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و پاسخ مثبت به آن، جامعه‌ای پیشرفته و منظم به وجود می‌آید که با قواعد و قوانین اسلامی و منضبط که از اصل دین سرچشمه گرفته‌اند، محکم و استوار می‌گردد. «و این قواعد در خانواده و جامعه و کشورها و در روابط انسانی میان انسان‌ها آشکار می‌گردد هر چند که رنگ و جنس و دین این انسان‌ها مختلف باشد. و این قواعد در محافظت بر کرامت انسانی، عدالت، همکاری عمومی، مودت و مهربانی انسانی، مصلحت و دفع فساد از روی زمین خلاصه می‌شود»[۲].

اسلام خصوصیات بزرگوارانه اخلاقی و رفتارهایی که از آن سرچشمه می‌گیرند، و آنچه که بر این رفتارها و ارتباط آن‌ها با حقوق مترتب می‌شود، به عنوان عهد با خداوند متعال قرار داده است که وفای به آن واجب است و بی‌احترامی و زیر پا گذاشتن آن در هر حال و شرایطی جایز نیست، و هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند آن را توجیه کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞أَفَمَن يَعۡلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ كَمَنۡ هُوَ أَعۡمَىٰٓۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ٢٠ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ٢١ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ ٢٢﴾ [الرعد: 19-22]. «پس آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، حق است، همانند کسی خواهد بود که نابینا است؟! تنها خردمندان درک می‌کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند. و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است و از پروردگارشان

۱- (البخاری، ۱۳۸۸-۱۹۶۱، شماره ۲/ ۸۳۳)

۲- (ابوزهرة، د.ت،ص۲۵).

می‌ترسند و از محاسبه بدی هراسناک می‌باشند. و کسانی که به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌ورزند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم، به گونه پنهان و آشکارا می‌بخشند و خرج می‌کند. و با انجام نیک‌ها بدی‌ها را از میان بر می‌دارند. عاقبت نیک دنیا از آن ایشان است».

خداوند متعال رسولﷺ خود را با حسن خلق (خوش اخلاقی) وصف کرده است و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝٤﴾ [القلم: 4]. «تو دارای خوی سترگ هستی». هنگامی که از اخلاق پیامبرﷺ از حضرت عایشه رضی الله عنها سؤال شد، جواب داد که: «اخلاق وی قرآن بود»[۱].

پس پیامبرﷺ قرآنی بود که روی زمین راه می‌رفت. یعنی پیامبرﷺ الگوی کامل قرآن در زندگی واقعی بود.

بدین ترتیب پیامبرﷺ خوش اخلاق‌ترین مردم بود چون کامل‌ترین ایمان را داشتند، چرا چنین نباشد حال آنکه هنگامی که از پیامبرﷺ سؤال شد که کدام یک از مؤمنان کامل‌ترین ایمان را دارند؟ فرمود: «مؤمنانی که خوش اخلاق‌ترین باشند»[۲].

ایمان قوی‌ترین محرک رفتار است و «رفتار پایدار تابع عقیده صحیح است. و از این چشمه جاری زندگی با مفاهیمی از اخلاق آبیاری می‌شود. و بر اساس روش و مسیری که قرآن برای تربیت شخص و جامعه ترسیم کرده است، آماده می‌شود. و آزادی انسان و مسؤولیت وی در مقابل خداوند و عشق به خدا و احساس بزرگ جانشینی انسان برای آبادی زمین شکل می‌گیرد. تمامی این مفاهیم و مفاهیم دیگر، جز اخلاق پایدار و رفتار مداوم (سالم) از آن ناشی نمی‌شود»[۳].

۱- (مسلم الصحیح، ۵۱۲/۱-۵۱۴ شماره ۷۴۶).

۲- (ابوداود، ۱۳۷۲ه، ۲۲۰/۴ شماره ۴۶۸۲).

۳- (المقری: ۱۴۰۹، ص۲۶۲).

رحمت، مهربانی، مروت، حمایت، صداقت، عفت، مدارا، تعهد، وفای به عهد، فروتنی، صبر، مقاومت و استحکام در برابر هوای نفس، و آنچه که خردمندان می‌شناسند و انسان‌ها را به آن راهنمایی می‌کنند و به کتاب‌های آسمانی اقرار می‌کنند، همگی این‌ها بر درستی ایمان در درون انسان‌ها و سالم بودن اعتقاد به خدا و روز قیامت صدق می‌کند. اخلاق بدون این ایمان، تبدیل به لفظی می‌شود که مفهوم و حقیقتی دارد[۱].

۱- (المقری، ۱۴۰۹، ص۲۶۲).

۲-۲- بزرگداشت انسان توسط اسلام

۲- ۲-۱- بزرگداشت انسان با ایمان:

ایمان به خداوند متعال آرامش درونی و امنیت اجتماعی را به شخص و جامعه می‌بخشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28]. «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و ایمان ایشان را سزا است و آنان راه یافتگان هستند».

و پیامبرﷺ ظلم را در این آیه به شرک تفسیر کرده است تا مصداق آیه دیگری از قرآن باشد که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ظلم بسیار بزرگی است».

بعد از ایمان به خداوند، ارکان ایمان می‌آید که عبارتند از: ایمان به ملائکه، کتب آسمانی، پیامبران، روز قیامت، قضا و قدر و خیر و شر. آن چیزی که از این ایمان سرچشمه می‌گیرد، تصور تأثیر آثار ایمان بر رفتار فرد و جامعه است از آن جایی که ایمان آرامش روحی و عقلی می‌بخشد پس همان ایمان است که استقامت و پایداری را در رفتار ایجاد می‌کند تا کرامت انسان را که خداوند متعال با اصل خلقت و فطرت برای این موجود خواسته است، محقق سازد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ ٤ ثُمَّ رَدَدۡنَٰهُ أَسۡفَلَ سَٰفِلِينَ ٥ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ أَجۡرٌ غَيۡرُ مَمۡنُونٖ ٦﴾ [التین: 4-6]. «ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما

آفریده‌ایم. سپس ما او را به میان پست‌ترین پستان بر می‌گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منت دارند».

هر بار که کلمه ایمان در قرآن کریم آمده است، همیشه همراه با عمل صالح بوده است، گویی که خداوند متعال ایمان را از لحاظ قولی و عملی در نظر گرفته است. هر عملی که باشد مدنظر نیست بلکه تنها عملی که با صلاح و صالح بودن مشروط شده باشد، قبول است و عملی که نفع آن به خود انسان و تمام انسان‌ها در دنیا و آخرت برسد و کرامت انسان را محقق کند که اصل و اساس آن آزادیی است که اسلام بسیاری از حقوق را بر آن بنا نهاده است. چون ایمان یعنی آزاد کردن انسان از عبودیت غیر خداوند، و هنگامی که چنین احساسی در درون به وجود آمد، همان احساس، شخص را از ترس و بزدلی خواری می‌رهاند. و این مخلوق را از موجودی پست و فرومایه به انسانی صاحب رسالت و هدفمند تبدیل می‌کند.

از بزرگ‌ترین ثمره ایمان همان آرامشی است که امنیت روحی و اجتماعی را به انسان می‌بخشد همان چیزی که کرامت را برای انسان محقق می‌سازد. پس بر خلاف کافران، مؤمنان خوف و اضطراب و ترس ندارند و این مصداق سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ...﴾ [آل عمران: 151]. «در دل‌های کافران رعب و هراس خواهیم انداخت. از آن رو که چیزهای را انباز خدا ساخته‌اند که خداوند دلیل و برهانی فرو فرستاده است».

بلکه عدم ایمان به خداوند متعال و فراموش کردن آن، سبب می‌شود که انسان خودش را گوشه گیر و در حاشیه قرار بدهد و خودش را کم ارزش و حقیر جلوه بدهد پس این احساس شخص را به پستی و گوشه نشینی و خواری می‌کشاند.

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١٩﴾ [الحشر: 19]. «و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد. آنان بیرون روندگان و خارج شوندگان هستند».

در حالی که ایمان و اعتقاد به کرامتی که خداوند به انسان داده است، ارزش انسان را از دید خودش بالا می‌برد پس اعتماد به نفس پیدا کرده و غرور و عزت می‌یابد و همین احساس شخص را به انجام کارهای مهم و دوری از خواری و پستی می‌کشاند. ایمان به انسان اطمینان و اعتماد می‌بخشد و یأس و ناامیدی را از شخص می‌راند و او را به خوشبینی فرا می‌خواند. حتی در بدترین شرایط شخص را به خوشبینی فرا می‌خواند. و اطمینان و توازن را در اقوال و افعال به شخص می‌دهد. و این باعث می‌شود که شخص همیشه تلاش کند تا یاد بگیرد که «چیزی را که درست انجام می‌دهد نمی‌بایست بگوید که: اشتباه است و اشتباهی را که مرتکب می‌شود نمی‌بایست که بگوید: درست است»[۱].

این به معنای بی‌اعتنایی و تصمیم نگرفتن و از زیر بار مسؤولیت و کارهای اشتباه شانه خالی کردن نیست، اسباب و ابزارهای یک کار ربطی به نتایج ندارد. ولی شخص با توکل به خدا کاری را انجام می‌دهد و بدین ترتیب انسان فاعل محسوب می‌شود.

بنابراین، کرامت انسان تحقق پیدا کرده و انسان تبدیل به بار سنگینی برای دیگران نمی‌شود و از کمک گرفتن از ابزارها و لوازم مأیوس نمی‌شود. چون این امر سفاهت و حماقتی وجود دارد که با کرامت انسانی در تضاد است. و از زیر بار مسؤولیت شانه خالی نمی‌کند. چون این امر دلیل بر ضعف و درماندگی است و اسباب و لوازم را به نتایج ربط نمی‌دهد. به گونه‌ای که اگر نتیجه‌ای که مربوط به ابزار و لوازم است، محقق نشود، ناراحتی، دیوانگی، خودکشی، بیماری‌های روانی و عصبی، نوشیدن (مسکرات) و اعتیاد به مواد مخدر و انواع جرائم دیگر را به دنبال دارد. جرائمی که باعث سقوط و انحطاط فردی و جمعی انسان‌ها می‌شود. و این‌ها همگی شایسته غیر مؤمن است. ولی برعکس انسان مؤمن مصداق این سخن پیامبرﷺ است که می‌فرماید: «کار یک مؤمن عجیب و همگی آن‌ها برای او خیر است، اگر ناراحتی و دردی به او برسد، صبر می‌کند و این برای

۱- (ترمذی، السنن، ۴/ ۴۵۱).

او خیر است. و اگر شادی و خوشحالی به او برسد شکرگزار است و این نیز برای او خیر است، و این خیر فقط برای شخص مؤمن است»[۱].

«ایمان به یگانه خالق هستی، افزون بر اینکه قلب‌ها را پاک و مطهر می‌کند و عقل‌ها را آراسته و از اوهام و خیال‌های فاسد دور می‌کند، گروه‌های مؤمنان، عزت می‌یابند و درماندگی باطل و اهل آن از اهل ایمان دور می‌شود»[۲]. ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «عزت و قدرت از آن خدا، فرستاده او و مؤمنان است».

ایمان درست اساس تفکر سالم و دوری از خیال‌های گمراه کننده است. ایمانی که نقش آن رساندن به حقایق و استنباط‌های درست است. و این ایمان یکی از عوامل اصلی جانشینی است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «انسان مؤمن زیرک و هوشیار است»[۳].

شیخ محمد طاهر ابن عاشور می‌گوید: «البته عقیده اساس تفکر است، و این مهم‌ترین تفکر برای انسان است که خارج از خود انسان می‌باشد. پس هر گاه عقل را بر اساس اعتقاد درست تربیت کند و پرورش دهد، از دسیسه‌های اوهام گمراه کننده در امان می‌ماند. و میان وارثی حقایق و استنباط‌های صحیح جولان می‌زند. از باطل دور می‌افتد و برای قبول آموزش‌های درست و عمل بر حق آماده می‌شود»[۴].

۲-۲-۲- بزرگداشت انسان به وسیله عبادت:

تعریف عبادت: تمام اعمال و گفتار ظاهری و باطنی که موجب رضایت و خشنودی خداوند می‌شود، عبادت نام دارد.

۱- (مسلم، ۳/ ۲۲۹۵).

۲- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۸).

۳- (القضاعی، ج۱، ص۱۰۸، شماره ۸۹).

۴- (ابن عاشور، د. ت، ص۵۱).

عبادت؛ هدف وجود انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاريات: 56]. «من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

همچنان که هدف تمامی موجودات نیز هست. ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ﴾ [الحج: 18]. «آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند... برای خدا سجده می‌برند».

عبادت از دیدگاه اسلام، منحصر به اعمال دینی که شخص مسلمان انجام می‌دهد، نیست، بلکه هر عملی بخاطر رضای خدا باشد، عبادت است. ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُۥ ۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الأنعام: 162-163]. «بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست. و به همین دستور داده شده‌ام. و من اولین مسلمان هستم».

عبادت به معنای خاص آن، تحقق بعد انسانی را در دنیا و قیامت هدف قرار می‌دهد. نماز، زکات، روزه و حج تمامی این‌ها دارای اهداف فردی و اجتماعی هستند که ضابطه رفتار بشری است. و از حد فرد و جامعه به درجه تکریمی که خداوند بزرگوار برای انسان خواسته است، بالا می‌رود و اولین تکریم تحقق وحدانیت و یکی بودن خداوند است. چون کسی که خداوند را نپرستد، دیگری را می‌پرستد. انسان عبد خداوند و سرور تمامی موجودات غیر از خدا است. پس هر گاه که غیر خدا را پرستش کند عبد کسی می‌شود که در اصل سرور بوده است. و اینجا در موازین و معیارها با اختلال در روشی که بر انسان واجب شده است دگرگونی ایجاد می‌شود و سستی جای بزرگداشت و تکریم را می‌گیرد. خداوند متعال این گروه‌های بسیار بزرگ مخلوقات را در کاروان متواضع هستی یاد می‌کند و سجده همگی آن‌ها را برای خداوند بیان می‌کند، جز اینکه

انسان از آن اجتماع بزرگ جدا شده و به دو دسته تقسیم شده است: ﴿وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ...﴾ [الحج: 18]. «و بسیاری از مردمان هم، عذاب ایشان حتمی است».

سپس بعد از آن آورده است که: ﴿وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ﴾ [الحج: 18]. «و خدا هر که را بی‌ارزش کند، هیچکس نمی‌تواند او را گرامی دارد».

پس انسان با تکریم و بزرگداشت خداوندی، گرامی داشته شده و با عزت وی عزیز داشته شده است و هر گاه به غیر خداوند نزدیک شده است، خوار و ذلیل می‌شود.

شیخ محمد ابوزهرهٔ اشاره کرده است که عبادات به دو نتیجه منتهی می‌شوند:

الف) روی آوردن به وجدان دینی که مؤمن به اسلام را با غیر خود به عنوان یک گروه به حساب می‌آورد تا از این ائتلاف جامعه انسانی به وجود آید که همدیگر را دوست داشته باشند.

ب) هدف عبادت در اسلام تنهای تقوای سلبی نیست. چون این امر در دنیا به نفع انسان منجر می‌شود و به ایجاد جامعه دوست داشتنی، که بغض و نزاعی در آن نیست می‌انجامد. رابطه اخلاص برای خداوند باید پاک کننده قلب و دفع کننده شر باشد و باید این رابطه میان وی و مردم، بدون کمی و کاستی و زیاده روی الفت ایجاد کند[1].﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦﴾ [الذاریات: 56].

وظیفه اصلی که انسان را با تمام هدف‌های هستی ربط می‌دهد، همان عبادت خداوند یگانه و بدون شریک است. کسی که به این وظیفه خود بر اساس روشی که خداوند خواسته است عمل کند، هدف از وجود خویش را محقق ساخته است و کسی که از این وظیفه خودداری می‌کند در حقیقت هدف وجودی که به خاطر آن خلق شده است را باطل کرده است و تبدیل به انسانی بی‌وظیفه می‌شود و زندگی انسانی، خالی و بدون محتوا و بدون هدف خواهد شد. و این امر منجر به نابودی مطلق در دنیا و آخرت

۱- (ابوزهرة، د. ت،صص۹۷-۹۶).

می‌شود. همچنان که ایمان قوی‌ترین محرک و انگیزه رفتار می‌باشد، عبادت نیز قوی‌ترین ضابطه رفتار می‌باشد. و عبادت بر حق همان تکریم و بزرگداشت این موجود انسانی است. پس هر گاه که این جانشینی را بر اساس روش الهی در روی زمین محقق ساخت، با انواع فعالیت‌های مختلف به آبادانی زمین می‌پردازد تا این بزرگداشت را با بندگی خداوند و سروری سایر موجودات احساس کند.

بر عکس «اگر انسان تنها بنده خداوند نباشد و عبادت را مختص خداوند کند و این عبادت را به تنهایی انجام دهد، ضرورتا در عبودیت و بندگی غیر خداوند می‌افتد و این بدان معنا نیست که اگر انسان عبادت خداوند را انکار کند از بندگی رسته است بلکه با این کار در بندگی غیر خدا افتاده است پس رهایی انسان از عبودیت مطلق، محال است. چون انسان مخلوق است و تمامی مخلوقات به مقتضای خلقت شان بندگان ناچیز خداوند هستند، در حالی که انسان با این کارش خود را از آن‌ها کنار می‌کشد و خداوند متعال بندگی انسان را محل آزمایش و امتحان قرار داده است»[۱].

همچنان که ایمان آرامش روحی و قلبی به انسان می‌دهد عبادت نیز اینگونه است چون یاد خداوند می‌باشد. ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28]. «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند».

ابن قیم در این مورد می‌گوید: «برای قلب‌ها چیزی محبوب تر از خالق و به وجود آورنده وی است. چون وی اله و معبود و ولی و پروردگار و مدبر و رازق و میراننده و زنده کننده وی نیست. پس محبت او نعمت جان‌ها و زندگی روح‌ها و نیروی قلب‌ها و روشنایی عقل‌ها و روشنی چشم‌ها و آبادانی زمین است»[۲].

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶،ص۲۱).

۲- (ابن القیم، ۱۳۵۷، ج۲، ص۱۹۷).

۲-۲-۳- بزرگداشت انسان با علم:

بعد از اینکه خداوند متعال با جانشین کردن انسان بر روی زمین به وی ارزش داد با دادن علم نیز وی را ستایش کرد. ﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ «سپس به آدم نام‌های همه را آموخت». اینک بشر با گذشت قرن‌ها، گوشه‌ای از اسرار الهی را که خداوند در وجود این موجود بشری، به امانت گذارده است، در می‌یابد.

انسان قدرت یادگیری دارد. و به همین دلیل علوم و دانستنی‌ها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و به وارثان انسان‌ها بر روی زمین منتقل خواهد شد، یکی از دستاوردهای علم این است که بر چیزها و موجودات می‌توان اسم گذاشت و اگر انسان این قدرت را نداشت، سختی‌های زیادی در فهمیدن پیش می‌آمد مخصوصاً هنگامی که یک مرد نیاز داشت که با سایر افراد تعامل پیدا کند. اگر این نام‌ها برای مسمای آن‌ها وجود نداشت باید هنگام صحبت کردن خود آن چیز را می‌آورد تا شاید فهم حاصل شود و ممکن است که اصلاً مخاطب نفهمد که منظور متکلم چیست.

اولین چیزی که از قرآن نازل شد، متضمن امر به خواندن بود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥﴾ [العلق: 1-5].

«بخوان، به نام پروردگارت، آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است. همان خدائی که به وسیله قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

این اشاره به انسانی است که با یادگیری، کرامت و بزرگ منشی را برای خودش می‌خواهد. چون عدم توجه به اسباب و ابزارهایی که منجر به علم می‌شوند به معنای تکیه بر غفلت و فراموشی و بیسوادی است. در حقیقت خداوند متعال به این موجودی که از خون لخته آفریده است، کرامت و بزرگی داده است، و او را از این موجود کوچک و ساده به انسانی تبدیل کرده است که یاد می‌گیرد و یاد می‌دهد. و قلم را ذکر کرده است

چون قلم وسیعترین و عمیق‌ترین ابزار تعلیم است که در زندگی انسان تأثیر دارد. و انفجار معلوماتی که ما در این عصر مشاهده می‌کنیم و دیگران در عصرهای آتی مشاهده خواهند کرد، تنها نتیجه قلم و ابزار و لوازم علم و تعلیم است. از آنجایی که قلم بزرگ‌ترین اثر را در پیشرفت و ترقی انسان دارد و این پیشرفت و ترقی بدون علم محقق نمی‌شود، علمی که یکی از دو معیار محقق کننده جانشینی است و آن دو معیار دین و علم می‌باشند.

«قرآن استفاده از موضوعهایی را که با نشانه‌های وجودی سلسله منظومه‌های شگفت انگیز هستی ارتباط دارد، تشویق می‌کند. و این نخست به خاطر شناخت خالق می‌باشد و دوم؛ به خاطر استفاده از آنچه که علم به طور کلی به آن می‌رسد، از جمله حقیقت‌های طبیعت که رام و مسخر انسان‌های صالح است»[۱].

همچنانکه انسان با عقل گرامی و بزرگ داشته شده با علم نیز گرامی و بزرگ داشته شده است. چون علم طبق دیدگاه ابوحامد غزالی همان «ثمره عقل» می‌باشد.

قرآن کریم در بسیاری از آیات به تفکر تشویق کرده است و خردمندان را مخاطب قرار داده است و عقل را ستوده است، بجز عقلی که به علم و شناخت حق منتج نشود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ۝١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ۝١٩١﴾ [آل عمران: 190-191]. «مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزه و پاکی. پس ما را از عذاب آتش محفوظ بدار».

۱- (السعفی، د. ت، ص۲۰۵).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در تفسیر این جمله: ﴿لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ۝٢﴾ در آیه ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ۝٢﴾ [یوسف: 2]. ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ﴾ (یوسف/ ۲). «ما آن را کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم تا اینکه شما بفهمید». می‌گوید: به این معنی است که امکان حصول علم از لفظ و معنای قرآن برای شما میسر است چون شما عرب هستید و نزول قرآن به زبان شما، مشتمل بر چیزی است که نفع شما را که همان عقل شما است، به دنبال دارد. و تعبیر عقل برای اشاره به دلالت قرآن بر این علم است که در وضوح به حدی رسیده است که کسی که علمی از قرآن نداشته باشد به منزله این است که عقل ندارد»[۱].

در حقیقت خداوند انسان را با علم بزرگی بخشیده است، به گونه‌ای که مرتبه علمی را در گواهی دادن به وحدانیت و اقرار به عدالت خداوند، همنشین خود و ملائکه خود آورده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ۝١٨﴾ [آل عمران: 18]. «خداوند گواهی می‌دهد اینکه معبودی جز او نیست. و اینکه او دادگری می‌کند، و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند. جز او معبودی نیست که هم توانا است و هم حکیم». و این بزرگداشت و کرامت برای انسان منحصر و محدود به زندگی دنیوی نیست بلکه به زندگی اخروی نیز مربوط می‌شود.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال روز قیامت، هنگامی که بر جایگاه خود نشسته تا میان بندگان داوری کند به علماء می‌گوید: من علم و صبر خود را جز برای اینکه شما را بیامرزم به شما نداده‌ام و چیزی بر من نیست»[۲].

۱- (ابن عاشور،د.ت،۲۰۲/۱۲).

۲- (الطبرای، ۲۲۱۳/۱۹۸۲،۱)، (ابن عبدالبر، ۱۹۸۵، چاپ چهارم،۲۱۵/۱).

کرامت و بزرگی این علم (به گونه‌ای که نمی‌توان کرامت آن محسوب کرد) همان مغفرت و بخشش خداوند در دنیا و قیامت است.

۲-۲-۴- بزرگداشت انسان به وسیله عقل:

خداوند با دادن عقل به انسان وی را گرامی داشته است و به وسیله عقل در میان سایر مخلوقات جایگاه ویژه‌ای را به او داده است. که همان انگیزه تکلیف می‌باشد. تکلیفی که مسؤولیت بر آن مترتب می‌شود. از آنجایی که عقل مالک اراده آزادی است که توسط آن می‌تواند مسیر خود را در قلمرو سنت‌ها و قوانین و ارزش‌هایی که وی را فراگرفته‌اند، انتخاب کند.

جامدات بدون اراده و اختیار خاضعانه مطیع قوانین و سنت‌هایی هستند که خداوند متعال برای آن‌ها گذاشته است. ولی حیوانات محکوم به غریزه یی هستند که خداوند برای آن‌ها قرار داده است و نمی‌تواند از قاعده و قوانین این غریزه غالب بیرون بروند»[۱].

در قرآن کریم و سنت پاک محمدیﷺ شماری از نصوص را می‌بینیم که عقل را ستوده‌اند که کم نیستند و آن را مخاطب قرار داده‌اند، صاحبان این عقل‌ها کسانی هستند که از این نصوص (قرآن و سنت) بهره برده و عقل‌هایشان را به علم و معرفت حق می‌رساند. چون علم همچنان که امام غزالی گفته است، «ثمره عقل است».

بزرگداشت انسان به وسیله عقل مقتضی حفظ عقل از تمام چیزهایی است که به آن ضرر می‌رساند و نقش آن را در زندگی تعطیل می‌کند و از چرک‌های مادی و معنوی که عقل را ضایع و تباه می‌کنند، پاکیزه نگه بدارد. و تحریم عبادت بت‌ها جز برای نماد پاکی معنوی نیست. همچنانکه تحریم مواد مست کننده و مخدر نماد پاکی مادی می‌باشند. به این دلیل است که به صورت تدریجی در مرحله سوم تحریم شراب، از نزدیک شدن به نماز نهی شده است. در حالی که عبادت‌های اولیه در حال مستی بوده است. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا

۱- (عثمان، د. ت، ص۱۵۸).

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: 43]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نایستید تا آنگاه که می‌دانید چه می‌گویید».

ادای نماز و اذان یک عمل عقلی خالص است و دعوت به نماز کلماتی است که عقل را می‌نوازد و قلب را بیدار می‌کند، این کلمات، الله اکبر گفتن و شهادت به وحدانیت خداوند و تشویق به رستگاری است. اذان زنگی نیست که صدای آن در فضا طنین افگند و احساسات مبهم را مخاطب قرار دهد. خود نماز آیاتی است که از کتابی که در بردارنده مقاصد خیر و راهنمای‌های رشد است، خوانده می‌شود. و اندازه قبول آن بستگی به هوشیاری هنگام نماز خواندن و تفکر در معانی آن است»[۱].

در حقیقت اسلام هر سخن یا فکری را که باعث بی‌حرمتی به عقل بشود، منع کرده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که شیوایی و بلاغت کلام بیاموزد تا به وسیله آن قلب‌های مردمان را مجذوب خود کند، خداوند در روز قیامت هیچ شیوایی و عدلی را از او نمی‌پذیرد»[۲].

خداوند متعال کسانی را که عقل‌های خود را به کار نمی‌گیرند، سرزنش کرده است. و می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢﴾ [الأنفال: 22]. «بی‌گمان بدترین انسان‌ها در پیشگاه یزدان، افراد کر و لالی هستند که نمی‌فهمند».

همچنان که خداوند متعال انسان را با ایمان تکریم کرده است و می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «همچنین ایمان را همراه عقل و کفر را همراه پلیدی آورده است، به خاطر عدم استفاده از عقل»[۳]. چون انسان مؤمن کسی است که از

۱- (الغزالی، د. ت، ص۲۲۰).

۲- (ابو داود،۴،۳۰۲/۱۳۷۲، شماره۵۰۰۶).

۳- (السعفی، د. ت، ص۱۶۲).

این هدیه الهی استفاده کند تا جایگاه وی را در دنیا وآخرت رفیع گرداند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢﴾ [الأعراف: 52]. «بی‌گمان کتاب بزرگی را برای ایشان فرستاده‌ایم که با آگاهی آن را توضیح داد. و تبیین کرده‌ایم تا مایه هدایت و رحمت برای کسانی باشد که مؤمنین باشند».

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [إبراهيم: 27]. «خداوند مؤمنان را در زندگانی دنیا و در آخرت به سخن استوار، پایدار می‌دارد».

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٥﴾ «بی‌گمان بدترین انسان‌ها در پیشگاه یزدان، کسانی هستند که کافرند و ایمان نمی‌آورند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ١٠٠ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١﴾ [يونس: 100-101]. «هیچ کسی نمی‌تواند ایمان بیاورد، مگر اینکه خدا اجازه بدهد و خدا عذاب را نصیب می‌سازد کسانی را که تفکر و تعقل نمی‌ورزند. بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است؟! آیات و بیم دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند».

در حقیقت عدم ایمان به معنای عدم استفاده از عقل می‌باشد که این امر انسان را از قله رفیع کرامت به دره پست گمراهی می‌اندازد تا رتبه و مقام وی را کمتر از چهار پایان نیز برساند. ﴿أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان: 44]. «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! ایشان مثل چهارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر».

و این امر در دنیا ضرر و تباهی است و در آخرت بزرگ‌ترین ضرر و تباهی را به دنبال دارد. ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١٠﴾ [الملک: 10]. «و

می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمره دوزخیان نمی‌گشتیم».

همچنانکه قبلاً بیان کردیم علم یکی از معیارهای جانشینی انسان بر روی زمین است و این در خلال کشف قوانین هستی است که در بهره برداری از آن‌ها تجسم می‌یابد و این امر جز توسط عقل امکان پذیر نیست. و بر «رابطه پشتیبانی و یاری کردن میان ادراک حسی و ادراک عقلی که راه رسیدن به شناخت ذهنی و تجربی و ریاضی است تکیه می‌کند»[1]. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ [النحل: 78]. «خدا شما را از شکم‌های مادران تان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگذاری کنید».

۲-۲-۵- بزرگداشت انسان با بیان و صحبت کردن:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ ١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ٤﴾ [الرحمن: 1-4]. «خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید، به او بیان آموخت».

بخش ابزاری در تشکیل دستگاه ناطقه انسان امر بسیار عجیبی است که عقل‌ها را حیران و سرگردان کرده است. زبان و دو لب و فک و دندان‌ها و حنجره و لوله‌های هوایی و نایژه و ریه ها، تمامی این‌ها چگونه در یک عملیات اصیل و ابزاری شرکت می‌کنند تا صدا بیرون بیایید و این حلقه‌ای از حلقه‌های آن زنجیره‌های گره خورده نعمت بیان است که خداوند متعال به انسان بخشیده است. و ابزار و وسایلی که به این عملیات مربوط می‌شود از گوش شروع می‌شود که اولین ابزاری است که لغت و بیان با آن برخورد می‌کنند سپس عصب‌هایی این امواج را به داخل مغز منتقل می‌کنند تا این لغت را

۱- (السعفی، القاسمی،د.ت،ص۱۶۱).

ذخیره کنند، و سپس به وسیله آن، بیان ایجاد کنند. سپس عقل و نتیجه هر یک از این‌ها که علم و عمل است، برای اجرای عمل لغت به بیان در واقعیت زندگی انسانی شروع به کار می‌کند. ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٣﴾ [الصف: 2-3]. «ای مؤمنان چرا سخنی می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید. اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد».

چرا و چگونه کتاب‌های آسمانی و در رأس آن‌ها قرآن میان خالق و مخلوق توسط این نعمتی که جز نماد آثار این بزرگداشت انسانی نیست، ارتباط برقرار می‌کنند. قرآن کریم مثال زنده‌ای برای این امر است، شنیدن، حفظ کردن، تلاوت، تدبر، و اجرای قرآن در واقعیت زندگی، واضحی برای معجزه بیان می‌باشد. که خداوند متعال به این انسان هدیه داده است. و با این نعمت جانشینی برای انسان برپا می‌شود. اگر دین و علم همچنان که دکتر دسوقی می‌گوید: «دو معیار برای تحقق جانشینی هستند»[1]. پس بیان همان ظرفی است که این دو معیار را در آن ذخیره می‌کنند و تکلیف و مسؤولیت به وسیله بیان است و فرستادن پیامبران برای بیان و ابلاغ شروط جانشینی بوده است. نعمت بیان در مرحله سوم از سلسله مراحل تکریم آمده است، یعنی بعد از ستایش انسان به وسیله جانشینی در روی زمین و تعلیم و یادگیری آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ﴾ [البقرة: 33]. «فرمود: ای آدم! آنان را از نام‌ها و خواص و اسرار این پدیده‌ها آگاه کن».

آگاهی رسانی جز به وسیله بیان ممکن نیست و تمدن انسانی به وسیله بیان شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد و انسان آنچه را که آموخته است، بیان می‌کند و به دیگران می‌رساند و دانش‌ها در طول تاریخ بشریت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. تا جایی

۱- (الدسوقی، ۱۴۰۶، ص۲۰).

که بعضی از فلاسفه در مقام تعریف انسان، گفته‌اند که: «حیوان ناطق» است. انسان فطرتاً قدرت بیان دارد و نویسندگی با تمام گونه‌های آن نمادی از نمادهای بیان می‌باشد. چون اگر نویسندگی نبود، تمدنی برای بشریت وجود نداشت. نویسندگی معجزه است و چه معجزه و تکریم گرانبهایی است که اگر طول نزدیکی و همنشینی با این معجزه نبود بزرگی و عمق تأثیر این نعمت را فراموش می‌کردیم. که در طول تاریخ زیاد خود اثرات زیادی بر زندگی انسان‌ها گذاشته است. توانگری‌ها و ثروت‌های زیادی در انتقال این دانش‌ها از نسلی به نسل دیگر و از زبانی به زبان دیگر خواهد بود، که خداوند به انسان بخشیده است.

اسلام در استفاده از این هدیه الهی که محکم و مستدل سخن گفتن است، اصرار ورزیده است و این امر شامل تمام خیرها می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا ۝٧٠ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ۝٧١﴾ [الأحزاب: 70-71]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید. در نتیجه خدا اعمالتان را شایسته می‌کند. گناهانتان را می‌بخشاید. (اصلاً) هر که از خدا و پیغمبرش فرمان برداری کند. قطعاً به پیروزی و کامیابی دست می‌یابد».

برعکس دروغ خیانت بزرگی محسوب شده است. پیامبرﷺ فرموده است: «خیانت بزرگی است که برادر دینی تو سخن راستی را به تو بگوید در حالی که تو به او دروغ بگویی»[1].

بلکه سخن گفتن پیمانی است که از بنی اسرائیل گرفته شده، وفای به آن واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَـٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ

۱- (البخاری، ص۳۹۳، ابوداود،۴۹۷۱،۱۳۷۲، احمد، ۱۹۵۶، ۴/ ۱۸۳).

ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗا مِّنكُمۡ وَأَنتُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٨٣﴾ [البقرة: 83]. «و آن زمان را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید، سپس شما جز عده کمی روی بر نتافتید و سرپیچی کردید و روی گردان شدید». چون سخن محکم و مستدل همنشین تقوی است و یکی از صفاتی است که خداوند متعال آن را دوست دارد چون مؤمن را به استفاده از آن تشویق کرده است. ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ﴿٧٠﴾ [الأحزاب: 70]. «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگوئید».

چون سخن بد را خداوند متعال جز در یک حالت دوست ندارد و آن هنگامی است که بر انسانی ظلم می‌شود، و این امر در مدت ارتباط درست با این حق برای ما بیان می‌کند که از حق وی دفاع کنیم و باطل و ظلم را دور کنیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ﴾ [النساء: 148]. «خداوند دوست ندارد زبان به بد گوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد».

اگر عدل همان شعار و نشان اسلام باشد جز کسی که نعمت بیان همراه با پایداری بر راه راست در گفتار و کردار و راه درست، به او داده شده است به آن عمل نمی‌کند و مخالف آن کسی است که این نعمت را حرام کرده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٧٦﴾ [النحل: 76]. «و خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان گنگ مادرزاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد. و سربار صاحب خود بوده و هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت آیا او برابر با کسی است که به عدل و داد می‌خواند و در جاده صاف و راست قرار دارد».

رواج حق و عدل و پخش و انتشار آن میان مردم جز به وسیله بیان، امکان پذیر نمی‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند».

اسلام مطالب دورتر از آن را نیز در نظر گرفته است از جمله اینکه کلام و سخن حق را پیش سلطان و حاکم ظالم از جمله بزرگ‌ترین جهادها به شمار آورده است در حالی که خود جهاد قله رفیع اسلام است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کلام و سخن حق پیش سلطان ظالم از جمله بزرگ‌ترین جهادها است»[۱].

گاهی در دین اسلام آمده است که بیان سخن حق، صاحب سخن را به بالاترین درجات تکریم در دنیا و قیامت می‌رساند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «حمزه بن عبدالمطلب (سیدالشهداء) کسی را که کارهای امام ظالم را عهده دار بود امر و نهی کرد و سپس او را کشت»[۲].

۲-۲-۶- بزرگداشت انسان با انتخاب نسبی از جنس انسان:

در آنچه که قبلاً بیان کردیم روشن شد که اسلام با دادن ایمان به انسان، وی را گرامی و بزرگ داشته است. و ایمان از میان اصولی که اسلام حقوق را بر آن گذاشته است اصلی محکم و استوار است. چون ایمان یک امر فطری در ذات انسان بوده است. ﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [الروم: 30]. «روی خود را خالصانه متوجه آئین

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، ۲/ ۱۳۶۷).

۲- (الحاکم، ۱۹۷۸، ۳/ ۱۹۵).

کن، از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

بشر در آغاز عهد خود موحد بوده است. و بعد از آن کفر و گمراهی بر او عارض شده است. پس رحمت خداوندی است که رسولان را فرستاده و انبیاء را برانگیخته تا آنچه را که اعتقاد مردم را فاسد کرده است، صحیح و درست کنند. خداوند متعال به صورت تدریجی در طول تاریخ انسان‌ها، رسولانی را برای آن‌ها فرستاده است و این به هدف تربیت انسان‌ها و تدریجی بودن قانونگذاری بوده است تا انسان‌ها به مرحله رشد برسند و سپس حضرت محمدﷺ را فرستاد تا هدایت و دین حق بر دست او باشد. و رسالت به وی ختم شد.

فرستادن رسولان از جنس بشر در حقیقت بزرگداشت انسان است و بزرگداشت و ارزش انسان در روی زمین چقدر است؟ و زمین نسبت به ملکوت خداوند چیست؟ براستی که زمین ذره‌ای از این هستی فراخ و وسیع می‌باشد. با وجود این عنایت و لطف خدا بر گردن این انسان انداخته شد تا فضل و تکریم بیشتری را به انسان عطا کند. از آنجایی که جایگاه خاصی را برای او در نظر گرفته است، چرا چنین نباشد حال آنکه انسان به مقتضای قرار الهی جانشین روی زمین است. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: 30]. «زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم».

همچنان که دانستیم جانشینی همان عبودیت و سروری است. و شروط جانشینی جز از طرف کسی که انسان را جانشین کرده است، دانسته نمی‌شود و این امر جز با فرستادن رسولان بر اساس راه و روش درست امکان پذیر نیست. تا دو جنبه جانشینی یعنی عبودیت وسروری را محقق کند. و به وسیله پیامبران است که تکلیف برای انسان معنی پیدا می‌کند و سپس مسؤولیت بر آن مترتب می‌شود. چون ما با موازین بشری خود فقط کسی را که جایگاهی دارد مؤاخذه می‌کنیم. چون مسؤولیت تکلیف جایگاه انسان را بلند

می‌گرداند و او را تبدیل به موجودی می‌کند که وجود و کرامت وی از آن خودش است. و بر همین منوال بدون فرستادن انبیاء و رسولان پیش می‌رود مسؤولیت همچنانکه که فردی است، جمعی نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمۡ لَمۡ يُنَبَّأۡ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ٣٦ وَإِبۡرَٰهِيمَ ٱلَّذِي وَفَّىٰٓ ٣٧ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ ٣٨﴾ [النجم: 36-38]. «آیا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌ند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطلع و باخبرش نکرده‌ند؟ ابراهیمی که به بهترین وجه ادا کرده است. که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

و همچنین می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ أُمَّةٞ قَدۡ خَلَتۡۖ لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَلَكُم مَّا كَسَبۡتُمۡۖ وَلَا تُسۡـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٣٤﴾ [البقرة: 134]. «ایشان قومی بودند که مردند و سرخود گرفتند.آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فرا چنگ آورده اید از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود».

انسان‌ها، هر چند که صاحبان خرد و مصلحان میان آن‌ها وجود داشته باشند، آخرین درجه شناخت آن‌ها به کلیات می‌رسد و اطلاع از جزئیات برای آن‌ها میسر نیست پس تکلیف و مسؤولیتی بر آن‌ها نیست، تا زمانی که رسولانی فرستاده نشده باشند و بدین ترتیب حجت برای آن‌ها نماند.

شیخ محمد خضر بن حسین می‌گوید: «مانند فقیهی که حوادث هستی را می‌داند ولی نیروی برتری برای حکم دادن در مورد آن‌ها ندارد. یا مانند پزشکی که داروها و خواص آن‌ها را می‌شناسد ولی مهارت کافی در درمان بیماری‌ها ندارد یعنی دانش وی با عمل وی مطابق نیست. به همین دلیل خداوند متعال به آوردن دلیل برای مردم اکتفا نکرده است بلکه بهانه سست کاران را در عدم هدایتشان قرار داده است. و می‌فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمَا ١٦٥﴾ [النساء: 165]. «ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان، و بیم دهنده باشند، و بعد از

آمدن پیغمبران حجت و دلیلی برای خدا و برای مردمان باقی نماند. و خدا چیره‌ی حکیم است». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾﴾ [الإسراء: 15]. «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیغمبری روان سازیم».

«پس هدف نهایی و زیرکی عادلانه این است که آموخته هایش را با احکام ربط بدهد»[1].

اسلام وقتی که به ایمان آوردن به انبیاء و رسالت‌های آسمانی امر کرده است، به این وسیله خواسته است که وحدت اصل را بیان کند وحدتی که تمام انبیاء و رسولان آن را قبول کرده‌اند و وحدت رسالت آن‌ها و وحدت انسان‌های که خلقت و طبیعت و سرنوشت آن‌ها یکی است. پس با وحدت پیدایش و روش و مسیر در عقیده تبدیل به امت واحد می‌شوند. ﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾﴾ [الأنبياء: 92]. «این ملت یگانه ای بوده و من پروردگار همه شما هستم پس تنها مرا پرستش کنید».

ایمان در اسلام جز با ایمان به تمامی انبیاء و رسولان محقق نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾﴾ [البقرة: 136]. «بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، و اسحاق، یعقوب و اسباط نازل شده است، و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدایی نمی‌اندازد و ما تسلیم خدا هستیم».

و همچنین می‌فرماید: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلْمُؤْمِنُونَ ۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِۦ ۚ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۖ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا

۱- (ابن حسین، ج۱، ع۱۷، ص۵۸- ۲۵۷).

وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾ [البقرة: 285]. «فرستاده معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان داشته، میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم، و بازگشت به سوی تو است».

این بزرگداشت انسان‌ها را بعثت پیامبرﷺ با آوردن این دین فراگیر، مزین کرد. پیامبرﷺ آخرین دوره رسالت الهی است و او به طور جامع آن را بیان کرده است و او آخرین گام‌ها را برای کمال دین آسمانی برداشته است. به همین دلیل خداوند متعال در آخرین آیه‌ای که از قرآن کریم نازل فرموده است، می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3]. «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس اسلام ادامه تمامی ادیان صحیح آسمانی است. چون همگی به آن منتهی می‌شوند[1].

۱- (ابو زهرة، د. ت، ص۳۰).

فصل سوم:
حقوق بشر در اسلام

۳-۱- حقوق اساسی:

۳-۱-۱- حق برابری:

قبل از هر چیز باید فهم اشتباه قاطی شدن دو مفهومی که مربوط به برابری و مساوات هستند را روشن کنیم.

مفهوم اول: هر چند که عرف‌ها و زبان‌ها و رنگ‌ها مختلف باشد در اصل خلقت و ابتدای زندگی مساوات و برابری وجود دارد و این درست است.

مفهوم دوم: مساوات و برابری در آنچه که افراد و گروه‌ها در چارجوب کسب ذاتی بدست می‌آورند خواه این کسب علم یا عمل یا اخلاق باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِكُلّٖ دَرَجَٰتٞ مِّمَّا عَمِلُواْۚ﴾ [الأنعام: 132]. «و هر یک دارای درجاتی بر طبق اعمال خود هستند». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَكُمۡ خَلَٰٓئِفَ ٱلۡأَرۡضِ وَرَفَعَ بَعۡضَكُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ﴾ [الأنعام: 165]. «خدا است که شما را جانشینان زمین گردانید، و برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد».

و این چیزی است که مساوات و برابری در آن ممکن نیست، چون اساس طبیعت بشری تفاوت در ملکه‌های فکری میان افراد است که استعداد هر فردی از آن سرچشمه می‌گیرد، تا به عمل و کار بیانجامد. و از تفاوت‌هایی که هنگام انجام دادن آن عمل ظاهر می‌شود و همچنین از مقدار استحکام و استواری آن عمل سرچشمه می‌گیرد. و این تفاوت‌ها برای برپایی جانشینی در روی زمین ضروری است. اگر همه مردم مثل هم بودند و نسخه‌های تکراری بودند تمدن چگونه بوجود می‌آمد و زندگی انسان چگونه غنی می‌شد؟ فعالیت‌های متنوع است که جانشینی بر روی زمین بر اساس آن گذاشته شده است. و بدین ترتیب میان کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، و کسانی که کار می‌کنند با کسانی که سست و بی‌اراده هستند، و کسانی که کریم هستند و با کسانی که

پست و خوار هستند مساواتی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: 9]. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ﴾ [التوبة: 105]. «بگو: انجام دهید خداوند و پیغمبر اعمال شما را می‌بینند».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]. «همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست».

شیخ محمد خضر بن حسن می‌گوید: «خداوند انسان‌ها را بر حسب فطرتشان به طور مساوی خلق کرده است و همچنین به طور یکسان و برابر و آزاد متولد شده‌اند. ولی وارد شدن در نبرد زندگی اجتماعی لباس تساوی و شبیه بودن را از انسان‌ها خلع می‌کند و بعضی از آن‌ها را در مقابل برابر بعضی دیگر درجاتی بلندتر می‌کند و این مراحل سه گانه در این سخن خداوند متعال جمع شده است که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است».

پس جمله: ﴿إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ﴾ نشان فطرت اولیه است و جمله: ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ﴾ اشاره به پایگاه‌های اجتماعی دارد، و جمله: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ اشاره به جدایی و برتری جویی است که خداوند متعال به آن اذن داده است تا به وسیله آن به مقام کرامتی که نزد اوست و همان تقوا می‌باشد، برسند»[1].

۱- (ابن حسین، ۱۹۵۹، ص۲۱).

اما برابری در اصل انسانی و حقوق و واجباتی که بر آن مترتب می‌شود، همان چیزی است که اسلام آن را بیان کرده است و یکی از قاعده‌های آزادی است که بسیاری از حقوق در آن مندرج است. بشر در نواحی مختلف زمین پخش و پراگنده است و همگی آن‌ها از یک اصل سرچشمه گرفته‌اند. و همگی به یک پدر و مادر نسبت داده می‌شوند به گونه‌ای که در اصل خلقت و شروع زندگی برتری و تفاضلی میان آنان نیست و تکلیف الهی متوجه همگی آن‌ها به طور یکسان، است.

انسان‌ها ویژگی‌های جنس انسانی را از نسل‌های گذشته به ارث می‌برند. پس آن‌ها با تکریم الهی مکرم و بزرگ داشته شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «انسان‌ها همگی مانند دندانه‌های شن کش مساوی هستند»[1].

مساوات در اسلام یک مبنای اعتقادی است که نص قرآنی بر آن وجود دارد و ایمان به آن واجب است بلکه یک اصل قانونی در اعلامیه‌های جهانی نیست یا شعاری بلند و بی‌معنی نیست و قضیه مساوات در اسلام یک تفکر ذهنی نیست بلکه مطابق واقعیت زندگی با رفتار متکی بر اعتقاد است. و مساوات در نماز و حج جز برای اجرای این روش در واقعیت زندگی نیست.

اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها نشانی از نشانه‌های خداوند است که قدرت خالق عظیم در آن نمایان است. پس انگیزه ای برای فخرفروشی که اوج آن نژادپرستی است، باقی نمی‌ماند. ﴿وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ

۱- (ابن عدی، ۱۴۰۴، ۱۰۹۹/۳، ابن الجوزی، ۸۰/۳).

لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ [الروم: 22]. «و از زمره‌ی نشانه‌های خدا آفرینش آسمان‌ها و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. بیگمان در این دلیلی است برای فرزانگان و دانشوران».

هنگامی که ابوذر رضی الله عنه مردی را به داشتن رنگ مادرش نکوهش کرد، پیامبر ﷺ به او گفت: «تو هنوز در جاهلیت هستی»[۱].

خداوند متعال انسان‌ها را از مرد و زن آفرید سپس آن‌ها را از ملت‌ها و قبائل گوناگون قرار داد تا علت آشنائی باشند نه همدیگر را کنار کردن و تا علت صمیمیت و مهربانی میان مردم باشد نه نسبت به همدیگر نفرت ورزیدن. و حتی تقوایی که در جدایی میان فرد و دیگران و میان ملتی با ملت دیگر و میان امتی با امتی دیگر معتبر است، وسیله‌ای برای دست یابی به حقی که او را از دیگران جدا کند، نیست. بلکه تنها تقدیر و احترام او به دیگران است که اکتساب ذاتی است. خداوند متعال می‌فرماید. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرات: 13].

صاحب بزرگ‌ترین رسالت، حضرت محمد ﷺ، در حالی که مردم را در حجة الوداع مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: «ای مردم، پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است همگی از آدم هستید و آدم از خاک است، گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، عرب بر عجم و عجم بر عرب و سرخ بر سفید و سفید بر سرخ جز تقوا هیچ برتری ندارد آیا نرساندم؟ خداوندا شاهد باش که رساندم، ای مردم هوشیار باشید، کسانی که حاضر هستند به کسانی که غایب هستند برسانند»[۲].

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۵/ ۲۲۴۸).

۲- (احمد، المسند، ۴۱۱/۵).

بنابراین مساوات در اسلام بستگی به شرایطی دارد که تساوی در اصل خلقت و حقوقی که بر آن مترتب می‌شود، را داشته باشد. تا همگی در صفت انسان بودن مشترک باشند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «بیان کردیم که اسلام دینی است که اساس آن فطرت می‌باشد هر آنچه که فطرت به تساوی آن میان مردم گواهی بدهد، اسلام در آن آهنگ مساوات می‌کند و هر آنچه که فطرت به تفاوت مواهب بشری گواهی بدهد، اسلام حق آن را چنانکه شایسته است به وی می‌دهد»[۱].

۳-۱-۲- حق زندگی:

از کلیات پنجگانه ای که تمامی ادیان و در رأس آن‌ها اسلام، امر به حفظ آن کرده‌اند، همان حفظ زندگی می‌باشد و این گرانبهاترین چیزی است که انسان دارد. و اسلام حق زندگی را به عنوان قاعده‌ای اساسی قرار داده که بسیاری از احکام و محافظت از این حق مبتنی بر آن است. تجاوز به حق زندگی با قتل، جرم محسوب می‌شود و همچنین تجاوز به بخشی از این حق عقوبت مناسب خود را دارد.

اسلام گرفتن جان دیگری که حیات و زندگی اوست را جرمی ضد تمام انسان‌ها قلمداد می‌کند و در مقابل رهانیدن جان از مرگ و نابودی نعمتی برای تمام انسان‌ها قلمداد کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ﴾ [المائدة: 32]. «که هر کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسان‌ها را کشته است، و هر کسی انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است».

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که می‌فرماید: «یک نفر در زمان پیامبر ﷺ و در مدینه کشته شده بود و کسی نمی‌دانست که چه کسی وی را کشته است. پیامبر ﷺ بالای

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۴۴).

منبر رفت و فرمود: «ای مردم یک نفر کشته شده است و حال آنکه من میان شما هستم و کسی نمی‌داند که چه کسی وی را کشته است. اگر تمامی اهل آسمان و زمین در قتل یک نفر مشارکت بکنند، خداوند متعال همگی آن‌ها را عذاب می‌دهد، مگر چیز دیگری بخواهد که خود انجام می‌دهد»[۱].

پیامبرﷺ می‌فرماید: «قطعاً نابودی دنیا بهتر از کشته شدن یک نفر مسلمان است»[۲].

مسلمان و غیر مسلمان از دیدگاه اسلام در حرام بودن خونشان و استحقاق زندگی یکسان هستند. به همین دلیل تجاوز به صلح پذیران اهل کتاب و انکار و فحش دادن به آن‌ها مانند تجاوز به مسلمان است و در دنیا و آخرت فرد متجاوز عاقبت بدی دارد. در این مورد پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که شخص معاهد و هم پیمانی را بکشد، بوی بهشت را احساس نمی‌کند»[۳]. و همچنین می‌فرماید: «کسی که یک نفر از اهل ذمه را به قتل برساند، خداوند بهشت را بر وی حرام می‌کند»[۴].

اسلام قطعاً هر عملی را که از حق زندگی بکاهد، حرام کرده است. خواه آن عمل ترساندن، اهانت، زدن، بازداشت کردن، تجاوز کردن یا طعنه به آبروی شخص باشد، فرقی نمی‌کند. چون این حق زندگی نعمتی است که خداوند متعال به انسان داده است و آن را با بزرگ‌ترین حصار ضمانتی محصور کرده است. تا آن را از هر تجاوز و دشمنی حمایت کند. در اسلام زندگی مادی و ادبی انسان جایگاه رعایت و احترام است. و این حقی است که همگی انسان‌ها بدون تمایز و تفرقه از آن برخوردارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ﴾ [المائدة: 45]. «و در آن مقرر داشتیم که انسان در

۱- (الهندی، ۲۶/۶).

۲- (الترمذی، ۴/ ۱۶، شماره ۱۳۹۵).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ۶/ ۲۵۳۳، ۲۵۳۴).

۴- (النسائی، ۸/ ۲۳).

برابر انسان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و جراحت‌ها قصاص دارد».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که خادم و برده‌اش را بکشد ما او را می‌کشیم»[۱].

تداوم این حق به فرزندان نیز می‌رسد. با وجود اینکه عاطفه پدری و عشق والدین به فرزندانشان معروف است، چگونه می‌توان تصور کرد که پدری فرزندش را کشته است ولی به هر حال این امر در حالت‌های نادر اتفاق افتاده و خواهد افتاد. و حالت و موقعیت شاذ و نادر همچنان که فقها می‌گویند؛ حکمی ندارد. و با وجود این اسلام از آن نهی کرده و این جرم را حرام می‌داند و آن را گناه بسیار بزرگ قلمداد می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡۚ إِنَّ قَتۡلَهُمۡ كَانَ خِطۡـًٔا كَبِيرٗا ٣١﴾ [الإسراء: 31]. «و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ٩﴾ [التكوير: 8-9]. «و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده می‌شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است».

و پیامبرﷺ در این مورد می‌فرماید: «خداوند قطعاً نافرمانی و بی‌حرمتی به مادران و زنده به گور کردن دختران را حرام کرده است»[۲].

شریعت اسلام تجاوز به این حق را (ناحق) حرام اعلام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۗ﴾ [الإسراء: 33]. «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را –جز به حق– حرام کرده است».

۱- (الدارمی، ج۲/۲۵۰).

۲- (البخاری، ۲/ ۴۸۴).

و عقوبت قصاص را برای کسی که به این حق تجاوز کند، در نظر گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ﴾ [البقرة: 178]. «در باره گشتگان قصاص بر شما فرض شده است».

شریعت اسلام عقوبت قصاص را معتبر دانسته است هر چند که خود قصاص گرفتن جان دیگری و سلب حیات از وی است حیاتی که قضاوتهایی در مورد جرم‌ها بر آن مترتب است تا بنیاد مجرمان را بر کند. همان مجرمانی که وقتی عقوبت و مانعی برای انجام جرم نمی‌بینند مسیر را برای ورود دیگران نیز به آن جرم هموار می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [البقرة: 179]. «ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است».

هر چند که اسلام در دنیا عقوبت‌هایی را برای ادامه زندگی و حمایت و دفاع از این حق گذاشته است و این بخاطر زشتی این کار بوده است، در آخرت نیز عقوبت‌های اخروی گذاشته است که شدیدتر از عقوبت‌های دنیوی می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء: 93]. «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

اسلام در محافظت از این حق بسیار دورنگر بوده است. تا جایی که از خودکشی نیز نهی کرده است و این کار را زشت‌ترین انواع قتل‌ها به شمار آورده است. چون حق حیات و زندگی فقط ملک خداوند می‌باشد که خود هستی بخش و زندگی بخش است. پس تجاوز به آن را حرام کرده است حتی برای کسی که از این حق برخوردار است و خود صاحب حق می‌باشد چون طبیعت انسان این است که بر حفظ جان خود اصرار بورزد. و جز انسان‌های ناامید از رحمت خداوند، هیچ کس کاری را بر آن مقدم نمی‌کند

و این زمانی است که خللی در قوای عقلی فرد نباشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ﴾ [النساء: 29]. «خودکشی مکنید».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: کسی که خود را با آلت آهنی بکشد، همان آلت در دستش است در حالی که آن را رو به شکمش گرفته در جهنم به طور ابدی می‌ماند. و کسی که خود را با سم بکشد، با سمی که در دست دارد و آن را احساس می‌کند در آتش جهنم وارد می‌شود و تا ابد می‌ماند و کسی که خود را از کوهی پرت کند تا خودکشی کند، در آتش جهنم پرت می‌شود و تا ابد در آن می‌ماند»[1].

۳-۱-۳- حق انسان در امن زیستن:

اسلام علاوه بر محافظت از زندگی، بر پیشرفت زندگی انسان‌ها نیز حریص است و این جز با تمام صورت‌های امنیت حاصل نمی‌شود. خواه این امنیت در درون خود فرد و با اعتقاد صحیح باشد و خواه امنیت جمعی و با رفتار متمرکز بر عقیده باشد، فرقی نمی‌کند.

زیستن با امنیت وقتی امکانپذیر است که جز محافظت بر کلیات پنجگانه که ادیان سماوی و در رأس آن‌ها اسلام بر آن نازل شده‌اند محافظت شود. این کلیات پنجگانه مقاصد شریعت نامیده می‌شود که عبارتند از: حفظ دین، حفظ جان، حفظ عقل، حفظ آبرو و ناموس و حفظ مال. امام غزالی می‌گوید: «همانا جلب منفعت‌ها و دفع ضررها، مقاصد حق و صلاح مردم در بدست آوردن اهدافشان می‌باشد. ولی منظور ما از مصلحت، محافظت از اهداف و مقاصد شریعت می‌باشد، و مقصود شریعت از خلقت انسان‌ها پنج چیز می‌باشد؛ حفظ دینشان، حفظ جانشان، حفظ عقلشان و حفظ نسلشان و حفظ اموالشان. هر آنچه که حفظ این اصول پنجگانه را تضمین کند مصلحت و هر آنچه که این اصول را از بین ببرد، مفسده است. و دفع این مفسده‌ها مصلحت است. حفظ این

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ۱/ ۴۵۹).

اصول پنجگانه در مرتبه ضروریات واقع شده است و در میان مصلحت‌ها قوی‌ترین مرتبه را دارد. برای مثال داوری شرع در مورد قتل کافر گمراه کننده و عقوبت شخص بدعت گزاری که دیگران را به بدعت خود می‌خواند. چون این اعمال باعث از بین رفتن دین مردم می‌شود. و همچنین قضاوت و داوری شریعت و امر به وجوب قصاص، چون در آن حفظ جان‌های دیگران نهفته است. و همچنین واجب کردن حد شرب خمر چون حفظ عقل‌ها را در بر دارد. که معیار و ملاک تکلیف می‌باشد. و واجب کردن حد زنا، چون حفظ نسب را به دنبال دارد و واجب کردن زجر و عذاب غاصب و سارق، چون بدین وسیله اموال حفظ می‌شود. اموالی که معاش مردم هستند و بدان نیاز دارند. از بین بردن این امور پنجگانه و دفع کردن آن‌ها محال است مگر اینکه ملتی یا شریعتی از شریعت‌ها را در بر بگیرد که به وسیله آن بخواهند مردم را اصلاح کنند. بنابراین شریعت‌ها در تحریم کفر و قتل و زنا و سرقت و نوشیدن مسکرات (مست کننده‌ها) اختلافی ندارند»[۱].

در هر یک از این ضروریات تمامی حاجیات و تحسینیات[۲] وجود دارد. این ضروریات به طور کلی حفظ کلیات پنجگانه را هدف قرار می‌دهند. کلیاتی که با هم زندگی امنی را برای انسان تشکیل می‌دهند. چون سلب این حق باعث تجاوز به یکی از

۱- (المستصفی، ج۱، ص۸۸-۲۸۷).

۲- حاجیات اموری هستند که انسان‌ها برای برداشتن سختی و مشقت از خودشان به آن نیاز دارند ولی اگر این امور از بین رفتند، نظام زندگی مختل نمی شود، بلکه مردم در سختی قرار می گیرند. مثل رخصت در عبادات (نماز مسافر و ...) و تحسینیات اموری هستند که مقتضی آداب عالی و اخلاق استوار است و اگر نباشند نظام زندگی مختل نمی شود و مردم دچار سختی نیز نمی‌شوند بلکه زندگیشان بر خلاف مروت و خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و فطرت سالم است. مثل ستر عورت و لباس خوب پوشیدن و ...(مترجم)

کلیات پنجگانه می‌شود. اسلام برای حمایت از این مصلحت‌ها دو روش را قرار داده است:

الف) روش حفظ و نگهداری

ب) روش عقاب و عذاب

الف) روش برقراری امنیت از طریق حفظ و نگهداری: اصل در انسان، سالم بودن فطرت است. چون ارزش‌های حق و خیر و عدالت و فضیلت در طبیعت و فطرت انسان اصل است، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. و خلاف آن چیز زشت و ناپسندی است. و دلیل خللی که بر نفس و روان بشریت عارض می‌شود به کوتاهی در تربیت یا خطای توضیح یا الگوی بد بر می‌گردد. اسلام از تربیت فرد به تزکیه نفس یاد کرده است. و تزکیه نفس در خلال رسوخ و نفوذ ایمان در قلب و پاک کردن ظاهر و باطن و کاشتن نمونه‌های برتر و اخلاق فاضل در درون، طی تربیت و راهنمایی درست و سالم برای بیدار کردن اوامر نهفته خیر در درون و ریشه کن کردن شر و تجاوز می‌باشد. و هنگامی که این مفاهیم بلند انسانی در ذات وی رسوخ پیدا کند همگی تازیانه بزرگی جهت حد زدن متجاوزین به مصلحت‌های اصلی انسان می‌شوند. و زندگی امن را ممکن می‌کند و این با مسائل زیر به دست می‌آید:

تربیت درون و باطن انسان: با برپا کردن یک مانع دینی در درون انسان می‌باشد. و این با رسوخ اعتقاد و انجام عبادات از روی ایمان و خشوع می‌باشد. ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ﴾ [العنکبوت: 45]. «مسلماً نماز از گناهان بزرگ و کارهای ناپسند باز می‌دارد».

چون تمام عبادات در اسلام، از جمله نماز و زکات و روزه و حج دارای بازدارنده‌های درونی هستند که باعث تهذیب رفتار و بالا رفتن فرد به مکارم اخلاق و ارزش‌های عالی انسانی می‌شود که از جمله این ارزش‌ها حیا و عفتی است که پیامبرﷺ به آن تشویق کرده

است و آن را اخلاق این دین می‌داند و می‌فرماید: «هر دینی اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیا و عفت می‌باشد»[۱].

برپایی جامعه فاضل: برای اینکه انسان با امنیت زندگی کند اسلام قصد برپایی جامعه فاضل کرده است که بر اساس مسؤولیت خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی است که به توازن اجتماعی می‌انجامد. حاصل تمامی این‌ها عدالت اجتماعی می‌باشد. چون برآوردن نیازهای اساسی فرد به طریق مشروع محافظت از حق و آزادی وی است و به همین دلیل فرد خودش را مغبون و متضرر نمی‌بیند. و در این منزلگاه اجتماعی درست، انسان درست و شایسته بار می‌آید.

«بدون شک برپایی جامعه بر اساس مسؤولیت، این کار وی است که هر گونه احساس ظلم و ستم و ضرری را از درون انسان مسلمان بزداید و او را از تفکر تجاوز به مصلحت‌های اساسی جامعه دور کند»[۲].

تشکیل افکار عمومی درست: و این با امر به معروف و نهی از منکر به دست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤﴾ [آل عمران: 104]. «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند وآنان خود رستگارند».

و خداوند متعال، امت اسلام را بخاطر داشتن این صفت مدح و ستایش کرده است و حتی گاهی امر به معروف و نهی از منکر را بر ایمان مقدم کرده است با وجود اینکه از ثمره‌های ایمان، امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰،ص۶۵۱).

۲- (نوذری، د. ت، ص۲۵).

[آل‌عمران:110]. «شما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید».

تشکیل افکار عمومی درست جامعه را از منابع فساد حفظ می‌کند. و از آماده سازی بسترهای مناسب برای بی‌احترامی به چیزهایی که خداوند حرام کرده است، ممانعت به عمل می‌آورد[۱].

امرها و نهی‌های خداوند را به جزای آخرت ربط بدهد: در حقیقت اسلام قوانین و تشریعهای خود را به ثواب و عقاب آخرت ربط داده است و این برای حمایت از مصلحت‌های اساسی است که قوام و پایداری حق انسان در زیستنی آرام و امن است. «و این ارتباط اثر زیادی در اجرای احکام و اطاعت از آن‌ها دارد. و نفس و درون انسان با طبیعت خود در معرض جنگ‌های شدید میان نیروهای خیر و شر در درون آن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝٧﴾ [الشمس: 7]. «سوگند به نفس آدمی و آنکه آن را ساخته و پرداخته کرده است». و اسلام برای کم کردن شدت این جنگ‌ها و تضعیف کردن آن به نفع نیروهای خیر، عمل می‌کند چون نیروهایی در درون مخاطبین احکام اسلام وجود دارد که انگیزه التزام می‌باشند پس وعده ثواب به کسانی داده شده است که به امرها و نهی‌های اسلام عمل می‌کنند و وعید عقاب اخروی برای کسانی که مخالف آن عمل می‌کنند»[۲].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ۝١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ۝١٤﴾ [النساء: 13-14]. «این حدود خداست، هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند خدا او را به باغ‌های (بهشت)

۱- (فوزی، د. ت، ص۲۶).

۲- (فوزی، د. ت، ص۲۵).

وارد می‌کند که در آن‌ها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است. و آن کس که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای (قوانین) خدا در گذرد. خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و او را عذاب خوار کننده‌ای است».

خداوند متعال در مورد جرم قتل می‌فرماید: ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء: 93]. «و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد. کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند. و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

توبه: باز بودن در توبه و امکان توبه کردن از طرف خداوند متعال برای بندگان گناهکارقرار داده شده که تأثیر زیادی در محقق کردن امنیت (حفظ و نگهداری) دارد. ﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: 53]. «بگو ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد چرا که او بسیار آمرزگار و بسی مهربان است».

وقتی که فرد در خطاها و گناهان فرو می‌لغزد و راه‌های جلوش را بسته نمی‌بیند و از وسایل قطع امید نمی‌کند و در عفو و مغفرت خداوند راهی می‌یابد و بازگشت به مسیر درست را می‌داند، عضو مفید و درستی برای جامعه می‌شود هر چند که این طور هم نباشد.

از این امر به دست می‌آید که شخص گناهکار و خاطی در روی زمین با فساد ویرانی به بار می‌آورد. چون او خود را گناهکار می‌بیند و تا ابد خود را طرد شده و رانده شده می‌داند پس گناه و جرم در درون او ریشه دوانده و برای امنیت خطر ایجاد می‌کند پس او

در درون خود آرام و امن نیست و جامعه از تجاوز وی به حق امنیت در امان نیستند. در حالی که با توبه همگی انسان‌ها در امنیت و سلامت زندگی می‌کنند.

ب) روش عقاب و عذاب: اسلام این وسیله را برای حمایت از مصلحت‌های اساسی انسان واجب کرده است. تا با حالت امن زندگی کنند و این برای کسانی است که از روش بازدارنده و حفاظتی اسلام استفاده نمی‌برند.

اسلام در روش و نظام عقابی خود متناسب با هر تجاوز و جرمی عقوبتی را در نظر گرفته است. هر کدام بر حسب جرم مساوی هستند خواه حد یا قصاص یا دیه یا تعزیر باشد. چون هر کدام از این جرم‌ها و تجاوزها به یکی از کلیات پنجگانه بر می‌گردد و اولین آن‌ها حفظ دین است. همان چیزی که امنیت به وسیله آن محقق می‌شود. و این همان غایت برتری است که انسان بخاطر آن به وجود آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاريات: 56]. «من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ایم».

و از اینجا است که زندگی رونق می‌یابد. چون انسان محصول تمدن و دین است و این با نقش انسان‌های صالح در هر مکانی و زمانی است که آماده کرده‌اند.

از آنجایی که دین در اسلام منبع حقوق انسان می‌باشد که از تشریعات و قوانین آن سرچشمه گرفته است و اولین حقوق، رهایی از بزرگ‌ترین ظلم‌ها می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزاست. و آنان راه یافتگان هستند». و پیامبرﷺ ظلم در این آیه را به شرک تفسیر کرده است که مصداق آیه ﴿إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾﴾ [لقمان: 13]. «واقعاً شرک ستم بزرگی است».

بنابراین انسان همان محصول تمدن می‌باشد. و دین همان چیزی است که این انسان را آماده رسالت و مسؤولیت درست و پیشرفت شایسته می‌گرداند. چون دین همان چیزی

است که در انسان میان نیروهای مادی و روحی وی توازن به وجود می‌آورد. و رفتارهای وی را به خیر می‌گرداند و به آنچه که برای خودش و دیگران مفید است، تبدیل می‌کند. و دین همان چیزی است که تمام بشریت را به صورت مساوی و بدون تفاوت می‌نگرد و فقط معیار مسابقه در کارهای نیک و نزدیکی به خداوند ملاک برتری است. دین همان چیزی است که جامعه‌ها را با امنیت و آرامش و ثبات و برتری ارزش‌های برادری و مودت و دوستی و عدالت، نعمت می‌دهد[۱].

از جمله حقوق انسان در زندگی امنیت درونی می‌باشد، و اسلام حفظ امنیت را بر عهده گرفته است و این حق را با حصار حمایتی احاطه کرده است و عقوبات دنیوی و اخروی را بر آن مترتب کرده است. همچنانکه در حدیث حق حیات بیان کردیم. تا برای انسان زندگی امن میسر شود. چون نفس و جان انسان گرانترین دارائی است که این موجود بشری دارد. پس وقتی که امنیت را از آن بگیری لذت زندگی وی را گرفته‌ای. چون امنیت با تمام گونه‌های آن ازجمله بزرگ‌ترین نعمت‌ها است و امنیت جانی وضعیت ویژه‌ای دارد. چون زندگی و حتی جنگ در اسلام به آن بستگی دارد. جنگی که برای برتری کلمه الله بر پا می‌شود. چون امنیت و سلامت قاعده و اصل می‌باشند و جنگ استثناء است. جنگ در اسلام ضد تمام چیزهایی است که مانع رسیدن به خداوند می‌شوند و برای دور کردن شرک که بزرگ‌ترین ظلم‌ها می‌باشد، است و برای بیرون آوردن مردم از عبادت بندگان و هدایت آن‌ها به عبادت رب العباد است که برترین قله آزادی است که فرد و جامعه می‌سرایند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩٣﴾ [البقرة: 193]. «و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین از آن خدا گردد پس اگر دست برداشتند تجاوز کردن جز بر ستمگران نیست».

۱- (عباس، د. ت، ع۲۴۲، ص۶۱).

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِۚ﴾ [الأنفال: 39]. «و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

همچنان که اسلام قصاص و دیه را برای جرائمی که علیه جان انسان صورت می‌گیرد. عقوبت قصاص و دیه را بر جرایمی که علیه غیر از جان صورت می‌گیرد نیز تشریع شده است. و آن چیزی است که فقهاء از آن به جنایت علیه جان و جنایت علیه غیر جان تعبیر کرده‌اند. و این امر در کتاب‌های فقه اسلامی به طور مفصل یافت می‌شود.

اما حفظ عقل که انسان لذت امنیت زندگی را با آن احساس می‌کند، اسلام در حفظ آن شدت عمل به خرج داده است و تجاوز به آن به وسیله مسکرات از طرف صاحب عقل مستحق جریمه عقوبت است و عقوبت آن جزء عقوبت‌های حدی است که قابل اسقاط و برداشتن نیست، چون حق الله است. در اسلام و این جز برای جایگاه عقل نیامده است. چون عقل، علت تکلیف و یکی از پایه‌های تکریمی است که اسلام حقوق را براساس آن گذاشته است. چون کوتاهی در حفظ آن، صاحبش را وادار می‌کند تا به بقیه افراد جامعه تجاوز کند. پس جایگاه و شأن چنین دینی در تحریم تمام آن چیزها علیه صاحبش است که به حفظ عقل ضرر می‌رساند و عقوبت آن نسبت به صاحب عقل بیشتر است. پس به طریق اولی تمام تجاوزهایی که از بیرون علیه عقل انجام می‌شود، حرام است خواه آن تجاوز بی‌احترامی به عقل باشد و خواه یک تهدید و خرابکاری فکری باشد، فرقی نمی‌کند بنابراین فکر سالم از عقل سالم ناشی می‌شود.

«فکر صحیحی که از تفکرات و تأثرات باطل و بدگمانی و نتایج گمراه کننده سالم بماند صاحبش را به عقاید بر حق هدایت می‌کند همچنان که به صاحبش اطمینان عقیده و امنیتی می‌بخشد که هیچ مخالفی نتواند آن را متزلزل کند»[1].

۱- (السعفی، ۱۹۹۵).

شیخ محمد طاهربن عاشور می‌گوید: «معنی حفظ عقل، به طور کلی حفظ عقل‌های تمامی مردم می‌باشد از اینکه خللی در آن‌ها وارد شود، چون وارد شدن خلل در عقل منجر به فساد بزرگ، از جمله عدم قانونمند بودن تصرف می‌باشد و وارد شدن خلل بر عقل یک فرد منجر به فساد جزئی می‌شود در حالی که وارد شدن آن بر عقل‌های جمعی و عموم امت خیلی بزرگ‌تر است»[۱].

عدم منظم بودن اعمال و تصرفات منجر به فساد بزرگ می‌شود به گونه‌ای که تمام معاملات دینی و دنیوی مردم را مختل می‌کند. سپس ترس و ناراحتی و عدم آرامش وجود افراد جامعه را فرا می‌گیرد. و به جای تمدن و نظم و ترتیب، ناهنجاری و آشوب رفتار انسان‌ها را فرا می‌گیرد. پس افراد و گروه‌ها در چنین جامعه‌ای چگونه احساس امنیت می‌کنند. عقل نعمت است و محافظت از آن اساس آرامش و امنیت زندگی است. به همین دلیل خردمندان گفته‌اند: انسان عقل است که اعضای بدن خدمتگزار وی هستند.

در مورد حفظ آبرو، اسلام تمام آن چیزهایی را که آبروی انسان را به دروغ لکه دار می‌کند، حرام کرده است. و آن را جرمی مستحق عذاب دانسته است. چون لکه دار کردن آبروی انسان‌ها باعث تحقیر و پست شمردن کرامت انسان می‌شود و بهانه و دستاویزی جهت دشمنی و کینه و نفرت و فاسد کردن محیط اجتماعی می‌شود. این امر تمرین گوش‌هاست با تمرین شنواندن آن سخنانی که خداوند حرام کرده است. بدین ترتیب انسان به شنیدن فحش و ناسزا عادت کرده و سخنان زشت در جامعه پخش می‌شود و به جای اطمینان، شک و به جای امنیت، ترس جایگزین می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ١٤٨﴾ [النساء: 148]. «خداوند دوست ندارد زبان به بدگوئی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشند و خدا شنوای آگاه است».

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص۸۰).

پیامبرﷺ در حجة الوداع فرمود: «همانا خون و اموال –و آبروی– شما بر یگدیگر حرام است مانند حرام بودن چنین روزی در چنین ماهی در چنین شهری»[۱].

گاهی اوقات اسلام در اثبات کردن جرم بی‌حرمتی و بی‌احترامی به آبرو شدت عمل به خرج داده است. به گونه‌ای که این جرم جز با چهار شاهد ثابت نمی‌شود و این چهار شاهد باید آن عمل را در شرایطی که اسلام بیان کرده است، دیده باشند تا حد اجرا شود. و این بالاترین میانگین تعداد شهود می‌باشد. وقتی می‌دانیم که جاسوسی، و بالا رفتن از دیوار، و تجسس خانگی در اسلام ممنوع است. پس دیدن چنین جرمی توسط چهار نفر شاهد در حالت بی‌احترامی و حقارت و انجام آن در مکان‌های عمومی از زشت‌ترین درجات خواری و بزرگ‌ترین توهین به کرامت و آبروی انسان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ۝٤﴾ [النور: 4]. «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی دادن آنان را نپذیرید».

فقط وقتی که تهمت از جانب زوج (شوهر) باشد و شاهدی نداشته باشد از این حکم استثناء می‌باشد. چون غالباً در این تهمت‌ها مصلحتی عاید زوج نمی‌شود بلکه ننگ و عار برای او می‌ماند، بنابراین اسلام در این حالت «ملاعنه» را میان زوجین قرار داده است. و از اینجا جدایی و طلاق ابدی میان آن‌ها ایجاد می‌شود. چون زندگی زناشویی مبتنی بر مودت و مهربانی و عفت و اطمینان و کرامت است، و بعد از ملاعنه جایی برای این مفاهیم نمی‌ماند.

این ضمانت‌ها در محافظت از آبرو ابتدا در پاکی آن است پس هر گاه با ارتکاب جرمی مانند زنا آن را آلوده کرد، «زنایی که نابودی جان‌ها بر آن مترتب می‌شود تنها یک

۱– (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲/ ۶۱۹).

جنایت نیست بلکه فرزندی که از زنا متولد می‌شود در جامعه نابود شده و تباه گردیده است، نه پدری دارد که به او مهربانی کند و او را تربیت کد و نه خانواده ای دارد که از او مراقبت کند و او نیز به آن ببالد. و بنابراین دیدگاه جامعه چنین انسانی را نمی‌پذیرد و انسان‌ها از وی خوششان نمی‌آید. پس وقتی چنین چیزهایی بر زنا مترتب می‌شود واجب است که تمام درهایی را که به نابودی و قتل و خواری جان‌ها می‌انجامد، ببندد»[۱].

عقوبت برای سالم بودن خانه‌های مسلمانان و ایجاد جامعه‌ای امن تشریع شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ﴾ [النور: 2]. «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در دین خدا رأفت بدیشان نداشته باشید».

این عقوبت مرد و زن، زناکاری است که محصن نباشند (مجرد باشند) و اگر فرد زناکار مرد باشد علاوه بر تازیانه یک سال تبعید می‌شود. ولی عقوبت مرد و زن زناکاری که محصن باشند (متأهل باشند) سنگسار است. و این سنگسار با فعل و عمل خود پیامبرﷺ وقتی که با سنگسار معاقبه می‌کرد، ثابت شده است. و خلفای بعد از وی نیز اینگونه معاقبه کرده‌اند، با وجود این انجام عقوبت سنگسار در طول تاریخ اسلامی نزدیک به تعداد انگشتان بوده است و بیشتر جرم‌ها (زنا) با اقرار ثابت شده است، و این نکته قابل توجهی است که اسلام در حفظ آبرو چه امنیتی را عهده دار شده است تا انسان‌ها در محیطی پاک و عفیف و امن و درونی سالم و خانه و جامعه‌ای سالم زندگی کنند.

اما حفظ اموال؛ اسلام اموال را حفظ کرده است و سلب ملکیت فرد یا گروهی که از کسب حلال ناشی شده باشد را حرام کرده است، جز برای مصلحت عمومی و همراه با تعویض برابر که حرام نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ﴾ [البقرة: 275]. «کسانی که ربا

۱- (الشاذلی، د. ت، ص۲۹).

می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی می‌سازد».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که چیزی را به ناحق از زمین بردارد، روز قیامت او را تا هفت زمین فرو می‌برد»[۱].

اسلام حرام بودن ملکیت‌های عمومی را شدیدتر اعلام کرده است و تجاوز به آن را از ملکیت خصوصی بیشتر حرام می‌داند، چون تجاوز به آن تجاوز به جامعه و خیانت به امت است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که ما او را بر کاری گمارده‌ایم و اندازه سر سوزنی را از ما پنهان کند، روز قیامت او را دست بسته می‌آورند»[۲].

بدین ترتیب اسلام رضایت دو طرف معامله و خشنودی آن‌ها را اصل خرید و فروش قرار داده است. و حرمت اموال را مانند حرمت خون دانسته است، چون مال با روح مرتبط است و ریشه و اساس زندگی است، و به اصل و سرچشمه ملکیت و آزادی و تصرف در اموال بر اساس ضوابطی که شریعت قرار داده است، اقرار کرده است. پیامبرﷺ در روز عرفه در حجة الوداع فرمود: «خون و مال شما مثل حرمت چنین روزی بر شما حرام است، تا زمانی که می‌میرید»[۳].

اسلام برای حفظ اموال به پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبات اخروی اکتفا نکرده است. بلکه عقوبت‌های دنیوی را نیز برای مجرمان تعیین کرده است، تا کارها راست آید و زندگی رونق یابد و کسانی را که از پند و راهنمایی و ترساندن از عقوبت‌های اخروی بهره‌ای نمی‌برند، رنج و عذاب بدهد.

وقتی که جرم‌های تجاوز به اموال صورت‌های متعدد به خود می‌گیرد، اسلام برای هر کدام از حالت‌ها عقوبت دنیوی مناسب خود دارد که این عقوبت‌ها با عدالت شریعت

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۲/ ۸۶۶).

۲- (مسلم، الصحیح، ج۳/۱۴۶۰).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۲/ ۶۱۹).

متناسب است. پس گرفتن اموال دیگران گاهی به صورت پنهانی و دزدی می‌باشد، و گاهی به صورت هجومی و غلبه و ترساندن و تهدید کردن می‌باشد، و گاهی به صورت غصبی می‌باشد، و گاهی به صورت اختلاس و خیانت می‌باشد.

برای جنایت اول : حد سرقت وضع شده است.

برای جنایت دوم: حد حرابه وضع شده است.

برای جنایت سوم: ضمانت و تعزیر وضع شده است.

برای جنایت چهارم: بنابر رأی بعضی از فقها حد سرقت و بعضی دیگر گفته‌اند که: ضامن مال است و باید تعزیر شود[۱].

با این ضمانت‌ها در شریعت اموال حفظ می‌شود و حرکت اقتصادی رشد و نمو می‌یابد. و ریشه‌های غارت و دزدی و اختلاس و راهزنی و دزدی دریایی از بین می‌رود، و انسان با اموال خود که قوام و اساس زندگی اوست، امن زندگی می‌کند.

شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «حفظ نظام امت و تقویت قدرت و عزت آن جز با ایجاد جایگاه مهم و ارزشمند ثروت حاصل نمی‌شود، و هنگامی که از دلایل قرآن و سنت که دال بر توجه به اموال امت باشند که به اصل بودن آن و کلید نیازهای انسان اشاره می‌کنند، جستجو می‌کنیم، دلایل زیادی را می‌یابیم که زیادی آن‌ها ما را مطمئن می‌کنند که اموال از نظر شریعت بهره و نصیبی است که نباید به آن توهین کرد»[۲].

۳-۱-۴- حق کرامت:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ٧٠﴾ [الإسراء: 70]. «ما آدمی

۱- (الشاذلی، د. ت، ص۴۲).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۶۷).

زادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم. و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم. و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

و این کرامت در مردم تجلی پیدا می‌کند و خالق انسان‌ها امکاناتی را برای سروری و برتری مردم در روی زمین آماده کرده است که همان جانشینی و نعمت‌های گوش و چشم و عقل می‌باشد که همان وسایل فهمیدن می‌باشند و کسب علم از طریق آن‌هاست، خداوند متعال با دادن آزادی اراده ای که ابزار عمل خواسته شده طبق روش و دستورالهی –باید و نباید– است آبادانی زمین و اصلاح نوع انسان و احیای عمومی را محقق می‌کند.

«اگر انسان‌ها حقیقت این بزرگداشت و مساوات میان بشر را درک کنند تعصب نژادی مذموم را رها کرده و سازش و مدارا را به عنوان اصل در برخوردها قرار می‌دهند. و خود را از مصیبتهای جنگی که بی‌نیاز از آن هستند، دور نگه می‌دارند. جنگ جهانی دوم و بسیاری از جنگ‌های دیگر به علت تعصب نژادی و جدایی میان جنس بشری به وجود آمد»[۱].

اسلام قسمت بیشتر حقوق بشر را بنا نهاده است، و اگر تمامی این حقوق مبتنی بر کرامت انسانی نباشد و انسان با تکریم خداوندی آنچه را که شایسته این حقوق است، نداشته باشد. چگونه حق کرامت انسان را هدر می‌دهد حال آنکه این از خصوصی‌ترین ویژگی‌های انسانی است.

احساس کرامت ما را وا می‌دارد که در مقابل درون خود اعلام کنیم که ما اهل احترام هستیم و از اینجا آن را بر دیگران نیزلازم می‌دانیم، ما را وا می‌دارد که در آن احترام الگوهای بلند انسانی در شخصیت ما وجود دارد و اسلام این امر را در خلال معیارهای ایمان قرار داده است، چون ایمان به اندازه خودش معیارهای بلند و کریم انسانی دارد. ایمان کرامت و بزرگداشت انسان از جانب خداوند است. و این بالاترین درجه کرامت است و این یک مبنای اعتقادی است که اعتبار انسان را از دید خودش بالا می‌برد و هر

۱– (السعفی، ۱۹۵۵).

نیازی از ارزش انسان از دید خودش می‌کاهد و آن نیازها به خواری و انحطاط فرا می‌خوانند خواه این‌ها صریح و آشکار باشند و خواه درونی و مخفی باشند، یکسان است.

وقتی که اسلام مفهوم کرامت انسانی را با چشم پوشی از معیارهای انسانی که نسبی هستند برای تمام انسان‌ها ثابت کرد از این مفهوم احساسی بدست می‌آید که عزت و کرامت در عنصر اصلی شان ریشه دار هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الحجر: 29]. «پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتاد».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8]. «عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است».

«دعوت اسلام به کرامت انسانی همان دعوت پایبندی و التزام به حق و روی آوردن به سوی آن و یاری رساندن به کسی است که به او یاری رسانده است و اسلام به روابط میان هم و همدیگر را دوست داشتن و به ایمان به خداوند و به حق دعوت می‌کند و کسی که در ارتباط و ایمان به خدا یاری می‌رساند حق را یاری کرده است»[1].

بنابراین دعوت به حق دور از فطرت بشری نیست. و اسلام هنگامی که به کرامت و به حق دعوت می‌کرد، آن دعوت خالی از مضمون و محتوای اسلام نبود بلکه از لحاظ قولی و عملی مطابق بود، چون تطابق تعالیم اسلام در واقعیت زندگی همان دستاورد اصلی در دین اسلام است. و قرآن عدم هماهنگ بودن قول و فعل را نکوهش کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾﴾ [الصف: 1-2]. «آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، و او چیره کار بجا است. ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟».

۱- (بیهقی، د. ت، صص ۱۶۰-۱۵۹).

دین اسلام انسان را در بالاترین جایگاه خود که کتاب قرآن می‌باشد، تکریم کرده است، قرآنی که تا براندازی زمین و آنچه که در آن است توسط خداوند، باقی می‌ماند. و بر این تکریم حقوقی مترتب می‌شود که تأثیر و رسوخ بیشتری دارد هر چه انسان بیشتر در پله‌های کمال و به وسیله استعدادهای فطری که خداوند به او داده است و با دادن اهلیت جانشینی به او، ترقی کند. در این هنگام فهمیده می‌شود که او شایسته تکریم است، پس دایره حقوق را توسعه می‌دهد ولی به شرطی که این حقوق از اصول روش‌های الهی مدد گرفته باشند همان اصولی که به انسان کرامت داد، و حقوق عطا کرده است و اگر این چنین نباشد، نابودی سختی است که کرامت انسانی را تباه و حقوق را ضایع کرده است.

در حقیقت اسلام در طول چهارده قرن حقوقی را برای انسان ثابت کرده است که در احترام کرامتی که خداوند تنها به او داده است، نمود و تجلی می‌یابد. و این حقوق با جانشین بودن انسان در روی زمین سازگار است، و حقوقی را برای این موجود گرامی داشته شده و مسؤول در مساوات و عدالت و ملکیت قرار داده است و حق سالم بودن زندگی و حمایت از آن، حق حفظ دین و عقل آبرو و مال و نیک نامی و ویژگی‌های آن و دفاع از آزادی‌های تضمین کننده حقوق اساسی و سیاسی و مدنی و اجتماعی و غیره که مبتنی بر طبیعت فطری هستند.

این کرامت ثابت است، و برای هیچ کس جایز نیست که از آن بکاهد یا آن را هدر بدهد. چون این کرامت از طرف خالق متعال به انسان داده شده است و اوست که انسان را بزرگ داشته و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری داده است. بنابراین حقوق انسان در اسلام توسط خالق متعال تشریع شده است. پس هیچ بشری نمی‌تواند که آن را تعطیل کند یا به آن تجاوز کند. این حقوق دارای استحکام و مصونیتی ذاتی است که با اراده فرد،

ساقط نمی‌شود. و نیزخواست گروه‌ها و مؤسسات مختلف با هر طبیعت و کیفیتی که باشند و هر نیرویی که به آن‌ها سپرده شده باشد، نمی‌تواند آن را بر دارند»[۱].

۳-۱-۵- حق عدالت:

عدات شعار تمامی ادیان سماوی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَأَنزَلۡنَا ٱلۡحَدِيدَ فِيهِ بَأۡسٞ شَدِيدٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعۡلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٞ ٢٥﴾ [الحدید: 25]. «ما پیامبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی) و موازین (شناسایی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان یاری می‌کند خداوند نیرومند و چیره است».

عدالت به مقتضای این آیه عام و فراگیر شریعت تمامی انبیاء است. و از آنجایی که اسلام نزد خداوند همان دین است و دین انبیاء و دعوت آنان می‌باشد. مشخصه اسلام، عدالت است که در اسلام ترازوی جامعه می‌باشد. و چیزی است که بنای جامعه به آن بستگی دارد. و تمام دسته بندیهای اجتماعی تا زمانی که نیروی نظم و تربیت در آن نباشد، مبتنی بر عدالت نیستند.

چون عدالت همان تکیه گاه و نظام حقیقی است و دسته بندی سالم برای تمام بناها می‌باشد. به همین دلیل آیاتی را از قرآن کریم جمع می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: 90]. «خداوند به دادگری، و نیکوکاری و نیز بخشش به

۱- (جریشه، د. ت، ص۹۴).

نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا اینکه پند گیرید».

و پیامبرﷺ در جواب کسی که از معنی جامع اسلام سؤال کرد، جواب داد: خداوند متعال عدالت را در میان مردم به عنوان نزدیک‌ترین وسیله قربت خود قرار داد. و این از مؤمن خواسته شده است که آن را برای خداوند متعال خرج کنید و این همان راه نزدیک به خداوند متعال است[۱].

به همین دلیل خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: 8]. «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهد».

«عدالت از عدل گرفته شده است، و عدل از نام‌های خداوند متعال و یکی از صفات خداوند متعال است و اسلام به طور فراگیری به عدل امر کرده است، و این امر به نوع یا طایفه خاصی مربوط نمی‌شود. چون عدل نظام خداوند است که تشریع کرده است. و مردم بندگان او هستند و سفید و سیاه و مذکر و مؤنث و مسلمان و غیر مسلمان آن‌ها در مقابل عدل و حکمت خداوند به طور یکسان خلق شده‌اند»[۲].

نقطه مقابل عدل، ظلم است و بزرگ‌ترین ظلم‌ها، شرک به خداوند است و خداوند متعال ظلم به خویشتن را حرام کرده است و آن را میان مردم نیز حرام کرده است، چون

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۱۸).

۲- (الشرقاوی، د. ت، ۲۵۹، ص۵۱).

ظلم تاریکی‌های روز قیامت است. پیامبرﷺ فرموده است: «ظلم تاریکی‌های روز قیامت است»[۱].

پیامبرﷺ می‌فرماید: «انسان‌های عادل در روز قیامت بر منبرهایی از نور در سمت راست خداوند عزوجل قرار دارند و همچنین کسانی که نسبت به خود و خانواده خود و کسانی که تحت سرپرستی آن‌ها هستند، عدل دارند»[۲].

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ٥٨﴾ [النساء: 58]. «بی‌گمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که درمیان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد بی‌گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می‌باشد».

همچنانکه گذشت عدالت حق تمامی مردم است. و این حتی حق دشمنان نیز می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائدة: 8]. «و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیک‌تر است».

عدل در حکم، مانند عدل در قول می‌باشد هر چند که عدل متعلق به قول نزدیک باشد، بحثی در حق بودن آن نیست. ﴿وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ كَانَ ذَا قُرۡبَىٰۖ﴾ [الأنعام: 152]. «و هنگامی که سخن گفتید، دادگری کنید هر چند از خویشاوندان باشد».

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۲/ ۸۶۴).

۲- (مسلم، الصحیح، ج۳/ ۱۴۵۸).

«عدل بر همگان در مقابل همگان واجب است و ظلم نیز بر همگان در مقابل همگان حرام می‌باشد»[۱]. و همچنین بر فرد در مقابل فرد نیز واجب است، و ظلم نیز بر فرد مقابل فرد حرام می‌باشد.

عدالت از صفت‌های بزرگ منشانه اخلاق می‌باشد. عدالت و مروت برادر تنی هستند. شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «حدیثی روایت شده که جمع میان عدالت و مروت است که می‌فرماید: «کسی که کارکن و خادم مردم است و برای آن‌ها کار می‌کند، نباید به آن‌ها ظلم کند و هنگام سخن گفتن نباید به آن‌ها دروغ بگوید، و هنگام وعده و قولی دادن، خلاف وعده نکند، پس اگر این کارها را رعایت بکند مروت خود را کامل و عدالت خود را آشکار و برادری خود را ثابت کرده است»[۲].

عدالت دارای دو بخش است:

بخش اول: عدالت درونی: «عبارت است از اینکه انسان حقوقی را که برای دیگری در نظر می‌گیرد برای خود نیز در نظر بگیرد تا حقی را نسبت به مردم بیشتر نداشته باشد، و در واجبات حق را بر خود بیشتر فرض کند و این عدالت درونی همان چیزی است که ارتباط همیشگی و مداوم را ایجاد کند و همان چیزی است که بنای جامعه را محکم می‌کند و دینی را بدون قهر و سلطه نافذ می‌کند، بلکه از درون و باطن خود حکم می‌دهد»[۳].

و این بخش از عدالت همان انصاف درونی است که اوج مطلب عدالت می‌باشد. چون کسی که این صفت را داشته باشد به دیگران نیکی می‌کند و کسی که از درون منصف نباشد به دیگران ظلم می‌کند. چون فاقد چیزی است که به دیگران ببخشد.

۱- (عمارة، ۱۴۰۵، ص۶۰).

۲- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۳۲).

۳- (ابو زهرة، د. ت، ص۱۱۸).

شیخ محمد طاهر ابن عاشور در این مورد می‌گوید: «انصاف درونی بارزترین نماد اخلاق کریمانه است. و بر نفوذ محبت عدل در درون دلالت می‌کند. کلمه انصاف مشهورتر از آن چیزی است که به دادن حق دیگران از روی میل اطلاق می‌شود. گفته می‌شود: «وقتی چیزی را داوطلبانه می‌بخشی انصاف داشته باش»[۱].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ [النساء: 135]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت دهید هر چند که شهادتتان به زیان خودتان باشد». و پیامبرﷺ می‌فرماید: «باهوش کسی است که نفسش را مطیع خود گرداند»[۲].

بخش دوم: عدالتی است که دولت آن را تنظیم کرده است؛ جایگاه این عدالت در سازماندهی و اصلاح ظاهر است، ولی این عدالت تا زمانی که حاکم و محکوم (شهروندان) به طور یکسان از عدالت درونی برخوردار نباشند به طور کامل اجرا نمی‌شود»[۳].

این بخش از عدالت دارای سه قسم می‌باشد که به طور خلاصه آن را بیان می‌کنیم:

الف) مساوات در مقابل نص شریعت که عدالت قانونی نام دارد و شریعت اسلامی خطاب خود را متوجه جمع می‌کند و در اجرای مساوات میان جمع تفاوتی در جنسیت، رنگ، طبقه و دین شخص وجود ندارد. و پیامبرﷺ مبدأ و اساس این امر را بیان می‌کند هنگامی که قریش مخزومیان را مهم و بزرگ می‌دانستند و هنگام دزدی از اسامه بن زیدرضی الله عنه می‌خواستند که برای آن‌ها شفاعت کند، و پیامبرﷺ شدیداً از او عصبانی می‌شد و

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۳۳).

۲- (السیوطی، ج۱، ص۱۶۴).

۳- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۱۹).

میان مردم خطبه خواند و فرمود: «ای مردم پیشینیان شما هلاک شدند همان کسانی که وقتی انسان شریف و بزرگی دزدی می‌کرد وی را رها کرده و هرگاه که انسان ضعیفی دزدی می‌کرد، بر او حد می‌زدند. قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند حتماً دست وی را قطع خواهم کرد»[۱].

ب) عدالت اجتماعی که انگیزه و علت آن مساوات و برابری میان مردم است، و این مقتضی از بین رفتن فقر میان مردم نیست. بلکه معنی آن کار کردن تمام نیروها به اندازه توانشان است به گونه‌ای که فرصت‌های مناسب را آماده کند تا تمام نیروها آشکار و ظاهر شده و هر کدام در جایگاه خود قرار گیرند. و ضمانت از کار افتاده‌ها وجود داشته باشد تا بتوانند زندگی کنند و سهم و نصیب خود را از زندگی ببرند. تا اگر کوچک باشند در میان جمع نیرو بگیرند، و اگر بزرگ باشند از گرسنگی و برهنگی در امان باشند. به امید اینکه سبب ناتوانی آن‌ها نشود. و این در صورتی است که برای کسانی که لوازم زندگی و مسکن مناسب و پوشش مناسب و غذای مناسبی ندارند که با آن رفع گرسنگی و بلا کنند، آن‌ها را فراهم کنند[۲].

ج) عدالت بین المللی: خداوند متعال برای بیان این اصل فرموده است: ﴿لَّا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ۝٨ إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٩﴾ [الممتحنة: 8-9]. «خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد. بلکه خداوند شما را باز می‌دارد و از دوستی ورزیدن با

۱- (البخاری، ج ۱۲۸۲/۳).

۲- (ابو زهرة، د. ت، ص۱۲۸).

کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند. کسانی که ایشان را به دوستی بگیرند، ظالم و ستمگرند».

روابط میان مسلمانان با غیر مسلمانان بر اساس مودت و رحمت است. بلکه اسلام تمام روابط انسان‌ها را بر اساس مودت همیشگی و رحمت دایمی فرض کرده است. پس مودت و مهربانی اساس روابط انسانی است. و این روابط میان افراد به تنهایی و میان گروه‌ها و دولت‌ها تفاوتی نمی‌کند. و قانون برتر، فرض می‌کند که برخورد و روابط گروه‌ها و دولت‌ها و روابط افراد با یکدیگر اختلافی ندارد. پس هرگاه یکی از امور در روابط فرد مباح یا ممنوع باشد در روابط اجتماعی و گروهی و بین المللی نیز همان حکم را دارد. فضیلت یکی است و جزء ناپذیر می‌باشد و دو معیار متفاوت ندارد که یکی برای افراد باشد و دیگری برای گروه‌ها[۱].

طبق آنچه که بیان کردیم، می‌بینیم که سنجش یک چیز با دو معیار و دو ترازو در اسلام ممنوع است. فرقی نمی‌کند که خواه در مورد افراد یا گروه‌ها یا دولت‌ها باشد. پس مردم در تمامی سطح‌ها و طبقه‌ها مساوی می‌باشد.

قضاوت در اسلام از ابزارهای دفاع از حقوق و تحقق عدالت می‌باشد، و این امر در حق انسان‌ها با یک محاکمه و داوری عادلانه می‌باشد.

«عناصر و مقتضیات حق انسان در یک محاکمه و داوری عادلانه، در نامه فاروق؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه، به قاضی ابوموسی اشعری رضی الله عنه بیان شده است[۲].

آنچه که از پیشینیان و گذشتگان و منصفان غیر مسلمان ذکر شده و قابل تمجید است، بیان خواهیم کرد.

۱- (ابو زهرة، د. ت، ص ۱۳۹).

۲- (ابن القیم، ۱۳۸۹، ج۱، ص ۸۵).

ابن فرحون در کتاب خود [تبصرة الحکام] از ابن سهل نقل کرده است که: «این نامه عمربن خطاب رضی الله عنه مورد داوری‌های قاضیان و حکم دادن اصل می‌باشد. و قاضی‌های مسلمان از آن پیروی کرده‌اند و بسیاری از علماء آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند»[۱].

شیخ محمد خضری می‌گوید: «اکثرقاضی‌های مسلمان در نظام‌های قضایی خود از این نامه استفاده کرده‌اند. و این نامه شایسته این امر است»[۲].

استاد حافظ سابق، دادستان کل پیشین مصر، می‌گوید: این نامه عمر بن خطاب رضی الله عنه در بردارنده اصول اساسی قضا و راه‌های داد خواهی کردن و صفات قاضی و ادب قاضی است. و شایستگی این را دارد که در هر دوره و زمانی قانونی برای قضا بشود. و لازم است که تمامی قانون‌گذرای‌های جدید بر اساس آن باشد. که این امر را عمر بن خطاب از کتاب خدا و سنت رسول وی و صفای قلب و پاکی درون و فهم معنای عدالت و ظلم استنباط کرده است[۳].

قاضی حقوق بشر محمد شوربجی می‌گوید: «به نظر من این نامه حقوق انسان را در برابر قاضی بیان می‌کند تا به قاضیان توضیح بدهد. علاوه بر این در بر دارنده آداب و اصول اقدامات قضایی در اسلام است»[۴].

گوستاوگرینبالول می‌گوید: «این نامه تمامی آنچه را که مسلمان در تعریف امور قضایی و اقدامات آن الگوی برتر دانسته‌اند، شامل می‌شود»[۵].

۱- (عرنوس، د. ت، ص ۱۴).

۲- (خضری، ۱۳۷۰، ج۲، ص ۱۱).

۳- (الشوربجی، د. ت، چاپ اول، ج ۳، ص ۸۷).

۴- (الشوربجی، ج۳، ص ۸۸).

۵- (الجبری، ۱۹۸۴، ص ۹۸).

۳-۲- حقوق اجتماعی و فرهنگی

۳-۲-۱- حق ضمانت اجتماعی:

وقتی که اسلام حق ضمانت اجتماعی را بیان داشت از نفوذ عاطفه دوست داشتن و رحمت در درون افراد شروع کرد. دوست داشتن خالصی که برای همه مردم باشد و رحمت و مهربانی که برای همه آن‌ها باشد. چرا چنین نباشد حال آنکه اولین چیزی که پرچم اسلام را رفیع می‌کند همان رحمت هدایت کننده و نعمت زیاد می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبياء: 107]. «ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم».

همچنان که اسلام به حق ضمانت اجتماعی اشاره کرده است به تربیت اجتماعی نیز اهتمام ورزیده است: و این امر با تحقق عدالت در بنیان افراد جامعه نمود پیدا می‌کند تا جامعه‌ای قوی و محکم پدید آید که به همدیگر عشق و محبت بورزند.

اسلام با بازگرداندن مردم به یک جان و یک روح، احساس نزدیکی را در آن‌ها ایجاد می‌کند چون آن‌ها در پیدایش و طبیعت و عقیده و سرنوشت یکسان هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید. و همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت، و از خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزد از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شماست».

جان و روح انسان وقتی که از این اعتقاد می‌نوشد، برای مزین شدن به اخلاق اسلامی آماده می‌گردد که از جمله این اخلاق‌ها مدارا و همکاری و صلح می‌باشد.

ضمانتی که اسلام آن را معرفی کرده است محدود به بخش مادی انسان نمی‌شود بلکه شامل ضمانت روحی و اخلاقی نیز می‌شود. چون انسان روح و جسم می‌باشد، و رسالت اسلامی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی تمام شده است که پیامبرﷺ می‌فرماید: «من برای کامل کردن و تمام کردن ارزش‌های اخلاقی برگزیده شده‌ام»[۱].

اسلام دایره احساس مسؤولیت را توسعه داده تا فرد در مقابل خودش، فرد با خانواده‌های نزدیکش، فرد با فرد، فرد با گروه، امت با امت و نسل با نسل‌های بعدی احساس مسؤولیت کند[۲].

احساس مسؤولیت فرد در برابر خودش به دو صورت است که اسلام توجه کامل به آن داشته است:

الف) اسلام به بیداری احساس مسؤولیت شخصی و بیداری آن در عمل توجه داشته است. تا فرد با عمل خود اعتماد به نفس پیدا کرده و به کار و نتیجه آن برسد. آزادیی که از وجود خاص سرچشمه می‌گیرد و از اینجا دایره ثمره آن توسعه پیدا می‌کند. علاوه بر آن مسؤولیت خود را می‌پذیرد و نیازی به تحمیل دیگران نیست و اگر از خود فرد بیشتر باشد به دیگران می‌رسد، کسانی که نمی‌توانند کار بکنند، یا اینکه کار آن‌ها کفایتشان را نمی‌کند. و این همان هدف اسلام است. چون فرصت کار و عمل برای تمامی انسان‌ها به اندازه توانشان و به اندازه استعدادشان آماده شده است. پس نیروهای مخفی و استعدادهای پنهانی درون انسان از جمله آزادی و عزت و افتخار خود به خود منفجر می‌شوند.

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۶۵۱).

۲- (قطب، ۱۹۶۰، چاپ۸، ص ۶۳).

ب) بیداری احساس همکاری در راه خیر، و مشخص کردن آن، به گونه‌ای که خودبینی و خودپرستی فرد را از بین ببرد تا در یکی از امور طغیان و تجاوز نکند، و در این هنگام انگیزه‌های ذاتی و آزادی فردی خود را در مسیر مشارکت و همکاری مفید با دیگران هموار می‌کنند[۱].

انحراف در تصمیم‌گیری‌های یا به علت سلب شخصیت و آزادی و اراده فرد است، و یا به علت ترک شخصیت و خود بینی شخص است که رشد می‌کند تا جایی که برای کارهای خود مرز و معیاری نمی‌شناسد.

در حالت اول، فرد با راهنمایی و مراقبت یک امر بیرونی، مداوم به کار و فعالیت و نتیجه آن می‌رسد. همچنان که در درون خود ابزار عمل را گم کرده است چون آزادی را گم کرده است پس او را یک عامل بیرونی مجبور کرده است. و در اعماق درون مجبور واقع شده است و این امر شری است که بشر در آن افتاده است[۲].

بدین ترتیب دایره ثمره و بهره آن تنگ می‌شود، تاجایی که فرد نمی‌تواند مسؤولیت خود را داشته باشد. و این امر در کشورهای کمونیستی واقع شده است، تا جایی که اتحاد شوروی سابق از ایالات متحده آمریکا گندم وارد می‌کرد با وجود اینکه مساحت شوروی چند برابر مساحت ایالات متحده بود.

اما در حالت خودبینی در تصرف و عمل از بین می‌رود و شخص را وادار می‌کند که همراه دیگری به جامعه‌اش تجاوز کند، او را نمی‌بیند و شعور و وجود و حقوق و حرمت وی را رعایت نمی‌کند. مانند کشاورزان کالیفرنیا در ایالات متحده آمریکا که چهارصد برابر همکاران خود در پاکستان و هند مصرف می‌کنند[۳].

۱- (البهی، د. ت، ص۱۶۵).

۲- (البهی، د. ت، ص ۱۶۵).

۳- (صبحی، ۱۴۰۱، ص ۲۸).

گذاشتن فرد در میان بشر و رها کردن وی با این حالت، از وضعیت پیشین وی نمی‌کاهد، از جهت آثار بدی که بر دو انحراف هدف‌گیری مترتب می‌شود[۱].

اسلام در تحقق مسؤولیت و ضمانت فرد با خودش راه میانه ای پیموده است. که مطابق روش کلی میانه روی می‌باشد که نه کم روی است نه زیاده روی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا...﴾ [البقرة: 143]. «بی‌گمان شما را ملت میانه روی کرده‌ایم». مسؤولیت فرد با خانواده؛ از آنجایی که خانواده خشت اول بنای جامعه است که اساس آن مودت و رحمت می‌باشد، و از یک طرف نظام اجتماعی است و یک نظام بیولوژی و درونی می‌باشد، و یکی از نشانه‌های خداوند می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةٗۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ [الروم: 21]. «و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت مسلماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند».

آرامش قلبی و جسمی مانند خانه‌ای است که انسان در آن سکونت می‌گزیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا...﴾ [النحل: 80]. «خدا است که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است».

این فضا سرشار از روح اخلاق و مودت و رحمت است که از درون افراد خانواده‌های مسلمان ریشه می‌گیرد و در مراحل آن صداقت، پیوستگی و روحیه وفای به عهد کاشته می‌شود. پس با مودت و رحمت آن را در بر می‌گیرد. و در کودکی بر آن اساس تربیت می‌شود و خیر و فضیلت در وی پرورش می‌یابد. و این‌ها همگی نیاز به زمان و تلاش دارد. چون طولانی‌ترین دوران کودکی از میان تمام موجودات زنده روی

۱- (البهی، د. ت، ص ۱۶۵).

زمین، کودکی انسان است. پس وقتی که بزرگ شد و ضعیفان دیروزی، قوی‌های امروز شدند. آن کسی که بر اساس مودت و رحمت تربیت شده است عهده دار این امر می‌شود تا چیزهایی که دیروز به وسیله آن خوشبخت شده است را به دیگران برگرداند. چون هر انسانی مثل خودش را به دنیا می‌آورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: 24]. «بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند». اسلام بر تقویت رشته‌های نزدیکی روابط میان افراد خانواده تأکید می‌کند. پس میان افراد آن ضمانت مادی و معنوی ایجاد می‌کند که اساس آن همان مودت و رحمت است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: 14]. «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار شده است. پایان دوران شیرخوراگی او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ...﴾ [الأحزاب: 6]. «خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند». اسلام برای ضمانت و تضمین مرز مشخص مسؤولیت افراد خانواده، دو نظام بزرگ تشریع کرده است. که نظام ارث و نظام نفقه می‌باشد که احکام پیرو آن و واجباتی که بر آن مترتب می‌شود، نیز تابع آن است. توزیع مال و دارایی در نظام ارث، و طبقه‌هایی که شخص در نظام نفقه متحمل نفقه می‌شود. هدف و قصد بزرگ اسلام را از این تشریع می‌رساند[۱].

همکاری میان افراد با همدیگر امر واجبی است که اسلام برای مصلحت جامعه آن را بیان کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى

۱- (عثمان، د. ت، ص۲۵۲).

ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائدة: 2]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «همگی شما مسؤول هستید و همگی مسؤول رعیت (افراد تحت ولایت) خود می‌باشید»[۱].

پیامبرﷺ میان تمامی انصار و مهاجرین عهد اخوت و برادری بست. سیره این اصحاب بعد از عهد برادری انگیزه و محرک تلاش و کوشش مهاجرین شد. همان کسانی که اموال و دارایی خود را در مکه گذاشتند تا در زمین کوچ کنند و رزق و روزی به دست بیاورند. و بر دوش برادران انصار خود سنگینی نکنند که داستان عبدالرحمن بن عوف بزرگ‌ترین دلیل بر این مدعا می‌باشد.

سپس مسؤولیت و ضمانت فرد در برابر گروه‌ها است که اساس آن زکات واجب می‌باشد ولی محدود به زکات نیست بلکه شامل صدقاتی می‌شود که اسلام به آن تشویق کرده است که فرد با رضایت خاطر بدون اجبار می‌بخشد.

و مثال دیگر کفاره است، که اسلام کفاره گناهان را به عنوان همکاری اجتماعی و مسؤولیت قرار داده است. که در آن رابطه میان مسؤولیت روحی و اخلاقی با مسؤولیت مادی در اسلام مشاهده می‌کنیم.

همچنین کفاره گناهان را به عنوان یک مسؤولیت اجتماعی می‌یابیم. گویی که گناه مرتکب شده و کوتاهی در عبادات یک تجاوز و دشمنی اجتماعی به شمار می‌رود که جز همکاری اجتماعی آن را جبران نمی‌کند تا نقص را بسته و خلل‌ها را بزداید[۲].

۱- (البخاری، ۲/ ۸۵۳).

۲- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۴).

همچنین دیه‌ها در اسلام به عنوان نوعی مسؤولیت میان فرد و جامعه قرار داده شده است تا جایی که اگر انسان بر خود یا دیگری قتل خطائی کرد، دیه مقتول بر عاقله قاتل است که در اسلام نوعی مسؤولیت است.

مسؤولیت میان امتی با امت دیگر بخاطر ثمره و بهره اختلاف ملت‌ها در روی زمین است. چون این اختلافات هدف ارزشمندی دارند که خداوند متعال خواسته است و آن را در «همکاری و کمک به استفاده انسان‌ها از تمام منفعت‌ها و خیرات زمین قرار داده است. به گونه‌ای که اهالی یک سرزمین از خیر و برکات سرزمین دیگر نفع ببرند و سود و بهره سرزمین خود را با سود و بهره سرزمین‌های دیگر مقابله و معامله کند. پس وقتی بهره و ثمره زمین‌ها مختلف می‌باشد تمامی این بهره و ثمره برای تمامی انسان‌هاست. و جدایی و اختلاف سرزمین‌ها برای بهره برداری کامل از آن‌هاست. و زمین هر چقدر که دور و پراگنده باشد از تمام اجزای آن بهره برداری می‌شود»[۱].

پیامبرﷺ بزرگ‌ترین مثال مسؤولیت میان امت‌ها می‌باشد حتی اگر چه آن امت کافر باشند. به پیامبرﷺ خبر دادند که قریش با بلای ویرانگری مواجه شده‌اند. وقتی پیامبرﷺ از این خبر مطلع شد همراه حاطب بن ابی بلتعه حدود پانصد دینار، به پیش ابوسفیان رهبر مکه فرستاد تا به وسیله آن گندم بخرند و میان مردم توزیع کنند[۲].

نظام میراث هر چند که نمادی از نمادهای مسؤولیت اجتماعی میان افراد خانواده واحد می‌باشد، همچنین مسؤولیت میان نسل‌های بعدی نیز می‌باشد. هر چند که ظاهراً یکی از وسیله‌های کم کردن ثروت می‌باشد تا این ثروت‌ها آنباشته نشود و جامعه را نیازارد. ولی در واقع به رشد ثروت می‌انجامد و ملکیت را به اشخاصی که بعد از وفات مورث حق ارث دارند، منتقل می‌کند. سپس این وارثان از مالی که به ارث می‌برند بهره

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص ۱۴).

۲- (ابوزهرة، د. ت، ص ۳۵).

برداری و استفاده می‌کنند، و هر کدام به تناسب خود در میدان‌های مختلفی رشد می‌کنند. بسیاری از مردم استعدادهای بهره برداری از مال و ثروت را دارند و از مالی که اولین پله ترقی و رشد را طی می‌کند، کم می‌کنند تا نسل‌های بعدی بتوانند مانند او استفاده کنند. در رشد مال و امثال او مانند او استفاده کنند. اسلام در نظام میراث خیلی سخت گرفته است به گونه‌ای که خداوند متعال توزیع و پخش ترکه و میراث را به عهده گرفته است و وصیتی که حق مورث است بیشتر از یک سوم قرار نداده است که در این امر حفاظت مال و رشد آن نهفته است. به گونه‌ای که اموال بیهوده و بارآورده در غیر صورت‌هایی که خداوند خواسته است، وارد این اموال نشود. و این بر خلاف آن چیزهایی است که بعضی از نظام‌ها و جامعه‌ها در تصرف سفیه نسبت به اموالشان جایز می‌دانند. به گونه‌ای که به گربه‌ها و سگ‌ها وصیت می‌کنند. این کجا و مسؤولیتی که اسلام آن را بیان کرده است و میان نسلی با نسل‌های دیگر شدت ورزیده است، کجا؟

شبیه نظام میراث، نظام وقف و وصیت در اسلام با نقش خود در مسؤولیت نسل‌ها سهیم هستند. حتی اگر چه رابطه نسبی میان آن‌ها وجود نداشته باشد. اما مسؤولیت معنوی در حق نسب فرزندان و در مجموع نسل‌ها با نسل‌های دیگر برجستگی می‌یابد و بزرگ‌ترین مسؤولیت محسوب می‌شود. فوران و انفجار نیروهای خلاق در افراد و جامعه‌ها از ثبات نفس و سلامت باطن سرچشمه می‌گیرد. که در انتساب انسان به والدین و خانواده نمود پیدا می‌کند و به وسیله آن‌ها عزت و شرف می‌یابد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ فَإِن لَّمۡ تَعۡلَمُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمۡۚ﴾ [الأحزاب: 5]. «آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر به شمار است، اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند». بنابر مقتضای این آیه کریمه نسبت دادن انسان به غیر پدرش اگر مجهول باشد، باطل است و انسانی که پدرش معلوم نباشد فقط به قومی که در آن متولد شده

نسبت داده می‌شود. پیامبرﷺ می‌فرماید: «از بزرگ‌ترین دروغ‌ها این است که شخص خود را به غیر پدرش نسبت بدهد»[۱].

و همچنین می‌فرماید: «کسی که خود را به غیر پدرش نسبت بدهد و بداند که او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام می‌شود»[۲].

به حق نسب که از انواع مسؤولیت‌ها معنوی محسوب می‌شود، حق انسان در تمتع جنسی ملحق می‌شود که حرام کردن و سلب کردن این حق از وی جایز نیست.

بدین ترتیب در می‌یابیم که مسؤولیت معنوی و مادی بزرگ‌ترین اثر را در توازن و تعادل درونی و عقلی و محیطی با ابعاد چهارگانه طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارد. «چون بعضی از صورت‌های تشویش عقل از رویارویی شخص با مشکلات و سختی‌های بزرگ ایجاد می‌شود. بدون اینکه تکیه گاه اجتماعی و پشتیبان برادروارانه‌ای داشته باشد»[۳].

۳-۲-۲- حق بنای خانواده:

کلمه خانواده در اسلام از کلمه خانواده در قوانین وضعی وسیعتر می‌باشد. خانواده در اسلام شامل زن و شوهر و فرزندانی که ثمره این ازدواج هستند و فرزندان فرزندان آن‌ها می‌شود همچنان که شامل والدین می‌شود پس اجداد پدری و مادری نیز داخل این دایره می‌شوند، و همچنین فروع والدین یعنی برادران و خواهران و فرزندان آن‌ها و فروع اجداد پدری ومادری یعنی عموها و عمه‌ها و فروع آن‌ها یعنی دایی‌ها وخاله‌ها و فروع آن‌ها نیز می‌شود.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۳/ ۱۲۹۳).

۲- (مسلم الصحیح، شماره ۳۶/ ۱۱۵).

۳- (بکار، د. ت، ع ۲۴۵، ص ۴۳).

پس خانواده با این معنی فراگیر شامل زن و شوهر و تمامی فامیل‌های دور و نزدیک می‌شود.

اسلام، ازدواج را از جمله عبادات به حساب آورده است. و توصیف میل جنسی به کثیف بودن مردود است تا زمانی که در مرز شریعت حرکت می‌کند، و بر اساس ضوابط آن حرکت می‌کند رابطه میان زوجین قربت و نزدیکی است که وجود آن، تداوم کاروان زندگی بر روی زمین است[۱].

ازدواج و بنای خانواده از سنت‌های نبوی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَذُرِّيَّةٗۚ﴾ [الرعد: 38]. «ما پیش از تو پیامبرانی را روانه کرده‌ایم و زنان و فرزندان بدیشان داده‌ایم».

جامعه ایمان و نیرو شکل می‌گیرد و جمعیت امت با نسل صالح افزوده می‌شود و این با پیوستن فرزندان به پدران و مانند آن شکل می‌گیرد.

اسلام خانواده را همان خشت اول بنای خود و پرورشگاهی می‌داند که در آن کودکان را تربیت و بزرگ می‌کنند و سرمایه‌های دوست داشتن و همکاری و مسؤولیت و سازندگی را به آنان می‌دهند[۲].

اسلام بر حق انسان در بنای خانواده بسیار تأکید کرده است که این امر از توجه شریعت اسلامی و فقهای اسلام در طول قرن‌ها با احکام تفصیلی آشکار می‌شود. و جزء این نیست که خانواده جایگاه پیدایش و نشأت کودک است.

به گونه‌ای که بر اساس عشق به والدین و دیگر انسان‌ها تربیت می‌شود. برخلاف کودکی که از پرورشگاه خانواده محروم بوده در بسیاری از جنبه‌های زندگی به صورت استثنایی و غیر طبیعی نشأت می‌یابد، هر چند که ابزارهای راحتی و تربیت را در محیطی غیر از خانواده داشته باشد.

۱- (غزالی، د. ت، چاپ اول، ص ۱۵۸).

۲- (قطب، ۱۳۸۶، چاپ۵، ج۲۶، ص ۳۲۶۱).

تجربه علمی ثابت کرده است کودکانی که در میان والدینشان زندگی می‌کنند از لحاظ جسمی و عقلی و عاطفه قوی‌تر از کودکانی هستند که در پرورشگاه‌ها زندگی می‌کنند. جنگ جهانی دوم مجال گسترده ای را برای بررسی مقارن این نوع از بچه‌ها فراهم آورد، چون بسیاری از کودکان پناه و مأوایی نداشتند پس پرورشگاهها آن‌ها را در پناه خود گرفت. از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده است کتاب «کودکان بی‌خانواده» از (دکتر انا فروید) است که در آن به روشنی بیان شده که کودکانی که در خانواده‌های خود زندگی می‌کنند از لحاظ صحبت کردن و تأثیرپذیری یا از لحاظ تعلیم به طور کلی برتر هستند[۱].

برای حمایت از وجود خانواده اسلام حقوق و واجبات و آدابی را تشریع کرده است که هر یک از زوجین در داخل خانواده مؤظف به رعایت آن هستند تا بنای خانواده محکم و قوی بماند. چون خانواده‌های اسلامی مبتنی بر مودت و رحمت و شرف هستند، و خانواده یکی از خشت‌های جامعه است که به طور کامل از اصول آن حمایت می‌کند.

اسلام هر یک از زوجین را به انجام اموری که حقوق و واجبات مربوط به خود تشویق می‌کند. پس شوهر به کار و کسب و تأمین مخارج زن و فرزندان امر شده است، و زن به امانت در خانه همسرش و حفظ آبروی خود و مال شوهرش و رعایت فرزندانش امر شده است.

اسلام کیان خانواده را با حصاری از فضیلت محصور کرده است و طولانی‌ترین عقوبت‌ها را برای کسانی که می‌خواهند با ارتکاب رفتارهای منحرف کننده که به نابودی این بنا می‌انجامد، تشریع کرده است. جامعه با تمام نهادها و ارگانهایش مسؤول دفاع بر ضد هر نوع دشمنی علیه کیان این خانواده می‌باشد. «هر چند که این امر از اهمیت دفاع بر ضد دشمن خارجی نمی‌کاهد. دشمن داخلی در شیوع خواری و فساد و نابودی اخلاق

۱- (عثمان، د. ت، ص۲۶۷).

نمونه است. چون در نابودی کیان خانواده در جامعه اسلامی بدترین و وحشتناک‌ترین امر می‌باشد»[۱].

۳-۲-۳- حق تعلیم و فرهنگ:

دیدگاه اسلام در مورد تعلیم و فرهنگ یکی از اهداف اساسی است که لازم است جامعه اسلامی به آن آراسته شود. که این امر در دعوت صریح و آشکار اسلام و با نص قرآن که به پیامبرﷺ اشاره دارد، آشکار است. در اولین سوره‌ای که نازل شد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥ كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ۝٦﴾ [العلق: 1-6]. «بخوان به نام پروردگارت، آن که آفریده است، انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است، همان خدائی که به وسیله قلم آموخت، بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمردی آغازند».

در این آیات به آزادی عقل انسان از تاریکی‌های جهل و خرافات دعوت شده است و به علم و معرفت و تربیت دعوت شده است. و این یکی از نشانه‌های این دین می‌باشد.

همچنانکه انسان حق دارد که غذا بخورد تا زندگی جسمانی را حفظ کند همچنین حق دارد که حقوق و واجبات خود را یاد بگیرد.

هیچ کس عالم به دنیا نمی‌آید بلکه به وسیله حواسی که خداوند متعال به او داده است، امکان ارتباط با اشیاء و جانداران اطراف را پیدا می‌کند و به وسیله عقلی که خداوند متعال به او داده است از تجربه‌های خود و دیگران (معاصر و غیر معاصر) استفاده می‌کند. و بدین ترتیب وجود معنوی شکل می‌گیرد که به حق پیشرفته تر از وجود حسی وی می‌باشد. چون رشد جسمی «فیزیولوژی» انسان به مواد مختلف دیگری بستگی دارد.

۱- (خضر، د. ت، ص۶۶).

که غیر قابل استمرار هستند. اما رشد روحی و عقلی در زیبایی یا بهره برداری محصور نیست.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ [النحل: 78]. «خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

بسم الله الرحمن الرحیم جز با علم بر ملائکه مقرب درگاه خداوند برتری نیافت. و شخص دانا و یاد گیرنده از دیدگاه اسلام مانند شخص جاهل نیست هر چند که آن شخص عابد هم باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ﴾ [الزمر: 9]. «بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابر هستند؟». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنکبوت: 43]. «این‌ها مثال‌هائی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».

شیخ محمد بن عاشور می‌گوید: «علومی که مردم به دست می‌آورند و علومی که در گذشته به دست آورده‌اند و در آینده به دست می‌آورند، همگی به سوی غایتی پیش می‌روند که یا اصلاح فکر است تا از خطای اندیشه در هر هدفی به دور بماند و یا به خاطر اصلاح عمل است هنگامی که بخواهد کاری انجام بدهد تا از خطای وارده بر فاعل آن کار به دور باشد. پس ناگزیر تشویق به علم آموزی، تشویق به اصلاح فکر و عمل است و وسیله‌ای برای اصلاح اعتقاد است تا مانع و بازدارنده درونی را کامل کند»[۱].

تعلیم و آموزش حق الزامی بزرگ‌ترها و دولت است. چون پیامبر ﷺ فرموده است: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است»[۲].

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص۹۱).

۲- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، شماره ۱/ ۸۱).

و این امر گاهی از طرف پیامبرﷺ اجرا شده است. به گونه‌ای که در قبال آزادی اسیران جنگ بدر باید هر کدام از اسراء به ده نفر از کودکان مسلمانان خواندن و نوشتن بیاموزند.

پیامبرﷺ جامعه مسلمانان را به ریشه کن کردن بیسوادی و نابودی جهل ملزم کرده است. و مسؤولیت تعلیم جاهل و نادان را به دانا واگذار کرده است و وظیفه جاهل است که از انسان با فرهنگ، فرهنگ یاد بگیرد. و این امر را یکی از حقوق همسایگی بر شمرده است.

پیامبرﷺ روزی گروهی از مسلمانان را ستود و سپس فرمود: «این قوم و طایفه را چه می‌شود که به همسایگانشان چیزی نمی‌آموزند و چیزی به آن‌ها یاد نمی‌دهند. و این قوم را چه می‌شود که از همسایگانشان چیزی یاد نمی‌گیرند، قسم به خدا گروهی از همسایگانشان یاد گرفتند و بر آن‌ها یاد دادند یا عقوبت خود را به پیش آورده‌اند». سپس پایین آمد. و گفته شد: «منظور این‌ها چه کسانی بودند؟ سپس فهمیدند که منظور پیامبرﷺ اشعری‌ها بوده است چون این‌ها گروهی از فقها بودند که همسایگان نادان و جفاکاری بودند. این مطلب به گوش اشعری‌ها رسید و نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: «ای رسول اللهﷺ گروهی از ما را به نیکی و گروهی از ما را به بدی یاد کرده ای ما را چه می‌شود؟ فرمود: گروهی از شما به همسایگانشان علم بیاموزند یا از همسایگانشان علم بیاموزند و یا عقوبت خود را در دنیا جلو بیاندازند. گفتند: ای رسول اللهﷺ دیگران بر ما می‌خروشند. پیامبرﷺ سخنش را برای آن‌ها تکرار کرد و آن‌ها از پیامبرﷺ یک سال مهلت خواستند تا این توضیح ارزشمند پیامبرﷺ معلم را اجرا کنند:[1].

اسلام تشویق خود را تنها منحصر به علوم دینی نکرده است بلکه به آموختن تمام معرفت‌هایی که برای فرد و جامعه سودمند است، تشویق کرده است. چون علم همان ابزار کشف قوانین هستی و رازهای آن است که بر عظمت خالق متعال دلالت می‌کند که عقل بشری در مقابل قدرت خالق می‌ایستد، خالقی که شگفتی‌های خلقتش بارز است و

۱- (الطبرانی، المعجم الکبیر، ۱/ ۱۶۷).

قرآن کریم به تحصیل علوم طبیعی و گیاهی و حیوانی و علم لایه‌های زمین اشاره کرده است و این امر قابل درک نیست و جز علماء و دانشمندان ارزش و قدر آن را به شایستگی نمی‌دانند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ ثَمَرَٰتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَٰنُهَا ۚ وَمِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌۢ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلْأَنْعَٰمِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَٰٓؤُا۟ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾﴾ [فاطر: 27-28]. «آیا نیندیشیده‌ای که خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد، آن گاه از آن [آب] فرآورده‌هایی به رنگ‌های گوناگون بر آوردیم. و از کوه‌ها راه‌هایی است با رنگ‌های گوناگون که برخی از آن‌ها سفید و برخی دیگر سرخ و برخی سیاه سیاهند. و [نیز] از مردم و جانوران و چارپایان که هم چنان رنگش گوناگون است [پدید آوردیم]. جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند. بی‌گمان خداوند پیروزمند آمرزنده است».

با وجود این قرآن بیان می‌دارد که محدود شدن به علم دنیوی بدون در نظر گرفتن آخرت همان علم به ظواهر اشیاء است. و از هنگام ولادت نابودی و فنای خودش را با خود دارد و این به فروپاشی تمدن‌ها اشاره دارد در نتیجه استفاده انسان از وسایل جدید علمی برای جنگ و نابودی بیشتر از استفاده آن‌ها در جهت مصلحت و نفع عمومی تمامی افراد انسانی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَٰهِرًا مِّنَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ ٱلْءَاخِرَةِ هُمْ غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾﴾ [الروم: 7]. «تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند».

کسی که قرآن و سنت را مطالعه می‌کند آن‌ها را از تشویق به علم و معرفت و استفاده از آنچه که خداوند در هستی برای انسان مسخر کرده است و بهره برداری از منابع لایق و شایسته بشریت، انباشته می‌بیند. و این امر توسط نعمت عقل که خداوند به انسان داده است، می‌باشد. چون عقل سالم و متکی بر ایمان صادق انسان را به علم درست و مفید هدایت می‌کند. اسلام تخصص و تعمق در علوم گوناگون را بر جامعه فرض کفائی

دانسته است و کسانی که نبوغ کافی برای برجسته شدن در این زمینه‌ها را دارند، به آن می‌پردازند[۱].

روش‌های تربیت اسلامی که از کتاب و سنت و کتاب‌های پیشینیان و گذشتگان سرچشمه گرفته است وقتی که وظیفه خود را به درستی انجام بدهند، ضامن ایجاد نسل روشنفکری خواهند شد که نیروهای نهفته خیر در درون را روشن و نورانی می‌کنند، پس دین خود را شناخته و به ارزش‌های اخلاقی آراسته می‌شوند و شخصیت انسانی انسان در خدمت حقوق و آزادی‌های وی است تا رشد کند و پیشرفت انسانی را برای تمامی ملت‌های زمین فراهم می‌کند به گونه‌ای که نسب واحد و سرنوشت واحد آن‌ها را در کنار هم جمع می‌کند.

طلب زیاد کردن علم یک خواسته اسلامی است. ﴿وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾﴾ [طه: 114]. «و بگو پروردگارا بر دانشم بیافزا».

و طلب علم تا آخرین لحظه زندگی دنیوی انسان را تا جایگاه انبیاء بالا می‌برد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که اجلش فرا برسد در حالی که طلب علم می‌کند، خداوند او را در حالی می‌میراند که میان وی و انبیاء بجز درجه نبوت چیزی نباشد»[۲].

اسلام آموزش فرهنگ‌های بیگانه را به شرط آموختن از فرهنگ اسلامی بیان داشته است و استفاده از فرهنگ‌های دیگر به گونه‌ای که معارض اصول اسلام و فضائل آن نباشد و به عقیده‌های فاسد و مذهب‌های ویرانگر و فلسفه‌های گمراه کننده و منحرف از روش استوار اسلامی دعوت نکند، ممکن است.

۳-۲-۴- حق انسان در داشتن محیطی سالم:

۱- (خضر، د. ت، ص۶۹).

۲- (الدارمی، ۱۹۸۷، چاپ اول، شماره۱۵۱۲/۱. ابن عبدالبر، ۱۹۸۵، چاپ ۴، شماره ۴۰۳/۱، ۵۸۱).

اسلام به اصول و مبادی مهمی که به سعادت و خوشبختی انسان‌ها می‌انجامد، توجه کرده است. از جمله این اصول حق انسان در داشتن محیطی سالم است که امور دیگری از آن ناشی می‌شود. از جمله حق کرامت انسانی و جانشینی وی در روی زمین، خصوصیات بزرگ منشانه اخلاقی و مقاصد شریعت که انواع فساد را در روی زمین ریشه کن می‌کند. چون پیامبرﷺ فرموده است: «در اسلام نه ضرر رساندن به دیگری وجود دارد و نه دفع و جبران این ضرر با ضرر دیگر»[۱].

این حدیث برای قاعده فقهی «لا ضرر ولا ضرار» اصل است که یکی از کلیات پنجگانه به حساب می‌آید که قاعده‌های دیگری نیز از آن جدا می‌شوند. ضرر به معنای وارد کردن مفسده به دیگری است، و ضرار مقابله ضرر با ضرر است. و این حدیث ضرر را به طور کل نفی می‌کند. پس منع آن به طور مطلق واجب است که شامل ضرر عام و خاص می‌شود. و شامل دفع ضرر قبل از وقوع آن نیز با استفاده از راه‌های جلوگیری ممکن، می‌شود. و رفع آن نیز بعد از وقوع به وسیله تدبیرهایی که آثار ضرر را بزداید و مانع تکرار آن بشود، شامل می‌شود[۲].

شیخ محمد طاهر بن عاشور در این مورد می‌گوید: «وقتی ما چشمه‌ها و منابع شریعت را که بر مقاصد آن دلالت می‌کنند، ثابت گرداندیم برای ما دلایل کلی و جزئی ثابت آن روشن می‌شود که هدف کلی شریعت از آن‌ها حفظ نظام امت و ادامه صلاح و شایستگی آن به صلاح امن کننده بستگی دارد. و این نوع انسان است که صلاح وی شامل صلاح عقل و عمل و صلاح تمامی موجوداتی است که در دنیا زندگی می‌کنند»[۳].

بنابراین، اسلام با دیدگاه فراگیر خود قصد ایجاد محیط سالمی را دارد که چهار بُعد دارد که عبارتند از:

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص۵۲۹).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج۲، ص ۹۷۷).

۳- (ابن عاشور، د. ت، ص ۶۳).

۱- بعد طبیعی.

۲- بعد اقتصادی.

۳- بعد اجتماعی.

۴- بعد سیاسی.

هر یک از این ابعاد در بردارنده ابعاد فرعی دیگری در داخل خود هستند. به گونه‌ای که صلاح انسان و صلاح عقل وی در محیط است. عقلی که علت تکلیف و تفکر و نوآوری است. و صلاح عمل انسان به صورت سلبی یا ایجابی در محیط تأثیر می‌گذارد که با فعالیت‌های که انجام می‌دهد یا آن را آلوده می‌کند یا آن را سالم نگه می‌دارد. و خداوند وی را به وسیله این عقل جانشین خود کرده است. سالم بودن محیط با تمام ابعاد آن حق انسان نسل امروزی و نسل‌های آینده است، حق هر نسلی است که محیط سالم را از نسل قبل از خودش به ارث ببرد. و این امر از امانت و مسؤولیتی سرچشمه می‌گیرد که انسان در طول نسل‌های گذشته و در طول تاریخ خود متحمل شده است تا زمانی که خداوند انسان‌ها و تمام موجودات دیگر را از بین می‌برد.

از جانب بعد طبیعی، اسلام بر سالم بودن محیط طبیعی با تمام ابعاد فرعی آن از آب، و هوا، و خاک تأکید کرده است و ما را بر حفظ تمامی اسباب و لوازم نگهدارنده برای حفظ سلامت و نظافت و نگهداری محیط از تمام آلودگی‌ها تشویق کرده است. ما برای حفظ ضروریات زندگی، غذا و نوشیدنی و هوا از محیط استفاده می‌کنیم. و استفاده درست و سالم از این ضروریات، محیط سالمی را برای ما فراهم می‌کند. و ایجاد محیط پاک در چارچوب زیبای طبیعت زندگی کردن را در آن شیرین می‌کند و انسان در این محیط خوشبخت می‌شود.

در مورد آب که اصل زندگی است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ﴾ [الأنبياء: 30]. «هر چیز زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم». تمامی موجودات زنده اصل وجودیشان بر آب متکی است و همچنین استمرار این وجود نیز به آب بستگی دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَ فَيُحۡيِۦ بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ٢٤﴾ [الروم: 24]. «و از آسمان آب مهمی را می‌باراند، و زمین را قبل از مرگش، به وسیله آن آب زنده می‌گرداند. بی‌گمان در این دلایلی است برای فهمیدگان و خردمندان». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: 99]. «و او کسی است که از آسمان، آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله آن آب، همه رستنی‌ها را می‌رویانیم».

آب در اسلام اهمیت خاصی دارد از آنجایی که آب وظیفه اجتماعی و دینی دارد که پاک کردن بدن، لباس و مسکن از کثیفی‌ها و نجاست‌ها می‌باشد. اسلام غسل و پاکی برای عبادت‌ها مانند نماز و حج و عمره را تشریع کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُنَزِّلُ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِۦ﴾ [الأنفال: 11]. «و از آسمان آب بر شما باراند تا بدان شما را پاکیزه دارد».

آب علاوه بر استعمال آن در پاکی و نظافت و قبل از اینکه اصل زندگی باشد، منبع سیراب سازی موجودات زنده است و به وسیله آن عطش و تشنگی خود را رفع می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ طَهُورٗا ٤٨ لِّنُحۡيِيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا ٤٩﴾ [الفرقان: 48-49]. «و این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می‌گردانیم. تا با آن آب سرزمین مرده زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان قرار دهیم».

آب از طرف دیگر به عنوان محیطی است که مخلوقات در آن زندگی می‌کند از آنجایی که دنیای دریاها موجودات عجیبی را در خود دارد و آب دریا و موجودات آن، رام و مسخر انسان است، تا مردم به فضل خداوند برسند و برای نعمت‌هایی که به آن‌ها داده است وی را شکر بگویند: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ

مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾ [النحل: 14]. «و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید. کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید».

حق استفاده از آب، حق تمامی موجودات است. بدین ترتیب محافظت از سالم بودن محیط‌های آبی بر تمامی انسان‌ها واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ ٱلْمَآءَ قِسْمَةٌۢ بَيْنَهُمْۖ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾﴾ [القمر: 28]. «به آنان بگو که: آب میان ایشان (و شتران) تقسیم شده است نوبت هر کدام باشد بر سر آب می‌رود». و پیامبرﷺ می‌فرماید: «مسلمانان در سه چیز شریک هم می‌باشند: در آب، و در خوراک، و در آتش»[۱].

و پیامبرﷺ از ادار کردن در چشمه‌های آب نهی کرده است، چون باعث کثیفی و پخش و شیوع بیماری می‌شود. و همچنین می‌فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در آب چشمه ها، مدفوع کردن در سر راه، و مدفوع کردن در سایه درختان»[۲].

تمام آشغال‌های خشک و تری که در آب رودخانه ها، دریاها و اقیانوس‌ها انداخته می‌شود به حدیث بالا قیاس می‌شود. و فرقی نمی‌کند که این آشغال‌ها، چیزهای دور انداخته شده انسان‌ها باشد یا بازمانده‌های کارخانه‌ها باشد و یا آشغال‌ها و بازمانده‌های اتمی باشد که بسیار کشنده‌تر و ویرانگرتر هستند. چون عمر بیشتری می‌کند و ضرر بیشتری از سایر مواد دارند.

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، چاپ۱، شماره۲/ ۸۳۶).

۲- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۱/ ۲۹).

برای جلوگیری از آلودگی، اسلام تأکید زیادی بر پاکی هوا می‌کند و این به دلیل آن است که هوا فوائد بسیاری دارد که بعضی از این فوائد را مردم دریافته‌اند و بعضی دیگر را درک نکرده‌اند، و بزرگ‌ترین آن فوائد نفس کشیدن است که ادامه حیات تمامی موجودات زنده یعنی انسان و حیوان و گیاهان به آن بستگی دارد. و این از حکمت‌های خداوند متعال است که عملیات و روند فتوسنتز را در گیاهان قرار داده است. این گیاهان از (دی اکسید کربن) تنفس کرده و در طول روز اکسیژن آزاد می‌کنند و در شب عکس این عمل را انجام می‌دهند و این کار جز برای پاک کردن هوا از (دی اکسید کربن) نمی‌باشد که قاتل موجودات زنده انسانی و حیوانی است. علاوه بر این درجه حرارت هوا بالا می‌رود و منجر به ذوب شدن یخ‌های اقیانوس‌های منجمد می‌شود و از اینجا میانگین مد آن‌ها بالا می‌آید و بسیاری از قسمت‌های دنیا که در کنار اقیانوس‌ها هستند به زیر آب می‌رود بنابراین پیامبرﷺ به کاشت درخت تشویق کرده است، و این امر بیشتر از هزار و چهارصد سال پیش بوده که مردم آن زمان از اکسیژن و دی اکسید کربن چیزی نمی‌دانستند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «اگر روز قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود، آن را بکارد»[۱]. و همچنین می‌فرماید: «هر مسلمانی که نهالی را بکارد اگر کسی از ثمره آن بخورد، برای او صدقه ای نوشته می‌شود، و اگر از آن دزدی بشود، برای او صدقه است و کسی که به آن صدمه بزند تا روز قیامت برای صاحب درخت، صدقه است»[۲].

علاوه بر پاکی هوا که گیاهان انجام می‌دهند، منظره زیبایی را به طبیعت می‌دهند که مصداق این آیه خداوند است که می‌فرماید: ﴿فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ﴾ [النمل:60]. «برای شما از (آسمان آبی بارانده است که) با آن باغ‌های زیبا و فرح افزار رویانیده‌ایم».

۱- (احمد، المسند، ۳/ ۱۸۴).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۸۱۷).

پیامبرﷺ از کشتن موجودات زنده بدون علت و نیاز نهی کرده است، حتی اگر پرنده کوچکی باشد. چون در این صورت سبب بیهودگی و بی‌فایده بودن موجوداتی می‌شود که خداوند مسخر کرده است. و نتیجه‌ای جز آلوده کردن هوا ندارد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که گنجشکی را بیهوده و بی‌فایده بکشد، روز قیامت وی را می‌آورند که می‌گوید: ای پروردگار من! این شخص مرا بیهوده کشت و از کشتن من سودی به او نرسید»[۱].

آنچه که اگزوزهای ماشین‌ها و لوله‌های کارخانجات و نیروگاه‌های هسته ای از خود رها می‌کنند و همچنین سوزاندن درختان و فضولات حیوانات، از جمله گازهای خطرناک هستند که باعث آلودگی هوا می‌شوند. و در این مورد پیامبرﷺ می‌فرماید: «ای مردم شما را به ده چیز توصیه می‌کنیم آن‌ها را حفظ کنید؛ افراط نکنید، فریب ندهید، خود را شبیه دیگران نکنید، و کودکان کوچک را نکشید، و پیرمردان بزرگ را نکشید، زنان را نکشید، درختان خرما را زخمی نکنید، این درختان را نسوزانید، درختان میوه دار را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن ذبح نکنید»[۲]. شاهد مثال ما در اینجا سوزاندن درخت خرما و سایر درختان است که باعث برانگیختن گازهای خطرناک می‌شو،د و تمام انواع آتش‌ها و همچنین لاشه حیواناتی که برای غیر خوردن ذبح می‌شوند، گازهای خطرناک از آن‌ها متصاعد می‌شود. و این توصیه پیامبرﷺ در زمان جنگ بوده است، در زمان صلح چگونه می‌تواند باشد.

اسلام بر سالم بودن خاک و عدم کثیف کردن آن تشویق کرده است. چون کثیف بودن خاک عبارت است از وارد کردن ترکیبات نامعلومی که در نتیجه آن‌ها ترکیب شیمیایی و فیزیکی خاک تغییر پیدا کند. غالباً در نتیجه استفاده از سم‌ها و کودها و بارش سنگین باران‌های اسیدی و انداختن زباله‌های انسان، و آب‌های آزمایشگاهی در خاک بدون اینکه آن‌ها را آزمایش کنند باعث بسیاری از مشکلات سلامتی و محیطی می‌شود. و همچنین

۱- (النسائی،۶/ ۲۴۹).

۲- (مسلم، الصحیح، ۳/ ۱۳۵۷، شماره ۱۷۳۱).

انداختن آشغال‌های کارخانه‌ها و پالایشگاه‌های نفت و زباله‌های اتمی که شدیداً ویران کننده سلامت و محیط هستند.

اسلام از انداختن زباله‌های انسان‌ها در آب چشمه‌ها و مکان‌هایی که محل رفت و آمد مردم هستند و بر سر راه‌ها و زیر سایه درختان نهی کرده است و بر آن تأکید کرده است، و انجام دهنده آن را مستحق لعن یعنی دوری از رحمت خداوند می‌داند و این امر باعث بروز بیماری‌ها و مشکلات محیطی می‌شود صرف نظر از اینکه این کار یک امر غیر متمدنانه است که با تمدن جاویدان اسلام سازگار نیست. و تمام کثیف کننده‌های خاک و آب به آن قیاس می‌شوند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «از سه چیز که لعن و نفرین شده است، بپرهیزید؛ مدفوع کردن در چشمه ها، و در سر راه‌ها، و در سایه درختان»[1].

همچنین اسلام بر سلامت خانه‌ها و مردم از هیاهو و شلوغی که امروزه یکی از آلودگی‌ها می‌باشد، تأکید کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ وَٱغۡضُضۡ مِن صَوۡتِكَۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلۡأَصۡوَٰتِ لَصَوۡتُ ٱلۡحَمِيرِ ١٩﴾ [لقمان: 19]. «و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه، چرا که زشت‌ترین صدا صدای خران است». وقتی اسلام به پایین آوردن صدا امر کرده است، هر چند که صدا بلند و ناراحت کننده باشد، به صدای ناهنجار آلات جدید پر سر و صدا و هیاهو نمی‌رسد، به طریق اولی به پایین آوردن تمام صداهای بلند و ناهنجاری که باعث پریشانی انسان و آشفتگی فکر وی می‌شد، امر می‌کند. چون باعث سلب نفس کشیدن راحت می‌شود و منجر به کم شدن فعالیت وی می‌شود و او را در حالت آشفتگی و ناراحتی و گیجی و پریشانی و کم شدن تفکر و عدم هماهنگی و انسجام سالم، قرار می‌دهد. و بر گوش‌های وی تأثیر می‌گذارد و آن‌ها را ضعیف می‌کند و گاهی باعث کر شدن انسان می‌شود. و اگر این صداها به گوش انسان‌هایی که مریض روحی یا جسمی هستند برسد نتیجه بهبودی آن‌ها

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره۱/ ۲۹).

کم می‌شود، و فرقی نمی‌کند که کار آن‌ها ذهنی باشد یا عضلانی و جسمی باشد و یا بخاطر نبود علت بیماری یا عدم تمرکز و انسجام وی با کار باشد.

حق انسان در محیط اقتصادی سالم؛ که اسلام بر کار و استفاده از نعمت‌های منتشر شده خداوند در آسمان و زمین تشویق می‌کند که اقتصاد دانان از آن به بهره برداری از «در آمد» تعبیر می‌کنند. پس هر چه دایره کار توسعه پیدا کند، دایره نتیجه و سود توسعه می‌یابد. از آنجایی که فراوانی همان اصل اقتصادی می‌باشد و ندرت و کمی درآمد مصداق این آیه خداوند نمی‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ١٠﴾ [فصلت: 10]. «او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذایی زمین را به اندازه لازم مقدر و مشخص کرد، این‌ها همه رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد. بدانگونه که نیاز نیازمندان و (روزی روزی خواهان را بر آورده کند)». بلکه کمی در آمد به عوامل دیگری بر می‌گردد از جمله؛ بد خرج کردن که کفران نعمت می‌باشد، و قرآن از آن به اسراف و تبذیر تعبیر کرده است و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ [الإسراء: 27]. «بی‌گمان باددستان دوستان اهریمانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

ظلم کردن مردم به همدیگر در استفاده و بهره برداری از درآمدها و منابع که تجاوز از حد خویشتن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ﴾ [یونس: 23]. «ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال و زیان آن متوجه خود شما می‌شود».

عدم قدرت انسان بر استفاده از تمامی درآمدهای اقتصادی و تمام آنچه که انسان کسب می‌کند امکان گسترش دایره بهره برداری از درآمدها را گسترش می‌دهد، و از اینجا زندگی کریمانه‌ای برای وی فراهم می‌شود. چون فقر آثار منفی بر سلامتی فرد و اخلاق و

احترام ذاتی دارد، که از کرامت انسان نسبت به خداوند سرچشمه می‌گیرد. و خداوند متعال ثروتمندی مردم را وقتی به خود نسبت می‌دهد، آن را دوست دارد و فقری را که به شیطان نسبت می‌دهد، دوست ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٢٦٨﴾ [البقرة: 268]. «اهریمن شما را وعده تهیدستی می‌دهد و به انجام گناه شما را دستور می‌هد ولی خداوند به شما وعده آمرزش خویش و فزونی می‌دهد. و خداوند (فضل و مرحمتش) وسیع و (از همه چیز) آگاه است».

فقر همنشین کفر است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «نزدیک است که فقر به کفر بیانجامد»[۱]. و از دعاهای پیامبرﷺ این است که می‌فرماید: «پروردگارا از غم و غصه، ناتوانی و تنبلی، فقر و کفر و غلبه قرض و بدهی و قهر و غضب مردمان به تو پناه می‌برم»[۲].

اسلام به صراحت در بیشتر از یک آیه به کسب درآمد دعوت کرده است. از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ١١ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٢ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ١٣ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٤ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ [النحل: 10-16]. «او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است و شما از آن می‌نوشید و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما

۱- (ابونعیم، د. ت، ص۱۶۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره۱۱/ ۱۷۳).

حیوانات خود را در آن می‌چرانید. خداوند به وسیله آن زراعت و زیتون و خرما و آنگور و همه میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که بیاندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان به فرمان او مسخر هستند. مسلماً در این کار دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که تعقل می‌ورزند. و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این دلیل واضح و نشانه روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند. و اوست که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند و تا شما فضل او را بجوئید و سپاسگزاری کنید. و در زمین کوه‌های استوار و پابرجایی قرار داد تا اینکه زمین شما را نلرزاند، و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا اینکه راهیاب شوید. و نشانه هائی (را پیدا می‌کنند) و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می‌شوند».

و در مورد سلامت محیط اجتماعی، اسلام بر صحت عقل انسان تشویق کرده است و این امر با پاک کردن آن از کفر و هدایت و دعوت آن به طرف ایمان است، ایمانی که امنیت درونی و آرامش عقلی به انسان می‌بخشد که نتیجه آن محیط اجتماعی سالم است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [الأنعام: 82]. «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است، و آنان راه یافتگان هستند».

اسلام تمامی چیزهایی را که برای عقل ضرر دارد، حرام کرده است. از جمله خوردن مست کننده‌ها و مواد مخدر است. از جمله تلاش‌های اسلام برای صحت و درستی عقل، دعوت عقل به علم است. علمی که مجموعه دانش‌های منضبط و مربوط به هم است که انسان در طول تاریخ طولانی خود به دست آورده است. همچنانکه تعلیم، کانال اصلی اتصال به این دانش‌ها و علوم است.

«تعلیم همان انتقال و ارتباط معرفت و دانش از طریق کانال‌های رسمی و غیر رسمی از نسلی به نسلی دیگر است»[۱].

اسلام به صحت و سلامت جامعه انسان‌ها تشویق کرده است و این در خلال دعوت‌های آن به مسؤولیت اجتماعی است که یکی از ابعاد محیط اجتماعی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائدة: 2]. «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

اسلام توجه به برادر انسانی خود را در حالت سختی و گرفتاری بیان کرده است. و هر آنچه که نیاز به نیکی داشته باشد همان زاییده خیرات است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ [البقرة: 177]. «اینکه چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب میکنید، نیکی نیست. بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران ایمان آورده باشد، و مال را با وجود علاقه ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را بر پا دارد، و زکات را بپردازد، و وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد، شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزکاران اینانند».

۱- (بدر، ۱۴۰۱، ع ۵، ص ۵۳۴).

در دعوت اسلام به بخشیدن، منت نهادن مکروه است، و حفاظت کرامت انسانی و سلامت محیط اجتماعی است. چون نفس بشری جز برای تمایل به برتری طلبی دروغین و خوار کردن شخص گیرنده، چیزی را با منت نمی‌بخشد. و این باعث نقص و کاستی گیرنده و احساس خواری وی می‌شود. پس سعی می‌کند که بر شخص بخشنده برتری بیابد و از اینجا دشمنی و کینه را در دل می‌پروراند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى﴾ [البقرة: 262]. «کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند و به دنبال آن منتی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند».

در زمینه سلامت جسمانی اسلام به رعایت سلامت تشویق کرده است. چون عقل سالم در بدن سالم است. اسلام طبق عادت خود ابزارهای حفظ کننده‌ای را برای انواع مختلف خطرهایی که به بیماری جسمی می‌انجامد، گذاشته است. اسلام به نظافت تشویق کرده است. اولین سوره‌ای که از قرآن نازل شد در سوره علق به علم فرا خواند. ﴿ٱقۡرَأۡ﴾ [العلق: 1] یعنی بخوان و در دومین سوره‌ای که نازل کرد به نظافت فرا خواند، که می‌فرماید: ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ۝٤﴾ [المدثر: 4]. «لباست را پاکیزه گردان».

خداوند متعال توبه و گناهان و پاک بودن و سایر امور را از هم نزدیک می‌گرداند. همچنان که اسلام بر سلامت محیط زیست تأکید می‌کند. چون گناهان منجر به آلودگی شنوایی و دیداری و عقلی می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ۝٢٢٢﴾ [البقرة: 222]. «بی‌گمان خداوند توبه کاران و پاکان را دوست می‌دارد».

نظافت از نشانه‌های ایمان، و تقویت کننده ایمان و دلیل بر آن می‌باشد. چون مسلمان حقیقی بدن و لباس و محیطش پاکیزه است. نظافت در این امور ضامن برطرف شدن میکروب‌هایی می‌شود که سبب بیماری هستند. پس مشاهده می‌کنی که اسلام بر شستن

بدن و عطر زدن مخصوصاً هنگامی که نزد جمع است، تأکید کرده است. چون به علت شلوغی و تراکم مردم در یک جا بوهای بد از بدن‌هایی که تمییز نیستند، بر می‌خیزد و سپس سبب اذیت و آزار دیگران می‌شود. پیامبرﷺ به شستن بدن و عطر زدن تشویق کرده است. وی می‌فرماید: «روز جمعه بدن و سرهای خود را بشویید و هر چند که جنب هم نباشید و به خود عطر بزنید»[۱].

بلکه اسلام مدت زمانی را تعیین کرده است که شخص مسلمان نظافت بدنش را رعایت کند. پیامبر هدایتگر و مژده دهندهﷺ می‌فرماید: «حق هر مسلمانی است که در هر هفته حداقل یک بار سر و بدن خود را بشوید»[۲].

نظافت در اسلام عبادت و سلامت است، و معیار تمدن و همچنین پیشرفت ملت‌ها می‌باشد. همچنانکه یکی از مفاهیم عمیق رفتار متمدنانه است.

اسلام علاوه بر نظافت بدن به نظافت لباس و مرتب کردن آن و شانه کردن موی سر، و زیبایی ظاهر و کوتاه کردن ناخن، و از بین بردن موهای زائد، و عطر زدن اشاره کرده است و این امور فقط برای این است که شخص مسلمان با ظاهری آراسته و شایسته ظاهر بشود تا موجب احترام و دوست داشتن وی در میان مردم بشود.

پیامبرﷺ خود را برای خانواده و اصحاب و گروه‌هایی که پیش او می‌آمدند، می‌آراست.

اسلام به تشویق مردم به نظافت اکتفا نکرده است بلکه به پاکی محیطی که در آن زندگی می‌کنند، امر کرده است، چون بسنده کردن انسان به نظافت بدن و درست کردن ظاهر بدون اینکه محیط خود را تمییز و پاک کند وی را از جریان بیماری‌هایی که در خانه و بیرون است، حفظ نمی‌کند. بنابراین اسلام به نظافت حیاط منزل تشویق کرده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند خوش بو است و انسان‌های خوشبو را دوست دارد. و

۱- (البخاری، ۱۹۶۱، ج ۱/ ۳۰۲).

۲- (مسلم، ج ۶/ ۱۳۳).

پاکیزه است و انسان‌های پاکیزه را دوست دارد، و کریم است و انسان‌های کریم را دوست دارد، و بخشنده است و انسان‌های بخشنده را دوست دارد. پس حیاط خانه‌ی خود را تمیز کنید»[۱].

برای سالم نگه داشتن محیط از تمامی عواملی که آن را کثیف می‌کنند، اسلام نظافت آن‌ها را یکی از بخش‌های ایمان به حساب آورده است. پیامبرﷺ فرموده است: «اسلام هفتاد و اندی بخش دارد که بالاترین و برترین آن‌ها کلمه لا إله إلا الله است، و پایین‌ترین آن‌ها برداشتن چیزهای سر راهی است که موجب آزار مردم می‌شوند»[۲].

وقتی برداشتن چیزهای آزار دهنده از سر راه مردم پایین‌ترین بخش ایمان است حال چه کسی حافظ سلامت محیط از انواع مختلف آلودگی‌های محیطی و اجتماعی است. و این فقط نشانه تأکید اسلام بر حق انسان در داشتن محیطی سالم است بلکه از سلامت به نظافت فراتر رفته که نشانه عنایت و توجه اسلام است.

اما سلامت محیط سیاسی:

اسلام بیشترین توجه را به این محیط کرده است. چون ثبات سیاسی و رشد کامل همراه آن چیزی است که انسان در زندگی کریمانه خود می‌خواهد. چون امنیت در سرزمین‌ها و کشورها از بهترین و بزرگ‌ترین نعمت‌هاست و این امر جز با سلامت محیط سیاسی نمی‌باشد که هر نوع رشد اجتماعی، اقتصادی، یا طبیعی را پشت سر گذاشته باشد، و ندای اسلام به مشورت و آزادی اندیشه می‌باشد حتی جزء مهم‌ترین ویژگی‌های این دین می‌باشد و میدان و زمینه اعتقاد نیز هست. و در بدترین شرایط بعد از شکست در غزوه احد به مشورت امر کرده است. غزوه ای که آغاز آن نیز مبتنی بر مشورت بود تمامی این‌ها بر اشتیاق و تمایل اسلام به کرامت انسان تأکید می‌کند که از متون قرآن و

۱- (ترمذی، ج۴/ ۱۹۸).

۲- (مسلم، ج ۱/ ۶۳).

سنت سرچشمه گرفته است. و این امر را در بیان جایگاه شورا و آزادی در اسلام توضیح خواهم داد که این‌ها یکی از ابعاد فرعی بعد سیاسی هستند که یکی از پایه‌های سلامت محیط به شمار می‌رود.

۲-۳-۵- حق رعایت بهداشت:

اسلام به سلامت و تندرستی افراد اهتمام ورزیده است به اعتبار اینکه آن‌ها را به انجام واجبات دینی و معیشتی راهنمایی می‌کند. چون افراد بدین وسیله می‌توانند که به جامعه نفع برسانند و آمال و آرزوهای آن را بر آورده کنند[۱].

اهتمام به سلامتی افراد منجر به جامعه‌ای بدون بیماری می‌شود که دین و بدن و عقل قوی دارند. پیامبرﷺ می‌فرماید: انسان با ایمان و قوی نزد خداوند بهتر و دوست داشتنی‌تر از انسان مؤمن و ضعیف است و در تمام خوبی‌ها نیز این گونه است»[۲].

اسلام حق فرد را در رعایت بهداشت بیان کرده است و این حق را به عنوان واجبی بر گردن فرد گذاشته است. همچنانکه این حق را برای فرد به صورت الزام بر دوست قرار داده است[۳].

در مورد اعتبار واجب بودن رعایت بهداشت بر فرد، خداوند متعال به مردم امر کرده است که از تمام چیزهایی که به سلامتی آن‌ها ضرر می‌رساند دوری کنند، و شراب و زنا را بر آن‌ها حرام کرده است و حرام بودن این‌ها یکی از نشانه‌های حفظ سلامتی در اسلام می‌باشد خواه این سلامتی عقلی باشد یا جسمی فرقی نمی‌کند. در مورد تحریم نوشیدن می‌و شراب خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ [المائدة: 90]. «می‌خوارگی و قماربازی و

۱- (العینی، ۱۳۹۴، ص۴۸۹).

۲- (مسلم،۴/ ۲۰۵۲).

۳- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۹).

بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می‌باشند پس از پلیدی دوری کنید تا اینکه رستگار شوید».

و در مورد حرام بودن زنا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: 32]. «و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است».

اسلام از تمام چیزهایی که به سلامتی و تندرستی ضرر می‌رساند و نیروی بدن را تحلیل می‌برد، نهی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: 195]. «و خود را با دست خویش به هلاکت نیفگنید». و پیامبرﷺ می‌فرماید: «لاضرر ولا ضرار» (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۵۲۹). و همچنین می‌فرماید: «روزه بگیرید تا سالم بمانید»[۱].

پیامبرﷺ از زیاد خوردن تا سرحد سوء هاضمه گرفتن نهی کرده است. و می‌فرماید: «شکم آدمی را هیچ چیز بدتر پر نمی‌کند پس برای آدمی لقمه‌ای چند بس است که پشت وی بدان راست نگه داشته شود. پس ناچاراً باید یک سوم شکمش را برای غذا، یک سوم را بری نوشیدن و یک سوم را برای نفس کشیدن بگذارد»[۲].

همچنانکه اسلام به نظافت تشویق کرده است و فرقی نمی‌کند که این نظافت در جسم باشد، یا در محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند باشد،

به وضو گرفتن قبل از نماز و غسل جنابت و غسل روز جمعه امر کرده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «غسل روز جمعه بر هر شخص محتلم و غیر محتلم است. و از عطری که نزد خود دارد به خود بزند»[۳].

۱- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۸، ص ۱۴۹۸).

۲- (احمد، المسند، ج۴، ۱۳۲، الترمذی، السنن).

۳- (مسلم، الصحیح، ج۲/ ۵۸۱).

همچنان که اسلام توجه به غذای بهداشتی و آب پاک را تشویق کرده است، از نوشیدن از دهانه ظرف نهی کرده است، چون احتمال سرایت بیماری وجود دارد. و پیامبرﷺ می‌فرماید: «بدن تو بر تو حقی دارد»[۱].

همچنین به ورزش و اموری که در تقویت بدن تأثیر دارند اشتیاق نشان داده است، چون این امور منجر به مقاومت بدن در مقابل بیماری‌ها می‌شود. پیامبرﷺ می‌فرماید: «به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید و به زنان ریسندگی بیاموزید»[۲].

همچنین اسلام به رعایت بهداشت اهتمام ورزیده است و در عبادات به خاطر بیماری رخصت قرار داده شده است. به همین دلیل برای مریض رخصت قرار داده شده است که در ماه رمضان اگر ترس زیاد شدن بیماری، یا دیر افتادن شفا وجود داشته باشد می‌تواند روزه نگیرد و بعد از شفا یافتن و تمام شدن بیماری باید قضا کند، و همچنین برای زن شیرده و باردار نیز وقتی ترس جانشان وجود داشته باشد، یا ترس جان فرزندش وجود داشته باشد می‌توانند در طول روز روزه نگیرند و بعداً آن را قضا کنند یا قضا کنند و غذا نیز بدهند.

برای کسی که روزه گرفتن بر او سخت است، مباح است که روزه نگیرد و به جای هر روزی که روزه نگرفته است غذای مسکینی را بدهد. همچنین برای شخص مسافر رخصت وجود دارد که در طول ماه رمضان روزه نگیرد و این بخاطر مشقت و سختی است که در سفر وجود دارد و بر سلامتی فرد تأثیرمی گذارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ﴾ [البقرة: 185]. «پس هر که از شما این ماه را در یابد، باید که آن را روزه بدارد. و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد چندی از روزهای دیگر را روزه بگیرد».

۱- (البخاری، ۴/ ۲۸).

۲- (البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶/ ۴۰۱).

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدۡيَةٞ طَعَامُ مِسۡكِينٖۖ﴾ [البقرة: 184]. «و برکسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است که کفاره بدهند، و آن خوراک مسکینی است».

و همچنین می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185]. «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

از سخنان عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد تشویق به رعایت بهداشت است که می‌گوید[۱]:

- شما را از چاقی برحذر می‌دارم چون (چاقی در بدن) گره ایجاد می‌کند.
- شما را از پرخوری برحذر می‌دارم چون برای نماز خواندن تنبلی ایجاد می‌کند و برای بدن نیز مفسده است و منجر به بیماری می‌شود.
- میانه روی در غذا خوردن وظیفه شماست. چون از اسراف دور است و برای بدن درست تر است و برای عبادت قوی‌تر است».

اسلام رعایت بهداشت را در صورت‌های مختلفی به اعتبار اینکه حق افراد بر دولت است بیان کرده است، از جمله «داستان بدویان است وقتی که به مدینه رسیدند، اسلام آوردند ولی دچار وبا شدند و پیامبر صلی الله علیه وسلم یک شتر صدقه به آن‌ها داد که از شیر و بول آن بنوشند. تا سالم و سر حال شدند»[۲].

اسلام حق رعایت اجتماع را بر عهده شخص مریض گذاشته است. عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتی که از شام بر می‌گشت بر گروهی از جذامیان گذشت و مقداری از بیت المال را به آن‌ها داد و بدین ترتیب آن‌ها را از گدایی کردن در میان مردم منع کرد[۳].

همچنان که ولید بن عبدالملک مقداری از درآمدها را به آن‌ها اختصاص داد و برای هر شخص فلج و زمین گیری خادمی گذاشت که کارهای وی را انجام بدهد، و برای هر

۱- (العقاد، ۱۹۵۳، ۲۵۴) (العیلی، ۱۳۹۴، ص۴۹۰).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره۱/ ۳۳۳).

۳- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۲۹۱).

نابینایی، راهنمایی گذاشت تا از وی مراقبت کند. همچنان که ابن طولون در انتهای مسجد خود اتاقی ساخت و داروخانه‌ای با داروها و شربت‌های مختلف درست کرد و برای این مکان خادم و پزشک مخصوص تعیین کرد تا نمازگزاران بیمار را معالجه کند، همچنین بیمارستان نظامی ساخت و خوب آن را مرتب کرد و خود در روز جمعه‌ها از داروخانه و کار پزشکان و درمان بیماران دیدن می‌کرد»[۱].

همچنین اسلام به عیادت بیماران امر کرده است و این امر جز به خاطر خوشحالی و تسلی دادن آن‌ها نیست. چون شخص بیمار در اثنای بیماری حالت روحی‌اش تغییر می‌کند پس عیادت وی را خوشحال می‌کند و مهربانی کردن با او شفای او را جلوتر می‌اندازد. و او را به سلامتی خود امیدوار می‌کند. و پیامبرﷺ این امر را بیان کرده و عیادت بیمار را به عنوان حقی بر دیگران گماشته است و می‌فرماید: «وقتی که کسی مریض و ناخوش احوال شد از او عیادت کنید»[۲].

عمر بن خطابرضی الله عنه والیان خود را به عیادت بیماران امر می‌کرد تا به کار آن‌ها رسیدگی کند و هنگامی که گروه‌هایی نزد عمر می‌آمدند از امیرشان سؤال می‌کرد و آن‌ها از وی به نیکی یاد می‌کردند. سپس عمررضی الله عنه می‌گفت: آیا از مریض‌های شما عیادت می‌کند؟ وقتی آن‌ها می‌گفتند: خیر، آن امیر را عزل می‌کرد[۳].

۳-۲-۶- حق انسان در رشد و توسعه:

ثروت مالی و ثروت طبیعی و ثروت بشری و ثبات سیاسی و آمیزش این‌ها با هم ایجاد رشد و توسعه می‌کند. تکنولوژی حاصل همان رشد و توسعه است. انسان از

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره۳/ ۱۱۲).

۳- (الطماوی، ۱۹۶۹، ص۲۷۸).

دیدگاه اسلامی ثروتمندتر و شایسته‌تر از زمینه‌های رشد و توسعه است. جز این نیست که انسان «سازنده تکنولوژی و موضع رشد و پرچم دار آن می‌باشد»[۱].

خداوند متعال نیروهای مخفی و استعدادهای ذخیره شده برای استفاده از نیروها و گنجینه‌های زمین به او داده است. و نیروهای پنهان به او داده است تا بتواند مشیت و خواست الهی را محقق بکند[۲].

و بالاترین آن چیزهایی که خداوند به انسان داده است، همان جوهری است که انسان را از سایر حیوانات جدا می‌کنند و آن عقل می‌باشد که منبع و مطلع و اساس علم می‌باشد. علم مانند میوه درخت، نور خورشید و بینایی چشم است. و همین امر است که علوم نظری را طلب می‌کند و صنعت‌های فکری مرموز را تدبیر می‌کند. همچنان که اگر به وظیفه خود عمل کند علوم مختلف دیگری که از تجربه‌ها در شرایط مختلف به دست آمده، برآن مترتب می‌شود[۳].

وقتی انسان همان ثروت گرانبها و شایسته میدان رشد و موضع رشد و پرچم دار آن باشد، اسلام به رشد انسان تأکید کرده و آن را با ویژه‌ترین خصوصیت انسان که همان شخصیت جدی انسان است، شروع کرده است. وقتی که رشد انسان به پایان رسید این انسان رشد کرده مسؤول محقق کردن رشد محیط با ابعاد چهارگانه آن است، (بعد طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) چون آنچه که در این هستی است مسخر و رام انسان می‌باشد. سپس وقتی که شخصیت، جدیت و کارآمدی را بیابد، نیروهای شگفت و عجیب و ابزارهای برتر منفجر می‌شوند. پس حق انسان است که ابتدا شخصیت خود را رشد بدهد و اسلام قاعده‌های ثابت و اساسی را برای رشد شخصیت کوشا و کارآمد

۱- (بلخوخه، د. ت، ص۸۷).

۲- (قطب، ۱۳۸۶، چاپ ۵، ج۱، ص ۵۶).

۳- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۷۹).

برای انسان وضع کرده است، همان انسانی که بر او لازم است از تمامی توسعه‌ها پیشی بجوید تا تمامی ابعاد رشد و توسعه را محقق کند. از جمله این قواعد امور زیر می‌باشند:

در حقیقت اسلام هدفی را برای انسان مشخص کرده که بالاتر از اهداف و مصالح دنیوی می‌باشد و از این جا کارآمدی انسان زیاد می‌شود و نیرویی برای جدیت در کار و محقق کردن بزرگ‌ترین سود برای خود و تمامی انسان‌ها در او ایجاد می‌شود. چون هدف وی فراتر از این دنیای فانی است.

رشد شخصیت انسان به وسیله عبادت است، همچنان که عبادت در اسلام اساس گرامیداشت انسان توسط خداوند است. بنابراین عبادت یکی از قواعد رشد شخصیت می‌باشد از آنجایی که امنیت در جامعه انسانی همان کلید رشد اجتماعی فراگیر می‌باشد و عبادت با نقش خود کلید انواع رشد محیط می‌باشد. مثالی را برای یکی از انواع عبادت‌ها می‌آوریم؛ نماز خواندن که مکان انجام و ادای آن مسجد می‌باشد و مسجد همان مکانی است که شخصیت انسان مسلمان در دفاع اجتماعی که محقق کننده امنیت است، رشد می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ﴾ [العنکبوت:45]. «مسلماً نماز از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند باز می‌دارد».

اسلام با امکان تغییر از بد به خوب و از خوب به خوب‌تر رضایت و خشنودی را در شخص به وجود می‌آورد. بلکه حتی تغییر را ضرورت می‌داند. و سرعت رشد را به جلو و شرایط بهتر هر چند که سخت و دشوار باشد، تشویق و تحریک کرده است. چون بنابر کلام خداوند متعال: ﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ۝٦﴾ [الشرح: 5-6]. «چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلماً با سختی و دشواری آسایش و آسودگی است».

و همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ﴾ [الرعد: 11]. «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند».

رشد احساس مسؤولیتی که با نقش خود منجر به ظهور شخصیت یگانه‌ای شود که مسؤولیت‌های خود را تحمل کند چون تمام چیزهایی که در دست اوست امانت می‌باشد. و بر او لازم است که با امانت و اخلاص به انجام وظیفه رشد خود بپردازد با این احساس که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾﴾ [الأحزاب: 72]. «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و حال اینکه انسان زیر بار آن نرفت آنان واقعاً ستمگر و نادانند».

کوتاهی کردن همان نتیجه عدم احساس مسؤولیتی است که منجر به در حاشیه قرار دادن خود انسان و سپس اطرافیانش از محیط می‌شود که منجر به عدم کارآمدی در فعالیت رشد انسانی می‌شود.

رشد اراده محکم و متکی به ایمان؛ چون مؤمن شخصیتی قوی و محکم دارد که ناامیدی در او راه پیدا نمی‌کند چون مدام از ایمان عمیقش به همراهی خداوند با او نیرو و قوت می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحْزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾﴾ [آل عمران: 139]. «و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که براستی مؤمن باشید».

بنابراین نیرو و استحکام در حقیقت و بر اساس حقیقت می‌باشد پس تمامی نقش‌ها و تصمیمات و اقدامات را با اراده ای آهنین جلو می‌برد تا همراه آن رشد مبتنی بر قواعد محکم را محقق کند.

وقتی اسلام اصول و مبانی رشد شخصیت کارآمد انسان را وضع کرده است تنها هدف آن صلاح انسان است و سپس او به صلاح محیط می‌پردازد، و آن را به هدف جانشینی در روی زمین رشد می‌دهد.

چون جانشینی بر دو امر متکی است و با دو حرکت کامل می‌شود[۱]:

الف) حرکت انسان در زمینه تحقق عبودیت و بندگی

ب) حرکت انسان در زمینه تحقق سروری و سیادت

برای تحقق سیادت و برتری انسان ناچار باید رشد فراگیر تمام ابعاد محیط (طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) وجود داشته باشد. رشدی که نیکی و خوبی محیط را مورد هدف قرار می‌دهد و از اینجا رشد ارزشمند حیات از بعد طبیعی شروع می‌شود که خالق متعال بهره برداری از تمام چیزهایی که روی زمین است را به انسان بخشیده است، به شرط اینکه به مبدأ و اساس عظمت در همه کارها و فعالیت‌ها تمسک بجوید، انسان به حکم سیادت خود در بهره برداری از منابع طبیعی زبر دست می‌شود ولی طبق دیدگاه اسلامی باید به امانت داری مقید باشد. یعنی مسؤولیت حفظ صلاح محیط و عدم فساد آن را داشته باشد. چون در این صورت با مفهوم رشد و نص قرآن تعارض پیدا می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱدۡعُواْ رَبَّكُمۡ تَضَرُّعٗا وَخُفۡيَةًۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ ٥٥﴾ [الأعراف: 55]. «پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخواهید او تجاوز گران را دوست نمی‌دارد». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾ [القصص: 77]. «و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد». ﴿كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ [البقرة: 60]. «از روزی خدا بخورید و بنوشید (و همچون تباهکاران) در زمین به (لاف و گزاف و) تجاوز و تعدی نپردازید».

در مورد بعد اقتصادی، اسلام به کار و دور کردن فقر و تنبلی تشویق کرده است. و به بهره برداری از نعمت‌های خداوند در هستی تشویق کرده است. و این امر با وسعت دادن دایره نتایج و ثمرات می‌باشد. پس هر گاه دایره نتایج وسعت بیابد پایه‌های اقتصادی

۱- (الدسوقی،۱۴۰۶، ص۴۶).

وسعت می‌یابد. سپس رشد اقتصادی زیاد می‌شود، که با نقش خود منجر به زیادی درآمد فرد می‌شود که هزینه وی را در زندگی کریمانه ای ممکن می‌سازد و تأثیر مثبتی بر تمام امت دارد.

در مورد بعد اجتماعی، اسلام به رشد این بعد اهتمام ورزیده است و این امر در خلال تلاش وی به سلامت و صحت عقلی انسان است. و این امر به دعوت اسلام به علم و حرام کردن تمام چیزهایی که به عقل و سلامت جسمانی ضرر می‌رساند، می‌باشد و این نیز با تأکید بر حق وی در رعایت بهداشت و سلامت جامعه‌اش می‌باشد که در دعوت اسلام به مسؤولیت اجتماعی نمود می‌یابد. خواه این مسؤولیت معنوی باشد و خواه مادی فرقی نمی‌کند.

بنابراین، اسلام بیکاری و عقب ماندگی را با دعوت به رعایت تمامی جنبه‌های بهداشت و مسؤولیت محکوم می‌کند.

اما بعد سیاسی که اسلام توجه خاص و مهم خود را به آن روا داشته است به دلیل این است که بعد سیاسی سنگ بنای هر اجتماعی است، به گونه‌ای که ایجاد یا بقای هر رشد و توسعه ای چه طبیعی، چه اجتماعی و چه اقتصادی ممکن نیست مگر اینکه قبل از آن یا همراه آن رشد سیاسی بوده باشد. چون امنیت سرزمین‌ها از بزرگ‌ترین نعمت‌هاست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55]. «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است، همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به

امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان بشمارند».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که در گروه و جامعه خود امنیت داشته باشد و بدنش سالم باشد و خوراک روزانه‌اش را بیابد گویی که دنیا ملک وی است»[۱].

امنیت با وجود رشد سیاسی مبتنی بر شورا و آزادی و کرامت به دست می‌آید که این امر منجر به ثبات سیاسی می‌شود که همراه آن زندگی کریمانه و توسعه یافته تکمیل می‌شود.

۱- (الترمذی، شماره ۳۴، ۴/ ۵۷۴).

۳-۳- حقوق سیاسی و مدنی

۳-۳-۱- حق آزادی

۳-۳-۱-۱- آزادی شخصی:

آزادی شخصی عبارت است از اینکه «فرد در امور شخصی خود و تمامی آنچه که مربوط به خود است قادر به تصرف باشد و از تجاوز به خود یا آبروی خود یا تجاوز به اموالش یا هر یک از حقوقش در امان باشد و نباید در تصرفات وی تجاوزی علیه دیگری وجود داشته باشد»[۱].

اسلام به شخصیت انسان‌ها احترام می‌گذارد و وجود چنین شخصیتی جز با آزادی محقق نمی‌شود. چون شخصیت و آزادی شخصی یکی از مقتضیات متعلق به انسان است. که لازم است معیار تمامی چیزها باشد و در سایه این آزادی انسان احساس کرامت و انسان بودن می‌کند.

آزادی شخص به چند قسمت تقسیم می‌شود که از مجموع آن‌ها آزادیی که مهم‌ترین ویژگی انسان است به دست می‌آید و آن‌ها عبارتند از:

آزادی خویشتن.

آزادی مسافرت و مهاجرت و پناهندگی.

حق امنیت.

احترام و ارزش مسکن.

حق سری بودن نامه‌ها و مکاتبه‌ها.

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۳۵۹).

آزادی خویشتن، همان صفت رشدی است که شخص لیاقت و اهلیت تصرف در امور خود و محافظت از وجود خود و کرامت خود را پیدا می‌کند. کرامتی که از ایمان وی به کرامت ذاتی از طرف خداوند به او و تمام انسان‌ها ناشی می‌شود. و نیز حق آزادی و رعایت کردن حقوق دیگران ناشی می‌شود. چون آزادی به طور عام و آزادی خویشتن به طور خاص، وجود آن فقط در جامعه متصور است. و از قدیم بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: «انسان خوی مدنی دارد. هر چند گفته‌اند که: انسان خوی اجتماعی دارد. ولی این تعریف عام‌تر و درست‌تر می‌باشد. چون انسان در جامعه زندگی می‌کند و آزادی معنای جمعی دارد. و جامعه‌ای که افراد را از آن بگیرند جامعه نیست. به همین دلیل انسان آزاد، باید آزادی خودش را مقید به آزادی دیگران بکند که به آزادی دیگران لطمه وارد نکند وقتی که از درون خودش را مقید نکند لازم است که قید و بندهای بیرونی از جمله عذاب و عقاب بر او گذاشته شود. و او را از آزادی منع کنند چون آزادی و رهایی وی مانع آزادی دیگران می‌شود»[۱].

بنابراین اسلام بر این آزادی، با دادن آزادی اراده تأکید می‌کند تا آنچه را که می‌خواهد انجام دهد و آنچه را که نمی‌خواهد رها کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣﴾ [الإنسان: 3]. «ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ ۝١٠﴾ [البلد:10]. «او را به دو راه [نیک و بد] رهنمون شده‌ایم». آزادی عقیده یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ذات انسانی می‌باشد و عدم اجبار انسان به اسلام آوردن نیز جزء آن ویژگی می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ﴾ [البقرة:256]. «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است». مسؤولیت در اسلام فردی است و هر انسانی مسؤول

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص ۱۸۸).

خودش می‌باشد و تبعات عمل خودش را می‌بیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾ ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾﴾ [الإسراء: 13-14]. «ما اعمال هر کسی را به گردنش آویخته‌ایم و در روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به او می‌رسد. کتاب خود را بخوان، کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی».

و همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾﴾ [الإسراء: 84]. «بگو: هر کسی برابر روش خود کار می‌کند و پروردگارتان بهتر می‌داند که چه کسی راهش درست‌تر است».

و انسان مسؤول اعضای بدن خود می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴿٣٦﴾﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی، بیگمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

انسان تبعات عمل دیگری را متحمل نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰۗ﴾ [الإسراء: 15]. «و هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد». اگر انسان آزاد نباشد چطور می‌تواند مسؤول باشد و اگر این ذات بشری آزاد و مکرم نباشد چطور و چگونه حساب و ثواب و عقاب بر او مترتب می‌شود. چون ما با معیارهای بشری خود نمی‌توانیم محاسبه و سؤال بکنیم بلکه کسی که شأن و جایگاه آن را دارد می‌تواند این کار را بکند.

اسلام شأن این آزادی را خیلی فراتر دانسته است وقتی بیان می‌کند که انسان نمی‌تواند حقوق والدین را اداء کند و خداوند تشکر از خود را همسان تشکر از والدین قرار داده است و می‌فرماید: ﴿أَنِ ٱشْكُرْ لِي وَلِوَٰلِدَيْكَ﴾ [لقمان: 14]. «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

انسان هر چقدر می‌تواند به والدین نیکی کند فقط در صورتی می‌تواند نیکی آن‌ها را جبران کند که آزادی شخص آن‌ها را به آنان ببخشد، یعنی وقتی والدینش برده دیگری هستند و او آن‌ها را آزاد کند. مسلم در صحیح خود از ابوهریرة رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «هیچ فرزندی نمی‌تواند نیکی والدینش را جبران کند مگر اینکه او را مملوک و برده دیگری بیابد و او را بخرد و آزادش کند». و در روایت ابی شیبه به جای والدین، پدر آمده است[۱].

آزادی مسافرت؛ «یعنی شخص قدرت سفر کردن را با آزادی کامل در داخل کشورش داشته باشد و نیز آزادی سفر به خارج از کشور را به خاطر نیاز یا به خاطر مصلحت، داشته باشد. بدون اینکه مانعی داشته باشد و هر وقت که خواست بتواند بر گردد بدون اینکه وی را زندانی یا منع کنند»[۲].

از این امور، حالاتی استثناء می‌گردد به گونه‌ای که وقتی مصلحت عمومی اقتضاء کند قیودی را بر این آزادی می‌گذارند. و این مصلحت‌ها به خاطر انگیزه‌های سلامت و امنیت و آداب عمومی است. بیان این آزادی در قرآن و سنت و سخنان خلفاء و فقهاء و اعمال آن‌ها آمده است.

قرآن به گردش و سیر و سفر در روی زمین برای کسب روزی و سفر به اینجا و آنجا بدون مانع امر کرده است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: 10]. «آنگاه که نماز فرا خوانده شد، در زمین پراگنده گردید و از فضل خدا بجویید خدای را بسیار یاد کنید، تا اینکه رستگار شوید».

۱- (مسلم، الصحیح، شماره ۱۵۱۰، ج۲، ص ۱۱۴۸).

۲- (الشیشانی، ۱۴۰۰، ص۲۴).

و همچنین می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولٗا فَٱمۡشُواْ فِی مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦۖ وَإِلَيۡهِ ٱلنُّشُورُ ١٥﴾ [الملک: 15]. «اوست کسی که زمین را برایتان رام گرداند پس در گوشه و کنار آن راه روید و از روزی‌اش (خداوند) بخورید. و [وقوع] رستاخیز در نزد اوست».

همچنان که خداوند متعال مسلمانان را به خاطر طلب آزادی به مهاجرت امر کرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧﴾ [النساء: 97]. «به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است».

همچنان که پیامبرﷺ به سفر برای طلب علم دعوت کرده است و می‌فرماید: «طلب علم کنید هر چند که در چین باشد»[۱].

پیامبرﷺ بر سلامت راه‌ها و رفت و آمد کردن در آن‌ها تأکید می‌کند و می‌فرماید: «شما را از نشستن بر سر راه‌ها برحذر می‌دارم». گفتند: ای رسول خدا! ما جایی جز راه‌ها برای نشستن نداریم که در آن‌ها صحبت کنیم. فرمود: «پس اگر در جایی نشستید، حق آن را نگه دارید». گفتند: ای رسول خدا، حق راه چیست؟ فرمود: «چشم پوشی (نگاه نکردن به دیگران)، اذیت نکردن، جواب دادن به سلام دیگران، امر به معروف، نهی از منکر»[۲].

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، باب۲۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۵/ ۲۳۰۰).

همچنان که امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه ایاس بن سلمه را با مرواریدی به طرف خود کشاند وقتی که او را دید که راه مردم را سد کرده بود، سپس آن را به عنوان هدیه به او داد[۱].

همچنان که فقهاء بیان کرده‌اند که اگر مسلمانی شهادت بدهد که مردی خانه‌اش را بر سر راه مسلمانان بنا کرده است، امام دستور به خراب کردن آن بنا، می‌دهد تا راه به حالت عادی خود باز گردد. و بدیهی است که راه حق تمامی افراد است[۲].

از سفارش‌های خلیفه عمر بن عبدالعزیز رحمه الله این است که ضمانت حق سفر در خارج از کشور وجود داشته باشد و می‌گوید: «دروازه هجرت را برای مسلمانان بگشایید»[۳].

و همچنین می‌گوید: «مردم را فرا خوانید به اینکه با اموالشان در دریا و خشکی به گردش و کسب درآمد بپردازند و میان بندگان خدا و روزی آن‌ها فاصله ایجاد نکنید»[۴].

اسلام موانعی برای آزادی مسافرت و هجرت لازم ندانسته است. چگونه این طور باشد حال آنکه پیامبر اسلام، خود از مکه به مدینه مهاجرت کرد و به اصحابش دستور داد که به حبشه مهاجرت کنند. بلکه ترک سرزمینی که مسلمان در آن احساس ذلت و خواری و ضعف می‌کند واجب است. پس اگر ترک نکرد، گناهکار است. وقتی که به خاطر حفظ دین هجرت کرد خداوند بر این اساس برای وی در جایی که بدان هجرت کرده اگر زنده ماند اسباب راحتی وسعادت را فراهم می‌کند و اگر فوت کرد، اجر وی با خداوند است و فضل عظیمی به وی می‌رسد. چون خداوند وی را مسؤول قرار داده است و می‌فرماید: ﴿۞وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ يَجِدْ فِي ٱلْأَرْضِ مُرَٰغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَن يَخْرُجْ مِنۢ بَيْتِهِۦ مُهَاجِرًا إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ يُدْرِكْهُ ٱلْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ

۱- (العقاد، ۱۹۵۳، ع ۲۵).

۲- (السرخسی، ۱۲۲۵، ج ۳، ص ۶۳).

۳- (خالد، ۱۹۶۹، ص ۲۰۹).

۴- (خالد، ۱۹۶۹، ص ۲۰۹).

ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٠﴾ [النساء: 100]. «و هر کس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی [در زندگی] یابد و کسی که هجرت‌کنان به سوی خداوند و رسول او از خانه‌اش بیرون رود، آن گاه مرگ او را دریابد، پاداشش بر خداوند است و خداوند آمرزنده مهربان است».

حق امنیت؛ ضامن سلامت، شخصیت، آبرو و اموال افراد است و بنابراین تجاوز به آن و تحقیر و عذاب دادن آن جایز نیست خواه این امور از طرف دولت باشد و خواه از طرف افراد، فرقی نمی‌کند[۱].

اسلام برای حمایت از این حق عقوبات بازدارنده ای را وضع کرده است، و بر دولت واجب کرده است که از تجاوز یا آزار آن دفاع کند. چون دولت همان جهتی است که اجرای احکام شرعی مربوط به آن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ بِٱلۡحُرِّ وَٱلۡعَبۡدُ بِٱلۡعَبۡدِ وَٱلۡأُنثَىٰ بِٱلۡأُنثَىٰۚ فَمَنۡ عُفِيَ لَهُۥ مِنۡ أَخِيهِ شَيۡءٞ فَٱتِّبَاعُۢ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيۡهِ بِإِحۡسَٰنٖۗ ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞۗ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿١٧٨﴾ [البقرة: 178]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان قصاص بر شما فرض شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است. پس اگر کسی از ناحیه برادر خود گذشتی شد باید نیک رفتاری شود و پرداخت با نیکی انجام گیرد این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان، پس اگر کسی بعد از آن تجاوز کند او را عذاب دردناکی خواهد بود».

و پیامبرﷺ می‌فرماید: «خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر دیگری حرام است»[۲].

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۳۶۳).

۲- (مسلم، ج۴/ ۲۵۶۴).

برای تحقق این امر اسلام با اوامر و نواهی خود حدودی را تعیین کرده است و برای تجاوز به این حدود عقوباتی را وضع کرده است. بعضی‌ها به عنوان حدود مشخص شده‌اند و بعضی از آن‌ها در دست امیر و امام است که تعزیر می‌باشند[۱].

«فقهاء بر این امر موافق هستند که عقوبات حدودی با رأی و قیاس ثابت نمی‌شوند، بلکه تنها با نص ثابت می‌شوند، و در این امر ضمانت آزادی فردی و امنیت وجود دارد»[۲].

احترام و ارزش مسکن؛ مسکن یکی از نعمت‌هایی است که خداوند به انسان بخشیده است و به وسیله آن بر انسان منت گذارده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا﴾ [النحل: 80]. «خدا است که خانه هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است».

شریعت اسلامی حرمت این مسکن را مطابق سه امر بر عهده گرفته است که عبارتند از:

الف) حق هر فردی است که در منزلی سکنی گزیند.

ب) ارزش و جایگاه این مسکن که برای دیگران حرام می‌باشد.

ج) جاسوسی کردن مسکن و دزدی لوازم آن و بی‌احترامی به رازهای آن ممنوع است.

در مورد حق مسکن، اسلام فراوان کردن خانه‌ها را برای تمامی افراد جامعه بر دولت واجب کرده است، پس افراد حق دارند که خانه مستقل داشته باشند، و کسی که نمی‌تواند وظیفه دولت است که مسکن مناسب برای او تهیه کند[۳].

۱- (ابن تیمیه، ۱۳۸۷، ص۶۶- ۶۵).

۲- (ابو زهرة، ۱۹۸۷، ص۱۰۶).

۳- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۳۷۱).

در این مورد ابن حزم می‌گوید: «بر ثروتمندان هر شهری واجب است که به فقرای آنجا رسیدگی کنند و اگر زکات و سایر اموال مسلمانان به آن‌ها نمی‌رسد، آنان را یاری دهند تا نیرو بگیرند، و از غذایی که ضروری است به آن‌ها بدهند و در تابستان و زمستان به آن‌ها لباس مناسب بدهند و برای آنان مسکنی فراهم کنند تا از باران و گرما و آفتاب و چشمان عابران در امان بمانند»[۱].

اگر کسانی وجود دارند که پناهگاهی ندارند و در عین حال بعضی از مردم هستند خانه‌هایی مازاد بر خود دارند، وظیفه حاکم است که این‌ها را به زور در این خانه‌ها اسکان بدهند[۲].

و این‌ها فقط به خاطر اهمیت مسکن است. چون مسکن محافظ کرامت انسان است و وی را از سرما و باران زمستان و گرما و آفتاب تابستان حفظ می‌کند و مسکن محل اسرار و جای استراحت و پوشاننده عورت شخص است تا کسی از آن مطلع نشود. حرام بودن مسکن، اسلام مسکن را با حصار حمایتی احاطه کرده است به گونه‌ای که برای هیچ کس جایز نیست که بدون اجازه صاحبش وارد آن خانه شود. هر چند که خود حاکم باشد. چه برسد به تجاوز و تجسس خانگی.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٢٧ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدٗا فَلَا تَدۡخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤۡذَنَ لَكُمۡۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ٢٨﴾ [النور: 27-28]. «ای مؤمنان، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید مگر آنکه اجازه گیرید و بر اهل آن [خانه] سلام گویید. این برایتان بهتر است، باشد که پند پذیرید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید بدانجاها داخل نشوید تا به شما

۱- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۶، ص ۱۵۶).

۲- (ابن تیمیة، ۱۳۳۳، ص ۵۳).

اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما گفتند: برگردید، پس برگردید. این برایتان پاک‌تر می‌باشد، خدا بسی آگاه از کارهایی است که می‌کنید».

این امر در آیات کریمه قرآن برای هر شخص بیگانه‌ای الزامی است که بدون اذن وارد هیچ خانه‌ای نشود و مهم نیست که صفت شخص چگونه باشد. بلکه این حرام بودن ورود به خانه بدون اجازه حتی به کودکان و خادمانی که اهل خانه هستند نیز تجاوز کرده است.

چون مردم بیشتر وقتشان دوست دارند که در خانه راحت باشند و چیزی را روی خود می‌آندازند که دوست ندارند دیگران از آن آگاه بشوند، و در این حال فرزندان یا خدمتکارشان وارد می‌شود و این فقط برای بیان نیکویی ادب و حفظ کرامت انسان و حیا و عفت انسان است که اخلاق اسلام می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَـٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَـٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَـٰثُ عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَـٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٥٨﴾ [النور: 58]. «ای مؤمنان، ملک یمین‌هایتان و کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند، باید سه نوبت از شما اجازه گیرند، پیش از نماز صبح و هنگامی از نیمروز که لباس‌هایتان را در می‌آورید و پس از نماز عشا. [این] سه نوبت برایتان [اوقات] خلوت است. پس از آن‌ها بر شما و بر آنان هیچ گناهی نیست چرا که پیرامون شما در گردشند. [و] بر همدیگر [وارد می‌شوید]. خداوند آیات [خود] را بدینسان برایتان روشن می‌سازد. و خداوند دانای فرزانه است».

حرام بودن مسکن شامل عدم سلطه و تجاوز به آن و یا خراب کردن آنجا به زور نیز می‌شود، حتی اگر به خاطر مصلحتی عمومی باشد جز با رضایت مالک درست نیست و باید آن را با جای دیگری تعویض کرد. چون داشتن پناهگاه و حفاظ ضروری است. عمر بن خطاب رضی الله عنه به بازگرداندن قسمتی از منزل یکی از مصریان که عمرو بن عاص رضی الله عنه والی

مصر آن را گرفته و به مسجد متصل کرده بود، دستور داده است. همچنان که عمر بن عبدالعزیز رحمه الله مثل این عمل را انجام داده است وقتی که به بازگرداندن خانه‌ای به مالکش دستور داده بود که والی شام بوده است که بر آن خانه چیره شده و آن را به مسجد اموی ضمیمه کرده بود[۱].

جاسوسی خانگی ممنوع است: اسلام جاسوسی و دزدی خانه‌ها را حرام اعلام کرده است. چون عورت‌های مردم ظاهر می‌شود و باعث بی‌احترامی به کرامت انسان و خدشه دار کردن حیا و آبروی وی می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ﴾ [الحجرات: 12]. «و جاسوسی و پرده‌دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید». تجسس حتی اگر به خاطر هدف مشروعی باشد، مباح نیست. چون در اسلام هماهنگی اهداف با وسایل و ابزار رسیدن به آن‌ها واجب است. پس اگر هدف مشروع است بایستی که وسیله دستیابی به آن نیز مشروع باشد، و این گونه نیست که گفته می‌شود: هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه گروهی را که در خانه‌هایشان به می‌خوارگی معتاد شده بودند محاصره کرد و بدون اجازه وارد حیاط آن‌ها شد و گناهشان را آشکار کرد. و با این سخن آن‌ها مواجه شد: ای امیر المومنین ما یک بار معصیت خداوند را انجام دادیم حال آنکه شما سه بار معصیت کرده‌ای. خداوند می‌فرماید: «جاسوسی نکنید». حال آنکه شما جاسوسی کرده‌اید، و خداوند می‌فرماید: «از در خانه‌ها وارد شوید». حال آنکه شما از دیوار بالا آمده‌اید، و از آن پایین آمدید. و خداوند می‌فرماید: «وارد خانه‌ای غیر از خانه خودتان نشوید. تا وقتی که با آن آشنا نشده اید و بر اهل آن سلام نداده‌اید». و شما این کار را نکردی. پس عمر رضی الله عنه به خاطر تأکید بر حرام بودن مسکن آن‌ها را بخشید.

۱- (خالد، ۱۹۶۹، ص۱۹۵).

پس خلیفه عقوبت مجرم را به خاطر بطلان اقدامات دستگیری و محاصره حیاط منزل و ورود بدون اجازه، بخشید که این امور مخالف اصول شریعت هستند که بخشش عقوبت بر آن‌ها مترتب شود[۱].

اسلام پای را از این فراتر گذاشته و به محاصره منزل با حصار حمایتی کفایت نکرده است به خاطر تجاوز و ورود به منزل با زور و تصرف بدون حق حرام است، بلکه تلاش برای دزدانه نگاه کردن از شکاف و سوراخ‌های در، برای فاش کردن اسرار آن‌ها و آشکار ساختن عورت‌هایشان را حرام ساخته است. و کاشتن دوربین‌های مدار بسته برای عکس گرفتن یا برای فیلم تلویزیونی یا ویدئویی یا سینمایی و... نیز حرام است. و در این مورد روایت شده است که: بادیه نشینی نزد درِ خانه پیامبرﷺ آمد و چشمش را به شکاف در دوخت. و پیامبرﷺ چشمش به او افتاد سپس چوب تیزی را برداشت و آن را در شکاف در فرو برد و چشم وی را زخمی کرد و سپس فرمود: «اگر می‌دانستم که تو مرا می‌پایی آن را در چشمانت فرو می‌بردم»[۲].

درباره حق سری بودن نامه ها؛ اسلام بر این حق و تمام حقوقی که خصوصیات اشخاص در آن موجود است، تأکید کرده است، و این حق شامل انواع مکاتبه‌ها و نامه‌های پستی، برقی، فاکس، تلکس و همچنین مکالمه‌های تلفنی می‌شود، و اسلام از جاسوسی نهی کرده است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجَسَّسُواْ﴾ جاسوسی نکنید. تجسس، یعنی آگاهی پیدا کردن از اسرار شخصی بدون اینکه خود بداند. و این حرکت بعد از شک و گمان ایجاد می‌شود و درآغاز برای کشف عورت و آگاهی پیدا کردن از چیزهای بد بوده است. در حقیقت تمامی نامه‌ها و مکالمه‌های اشخاص وقتی نخواهند که کسی از آن‌ها باخبر شود، در حکم سری و محرمانه هستند. پس باخبر شدن از آن‌ها بدون

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۳۷۴).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۱۲/ ۲۴۳).

اجازه فاش کردن اسرار است که مساوی حرام بودن خانه‌ها می‌باشد، و از قدیم گفته‌اند: «نامه‌ها مانند زنان عورت دارند».

در داستان بادیه نشین و دزدانه نگاه کردن وی به خانه پیامبرﷺ دیدیم که چگونه چشم وی را زخمی کرد و نزدیک بود که او را کورکند، و این دلیل حرام بودن آگاهی از خصوصیات اشخاص و خانه‌های آنان است و فرقی نمی‌کند که این آگاهی از طریق چشم باشد یا از طریق شنیدن باشد. این یک نوع دزدی است که از دزدی اموال بدتر می‌باشد. چون این امر باعث می‌شود که انسان نتواند به حق شخصی خود بپردازد و باعث بی‌حرمتی به کرامت و آزادی فکر و فاش کردن اسرار می‌شود.

اسلام از ناحیه اخلاقی با این عمل زشت، مخالفت می‌کند تا قلب‌ها را از امثال این توجهات پست و دنبال کردن عورت دیگران و کشف زشتی‌های آنان پاک کند. تا در نظافت اخلاق و نظافت قلب‌ها مطابق اهداف اسلام باشد. چگونه این طور نباشد، حال آنکه اسلام دین پاکی و محبت است.

تلاش برای کشف عورت‌ها و اسرار مردم انگیزه ای برای فاسد و منحرف کردن آن‌هاست. پیامبرﷺ می‌فرماید: «اگر عورت‌های مردم را دنبال کنید آن‌ها را منحرف می‌کنی یا نزدیک است که آن‌ها را منحرف کنی»[۱].

آنچه که در مورد کشف سری بودن نامه‌ها وجود دارد، در کشف عورت و زشتی‌ها نیز وجود دارد پس اسلام اجر و ثوابی را برای کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند قرار داده است، مثل اینکه شخص زنده به گور شده‌ای را از قبر زنده کند. و این هنگامی است که ما عقوبت کسی که دیگری را زنده به گور می‌کند می‌دانیم. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که عورت مؤمنی را بپوشاند گویی که شخص زنده به گور شده‌ای را از قبرش زنده

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲۴۸، ابوداود، ۱۳۷۲، شماره۴/ ۲۷۲، ۴۸۸۸).

می‌کند»[۱]. پس عقوبت کسی که سعی می‌کند عورت مردم را کشف کند و بدون اجازه و اطلاع آن‌ها از رازهای آن‌ها سر در بیاورد، چگونه است؟.

۳-۳-۱-۲- آزادی عقیده:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ﴾ [البقرة: 256]. «اجبار و اکراهی در دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است».

آزادی عقیده، اولین حقوق انسان است که وصف انسان بدان درست است. پس کسی که آزادی عقیده را از انسان سلب کند در حقیقت انسانیت وی را از او سلب کرده است.

و در اصل آزادی عقیده تکریم خداوند نسبت به انسان و اراده و فکر و احساس وی تجلی پیدا می‌کند و کار انسان را به خود واگذاشته است تا هدایت یابد یا گمراه شود، و در داشتن اعتقاد آزاد است و بازتاب عمل وی به خودش بر می‌گردد و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های آزادی انسان به شمار می‌رود[۲].

ایمان صحیحی که نزد خداوند قابل قبول باشد، فرزند بیداری عقل و رضایت قلب است، چون اسلام نیازی به منافق ندارد. پس خیر و برکتی در دینی که از روی اجبار باشد، وجود ندارد. و در حقیقت اسلام به مردم آزادی بخشیده است و خود را در دایره این مفهوم بدون اجبار به آن‌ها عرضه داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ﴾ [الكهف: 29]. «بگو: حق از سوی پروردگارتان است پس هر کس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس که می‌خواهد کافر شود».

۱- (احمد، المسند، ۴/ ۱۵۳، البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۸/ ۳۳۱).

۲- (قطب، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۹۱).

بنابراین دعوت به اسلام با خشنودی و دلیل عقلی است. ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ﴾ [یوسف: 108]. «بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم».

و بدون اکراه می‌باشد، ولی در مقابل وقتی که مورد آزمایش قرار گیرد، حق دارد که با قوت از عقیده خود دفاع کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ﴾ [الحج: 39-40]. «اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است، و خداوند تواناست بر این که ایشان را همکاری کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند، پروردگار ما خداست».

نظامی که با شمشیر از آزادی عقیده دفاع می‌کند به طور آشکار بر تمجید این آزادی دلالت می‌کند و آن را بر عهده مردم گذاشته است و آن را در گرانبهاترین مکان از اصول و مبادی این نظام قرار داده است[۱].

شریعت اسلام به انسانی اجازه نمی‌دهد که به چیزی ایمان بیاورد مگر اینکه قبل از آن فکر کرده باشد و تعقل ورزیده باشد. بنابراین خداوند متعال کسانی را که بدون هوشیاری و تفکر از عقاید دیگران تقلید می‌کنند، سرزنش کرده است. و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ [البقرة: 170]. «و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۳).

می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند. (باز هم پیروی می‌کنند)».

شریعت اسلامی اسلوب عملی را برای حمایت و دفاع از آزادی عقیده برگزیده است که این اسلوب شامل دو روش است[۱]:

۱- اجبار و الزام مردم به احترام حقوق دیگران در اعتقادی که دارند. پس برای کسی جایز نیست که دیگری را مجبور به پذیرش عقیده‌ای یا ترک عقیده دیگر بکند.

۲- صاحب عقیده را مجبور می‌کند که بر اساس حمایت از عقیده خود عمل کند و دیدگاه منفی نسبت به عقیده خود نداشته باشد. وقتی که نتوانست از عقیده خود حمایت کند لازم است که اگر بتواند از آن شهر مهاجرت کند. اما وقتی که نتواند مهاجرت کند خداوند به اندازه توانایی بر او تکلیف نمی‌کند و این قرآن کریم است که صراحتاً بر آن تاکید می‌کند که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧ إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةٗ وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلٗا ٩٨ فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوّٗا غَفُورٗا ٩٩﴾ [النساء:97-99].

«به راستی کسانی که فرشتگان جان آنان را می‌گیرند در حالی که آنان نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [فرشتگان] گویند: در چه حالی بودید؟ [در پاسخ] گویند: در زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا فراخ نبود تا در آن هجرت کنید؟ این گروه جایگاهشان جهنّم است و بد جایی است. مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند در گذرد و خداوند بسی عفو کننده و آمرزنده است».

۱- (عودة، د. ت، ج ۱، ص۳۲- ۳۱)

آزادی عقیده در اسلام در سیطره هیچ کس نیست. منزلت و ارزش وی هر چه می‌خواهد باشد حتی اگر این شخص یکی از والدین باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ﴾ [لقمان: 15]. «هرگاه آن دو، (والدین) تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته ای رفتار کن».

اسلام آزادی مباحثه دینی که به حقیقت منجر بشود، و مناظره دلیل به دلیل را قبول کرده است و از اینجا عقیده‌ای به دست می‌آید که از رضایت عقل آزاد و کامل سرچشمه گرفته است.

به همین دلیل خداوند متعال رسولان را به عنوان مژده دهنده و ترساننده فرستاده است تا بعد از این برای مردم حجت و دلیلی باقی نماند. و کسی که هلاک می‌شود با دلیل هلاک می‌شود و کسی که زنده می‌شود با دلیل زنده می‌شود. مسیر آنان در دعوت به خداوند با بصیرت و از طریق وسایل قانع کننده و دلایل قاطع می‌باشد.

این ابرنام ﷺ است که در ادعای الوهیت بشر را با دلیل و برهان باطل می‌کند و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ [البقرة: 258]. «آیا باخبری از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد. و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند».

و این موسی و هارون علیهما السلام هستند که در برابر یکی از بزرگ‌ترین ظالمان روی زمین ایستاده‌اند که این ظالم کارش به جایی رسیده است که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کند و با وجود این دلیل و برهان می‌آورد. و خداوند متعال موسی و هارون را به نرمی سخن گفتن با او امر می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ [طه:44]. «پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید یاد کند و بهراسد».

و تعدادی مجادله کننده در مورد حضرت عیسی علیه السلام، پیامبر ﷺ را به مباهله فرا خواندند و بر دروغگو لعنت می‌فرستادند. و پیامبر ﷺ ادعا نمی‌کرد که او راستگو و دیگری دروغ می‌گوید با وجود اینکه از راست بودن آنچه که می‌گوید مطمئن بود و با بهترین شیوه مجادله می‌کرد که مصداق این کلام خداوند باشد: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [النحل:125]. «و با ایشان به شیوه هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

اسلام اظهار و بیان نشانه‌های دین و ابلاغ رسالت را بر مسلمانان واجب کرده است. چون تمامی مردم از دیدگاه اسلامی، امت دعوت هستند و کسانی که به این دعوت پاسخ مثبت داده‌اند، امت اجابت هستند که همان امت اسلام می‌باشند.

اسلام آزادی انجام مناسک دینی مخالفان را تأمین کرده است. و پیامبر ﷺ برای تحقق این آزادی و در مسجد خود زیباترین مثال را در زندگی عملی خود می‌زند. هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر ﷺ آمدند. پیامبر ﷺ آن‌ها را به مسجد فرستاد و اجازه داد که در آنجا نمازشان را بخوانند. آن‌ها در گوشه‌ای از مسجد مناسک دینی خود را به جای می‌آوردند و رسول الله و مسلمانان در گوشه دیگر مسجد نماز می‌خواندند[۱].

اسلام طبق روال خود برای هر کدام از حقوق قانون و ضابطه‌ای وضع می‌کند به گونه‌ای که هر کاری وقتی از حد خود فراتر رفت به ضد آن تبدیل می‌شود، و آزادی نیز اگر از حد خود فراتر برود به ضد آن که آشوب و هرج و مرج است، تبدیل می‌شود.

۱- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۶۲۹).

اسلام در سازش با دیگر معتقدان میان اهل کتاب و مشرکین فرق قائل شده است. اهل کتاب همان صاحبان دین‌های پیشین یهود و مسیح هستند به گونه‌ای که دین آن‌ها در اصل صحیح بوده که به توحید دعوت می‌کرده است و قبل از اینکه دچار تحریف شده باشند که مصداق این کلام خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿۞شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ١٣﴾ [الشوری: 13]. «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است، و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم. دین را پابر جا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند».

آنچه که به حقوق اهل کتاب مربوط می‌شود این است که آن‌ها می‌توانند شعائر و مناسک دینی خود را همچنان که بیان کردیم اظهار کنند، و این در صورتی است که منجر به فتنه یا آشوب و هرج ومرج نشود و این‌ها بجز در اوقات نماز در هر ساعت از شب و روز که بخواهند می‌توانند ناقوس خود را به صدا در بیاورند[1].

اما آنچه که به حقوق مشرکین مربوط می‌شود و آن‌ها کسانی هستند که غیر خدا را می‌پرستند و ملحد می‌باشند، اسلام تعامل با آن‌ها را جز به اندازه نیاز و بر طرف شدن ضرورت توسعه نمی‌دهد، همچنان که در صدر اسلام با کسانی که تازه ایمان آورده بودند رفتار می‌شد.

۱- (ابویوسف، الخراج، ص ۱۴۶).

چون شرک مخالف نظام اجتماعی و نظام عمومی اسلام است. و صاحب عقیده مخالف در اسلام، وقتی که عقیده‌اش را در درون خود پنهان بدارد از طرف اسلام ضرر و رنجشی به او نمی‌رسد. اما وقتی که کفر خود را اظهار کند و آشکارا به آن دعوت کند یا به عقاید مسلمانان طعنه بزند، یا قول یا عمل منافی اسلام را اظهار کند، حربی شناخته می‌شود. و بر اساس این وصف با وی برخورد می‌شود. چون آزادی هر فردی بستگی به آزادی دیگری دارد. مخصوصاً احترام عقیده ملتی که در سایه شریعت و مناسک دینی و عبادات آن زندگی می‌کنند[1].

اما جنگ در اسلام بر ضد کسانی است که مانع رسیدن دعوت می‌شوند، و ادعای اینکه اسلام با شمشیر انتشار پیدا کرد، ادعای باطلی است. چون مسلمانان در فتوحات خود طرف مقابل را میان سه امر ترتیبی مخیر می‌کردند که عبارتند از: اسلام آوردن، که در صورت اجابت به آن هر آنچه که مال مسلمانان بود برای آنان نیز می‌بود و هر آنچه که علیه مسلمانان بود، علیه آنان نیز می‌بود. اگر اسلام نیاوردند، جزیه می‌دادند و این جزیه در برابر حمایت دولت اسلامی از آن‌ها می‌بود. چون آن‌ها مکلف به وظیفه جنگ و جهاد در صف مسلمانان نبودند. پس اگر از جزیه نیز سر باز زدند، باید جنگ می‌کردند. تا دعوت به تمامی مردم برسد، پس کسی که خواست اسلام می‌آورد و کسی که نخواست بر دین خود باقی می‌ماند. همراه با اینکه باید جزیه پرداخت کند همچنان که مسلمانان زکات پرداخت می‌کنند. در این مورد روایت شده است که قتیبه بن مسلم باهلی بعضی از سرزمین‌های سمرقند را فتح کرد، و آن‌ها را میان اسلام یا معاهده یا جنگ مخیر نکرد. اهل این سرزمین‌ها به حاکم عادل عمر بن عبدالعزیز شکایت کردند که قتیبه آن‌ها را مخیر نکرده تا سرنوشت خود را خود تعیین کنند. خلیفه این شکایت را پیش قاضی فرستاد تا بررسی کند، پس معلوم شد که شکایت درست است و این ادعا راست است. پس به لشکر مسلمانان نوشت که از آن سرزمین خارج شوند و به خیمه‌های نظامی خود

۱- (رضا،۱۳۴۶، ج ۱۱، ص۱۴۰- ۱۳۹).

باز گردند و آن‌ها را میان این امور سه گانه مخیر کنند تا سرنوشت خود را برگزینند و آنان عهد و جزیه را پذیرفتند، و بعضی نیز اسلام را به عنوان دین خود برگزیدند[۱].

جنگ در دفع ظلم و پرهیز از فتنه و دفاع از عقیده و جان و وطن است.

بحث آزادی عقیده را با این سؤال خاتمه می‌دهیم:

آیا اسلام آزادی مرتد شدن از آن را مباح کرده است؟

یا به عبارت دیگر با وضوح بیشتر:

آیا اسلام آزادی خروج بر علیه آن را مباح دانسته است؟

اسلام یک عقیده صرف قلبی و تفکر خالی نیست بلکه رفتار اجتماعی و واقعیت عملی مطابق با واقعیت زندگی است، و مطابق با تمام فعالیت‌های آشکار و پنهان انسان است. بر این اساس یک نظام اجتماعی است، و ارتداد خروج از این نظام و علیه آن است که در صورت مباح بودن ارتداد دنیا تبدیل به بی‌بندوباری پر هرج و مرجی به اسم آزادی می‌شود که هیچ مهار و افساری ندارد. همچنان که می‌دانیم اسلام هیچ کس را مجبور به پذیرفتن آن نکرده است. و ارتداد به معنی دورویی در رفتار و سلوک است و به نظام عمومی امت خلل وارد می‌کند.

«اسلام با مردمانی مواجه می‌شود که با نیرنگ و فریب وارد آن می‌شوند و با ضرر زدن به آن از آن بیرون می‌روند.آیا از دینی که طبیعتاً یک عقیده قلبی و شریعت اجتماعی است انتظار می‌رود که در مقابل این رفتار، جاهلانه عمل کند؟ هرگز چنین نیست»[۲].

در حقیقت دشمنان اسلام از یهودیان گذشته سعی کرده‌اند که با این روش سخت، این دین را بدنام کنند تا در صفوف جماعت نو مسلمانان آشوب ایجاد کنند. و قرآن این روش آنان را ثبت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۹۱).

۲- (الغزالی، د. ت، چاپ ۱، ص ۱).

ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَا تُؤۡمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمۡ قُلۡ إِنَّ ٱلۡهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤۡتَىٰٓ أَحَدٞ مِّثۡلَ مَآ أُوتِيتُمۡ أَوۡ يُحَآجُّوكُمۡ عِندَ رَبِّكُمۡۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴿٧٣﴾ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ [آل عمران: 72-74]. «جمعی از اهل کتاب گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید. تا شاید برگردند. و باور نکنید مگر به کسی که پیروی از آئین شما کرده باشد، بگو: بی‌گمان هدایت، هدایت خدا است اینکه به کسی همان چیزی داده شود که به شما داده شده است و اینکه دیگران بتوانند در پیشگاه پروردگارتان با شما به داوری بنشینند و اقامه حجت کنند. بگو: فضل و بزرگی در دست خدا است و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد. و خداوند (عطاء و نعمتش) فراخ و آگاه است. هر کس را که بخواهد به رحمت خود مخصوص می‌گرداند. خداوند دارای فضل عظیم و لطف عمیم است».

خیلی به ندرت پیش می‌آید که ارتداد یک امر قلبی باشد و در رفتار واقعی شخص ظاهر نگردد، و اگر چنین می‌بود کسی آن را احساس نمی‌کرد. ولی غالباً ارتداد رفتارهای عملی است که از شخص مرتد از عقیده و شریعت و روش اسلام سر می‌زند تا به وسیله آن بنیان دولت اسلامی را نابود کند. «بنابراین بسیاری از جرم‌هایی که مترادف و همسان ارتداد هستند. جرم و خیانت بزرگی هستند که مقاومت در برابر آن‌ها واجب مقدسی است»[1].

۳-۳-۱-۳- آزادی فکر و اندیشه:

آزادی فکر یکی از مهم‌ترین آزادی‌های اساسی به شمار می‌رود. که واجب است انسان از آن برخوردار باشد. چون فکر گرانبهاترین موهبت‌های انسانی است و ابزاری برای کسب علم و دانش و معرفت و حکمت می‌باشد. همچنین ابزاری است که از آن به آزادی

۱- (الغزالی، د. ت، چاپ ۱، ص ۱۰۳).

اراده انسان تعبیر می‌شود و شخص را قادر می‌سازد که میان فضیلت و رذیلت، خیر و شر تمییز قائل شود. بنابراین آزادی فکر «بر طبق ضوابط» در هر عصری نشان مدنیت آن عصر و تمدن و رشد و تعالی افراد می‌باشد. در همان حال مقید و منحصر کردن این آزادی سبب انحطاط آن عصر و رواج جهل و نادانی در آن عصر و افراد آن عصر می‌شود[۱].

فکر ثمره و نتیجه عقل است. و اصلاح نظر همان ثمره‌ای است که فکر و سپس عقل سالم به دست می‌آورد. فکر سالم مبتنی بر بینش درست و استدلال محکم به نظر روشنفکرانه منتج می‌شود. و این همان چیزی است که اعلام و اظهار آن ممکن است. و این نظر تا زمانی که با دلیل قطعی نشده باشد درخشان و روشنفگر نیست و در آن فایده‌ای برای مردم وجود ندارد. کسی که در آیات قرآن کریم دقت می‌کند بسیاری از آیات را می‌یابد که به کلمات یعقلون، یعلمون، یتفکرون، یتدبرون منتهی می‌شوند. و همچنین آیاتی را می‌یابد که به نگریستن در ملکوت آسمان‌ها و زمین و تدبر و تفکر در آن‌ها دعوت می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأعراف: 185]. «آیا آنان به ملک آسمان‌ها و زمین و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند؟».

تنها چیزی که اسلام فکر کردن در مورد آن را منع کرده است، تأمل در ذات خداوند می‌باشد. چون عقل‌های کوتاه انسان‌ها به ذات خداوند نمی‌رسد. هر نوع توجیهی از طرف نیروهای فکری در مورد امثال چنین موضوعی ضایع کردن نیروهای انسانی در چیزی بی‌فایده به شمار می‌رود. آثار خداوند بر روی هستی عقل را بی‌نیاز از فکر کردن در مورد ذات خداوند می‌کند[۲].

۱- (الفار، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۶۱).

۲- (عثمان، د. ت، ص۶۴).

اسلام، غیر از این مورد، عقل را به تفکر و تأمل بدون مرز دعوت می‌کند که این کلام خداوند آن را تأیید می‌کند که می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ ۝٢١٩ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۗ﴾ [البقرة: 219-220]. «این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید بیندیشید در دنیا و آخرت».

وقتی اسلام به آزادی فکر دعوت می‌کند، آزادی اندیشه و انواع مختلف آزادی مثل آزادی بیان و آزادی عمل نیز تابع آن است. چیزی که اسلام آن را حرام کرده است، دعوت بر ضد دین و اخلاق می‌باشد. مانند دعوت به کفر و الحاد و زندیقی یا خوب جلوه دادن گناهان و پستی‌ها.

در این مورد شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «آزادی بیان عبارت است از بیان کردن نظر و اعتقاد تا حدودی که شریعت به آن اجازه داده است»[۱].

اسلام بر این نکته تأکید می‌کند که جامعه‌ای به دور از پلیدی وجود داشته باشد. بلکه باید پلیدی از انظار مردم پنهان بماند بنابراین تشویق کرده است که رذیلت‌ها و پستی‌ها اعلام نشود بلکه پنهان بماند، ولی فضیلت‌ها باید اعلام بشود و مخفی نماند. پوشیدنی‌های یک جرم نباید برای مردم آشکار شود و هیچ جرمی جز همراه عقوبت آن نباید ظاهر شود. چون اعلام جرم به تنهایی و بدون ذکر عقاب آن فضای جامعه را فاسد می‌کند و انسان‌های شرور را جری می‌کند بسیاری از جرم‌هایی که اتفاق می‌افتند، از جرم‌هایی است که اعلام شده‌اند پس جرم دومی تابع جرم اولی است. و بسیاری از مجرمان تازه کار جرمی را که انجام داده‌اند بیان می‌کنند که چگونه یاد گرفته‌اند و از یک نشریه یا رادیوی معلوم یا نامعلوم آن را اعلام می‌کند[۲].

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص۱۳۳).

۲- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۰۳-۱۰۲).

پیامبرﷺ بیان حق در هر شرایطی را تشویق کرده است. و انسان به خاطر خدا نباید از سرزنش هیچ ملامتگری بهراسد. چون پیامبرﷺ فرموده است: «از جمله بزرگ‌ترین جهادها بیان حق در پیش سلطان و حاکم ظالم است»[۱].

در غزوه بدر کبری و درآغاز درگیری میان اسلام و کفر، پیامبرﷺ مکانی را برای محل جنگ انتخاب کرد و فکر کرد که جای مناسبی است. با وجود اینکه پیامبرﷺ در میان امت خود از احترام و ارزش خاصی برخوردار بود و او متصل به وحی بود، اسلام زمینه نظرخواهی و مناقشه را گشوده است. به گونه‌ای که یکی از اصحاب به نام حباب بن منذر بن جموح رضی الله عنه در نهایت ادب و احترام و با میل شدید به مصلحت عالی اسلام، بلند شد و گفت: آیا این جایی که برگزیده ای از طرف خداوند انتخاب شده است که ما حق تغییر آن را نداشته باشیم یا رأی و نظر خود و حیله جنگی است؟ پیامبرﷺ فرمود: «آری نظر خودم و استراتژی جنگی می‌باشد».

حباب گفت: ای رسول خدا! اینجا مکان مناسبی نیست. مردم را بردار تا نزدیک چاههای بدر برسیم. سپس منبع آب پشت سر ما قرار می‌گیرد پس ما از آب می‌نوشیم و کافران نمی‌توانند بنوشند، و پیامبرﷺ به این صحابی سرباز قهرمان و مخلص جواب مثبت داد[۲].

در غزوه احزاب پیامبرﷺ به رأی سلمان فارسی رضی الله عنه در حفر خندق عمل کرد[۳].

شخص مجتهد وقتی نظرش موافق حقیقت در آمد دو اجر دارد و اگر موافق نبود یک اجر می‌برد.

در غزوه بنی قریظه پیامبرﷺ فرمود: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، نماز عصر را جز در بنی قریظه نمی‌خواند»[۱].

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، شماره ۲/ ۳۶۷).

۲- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۱۷۵).

۳- (ابن قیم، ۱۳۹۹، ج ۳، ص ۲۷۱).

بعضی از آن‌ها گفتند: نماز را باید در بنی قریظه بخوانیم هر چند که وقت نماز عصر سپری شده باشد و بعضی دیگر گفتند: منظور پیامبرﷺ سرعت و عجله کردن بوده است و در راه نماز خواندند. و عمل این دو گروه به پیامبرﷺ رسید و پیامبر هر کدام از این‌ها را بر اساس اجتهاد و رأی خودشان و دانست و آن را صحیح دانست.

آزادی اندیشه در اسلام تنها به معنای مباح بودن نشر و پخش این اندیشه نیست بلکه فراتر از این به معنای فرض می‌باشد که این نظر را در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر انتشار بدهد. و این امر اصلی است که اسلام آن را بیان داشته است و آن را یکی از ویژگی‌های امت قرار داده است و توسط آن جای برتری را اشغال می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و به خدا ایمان دارید».

در اصل واجب بودن رأی نوعی مسؤولیت اجتماعی است و مادامی که نفع عمومی داشته باشد و منجر به مفسده بزرگ‌تری نشود واجبی اسلامی است. صاحب رأی و اندیشه قدرتی دارد که می‌تواند به تنهایی آن را فرض کند. «کسی از شما اگر امر منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر بدهد و اگر نتوانست با قلبش آن را تغییر بدهد، و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است»[۲].

رأی و نظر خود را محکم اعلام کردن یکی از صفات جامعه مسلمانان است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند».

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱/ ۳۲۱).

۲- (مسلم، الصحیح، ج۱/ ۶۹).

بلکه عدم اعتراض به منکر یعنی بی‌احساس بودن نسبت به آن و بدتر شدن فساد و رواج آن. و این نشانه هلاک امت‌ها و نابودی ملت‌ها و دوری از رحمت خداوند است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائدة: 78-79]. «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حد می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. و چه کار بدی می‌کردند!».

حال آنکه واجب است که آزادی اندیشه را به عنوان وسیله‌ای برای دعوت‌های مخرب و مذاهب منحرف بر نگزینیم و عقل‌های مردم را تباه نکنیم به گونه‌ای که هر چیز باطل و چرندی را به بهانه اینکه آزادی بیان است میان آن‌ها رواج بدهیم. بلکه واجب است که در ایجاد رأی عمومی و بهتر و روشنگر که اساس آن علم و مسؤولیت کلمه باشد بکوشیم. تا این کلام خداوند را محقق کنیم که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36]. «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جویی از آن قرار می‌گیرد».

۳-۳-۲- حق عمل:

در اسلام هر عملی که به خاطر رضای خداوند باشد، عبادت است بنابراین اسلام بیکاری را نمی‌شناسد و آن را بیان نکرده است. تمامی انبیاء همگی کار کرده‌اند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند هیچ نبی ای را نفرستاده است که چوپانی نکرده باشد. گفتند: و شما

ای رسول الله، فرمود: من طبق یک بیست و چهارم گوسفندان برای اهل مکه چوپانی کرده‌ام»[۱].

پاک‌ترین و بهترین کسب و کار آن است که انسان از آن بخورد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «هیچکس تا به حال غذایی بهتر از غذای کسی که از عمل خودش می‌خورد، نخورده است. و داود نبی خداوند از دسترنج خود می‌خورد»[۲].

ویژگی برترﷺ این بود که از دسترنج خود می‌خورد چون از یک طرف او نبی بود که مثل یک پادشاه بود و پادشاهان به طور طبیعی نیازی ندارند که از دسترنج خود بخورند، حال آنکهﷺ می‌خورد.

بلکه اسلام مرتبه کار را بالا برده است یعنی آن را همراه نوعی از جهات ذکر می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [المزمل: 20]. «گروهی دیگر برای جستجوی روزی و بدست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند، و دسته دیگر در راه خدا می‌جنگند».

روایت شده است که مردی از کنار پیامبرﷺ می‌گذشت و اصحاب پیامبرﷺ نشاط و فعالیت وی را دیدند و گفتند: «ای رسول خدا اگر این فعالیت در راه خدا بود، پیامبرﷺ فرمود؛ «اگر برای تأمین مخارج فرزند کوچکش بیرون بیاید، در راه خداست، اگر برای تأمین هزینه پدر و مادر پیرش بیرون بیاید، در راه خدا است و اگر برای تأمین هزینه خود بیرون بیاید تا آن را سالم نگه دارد، در راه خداست. ولی اگر برای ریا و فخر فروشی بیرون بیاید در راه شیطان است»[۳].

۱- (البخاری، ۱۳۸، ج ۲/ ۷۸۹).

۲- (البخاری، ج۲/ ۷۳۰).

۳- (الطبرانی، المعجم الکبیر، ۱۹/ ۲۹، الصغیر۲/ ۶۰).

از طرف دیگر کار اگر به قصد رضای خدا باشد عبادت است و بعضی از گناهان را می‌پوشاند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «بعضی از گناهان هستند که هیچ چیزی بجز تلاش برای کسب در آمد و معیشت، آن‌ها را نمی‌پوشاند»[۱].

در مفهوم اسلامی عبادت به معنای عام آن به برپایی یک نظام اجتماعی می‌انجامد، علاوه بر این عبادت مراسمی است که باید انجام شود. بنابراین پیامبرﷺ از گوشه‌نشینی و رهبانیت نهی کرده است. «در اسلام رهبانیت و گوشه نشینی وجود ندارد»[۲].

روایت شده است که پیامبرﷺ مردی را دید که به مردم ظلم می‌کند در مورد او پرسید، گفته شد که: این عابد ماست. پیامبرﷺ گفت: چه کسی خرج او را می‌دهد؟ گفتند: همگی ما خرج او را می‌دهیم. پیامبرﷺ فرمود: همگی شما از او بهتر هستید»[۳].

روایت شده است که: مردی مانند این مرد بر عمر بن خطابرضی الله عنه وارد شد، و عمر مثل پیامبرﷺ در مورد او سوال کرد گفتند: برادر آن مرد است. به عمر گفت: «برادرش از خودش عابدتر است»[۴].

بی‌اعتنا بودن نسبت به کار و کار نکردن اخلاقی است که اسلام آن را دوست ندارد. پس شایسته نیست که در جامعه اسلامی نیروهای بیکار وجود داشته باشند که مایل باشند که بر دوش دیگران زندگی کنند و سر بار آن‌ها شوند. بلکه بر هر مسلمانی لازم است که در هر حرفه‌ای که دوست دارد هر چند که از نظر مردم پست و خوار باشد، کار کند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «اگر هر کدام از شما طنابی بر دارد و به کوه برود و پشته‌ای چوب بر

۱- (الطبرانی، المعجم الوسط).

۲- (الدارمی، ۱۹۸۷، شماره ۲/ ۱۷۹).

۳- (ابن منصور، ۲/ ۳۲۸، شماره ۲۹۱۹).

۴- (ابوزهرة، د. ت، ص۹۸).

پشتش بگذارد و آن را بیاورد و بفروشد، بهتر است از اینکه از مردم گدایی کند که بعضی به او می‌دهند و بعضی نمی‌دهند»[۱].

از جمله روایت‌های عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد دعوت به کار این است که می‌گوید:

- خداوند به کسی که فضل سخن را رها کرده و فضل عمل را بر آن ترجیح می‌دهد، رحم می‌کند.
- قوت و توان در کار است. پس کار امروز را به فردا میانداز.
- متوکل (توکل کننده) کسی است که دانه ای را در زمین می‌کارد و به خدا توکل می‌کند.

وقتی که اسلام کار کردن را بر فرد واجب دانسته است برای این است که جایز نیست که شخص با گدایی یا غارت و چپاول زندگی کند. چون در همان حال پیدا کردن کار حق دولت است و بر دولت اسلامی واجب است که برای کسانی که توانایی انجام کار دارند، کار فراهم کند و از حقوق آن‌ها دفاع کند[۲].

پیامبر ﷺ به اعتبار اینکه رئیس دولت و رهبر امت بود، دروازه کار و تهیه وسایل آن را برای کسی که کار بخواهد و قادر به آن باشد، گشوده است. مردی از انصار از پیامبر گدایی کرد، پیامبر ﷺ به او گفت: آیا در خانه چیزی داری؟ گفت: آری نمد زینی دارم که قسمتی از آن را می‌پوشم و قسمتی را پهن می‌کنم و قدحی دارم که در آن آب می‌نوشم. پیامبر ﷺ فرمود: هر دوی آن‌ها را بیاور، او آن دو را آورد و پیامبر ﷺ آن‌ها را از او گرفت. و گفت: چه کسی این دو را از من می‌خرد؟ مردی گفت: من آن‌ها را به یک درهم می‌خرم. پیامبر ﷺ دو بار و سه بار فرمود: چه کسی آن را به بیشتر از یک درهم می‌خرد؟ مردی گفت: من به دو درهم می‌خرم. سپس پیامبر ﷺ آن‌ها را به او داد و دو درهم را از او گرفت و به مرد انصاری داد و گفت: با یکی از این درهم‌ها غذایی بخر تا از هلاکت

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۵۳۵).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص ۴۸۰).

رهایی‌یابی، و با دیگری تیشه ای بخر و نزد من بیا، آن مرد نزد پیامبرﷺ آمد و پیامبرﷺ با چوبی که در دست داشت او را زد و گفت: برو و هیزم جمع کن و آن را بفروش و تا پانزده روز تو را نبینم. پس آن مرد رفت و هنگامی که آمد ده درهم کسب کرده بود. که با مقداری از آن لباس خرید و با مقداری غذا خرید. سپس پیامبرﷺ به او گفت: «این برای تو بهتر از گدایی کردن است که در روز قیامت به صورت لکه ای بر صورت تو می‌ماند»[۱].

و این همان چیزی است که امام غزالی مدنظر داشته است. یعنی بر ولی امر مسلمانان واجب کرده است که آلت و ابزار کار را برای کار فراهم کند[۲].

کسی که فقه اسلامی را بررسی می‌کند در می‌یابد که فقهاء زیادی کار و تهیه فرصت‌های آن را واجب دانسته‌اند و به هر انسانی کار مناسبی را واگذار کرده‌اند. و این همان تنظیم جمعی و سالمی است که ثمره هر یک از نیروها زیاد می‌شود بدون آنکه نیروی بیکار مانده باشد یا نیرویی کمتر از اندازه کار انجام داده باشد. و یا نیرویی بیش از اندازه کار انجام داده باشد که کار را خراب می‌کند[۳].

بعد از اینکه اسلام به کار و زیاد کردن فرصت‌های کار تشویق کرده است بر کارگر نیز واجب کرده است که کارش را با محکمی و درستی انجام بدهد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند دوست دارد وقتی یکی از شما کاری انجام می‌دهد آن را با محکمی انجام دهد»[۴]. و این کار را برای نزدیکی به خداوند انجام دهد.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲).

۲- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج ۹، ص۷۴۶).

۳- (ابوزهرة، د. ت، ص ۱۲۸).

۴- (ابویعلی، ۱۲۵۷).

اما وقتی که کارگر در کار خود سستی کند و منفعت کار را تباه کند یا با خیانت و کم کاری منفعت آن را نابود کند ضامن آن است[۱].

از لحاظ شرعی خیانت در کار کردن جایز نیست. «کسی که به ما خیانت کند از ما نیست»[۲].

اسلام به کار حلال دعوت می‌کند و کار حرام را ممنوع می‌داند. مانند کاری که به درست کردن می‌و شراب می‌انجامد. کاری که منجر به حرام می‌شود، خود نیز حرام است. و ابزار و وسایل نیز حکم هدف و غایت را دارند[۳].

اسلام کاری را که به ضرر خود کارگر یا دیگری تمام بشود نیز ممنوع و حرام اعلام کرده است بخاطر تحقق این اصل شرعی که می‌گوید: «لا ضرر ولا ضرار»[۴]. اسلام اشتیاق و تأکید خود را با انصاف کارگر و دادن حق وی به طور کامل و بدون کمی یا ظلم، کامل کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ﴾ [هود:85]. «از چیزهای مردم نکاهید». و پیامبرﷺ می‌فرماید: «حق کارگر را قبل از آنکه عرقش خشک بشود، بپردازید»[۵].

از طرف دیگر اسلام برای دادن حق کارگر به طور کامل و بدون کاستی سیستم انگیزه کارگر را مقرر کرده است، کارگری که فعالیت وی قابل مشاهده است تا فعالیت و ثمره وی بیشتر بشود باید حقش را به طور کامل پرداخت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ٣٩ وَأَنَّ سَعۡيَهُۥ سَوۡفَ يُرَىٰ ٤٠ ثُمَّ يُجۡزَىٰهُ ٱلۡجَزَآءَ ٱلۡأَوۡفَىٰ ٤١﴾ [النجم: 39-41]. «و اینکه برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است

۱- (ابن قدامة، ج ۵، ص۴۹۶، الکاسانی، ج ۲، ص ۲۱۲).

۲- (مسلم، الصحیح، ج ۱/ ۹۹).

۳- (ابن القیم، ۱۳۸۹، ج۳، ص ۱۴۷).

۴- (مالک، الموطأ، ۱۹۷۰، ص ۵۲۹).

۵- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، شماره ۲/ ۸۱۷).

و برای آن تلاش نموده است. و اینکه قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس سزا و جزای کافی داده می‌شود».

وقتی که جسم نیروی محدودی دارد و خسته می‌شود و روح و جان نیز نیرویی محدودی دارد که خسته می‌شود بنابراین وقتی نیرو و توان شخص تمام شد، اسلام حق استراحت به کارگر داده است. و برای حفظ سلامت خود و تجدید نیروی وی و انجام واجبات خدا و خود و خانواده‌اش ساعت کاری را مشخص و محدود کرده است. «پروردگار تو بر تو حق دارد و بدن و بر تو حق دارد پس حق هرصاحب حقی را ادا کن»[۱].

خلاصه آنچه که مورد هدف اسلام است این است که حق معیشت را به طور شایسته برای کارگر ضمانت کند. که این حق شامل تغذیه، پوشاک، مسکن و توجه بهداشتی می‌شود. و این امر با فراوان کردن فرصت‌های کار برای کارگر دادن حق کامل وی بعد از پایان کارش می‌باشد. و دستمزد وی با کارش اگر زیاد نباشد باید مساوی باشد. و با وجود علاقه و انگیزه وی، او را تشویق کند و مهارت‌هایش را توسعه بدهد و سطح انجام کار وی را تحسین کند و مواهب وی را صیقل بدهد. و کار طاقت فرسا و بیش از توان به او ندهد، و در رعایت این امور باید مصالح عمومی را رعایت کند و ضرری به مصلحت عمومی وارد نکند. چون مصلحت عمومی مقدم بر مصلحت خصوصی است. چون به مصلحت غایی امت می‌انجامد.

وقتی قدرت‌ها و نیروهای فرد به اندازه هزینه‌ها و مخارج وی درآمدزا نیستند اسلام حق دیگری برای وی در نظر می‌گیرد که حق مسؤولیت و ضمانت اجتماعی است که از بیت المال مسلمانان باید پرداخت شود. سطح مناسبی از زندگی کریمانه که شایسته حقوق و کرامت انسان باشد، متعهد می‌شود.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲/ ۸۱۳، ۱۱۵۹).

۳-۳-۳- حق مشارکت سیاسی:

مشارکت سیاسی امروزه به دو چیز معنا می‌شود:

نخست: حق هر انسانی است که مدیریت‌های کوچک یا بزرگ را سرپرستی نماید. مادامی که شایستگی و اهلیت آن مدیریت را داشته باشد.

دوم: حق هر انسانی است که رأی و نظر خود را در مورد امور عمومی جامعه بدهد و طبق نظر خود در چارچوب ضوابط شریعت آن‌ها را نقد و بررسی کند[۱].

در مورد نمونه اول؛ اسلام به ندای فطرت فرد مسلمان پاسخ نمی‌دهد و به حکم مدنی و اجتماعی بودن سرشت وی نیاز او را به زندگی در جامعه لبریز می‌کند. بلکه او را به عنوان عنصری کارآمد در پیشبرد و هدایت زندگی روزمره قرار می‌دهد، و انصاف این است که فرصت‌های مناسب و به اندازه کفایت و لیاقت افراد در مدیریت‌های دولت مسلمان به آن‌ها داده شود. از اینجا عدالت محقق می‌شود و رشد و پیشرفت امت که صدق پیدا می‌کند. چون در حاشیه قرار دادن افراد، بی‌حرمتی به حق سیاسی آن‌ها در مشارکت زندگی عمومی و تعطیل کردن نیروها و ملکه‌های ثمر بخش آن‌ها است.

مشارکت سیاسی قدر دانی از منابع غنی و خلاق انسانی است. پیامبرﷺ در این مورد می‌فرماید: «کسی که به عنوان رهبر گروهی انتخاب شده باشد و در آن گروه کسی وجود داشته باشد که خداوند بیشتر از آن رهبر از وی راضی باشد، در حقیقت آن رهبر به خدا و رسول خدا و مؤمنان خیانت کرده است»[۲].

این دستور پیامبرﷺ است که حق مشارکت برای انتخاب بهترین فرد، و همچنین آزادی مدیریت وظایف برای کسی که اهلیت آن را در خود می‌بیند، وجود داشته باشد.

در مشارکت اعتماد به نفس و عشق به امت و جامعه بیشتر می‌شود. و سازمان‌های جامعه پر از مردمانی می‌شود که همت‌های والا دارند و جان‌ها و روحهایی دارند که

۱- (الغزالی، د. ت، ص۶۷).

۲- (الحاکم، ۱۹۷۸، ۴/ ۹۳- ۹۲).

شیفته تعالی و پیشرفت امور از پستی‌ها و گودی‌ها می‌باشند. در این مورد شیخ محمد خضر بن حسین می‌گوید: وقتی پرتوهای آزادی بر امت تابید با پرتوهای آن در هر سرزمینی آمال و اهدافشان گسترش می‌یابد، و همت آن‌ها بزرگ می‌شود، و در جان‌های آنان استعداد نیروی انجام کارهای ارزشمند زنده می‌شود، و عقل آن‌ها از لحاظ علمی سیراب می‌شود. و نظر آن‌ها به اهداف دور است که اداره‌های حکومت را آگنده از مردمانی می‌کند که راه‌های مصلحت حقیقی جامعه را می‌دانند و آن را از مسیر سیاست عادلانه‌اش منحرف نمی‌کند[۱].

مشارکت، آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی وقتی محقق می‌شود که به ایجاد جامعه مودت و رحمت بیانجامد که مصداق کلام پیامبرﷺ است که می‌فرماید: «مؤمنان در محبت ورزیدن و مهربانی کردن به همدیگر مانند بدنی هستند که هر گاه عضوی از آن به درد آمد سایر اعضای بدن با تب کردن و نخوابیدن با او همدردی می‌کنند»[۲].

بنابراین فقهای مسلمان بیان کرده‌اند که: وظیفه ولی امر مسلمانان است که برای کارهای مسلمانان تواناترین و شایسته‌ترین آن‌ها را انتخاب کند تا اجابت این امر خداوند متعال باشد که می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: 58]. «بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید. وهنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید».

پس بر ولی امر واجب است که برای هر یک از کارهای مسلمانان فردی را که برای آن کار شایسته‌تر است مسؤول کند. چون رویگردانی از فرد بر حق و شایسته‌تر و انتخاب کسی که به دلیل فامیلی یا سرپرستی یا دوستی یا همشهری یا هم مذهبی یا هم جنسی یا

۱- (حسین، ۱۳۲۷، ص ۶۱).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ۱۰/ ۴۳۸).

بخاطر گرفتن رشوه (مال یا منفعت یا غیره) و یا به خاطر نفرت و کینه‌ای که از فرد شایسته‌تر دارد و یا دشمنی که با وی دارد، قطعاً خیانت به خدا و رسول خدا و مؤمنان است[۱].

همچنان که اسلام به حق مرد اعتراف کرده است به حق زن نیز در مدیریت اموری که با ویژگی و استعدادهای وی به عنوان یک زن معارض نباشد و یا به عفت وی خدشه وارد نکند، اعتراف کرده است[۲].

چون زن خواهر مرد است، و مرد و زن در ارزش انسانی مشترک و تعامل انسانی و کرامت انسانی مساوی هستند و نصوص زیادی از کتاب و سنت بر این امر دلالت می‌کند، از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ﴾ [آل عمران: 195]. «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که بکار خاسته باشد –خواه زن باشد یا مرد– ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما پاره‌ای دیگر هستید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيۡهِنَّ دَرَجَةٞۗ﴾ [البقرة: 228]. «و زنان از همچون حقی که [شوهران] به طور شایسته بر آنان دارند، بر خور دارند و مردان بر آنان [به مرتبتی] برتری دارند». و پیامبرﷺ می‌فرماید: «زنان خواهر مردان هستند»[۳].

بلکه اسلام در اندازه‌گیری هم سطح‌ها و حق مشارکت سیاسی در دولت اسلامی پای را فراتر از این گذاشته است و این حق را برای ذمی‌ها بجز در بعضی از وظایف مهم قرار داده است، و این شغل‌ها نیز به اقتضای مشروط بودن به اسلام، شامل آن‌ها نمی‌شود. از جمله این وظایف، حق ریاست دولت «ولایت عظمی» و وزارت تفویض (وزیر مختاری)

۱- (ابن تیمیة، ۱۳۸۷، ص۱۴- ۱۳).

۲- (الشیشانی، د. تف ص۶۸۴).

۳- (ابوداود،۱۳۷۲، شماره ۶۱، ۲۳۶).

که امروزه در مقابل نخست وزیری است و امیر جنگ، و امیر مناطق (استاندار) می‌باشد. چون این‌ها وظایفی هستند که شاغل آن‌ها باید امور دینی و حمایت دولت را انجام بدهد و در جمع و جماعت امانتدار باشد و این‌ها اموری هستند که مرتبط به عقیده و عبادات می‌باشد که جایز نیست غیر مسلمان بر آن‌ها ولایت داشته باشد»[۱]. (الشیشانی، ۱۴۰۰، ص ۶۷۳).

اما جایز است که اهل ذمه وظایف و مدیریت‌های دیگری که مربوط به اجرا و اداره امور دنیوی هستند را در دست بگیرند. مانند امور اجرایی نه امور تفویضی[۲].

اما امر دوم از مشارکت، که باید هر انسانی نظر و رأی خود را در مورد امور عمومی اعلام بکند. توسط اسلام با سه امر حفظ و مصون شده است.

نخست: اسلام امور مسلمانان را به صورت امور مشورتی در میان آن‌ها قرار داده است. و این امر آن‌ها را درحکم به عنوان شریک قرار می‌دهد تا تابع اختیار خود باشند. پس از اختیار خود بهره می‌برند، و اگر انتخاب بد کرده باشند، بدی آن را می‌چشند. و وظیفه آن‌هاست در این هنگام آن را با امر به معروف و نهی از منکر معالجه کنند.

شورا اصلی اصیل در جوهر نظام سیاسی اسلام است که شریعت اسلامی به آن اشاره کرده است، و از جمله سوره‌های قرآن سوره «الشوری» می‌باشد.

شورا با قرآن و سنت، ثابت شده است. در قرآن کریم دو آیه بر شورا تأکید می‌کنند و آن را می‌ستایند یکی از این دو آیه این است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ ١٥٩﴾ [آل‌عمران:159]. «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی، و اگر درشتخوی و سنگدل

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص ۲۰۱)

۲- (الماوردی، ۱۳۸۶، ص ۲۷- ۲۵).

بودی از پیرامون تو پراگنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما، و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

این آیه خطاب به پیامبرﷺ است که با صیغه امر می‌باشد، و اصل این است که صیغه امر مقتضی بر وجوب است. پس وقتی که این امر متوجه پیامبرﷺ است، در حالی که به خاطر نزول وحی بی‌نیاز از مشورت می‌باشد. به طریق اولی شورا بر والیان و مدیران کشور واجب می‌باشد.

آیه دوم می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٨﴾ [الشوری: 38]. «و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم صرف می‌کنند».

در این آیه خداوند مؤمنان را با صفات جماعت مسلمان وصف و مدح کرده است. و امور واجبی را از جمله لبیک گفتن به واجبات خداوند و ادای نماز و کمک‌های واجب تضمین کرده است که بر اهمیت و وجوب شورا دلالت می‌کند. و وجوه دلالتی این آیه وجوب عمل به شورا برای حاکم و محکوم و شهروندی می‌باشد.

پس شورا بر حاکم واجب است تا حکومت تبدیل به دیکتاتوری نشود و بر شهروندان و مردم نیز واجب است که همراه حاکم در شورا سهم داشته باشند تا تبعات مشارکت خود را تحمل کنند.

ابن عطیه می‌گوید: «شورا از قواعد شریعت و اهداف احکام می‌باشد. پس علماء و دیندارانی که مشورت نکنند، عزلشان واجب است. و این چیزی است که خلاف ندارد»[1].

۱- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۴، ص ۲۴۹).

ابن خویزمنداد می‌گوید: «بر والیان واجب است در چیزهای که نمی‌دانند و برای آنان مشکل است با علماء مشورت کنند. و در امور متعلق به جنگ با جنگجویان و در امور متعلق به مصالح عمومی با مردم و در امور متعلق به مصلحت و آبادانی کشور با نویسندگان و وزراء مشورت کند. در سنت آمده است: «کسی که خودرأی باشد، گمراه می‌شود». و آیه‌ای ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي ٱلْأَمْرِ﴾ دلیل بر جایز بودن اجتهاد در امور و عمل به ظن است[۱].

بنابراین صفاتی که شخص را لایق و اهل شورا می‌سازد. برتری در یکی از زمینه‌های ضروری زندگی برای بیداری امت است. علاوه بر این باید مردم به اخلاص بر شایستگی آن‌ها اطمینان و اعتماد پیدا کرده باشند[۲].

همچنان که در شورا حق با اکثریت است گاهی ممکن است که حق با اقلیت باشد. مثلاً مسأله ای برای شورا پیش می‌آید و هر یک از آن‌ها رأی خود را اعلام می‌کنند سپس امام و رهبر امت نظری را که مصلحت مردم در آن است بر می‌گزیند هر چند که رأی غالب را کسب نکرده باشد. و این امر در تاریخ سیاسی اسلام ثبت شده است و مطابق واقعیت زندگی سیاسی صدر اول امت اسلام می‌باشد.

در هر حال شورا یک نظر اجتهادی است که امکان درست یا اشتباه بودن آن وجود دارد. ولی از امنیت نزدیک و از پراگندگی به دور می‌باشد و در عین حال بر حاکمی که شرایط امامت را دارد نیز لازم نیست که به نظر شورا عمل کند. وظیفه حاکم است که مشورت خواهی کند و وظیفه اوست که بعد از مشورت نظر بهتر را برگزیند[۳].

دوم: رأی و نظر انسان‌ها مصون و معصوم نیست. بلکه تمامی انسان‌ها در مقابل خداوند و شریعت او یکسان هستند. همگی انسان‌ها، حتی پیامبرﷺ گاهی اشتباه می‌کنند

۱- (طبلیه، د. ت، ص۵۴۳).

۲- (القطان، د. ت، ص۲۱۰).

۳- (القطان، د. ت، ص ۲۰۹).

و گاهی درست نظر می‌دهند. پیامبرﷺ در غیر از زمینه‌های حلال و حرام اجتهاد می‌کرد، و گاهی درست اجتهاد می‌کرد و گاهی اشتباه اجتهاد می‌کرد. اگر درست اجتهاد می‌کرد وحی آن را تأیید و اگر اشتباه اجتهاد می‌کرد آن را تصحیح می‌کرد. و گاهی وی را سرزنش می‌کرد همچنان که در مورد اسیران غزوه بدر بنا به رأی ابوبکرؓ در قبول فدیه سرزنش شد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُۥٓ أَسۡرَىٰ حَتَّىٰ يُثۡخِنَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنۡيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٧ لَّوۡلَا كِتَٰبٞ مِّنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمۡ فِيمَآ أَخَذۡتُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٦٨﴾ [الأنفال: 67-68]. «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد. شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت را می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است، اگر حکم سابق خدا نبود، عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیه اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید».

پیامبرﷺ تا جایی که امکان داشت از خطا و اشتباه احتراز می‌کرد و آن را به رأی عمومی واگذار می‌کرد تا تجاهل وی ممکن نباشد. بنابراین بعضی از صحابه به قتل عبدالله بن ابی بن سلول (سردسته منافقان) اشاره کردند ولی پیامبرﷺ آن را رد کرد. چون امثال این وقایع موجب سوء استفاده بعضی از دشمنان اسلام یا مسلمانانی که کینه و نفرت در دل دارند، خواهد شد، و می‌گویند که: محمد اصحاب خود را می‌کشد. چون عبدالله بن سلول اسلام خود را اظهار کرده بود و ظاهراً از زمره صحابه به شمار می‌آمد[۱].

تحمیل نظر حاکم باعث کم شدن آراء و نظرات و تنگی آن‌ها می‌شود یعنی حاکم معتقد به دوری خود از خطا باشد یا اطرافیان ریاکار وی این اعتقاد را برای او آراسته

۱- (خلیل، ۱۳۹۴، ص ۳۴۸).

کرده باشند یا معصومیت حاکم به عنوان اصلی از اصول روابط وی با مردم قرار گرفته باشد[۱].

سوم: آنچه که اسلام آن را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر واجب کرده است این امر واجب یعنی مشارکت سیاسی را برای مردم سهل می‌کند. و اسلام برای مردم مباح کرده است که در مورد اعمال وکارهای حاکمان در اموری که فتنه یا تشویق به فساد نباشد رأی و نظر خود را اعلام کنند.

پیامبرﷺ امثال این نظرات را چه از طرف مؤمنان و چه از طرف منافقان می‌پذیرفت. از طرف مؤمنان مانند داستان حباب بن منذر جمنوع در غزوه بدر -که به خاطر عم پیامبر از صدق و اخلاص دین وی و اشتیاق او به مصلحت عالی اسلامی از او پذیرفت- و از طرف منافقان مانند سرزنش‌های کلامی آنان، که پیامبرﷺ با توجه به اخبار خداوند متعال از کفر و دشمنی پنهانی آنان خبر داشت ولی با وجود این با آنان مدارا می‌کرد تا شاید دروازه ورود به اسلام برای امرا و کسانی که بعداً می‌آیند باز باشد و بهانه‌ای به عنوان ممانعت از حق نظر دادن مردم وجود نداشته باشد. و قرآن کریم به آنچه که منافقان گفته‌اند اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨﴾ [التوبة: 58]. «در میان آنان کسانی هستند که در (تقسیم) زکات از تو عیبجوئی می‌کنند و ایراد می‌گیرند، اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند».

از جمله آنچه که از ابن مسعودرضی الله عنه روایت شده است که می‌گوید: «در جنگ حنین پیامبرﷺ در تقسیم غنائم بعضی از مردم را ترجیح داد از جمله به اقرع بن حابس صد شتر و به عیینهٔ بن حصن نیز صد شتر داد، و بعضی از اشراف عرب را نیز ترجیح داد.

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۲۰۲).

پس مردی گفت: این است تقسیم عادلانه و به خاطر رضای خدا؟ گفتم: قسم به خدا به پیامبرﷺ خبر می‌دهم، سپس پیامبرﷺ آمد و آنچه را که آن مرد گفته بود به او خبر دادم. ناگهان چهره پیامبرﷺ دگرگون شد و مانند طلا زرد شد. سپس گفت: وقتی که خدا و رسولش عدل نورزند، چه کسی عادل است. بعد گفت: خداوند موسی را بیامرزد که از این بیشتر اذیت شد و صبر کرد»[۱].

همچنین خلفای راشدین از پیامبرﷺ پیروی کرده‌اند. از ابن عباسرضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: عیینة بن حصن بر برادرزاده‌اش حر بن قیاس وارد شد. و این حربن قیس یکی از نزدیکان عمررضی الله عنه بود و یکی از قاریان اصحاب مجلس عمر و یکی از مشاوران او بود. عیینهٔ به برادرزاده‌اش گفت: ای برادرزاده‌ام! تو نزد این اسیر جایگاه و شأنی داری. برای من اجازه رفتن به پیش او را بگیر. و عمررضی الله عنه اجازه ورود داد و هنگام ورود گفت: «زنده باشی ای ابن خطاب، قسم به خدا، تو زیاد به ما نمی‌بخشی و در مورد ما با عدل حکم نمی‌کنی. عمررضی الله عنه عصبانی شد و حتی نزدیک بود با او در افتد، حر به او گفت: ای امیرمؤمنین خداوند به نبیش گفته است: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: 199]. «عفو پیشه کن و امر به معروف و کارهای نیک بکن و از جاهلان روی بگردان». و این شخص نیز از زمره جاهلان است، قسم به خدا عمر هنگام تلاوت این آیه دیگر کاری نکرد[۲].

دو امام شهید وعادل، عثمان و علیرضی الله عنهما با شدیدترین نقد و سرزنش و ناسزای مخالفان خود مواجه شدند و از نیروی حاکم بودن و غلبه سلطان استفاده‌ای نکردند[۳].

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۸/ ۳۴).

۲- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۳۴۷).

۳- (ابوزهرة، د. ت، ص۲۰۳).

این امام ﷺ است که درحال سخنرانی کردن با کلام خالص و نابی روبرو شد، و آن چیزی بود که خوارج به وی می‌گفتند: «لا حکم إلاَّ الله» و جواب امام علی با حکمت و مدارا به آنان این بود که: «کلامی حق است که منظور باطلی از آن برداشت شده است». آری حکم فقط برای خداوند است ولی این‌ها می‌گویند که: قدرت و سلطه فقط برای خداوند است حال آنکه برای امیر خوب یا بد لازم است که قدرت داشته باشد تا مؤمنان در سایه قدرت وی کار بکنند و از کافران در امان باشند تا زمانی که مرگ آن‌ها فرا می‌رسد و دشمنان را با آن بکشد و راه‌ها را امن کند و حق ضعیف را از قوی بگیرد تا از نیکی وی خوشحال بشوند و از بدی وی رهایی بیابند. و نیروی تحمل شنیدن نظر مخالف این گونه می‌باشد، حتی اگر از طرف فرد غیر شایسته‌ای باشد[۱].

۳-۳-۴- حق ملکیت

۳-۳-٤-۱- دیدگاه اسلام در مورد ملکیت:

اسلام حق ملکیت را موافق طبیعت انسان و فطرتی که بر آن سرشته شده است، بیان کرده است. چون انسان بر اساس عشق به مال و تنگ نظری نسبت به آن آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتُحِبُّونَ ٱلۡمَالَ حُبّٗا جَمّٗا ٢٠﴾ [الفجر: 20]. «و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید». و می‌فرماید: ﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ [الکهف: 46]. «دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند».

اسلام در میان نظام‌های مختلف اقتصادی از جهت نگرش وی به ملکیت، راه میانه‌ای را پیموده است. بعضی از این‌ها به انواع مختلف ملکیت بدون هیچ ضابطه‌ای اجازه می‌دهند و بعضی دیگر جز به ملکیت جمعی و مخصوصاً ملکیت بهره آور اجازه نمی‌دهند. اما اسلام حق ملکیت فردی را در آنچه که محقق کننده مصلحت فرد است،

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۲۰۳).

بیان می‌دارد. و حق منسجم وی را همراه با خوی دوست داشتن تملک بنیان نهاده است. تا نیروهای ثمره بخش و نیروی فکر و رشد شخصیتی وی در همکاری با جامعه زیاد شود. و وظیفه اجتماعی خود را در قبال آن انجام بدهد. و از طرف دیگر حق ملکیت جمعی را نیز بیان داشته است و این همان چیزی است که شریعت آن را به عنوان دست مایه عمومی جماعت مسلمانان قرار داده است و آن را به طور کلی حق جامعه قرار داده است تا رهبر آن جامعه منافع آن را به کسانی که نمی‌تواند امور مالی خود را اداره کنند یا کسانی که مالی ندارند یا قدرت مال داری ندارند، بدهد. و مقداری از این سرمایه اموال ثروتمندان است نه ملک خاص کسی که به عنوان حق جمع قرار داده‌اند و مقداری از این سرمایه از مالی گرفته شده که همان نوع اول می‌باشد در وجهی که شریعت تعیین کرده است[۱].

بدین ترتیب توازن بین فرد و جامعه محقق می‌شود. و جانب فردی بر جانب جمعی چیره نمی‌شود که ثروتمند را ثروتمندتر و فقیر را فقیرتر بگرداند. جانب جمعی نیز بر جانب فردی چیره نمی‌شود. که فرد را حاشیه ای و بی‌ارزش قرار بدهد. مانند اینکه فرد ابزاری بیش نباشد که تمام انگیزه‌های کارآمد را در خود بکشد.

بعض از آیات قرآن کریم حق ملکیت فردی را بیان می‌دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ﴾ [الحدید: 7]. «و از چیزهایی ببخشید که شما را در آن‌ها نماینده (خود در تصرف) کرده است». و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ﴾ [التغابن: 15]. «قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیله آزمایش شمایند». و می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ﴾ [البقرة: 274]. «کسانی که دارائی خود را در شب و روز صرف می‌کنند».

۱- (ابن عاشور، د. ت، ص ۱۹۱).

علاوه بر این آیاتی نیز وجود دارند که حق ملکیت جمعی را بیان می‌کنند و ملکیت را به خداوند متعال نسبت می‌دهند. بخشنده ملک و دارنده آن کسی است که آن را خلق کرده است، و کسب آن را برای کاسبان آسان کرده و اسباب آن را فراهم ساخته است، و خداوند متعال به سعی و تلاش در خور این ملک و انجام آن در مصلحت جمع و عدم بد استفاده کردن و بد تصرف کردن در آن اشاره کرده است. چون اکثراً توجه مردم به ملک خصوصی است تا ملک عمومی. از آیاتی که در این مورد آمده است. کلام خداوند می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ﴾ [النور: 33]. «و از مال و ثروت خدا، که خدا به شما داده است، بدیشان بدهید». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ﴾ [الأعراف: 128]. «بی‌گمان زمین از آن خدا است به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد».

وقتی اسلام حق ملکیت را بیان داشته است. التزام عمومی برای احترام آن و عدم تجاوز به آن یا هتک حرمت آن به ناحق بر آن مترتب کرده است و در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ﴾ [البقرة: 188]. «اموال خودتان را به باطل در میان خود نخورید».

پیامبرﷺ می‌فرماید: «استفاده از مال هیچ مسلمانی جز با رضایت و خشنودی صاحب آن، حلال نیست»[1].

بنابراین اسلام عذابی را برای کسانی که این التزام را نقض و به ملک غیر تجاوز می‌کنند، فرض کرده است. مثل عقوبت دزدی، راهزنی و غارت، خیانت در امانت و سایر عقوبت‌ها[2].

۱- (احمد، المسند، ۵/ ۷۲، البهقی، ۱۳۵۳، ۶/ ۱۰۰، ۸/ ۱۸۲، الدار قطنی، ۱۳۸۶، ۳/ ۶۶).

۲- (زیدان، ۱۹۸۱، ص۲۴۲).

۳-۳-٤-۲- محدودیت‌ها و شروطی که بر ملکیت وارد می‌شوند:

نخست: از نظر کسب ملک، اسلام برای به دست آوردن ملک شروطی را گذاشته است که باید ناشی از اسباب مشروع باشند. و اگر اینگونه نباشد، ملکیت را به رسمیت نشناخته است و آن ملک از نظر شرع یک ملک بی‌ارزش است.

اسباب مشروع ملکیت عبارتند از:

الف) تمامی انواع کارها خواه بدنی باشد یا ذهنی باشد، از جمله به دست آوردن چیزهای مباح مانند شکار، احیای اراضی موات، استیلای بر چراگاه‌ها، استخراج معادن و گنج‌های زیرزمینی. همچنین حق دارد که از ملکیت‌های فکری سازگار با اصول شریعت و ارزش‌های اخلاقی نفع ببرد.

ب) عقود و تصرفاتی که ملکیت را منتقل می‌کند. ماند بیع، اجاره، هبه، وصیت و تمامی عقود دیگر که طبق شروط و تصرفات و کیفیتی که شریعت مقرر کرده است، مشروع می‌باشند.

ج) زاد و ولد مال؛ یعنی چیزهایی که از ملک متولد می‌شود یا رشد می‌کند؛ مثل زاد و ولد حیوانات و ثمره درختان و ... مشروع می‌باشند.

د) میراث؛ که انتقال ملکیت بعد از مرگ مورث است که به وارث می‌رسد. وقتی اسباب و شروط وجود داشته باشد و موانع وجود نداشته باشد. و فرقی نمی‌کند که ملک منقول باشد یا غیر منقول باشد.

دوم: از نظر رشد مال؛ اسلام بر طبق ضوابط مشروعی راه‌های رشد مال را منظم و مرتب کرده است. بنابراین آزادی مطلق را به مالک اجازه نداده است که حتماً به آشوب و ناهنجاری می‌انجامد. چون هر شخصی ملک خود را به هر طریقی که می‌خواهد –مشروع یا غیر مشروع– رشد می‌دهد.

اسلام برای همه اشخاص حق رشد ملکشان را قرار داده است خواه ملک کشاورزی باشد یا تجاری، یا صنعتی باشد فرقی نمی‌کند. در چارچوب ارزش‌ها و فضایل و قواعد

اسلامی در رشد ثروت، وقتی غایت و هدف مشروع باشد، باید وسیله رسیدن به آن نیز مشروع باشد.

در اینجا به بعضی از وسایلی که اسلام در مورد رشد مال آن‌ها را حرام کرده است، اشاره می‌کنیم. و وسایل دیگری را که با علت حکم این‌ها مشترک باشند، می‌توان به آن قیاس کرد. که عبارتند از:

الف) حرام بودن انواع خیانت و نیرنگ، چون خیانت در معاملات به فقدان اعتماد و همکاری میان مردم می‌انجامد. و در اصل مسؤولیت اجتماعی و برادری و دوست داشتن همدیگر خلل وارد می‌کند. همچنان که به کسب غیر مشروع می‌انجامد و باعث کم شدن معاملات مالی و از بین رفتن اقتصاد می‌شود. «کسی که به ما خیانت کند، از ما نیست»[۱].

ب) حرام بودن احتکار، اسلام احتکار را راه غیر مشروعی دانسته است. چون شخص محتکر نیازهای مردم را انبار می‌کند تا از این طریق سود کلانی به دست بیاورد. و بر بازار چیره شود. مخصوصاً کالاهایی که انبار می‌کند از نیازهای ضروری مردم باشد. این چیرگی بیشتر است. بنابراین وظیفه ولی امر مسلمانان است که در این حالت بر خلاف میل شخص محتکر کالاهای انبار شده را به قیمت روز خودشان بفروشد.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که غذایی را چهل روز احتکار و انبار کند، از خداوند بیزار است و خداوند نیز از او بیزار می‌باشد»[۲]. و همچنین می‌فرماید: «کسی که احتکار بکند، گناهکار است»[۳].

ج) حرام بودن ربا؛ اسلام ربا را حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ

۱- (مسلم، الصحیح، ۱۳۸۸، ج ۱/ ۹۹).

۲- (احمد، المسند، شماره ۴۸۸)و

۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۳/ ۲۷۱).

فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ٢٧٦﴾ [البقرة: 275-276]. «کسانی که ربا می‌خورند [از قبر] بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان او را به آسیبی آشفته حال کرده باشد. این از آن است که گفتند: بیع مانند رباست، حال آنکه خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام شمرده است، پس هر آن کس که از [جانب] پروردگارش پندی به او رسید، آن گاه [از کار خویش] باز آمد، آنچه گذشت، او راست و کارش واگذار به خداوند است و هر آن کس که [به ربا] باز گردد، اینان دوزخی‌اند. آنان در آن جاودانه‌اند. خداوند [بهره] ربا را نابود می‌سازد و [برکت] صدقات را رشد می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد».

چون در ربا اثر کردن مال و استفاده آن وجود دارد. شخص رباخوار وقتی به معاملات ربوی پناه می‌برد مال خود را از نفع عمومی منع و حبس کرده است. چون اگر همین مالش را در ساخت کارخانه، فروشگاه یا مزرعه به کار می‌برد سود بیشتری از استفاده ربوی آن می‌برد. چون با این کار تعدادی از مردم را در کارهای مشروع پرثمر متمرکز کرده است که بیکاری را نیز از بین برده است. و سود آن هم به او و هم به جامعه می‌رسد. در حالی که در معامله ربوی تنها کسی که ظاهراً سود می‌برد خود رباخوار است. و جامعه از این امر ضرر کرده است. و علاوه بر این روح ترس ناشی از معاملات ربوی غالب می‌شود. و جرأت بهره‌برداری‌های مباح که برای کسب آن باید سودهای کلانی را پرداخت کرد، از بین می‌رود. علاوه بر این معاملات ربوی در میان مردم زشت و نفرت‌انگیز است.

سوم: از نظر خرج کردن مال: اسلام بر خرج کردن مال تأکید کرده است به گونه‌ای که متعرض انسان‌های سفیه نشده است. مال و دارایی ریشه زندگی است و هزینه کردن مال به روش نادرست و نامشروع منجر به ضعف توان اقتصادی امت می‌شود. چون اگر امور را به حال خود واگذارد. منابع امت خالی می‌شود و منجر به فقر و بدبختی می‌شود.

بنابراین اسلام برای خرج کردن اموال راه‌های صحیح و مبتنی بر اصول و قواعد شریعت وضع کرده است و تمامی راه‌هایی که منافی آن باشد را نیز حرام کرده است. و بر کسانی که اهلیت خرج کردن مال را ندارند حجر (منع) گذاشته است. و امور زیر بعضی از ابزارهای منظم کننده هزینه‌ها و محافظت از آن‌ها را بیان می‌کند:

الف) اسلام اسراف و تنگ نظری را حرام کرده است و میانه روی را صفتی از صفت‌های بندگان خاص خداوند قرار داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: 67]. «و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه روی و اعتدال را رعایت می‌کنند».

اسلام اسراف کاران را برادر شیطان قرار داده است و این صفت فقط برای چیزهایی است که مال را در غیر جای خود خرج می‌کند یا کفران نعمت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ [الإسراء: 27]. «بی‌گمان باددستان دوستان اهریمنانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند».

و به کسانی که مال خود را انبار می‌کنند؛ وعده عذاب دردناک داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٤﴾ [التوبة: 34]. «و کسانی که طلا و نقره اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده». و به کسانی که اموال خود را آشکارا و پنهان در امور خیر و نیک خرج می‌کنند مژده اجر بزرگ و ثواب عظیم داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤﴾ [البقرة: 274]. «کسانی که دارائی خود را در شب و روز و بگونه پنهان و آشکار خرج

می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد».

بر اساس این دیدگاه انسان برای خود، خانواده و خویشاوندانی که هزینه آن‌ها بر عهده وی است، خرج می‌کند و نیازهای نیازمندان و از کار افتاده‌ها را برآورده می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ٢٦﴾ [الإسراء: 26]. «حق خویشاوند و حق مستمند و وامانده در راه را بپرداز، و به هیچ وجه باددستی مکن».

ب) اسلام بر دارندگان اموال که در اموالشان به خوبی تصرف نمی‌کنند حجر (منع) واجب کرده است. مثل بچه، دیوانه، انسان‌های نادان و ولخرج، کسانی که بدهی آن‌ها را از داراییشان بیشتر باشد، بیهوش، فاسق. و نیز کسانی در حکم این افراد هستند صفت عدم اهلیت در تصرف اموال بر آن‌ها تحمیل می‌شود. حجر دست برداشتن مالک از ملک خود است تا زمانی که سبب حجر از بین برود. و این امر با احساس رشد آن‌ها در تصرف اموال می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٥ وَٱبۡتَلُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنۡ ءَانَسۡتُم مِّنۡهُمۡ رُشۡدٗا فَٱدۡفَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَأۡكُلُوهَآ إِسۡرَافٗا وَبِدَارًا أَن يَكۡبَرُواْۚ وَمَن كَانَ غَنِيّٗا فَلۡيَسۡتَعۡفِفۡۖ وَمَن كَانَ فَقِيرٗا فَلۡيَأۡكُلۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [النساء:5-6]. «و اموالتان را که خداوند [آن‌ها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آن‌ها سخن پسندیده بگویید. و یتیمان را بیازمایید تا وقتی که به [سنّ] ازدواج رسند. پس اگر از آنان حسن تدبیر یافتید، اموالشان را به آنان برگردانید و آن را [از بیم] آنکه بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و هر کس که توانگر باشد باید که خویشتنداری کند و هر کس که فقیر باشد باید به طرز شایسته بخورد».

ج) سرمایه گذاری در مقابل یک ارزش گرانبها که این امر با هزینه کردن اموال در جهاد در راه خدا می‌باشد که جزای این معامله بهشت می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ﴾ [التوبة: 111]. «بی‌گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری می‌کند».

د) به کارگیری اموال؛ که با سرمایه گذاری آن‌ها در امور مشروعی است که خیر آن به مسلمانان بر می‌گردد و محقق کننده نفع است. خواه این امور مشروع بُعد اجتماعی داشته باشند و خواه بُعد فردی داشته باشند، فرقی نمی‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 60]. «زکات مخصوص مستندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه خدا می‌باشد».

ه) میراث؛ همچنانکه میراث یکی از اسباب کسب ملکیت بود؛ سبب بیرون آمدن ملکیت از مورث به وارث نیز می‌باشد. و اسباب و علت‌های میراث ازدواج (سبب)، خویشاوندی (نسب) و سرپرستی می‌باشد. و همچنین شروط ارث عبارتند از: مرگ مورث، هنگام مرگ مورث وارث زنده باشد، به جهت‌های مقتضی ارث علم داشته باشد، موانع ارث یعنی بردگی، قتل و اختلاف دین وجود نداشته باشد.

۳-۳-٤-۳- حقوق مترتب بر ملکیت:

اسلام حقوقی را بر ملکیت مترتب کرده است تا زندگی کریمانه را برای همه افراد ضمانت کند، فرد در اسلام تحت سرپرستی و رعایت جامعه اسلامی است که از سرپرستی و رعایت خانواده وی آغاز می‌گردد. اسلام سرپرست خانواده را به تأمین مخارج کسانی که خرج آن‌ها بر عهده اوست، شامل زن و بچه امر کرده است. و همچنین به تأمین هزینه خویشاوندان فقیر و صله رحم امر شده است. شخص فقیر تحت حمایت

جامعه و محله خود است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «هر گاه در میان اهل سرزمینی شخص گرسنه ای شب را به صبح برساند، ذمه خدا و رسول وی از اهل آن سرزمین بری می‌شود»[۱].

افراد تحت حمایت و کفایت دولت هستند. چون در اسلام دولت ملزم است که هزینه فقرا را از بیت المال بپردازد. و در اسلام ولی امر مسلمانان مسؤول این کار است. و پیامبرﷺ می‌فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که من در دنیا و آخرت از او اولی‌تر نباشم. اگر خواستید بخوانید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ﴾ [الأحزاب: 6]. «پیامبرﷺ از خود مؤمنان به آن‌ها اولی‌تر می‌باشد». «کسی که دین و بدهی دارد و یا چیزی را گم کرده است او را نزد من بیاورید که من سرپرست او هستم»[۲].

ابن حزم با استفاده از این حدیث می‌گوید: «مسلمان برادر مسلمان است و به او ظلم نمی‌کند و او را رها نمی‌کند». کسی که دیگری را با حالت گرسنگی و تنگدستی رها کند، در حالی که قادر به غذا دادن وی باشد، وی را رها کرده است[۳].

بعضی از حقوقی که بر ملکیت مترتب هستند:

الف) زکات: یکی از ارکان پنجگانه اسلام، رکن بارز اسلام می‌باشد که عبادت است و با توجه به این وسیله‌ای برای محقق کردن مسؤولیت اجتماعی و سپس عدالت اجتماعی است و به خاطر اهمیت آن در بسیاری از آیات قرآن کریم همراه نماز ذکر شده است. از جمله این آیات؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: 110]. «و نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و هر کار نیکی که پیشتر برای خود بفرستید آن را در نزد خدا خواهید یافت». و

۱- (الغزالی، ۱۹۵۰، ص ۸۹).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۸۴۵).

۳- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج۶، ص۱۵۷- ۱۵۶).

همچنین می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [الحج:41]. «کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند».

مسلمانان بر وجوب زکات اجماع دارند و صحابه گرانقدر در قتل کسانی که از دادن زکات ممانعت می‌کنند توافق دارند. بنابراین کسی که وجوب زکات را انکار کند، کافر است و خونش مباح است، و کسی که با اعتقاد به وجوب آن از دادن آن به امام ممانعت کند، امام آن را به زور از وی می‌گیرد و او را تعزیر می‌کند. و هنگامی که از تسلط امام خارج باشد وی را به قتل می‌رساند. همچنان که ابوبکرﷺ این کار را انجام داد و می‌گفت: «اگر کسانی که به پیامبرﷺ زکات می‌دادند حال ممانعت می‌کنند، قطعاً آن‌ها را می‌کشم»[1].

ب) نفقه و تأمین مخارج خویشاوندان: نفقه در اصطلاح فقهاء به معنی دادن هزینه کسانی است که خرج آن‌ها بر عهده اوست.

نفقه از دو جهت به خویشاوندان استحقاق پیدا می‌کند.

نخست: ستون نسب، که اصول (پدر، پدرپدر و ...) و فروع (فرزند، فرزند فرزند و ...) می‌باشند وقتی شرایط نفقه را داشته باشند.

دوم: خویشاوندان غیر از موارد بالا، که وقتی شروط نفقه را داشته باشند، بر ثروتمندترینشان واجب است که نفقه آن‌ها را بپردازد.

ج) صدقه ها: اسلام در بسیاری از آیات قرآن کریم به صدقه دادن تشویق کرده است. هر چند که الزام شرعی در آن‌ها نیست بلکه الزام ادبی است. و این هنگامی است که فقیری دچار سختی و اذیت شده است که دفع آن جز با صدقه ممکن نمی‌باشد. عدم

۱- (زیدان، ۱۹۸۱، ص۲۴۷).

صدقه دادن منجر به نابودی امت و از بین رفتن بنای اجتماعی آن می‌شود. چون کمک و یاری فقیران در امان ماندن امت از فتنه‌هایی است که غالباً منشأ آن‌ها فقر می‌باشد.

د) وقف: وقف از صدقه‌های غیر لازم است و از سایر صدقه‌ها جدا می‌باشد. چون صفت دوام دارد از این نظر که منفعت آن همیشگی است و در تحقق مسؤولیت اجتماعی نقش ایفا می‌کند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «وقتی آدمی از این دنیا رفت. جز سه چیز عمل وی از این دنیا منقطع می‌شود: «صدقه جاریه، علم مفید، فرزند صالح که برای او دعا بکند»[1].

ه) **وصیت:** وصیت در اصطلاح به دو معنا اطلاق می‌شود:

۱- گذاشتن چیزهایی برای بعد از مرگ یا تصرف انسان در بعضی از اموالش بعد از مرگ.

۲- انسان کس دیگری را برای مراقبت از اولاد و تصرف در ارثش بعد از مرگ خود، جانشین کند.

معنای اول بر اطلاق لفظ وصیت از دید فقهاء غالب تر می‌باشد و همان منظور ما از وصیت در این بحث می‌باشد.

و اصل این است که انسان در حال حیات خود در اموالش دخل و تصرف کند اما بعد از مرگ نمی‌تواند که در آن‌ها تصرف کند ولی خداوند متعال به بندگانش لطف کرده و وصیت را استثناء کرده است. و شخص می‌تواند تا یک سوم اموالش را وصیت کند که بعد از مرگش و قبل از تقسیم ترکه نافذ می‌شود.

عواید وصیت رضایت خاطری است که به شخص وصیت کننده و افراد جامعه می‌رسد. از جهت شخص وصیت کننده کارهای خیری را برای بعد از مرگ خود تدارک دیده است که این کار حسنات وی را زیاد کرده و اجر وی را بیشتر می‌کند.

۱- (مسلم، الصحیح، ۳/ ۱۲۵۵، شماره ۱۶۳۱، الترمذی، ۳/ ۶۶۶، شماره ۱۳۷۶).

اما از جهت اجتماعی باعث تقویت روابط میان وصیت کننده و وارثان او از یک طرف و میان کسانی که به او وصیت شده و خویشاوندانش از طرف دیگر می‌شود و این کار نیک و تقویت روابط است.

فصل چهارم:
حقوق بعضی از افراد بنابر موقعیت و جایگاه آنان

۴-۱- حقوق والدین

۴-۱-۱- نیکی به والدین:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ﴾ [الإسراء: 23]. «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». این آیه کریمه را خداوند متعال با ذکر اصل کلی شریعت آغاز کرده است که توحید خداوند متعال است، و بعد از آن اصل دوم از اصول شریعت را بیان کرده است که نیکی به والدین می‌باشد یعنی به هر امر و سفارش آنان عمل کنید.

امر به نیکی کردن والدین به امر به عبادت خداوند متعال عطف شده است. چون خداوند متعال همان خالق انسان است که شایسته عبادت است چون انسان‌ها را به وجود آورده است. و به خاطر اینکه خداوند والدین را علت ایجاد مردم قرار داده است به نیکی و احسان به آن‌ها امر کرده است. و خالق شایسته عبادت و پرستش است و بی‌نیاز از احسان و نیکی است. چون عبادت بزرگ‌ترین قدردانی در مقابل بزرگ‌ترین منت است. ولی والدین که سبب وجود هستند مستحق احسان و نیکی هستند نه عبادات چون آن‌ها محتاج احسان و نیکی هستند نه عبادت، و چون آن‌ها به وجود آورنده حقیقی نیستند. و خداوند متعال والدین را بر اساس مهربانی و شفقت به فرزندانشان آفریده است و به فرزندان امر کرده است که جواب این مهربانی و شفقت را با نیکی و احسان به والدین جبران کنند[۱].

همچنان که شیخ محمد بن طاهر بن عاشور می‌گوید: هدف اسلام از امر نیکی به والدین و صله رحم دو چیز می‌باشد[۲]: یکی هدف درونی و نفسانی است که تربیت افراد

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ص ۶۸).

۲- (ابن عاشور، د. ت،ج۱۵، ص۷۳)

امت بر اساس اعتراف به زیبایی خالق است که همان شکرگزاری است. با تأسی از اخلاق خداوند متعال در اسم خودش که شکور (بسیار شکرگزار) می‌باشد به شکر و قدردانی از نعمت‌ها و روزیی که به انسان‌ها داده است امر کرده است، همچنین به تشکر والدین برای نعمت شکلی و صوری وجودی که به آن‌ها داده‌اند، امر شده است. چون والدین سبب وجود انسان و نعمت تربیت و رحمت و مهربانی برای آن‌ها هستند امر به شکرگزاری فضایل آن‌ها شده و به رقابت بر شکرگزاری آن‌ها اشاره شده است.

دوم: هدف عمرانی و ساختاری است. پیوندهای خانواده باید پیوندهایی محکم و قوی باشد و به آنچه که این استحکام را میان افراد خانواده محقق می‌کند امر شده است، و آن برخورد و معاشرت خوب است تا در درون آن‌ها دوست داشتن همدیگر پرورش بیابد. و هدف سومی نیز به آن اضافه می‌شود که این ارتباط و اتصال با عبادت خداوند و توحید وی و نیکی به والدین به عنوان واسطه ای میان قانون خانواده‌های نزدیک و قانون روابط گسترده انسانی می‌باشد تا با این پیوندها همگی پیوندهای دیگر را به هم ارتباط بدهد تا منبع تشریع و توجیه نیز یکی بشود.

رابطه خانواده بعد از رابطه با خدا و یکی بودن قبله است. –و خداوند آگاه‌ترین مردم است– و از پدر و پسر به مردم با رحمت‌تر است. پس فرزندان را به رعایت والدین و والدین را به رعایت فرزندان سفارش کرده است. و این وصیت و سفارش را به معرفت واحد الهی و ربوبیت ربط داده است[۱].

وقتی حق والدین بعد از حق خداوند متعال است به این دلیل می‌باشد که والدین شایسته‌ترین مردم برای نیکی کردن به آن‌ها والدین هستند. سپس نیکی کردن به دیگران به تربیت نزدیکان و خویشان است. و این امر تابع نیکی و احسان به والدین است چون با نیکی به والدین، شخص در اخلاق نیکوکارانه فرو می‌رود و شخصیتی پیدا می‌کند که به تمام انسان‌ها نیکی می‌کند. تا مفاهیم عالی و ارزشمند این دین تحقق پیدا کند همان دینی

۱– (فائز، د. ت، ص ۳۳۵).

که منزلت والدین تا درجه عظیمی رسانده است وقتی که خداوند متعال نیکی به آنها را با توحید خود ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿۞وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ﴾ [الإسراء: 23]. «پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید». و شکر خود را با شکر آنها ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: 14]. «که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش».

سفارش به والدین در اسلام با حدیث نیکی و احسان به آنها ادامه می‌یابد به گونه‌ای که نیکی به آنها مقدم بر جهاد در راه خدا است. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: از پیامبر ﷺ سوال کردم که کدام عمل نزد خدا و رسولش محبوب‌تر است؟ فرمود: «نماز خواندن سر وقت» گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: «نیکی به والدین». گفتم: بعد کدام عمل؟ فرمود: «جهاد در راه خدا»[۱].

روایت شده است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: من دوست دارم که در راه خدا جهاد کنم ولی نمی‌توانم. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا یکی از والدینت زنده هستند». گفت: مادرم زنده است. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند تو را به نیکی کردن به او امر کرده است، اگر این کار را بکنی، حاجی و معتمر (کسی که به حج عمره رفته است) و مجاهد (مبارز) هستی»[۲].

اسلام رسیدگی به یکی از والدین یا هر دوی آنها را سبب وارد شدن به بهشت قرار داده است. چون این کار نیکی کردن به آنها محسوب می‌شود و اگر این کار را نکند مخالفت آنها را کرده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مخالفت کرده است، مخالفت کرده است، مخالفت کرده است». گفتند: چه کسی ای رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که با خودبینی و غرور و کبر به پدر و مادرش رسیدگی کند وارد بهشت نمی‌شود»[۳].

۱- (مسلم، الصحیح، ۱/ ۸۹ شماره ۱۳۹- ۱۳۸).

۲- (ابو یعلی،۱۹۸۴، شماره ۵/ ۵۰)، الطبرانی، ۱۹۸۲، شماره ۱/ ۸۱).

۳- (مسلم، الصحیح، ۴/ ۱۹۷۸، شماره ۲۵۵۱).

همچنین امر به نیکویی به والدین و احسان به آن‌ها همراه نهی از شرک به خداوند ذکر شده است. همچنان که در آیه می‌آید: ﴿۞وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ [النساء: 36]. «(تنها) خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر».

در آیات دیگری از قرآن نیکی به والدین ستوده شده و به عنوان یکی از صفات انبیاء قرار داده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ١٢ وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا ١٣ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَيۡهِ وَلَمۡ يَكُن جَبَّارًا عَصِيّٗا ١٤﴾ [مریم: 12-14]. «[گفتیم:] ای یحیی، به جدّ [و جهد احکام] کتاب [آسمانی] را بگیر. و به او در کودکی حکمت دادیم. و از فضل خود، بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزگار و متقی بوده. و او نسبت به پدر و مادرش نیک رفتار و نیکوکار بود و زورگو و سرکش نبود». خداوند متعال از قول حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنِّي عَبۡدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيّٗا ٣٠ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيۡنَ مَا كُنتُ وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا ٣١ وَبَرَّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمۡ يَجۡعَلۡنِي جَبَّارٗا شَقِيّٗا ٣٢﴾ [مریم: 30-32]. «[عیسی] گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب [آسمانی] داده و مرا پیامبر گردانیده است. و مرا هر جا که باشم خجسته داشته است و مرا تا آن گاه که زنده باشم به نماز و زکات سفارش کرده است. و [مرا] به مادرم نیکوکار [ساخته] و مرا گردنکش [و] نگون بخت قرار نداده است».

اسلام بیان کرده است که نیکی و احترام به والدین باعث افزایش عمر و فراوان شدن رزق و روزی می‌شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «کسی که بخواهد عمرش زیاد بشود و رزق و روزیش فراوان، باید به والدین نیکی و مهربانی کند و صله رحم به جای آورد»[1].

۱- (احمد، المسند، ۳/ ۲۶۶، ابن مالک و البیهقی، ۶/ ۲۱۲، شماره ۷۹۴۷).

طول عمر وقتی مفید است که بتوان آن را برای انجام کارهای نیک مغتنم بشماری. پیامبرﷺ می‌فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش زیاد و اعمالش نیک باشد». همچنین فراوان بودن رزق و روزی زندگی کریمانه‌ای را برای شخص مهیا می‌کند و امکان بخشش از آن مال را در کارهای خیر و احسان پیدا می‌کند. شایسته‌ترین مردم برای نیکی کردن به آن‌ها والدین می‌باشند. چون بدین ترتیب خیر دنیا و آخرت را کسب می‌کند.

نیکی و مهربانی با مادر بر نیکی و مهربانی با پدر مقدم است. چون مادر همان کسی است که فرد را حمل می‌کند، به دنیا می‌آورد و شیر می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَٰنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ [الأحقاف: 15]. «و به انسان درباره پدر و مادرش به نیکوکاری سفارش کرده‌ایم. مادرش با دشواری به او آبستن شده و به دشواری او را زاده است».

جمله ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ جمله معترضه است که بیانگر حق مادر به تنهایی است.

مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا چه کسی شایسته‌ترین مردم برای همنشینی خوب است؟ فرمود: مادرت. سپس گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت. گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: مادرت گفت: دیگر چه کسی؟ فرمود: پدرت»[1].

نیکی به والدین واجب است هر چند که آن‌ها کافر و ظالم باشند حق نیکی و احسان و فرمانبرداری از آن‌ها در غیر معصیت خداوند وجود دارد. چون هیچ اطاعتی برای مخلوق در معصیت خداوند نیست، چون حق خداوند و توحید او از حق والدین بزرگ‌تر و برتر است.

۱- (مسلم، ۴/ ۱۹۷۴، شماره ۲۵۴۸).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٥﴾ [لقمان: 15]. «هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من بر می‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم».

از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت شده است که گفته است: «مادرم را از دست داده بودم در حالی که در زمان پیامبر ﷺ مشرک بود از پیامبر ﷺ سؤال کردم که: مادرم را از دست داده ام در حالی که وی به اسلام تمایل داشت آیا بر او نماز بخوانم؟ فرمود: «بله بر او نماز بخوان»[1].

نیکی به والدین در اسلام به زمان حیات آن‌ها منحصر نمی‌شود بلکه به زمان بعد از وفات آن‌ها نیز ربط دارد. از جمله در قرآن کریم از زبان نوح علیه السلام آمده است: ﴿رَّبِّ ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيۡتِيَ مُؤۡمِنٗا وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۖ﴾ [النوح: 28]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را، و همه کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانه من در می‌آیند و سایر مردان و زنان با ایمان را بیامرز».

و از زبان ابراهیم علیه السلام آمده است: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [إبراهيم: 41]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود».

در سنت نیز آمده است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا آیا بعد از وفات والدین نیکی کردن به آن‌ها وجود دارد؟ فرمود: «آری، نماز خواندن بر آن‌ها و

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۵/ ۲۳۳).

طلب آمرزش برای آن‌ها، اجرا کردن عهد و قرارهای آن‌ها بعد از مرگشان، صله رحم با کسانی که با آن‌ها مرتبط بودند، احترام به دوستان آن‌ها»[۱].

اسلام علاوه بر نیکی به والدین، نیکی به دوستان آن‌ها را از مکملات نیکی قرار داده است. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: «کامل‌ترین نیکی‌ها، ارتباط و نیکی فرزند با دوستان پدرش است»[۲].

قرطبی در احکام خود گفته است که: «پیامبر ﷺ به دوستان خدیجه هدیه می‌داد تا به آن‌ها نیکی کند و وفاداری خود را به خدیجه ثابت کند؛ در حالی که وی همسر پیامبر بود. پس در مورد نیکی به والدین چه می‌اندیشی؟»[۳].

این در مورد والدین مسلمان بود، ولی اگر والدین مشرک باشند برای شخص مسلمان شایسته نیست که برای والدین مشرکش طلب آمرزش کند و طلب آمرزش ابراهیم برای والدینش منسوخ می‌باشد که می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ يَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡحِسَابُ ٤١﴾ [إبراهيم: 41]. «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را بیامرز و ببخشای در آن روزی که حساب برپا می‌شود».

ترمذی و نسائی از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که می‌گوید: شنیدم که مردی را برای والدین مشرک خود طلب آمرزش می‌کند. گفتم: آیا برای والدینت استغفار می‌کنی حال آنکه آن‌ها مشرک بودند؟ این جریان را برای پیامبر ﷺ بیان کردند و آیه زیر نازل شد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣ وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤﴾

۱- (البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶/ ۱۹۹، ۷۸۹۶).

۲- (مسلم، الصحیح، ۴/ ۱۹۷۹، شماره ۲۵۵۲).

۳- (القرطبی، ج ۵، ص ۳۸۵۷).

[التوبة: 113-114]. «پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کند هر چند که خویشاوند باشند. هنگامی که برای آنان روشن شود که مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود ولی هنگامی که برای او روشن شد که (پدرش)، دشمن خدا است، از او بیزاری جست. واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکیبا بود».

طلب آمرزش ابراهیم علیه السلام برای پدرش، بخاطر وعده ای بود که پدرش به وی داده بود. چون پدر ابراهیم به فرزندش وعده ایمان داده بود. پس استغفار برای او به منزله نو ایمان آوردگان است. چون ابراهیم متردد بود که پدرش بت پرست بوده باشد. وقتی که به او گفت: ﴿وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ٤٦﴾ [مریم: 46]. «برو، برای مدتی مدیدی از من دور شو». از خداوند برای او طلب آمرزش کرد شاید عبادت بت‌ها را رد کرده باشد. همچنانکه این کلام وی دلالت می‌کند. ﴿فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ﴾ راه روشن شدن اینکه او دشمن خدا بوده است، یا با وحی بوده چون خداوند با استغفار ابراهیم آن را از وی پنهان داشته است و یا بعد از مرگ وی بر اساس شرک بوده است[۱].

ثمرات نیکی به والدین:

نیکی به والدین دعای انسان را اجابت می‌کند. از جمله روایت ابن عمر رضی الله عنهما است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده است که فرمود: «از مردمان قبل از شما سه نفر از خانه‌هایشان گریختند و برای خوابیدن به غاری پناه بردند. وقتی که وارد آن شدند، سنگی از کوه پایین آمد و دهانه غار را بست. گفتند: از این سنگ رهایی نمی‌یابیم مگر اینکه هر کدام از ما با ذکر اعمال صالح خود دعا کنیم»[۲].

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۱، ص۴۶- ۴۵).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲/ ۷۹۳).

یکی از این سه نفر به والدینش نیکی کرده بود و به وسیله این نیکی از خداوند شفاعت خواست و خداوند دعای وی و همراهانش را برآورده کرد و از آن سختی رهایی یافتند. عمر بن خطاب رضی الله عنه از امرای یمن سؤال کرد که آیا در میان شما اویس بن عامر وجود دارد؟ اویس را یافتند. عمر به او گفت: آیا تو اویس بن عامر هستی؟ گفت: آری. گفت: از طایفه مراد و سپس از طایفه قرن هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا تو جذام داشته ای که فقط اندازه یک درهم از جای آن مانده باشد؟ گفت: آری. گفت: آیا مادر داری؟ گفت: آری. سپس عمر رضی الله عنه گفت: از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: اویس بن عامر همراه با نیروهای کمکی از اهل یمن از طایفه مراد و طایفه قرن بر شما وارد می‌شوند. این اویس جذام دارد که جز اندازه یک درهم همگی آن خوب شده است، مادری دارد که به او نیکی می‌کند. اگر خداوند را قسم بدهد خداوند حتماً وی را اجابت می‌کند. اگر می‌خواهی که برای تو طلب آمرزش بکند این کار را بکن. پس برای او طلب آمرزش کرد و من نیز برای او طلب آمرزش کردم[۱].

نیکی به والدین سبب طول عمر و فراوان شدن رزق و روزی می‌شود. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که می‌خواهد طول عمرش زیاد شود و رزق و روزی او فراوان شود. به والدینش نیکی کند و صله رحم به جا بیاورد»[۲].

طول عمر همراه با عمل صالح خیر و برکت دنیا و آخرت را برای انسان حاصل می‌کند و مصداق این کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم است که می‌فرماید: «بهترین شما کسی است که عمرش طولانی و عملش صالح است»[۳]. و روزی زیاد زندگی کریمانه را برای انسان مهیا می‌کند تا هزینه خود و خانواده خود را بپردازد و در راه‌های خیر وقتی خداوند وی را

۱- (مسلم، ۴/ ۱۹۶۸- ۱۹۶۹، شماره ۲۵۴۲).

۲- (احمد، المسند، ۳/ ۲۶۶، البیهقی، ۱۳۵۳، شماره ۶/ ۲۱۹، ۸۹۴۹).

۳- (الترمذی، ۴/ ۵۶۵ شماره ۲۳۲۹).

برای آن‌ها موفق گردانده است، هزینه کند بنابراین خیر دنیا و آخرت را به دست می‌آورد. «بهترین مال صالح برای عبد صالح است»[۱].

نیکی به والدین سبب خیرات دنیا از جمله محبت مردم به او است. و همچنین هزینه کردن در راه خداوند مسؤولیتی اجتماعی است. و خیر آخرت در جات عالی بهشت است چون وارد بهشت شدن در آغاز با رحمت خداوند است و رسیدن به درجات عالی بهشت با عمل می‌باشد[۲]. و مصداق این آیه می‌باشد که می‌فرماید: ﴿وَنُودُوٓاْ أَن تِلۡكُمُ ٱلۡجَنَّةُ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٤٣﴾ [الأعراف: 43]. «و به آنان ندا در دهند که: این بهشت است که آن را به پاس آنچه می‌کردید، به شما داده‌اند».

از ثمره‌های نیکی به والدین دوری انسان از کارهای بد و عاقبت بد است. از جمله در آداب الکبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: خداوند عقوبت سلیمان از هدهد را به خاطر نیکی هدهد به مادرش نپذیرفت. و عکرمه می‌گوید: سلیمان از کشتن هدهد صرفنظر کرد، چون هدهد به والدینش کمک می‌کرد و رزق و روزی را برای آن‌ها می‌برد»[۳].

پس وقتی صرفنظر از ذبح این پرنده به خاطر نیکی به والدینش بوده است در حالی که غیر مکلف نیز بوده است. صرفنظر کردن بدی از انسان به خاطر نیکی به والدین اولی‌تر است.

داستان قرآنی که در مورد نبی خداوند اسماعیل علیه السلام است وقتی که امر کشتن اسماعیل بر پدرش عرضه شد. ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٠٢﴾

۱- (احمد، المسند، ۴/ ۲۰۲-۱۹۷).

۲- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۲۰۸).

۳- (السلمان، ۱۴۰۲، ج ۳، چاپ ۱۱، ص ۴۱۴).

[الصافات:102]. گفت: فرزندم، من در خواب دیده‌ام که من [دارم] تو را سر می‌برّم، بنگر تو چه نظر داری. [فرزندش] گفت: پدرجان، آنچه را فرمان می‌یابی انجام بده. مرا- اگر خدا بخواهد- از شکیبایان خواهی یافت». و خود را به خاطر رضایت و خشنودی پدرش تسلیم وی کرد ولی خداوند متعال با ذبح و قربانی عظیم وی را گرامی داشت. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ١٠٧﴾ [الصافات: 107]. «ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلا گردان او کردیم».

از ثمرات نیکی به والدین این است که فرزندان او نیز به وی نیکی می‌کنند. پس وقتی انسان با والدینش نیک رفتار کند خداوند متعال فرزندان صالحی به وی ارزانی می‌دهد که به او نیکی کنند، همچنان که او به والدینش نیکی کرده است و بدین ترتیب زنجیره نیکی از طرف فرزندان به پدران در طول نسل‌ها به هم متصل می‌شوند که نتیجه آن ایجاد جامعه‌ای است که همگی آن‌ها نیک رفتار و مهربان هستند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند»[۱].

نیکی کردن با والدین سبب پوشاندن گناهان می‌شود. از ابن عمررضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: «مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: من گناه بزرگی مرتکب شدم، آیا می‌توانم توبه کنم؟ فرمود: آیا مادر داری؟ گفت: نه فرمود: آیا خاله داری؟ گفت: آری. فرمود: به او نیکی کن»[۲].

۴-۱-۲- اطاعت از پدر و مادر:

اطاعت از والدین در کارهای نیک و غیر معصیت خداوند واجب می‌باشد. چون حق خداوند متعال مقدم بر نیکی به والدین است. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن

۱- (المناوی، د. ت، ج۱، ص۴۲۲).

۲- (احمد، المسند، ۲/ ۱۴).

جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ وَٱتَّبِعۡ سَبِيلَ مَنۡ أَنَابَ إِلَيَّۚ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٥﴾ [لقمان: 15].

«هر گاه آن دو تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته‌ای و گونه بایسته‌ای رفتار کن. راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من بر می‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید، آگاه می‌سازم».

همچنان که اطاعت از والدین در شرک حرام می‌باشد اطاعت از آن‌ها در تمام گناهان حرام می‌باشد. چون فرمانبرداری از مخلوق در معصیت خداوند درست نیست[۱].

قرطبی می‌گوید: «اطاعت از پدر و مادر در انجام گناهان کبیره و ترک واجبات رعایت نمی‌شود. و در حالی که اطاعت از آن‌ها در امور مباح لازم است و در ترک عبادات مندوب جایز است. مانند امر به جهاد کفائی، جواب دادن به مادر در نمازی که امکان اعاده آن وجود داشته باشد –براین اساس قوی‌تر از مندوب می‌باشد– ولی به خاطر ترس قضای نماز یا چیزهای دیگری که قطع نماز را مباح می‌کنند، قوی‌تر از مندوب می‌باشد. ولی حسن، مخالف این تفضیل است و می‌گوید: اگر مادر شخص را از شرکت در نماز عشا به خاطر مهربانی و شفقت منع کرد، اطاعت از او جایز نیست[۲].

صاحب المنار در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿۞وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا﴾ [النساء: 36]. لازم است که بدانیم نیکی به والدینی که در دین فطرت به آن امر شده‌ایم، این است که با نهایت ادب و احترام در کلام و درعمل و بر حسب

۱– (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۱۴، ص ۶۴).

۲– (القرطبی، ۱۳۵۶، ج۱۴، ص۶۴).

عرف با والدین رفتار شود تا به وسیله ما سعادتمند شوند. و به اندازه توانمان یکی از امور مشروع و معروف را که بدان نیازمندند، برآورده کنیم[۱].

دعای رحمت برای والدین از جمله طاعت و نیکی کردن به آن‌هاست. چون لفظ رحمت در بر دارنده تمام خیرات دین و دنیا است و اطاعت از والدین با زبان و با عمل می‌باشد.

فخررازی از این آیه که می‌فرماید: ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: 24]. اموری را استنباط کرده است. از جمله: خداوند متعال در آموزش نیکی به والدین به آموزش قولی اکتفا نکرده است، بلکه آموزش فعلی را نیز به آن اضافه کرده است و آن اینکه برای آن‌ها دعای رحمت بکند پس می‌گوید: ﴿رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا﴾ و لفظ رحمت در برگیرنده تمام خیرات دین و دنیا است. سپس می‌گوید: ﴿كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ یعنی خداوندا این نوع احسانی که آن‌ها در حق من کردند و در تربیت و رشد من بکار گرفتند، را برای آن‌ها انجام بده[۲].

آیا جزای احسان جز با احسان است. همچنان که خالق پاک و منزه همان کسی است که از عدم به وجود می‌آورد و با نعمت‌ها پرورش می‌دهد، پس مستحق عبادت است. و والدین را سبب ایجاد انسان قرار داده است و همچنین سبب تربیت و رشد آن‌ها در تمامی ابعاد جسمی، ذهنی، اخلاقی، دینی و اجتماعی قرار داده است، بنابراین مستحق احسان می‌باشند. و از جمله احسان به آن‌ها اطاعت از والدین در غیر معصیت خداوند است. هر چند که آن اطاعت بر خلاف میل شخص باشد. در سنت آمده است که از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: «زنی دارم که او را دوست می‌دارم و ولی پدرم از او بدش می‌آید و به من امر کرده که وی را طلاق بدهم. پیامبر ﷺ را آوردم و

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ج ۵، ص۸۸-۸۳).

۲- (الرازی، ۱۳۵۷، ج ۲۰، ص ۱۵۱، قطب، ۱۳۸۶، چاپ ۵، ج ۱۵).

قضیه را برایش بیان کردم. فرمود: «ای عبدالله زنت را طلاق بده»[۱]. و بعضی گفته‌اند: این کار مخصوص عمر بوده است، چون عمر دلیلی بر این کارش داشته است. در حالی که عمر به زهد و تقوا مشهور است و این درست است و اطاعت از والدین نیز واجب می‌باشد که همان دروازه ورود به بهشت است. و سرپیچی از آن‌ها حرام می‌باشد هر چند که آن‌ها به وی ظلم کنند و ظلم نیز حرام است، ولی با وجود این دلیل بر سرپیچی از آن‌ها نیست. پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که برای رضای خدا مطیع والدینش باشد، دو در از درهای بهشت برای او باز می‌شود و اگر مطیع یکی از والدین باشد. یک در برای او باز می‌شود. و کسی که از اطاعت والدین سرپیچی کند دو در از درهای جهنم برای او گشوده می‌شود و اگر از یکی از آن‌ها سرپیچی کند، یک در برای او باز می‌شود. و مردی گفت: اگر والدین به او ظلم کنند چطور؟ فرمود: «حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند، حتی اگر به وی ظلم کنند»[۲].

خداوند متعال به کریمانه سخن گفتن با والدین امر کرده است و کریم در هر چیزی بالاترین و بلندترین نوع آن است ولی با این امر بهانه بالا بردن صدا قطع می‌شود. به گونه‌ای که وقتی فرزند، یکی از والدینش را نصیحت می‌کند یا آن‌ها را از کاری باز می‌دارد، باید با آرامی و نرمی سخن بگویید. (ابن عاشور، د .ت).

و این از باب امر به معروف و نهی از منکر به والدین می‌باشد به گونه‌ای که هر گاه کار ناشایستی را از آن‌ها دید. باید با نصیحت و کلام نیکو و آرام آن‌ها را از آن کار باز دارد تا به مسیر درست بازگردند. و این کار اطاعت از آن‌ها را برای او ممکن می‌سازد گویی که با این کار خود و با سخن کریمانه اطاعت آن‌ها را به خود جلب کرده است. و با انجام آنچه که موجب اطاعت است از اطاعت نیز بیشتر می‌شود.

۱- (احمد، المسند۲/ ۴۲-۵۳، الطحاوی،۲/ ۱۵۹).

۲- (ابن حجر،۲/ ۳۷۴، شماره ۲۵۰۷).

اسلام در سفارش به والدین پا را فراتر از این گذاشته است، چون به فرزندان امر کرده است که نسبت به والدین مسن خود متواضع باشند. چون آن‌ها از لحاظ تواضع خیلی محتاج فرزندان می‌باشند و این بخاطر شکستن تنهایی میان فرزندان و والدین می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ [الإسراء: 24]. «و بال تواضع مهربانی را برایشان فرود بیاور».

چون کسی که تا دیروز خود نفع رساننده و مفید بود حال امروز نیاز به نفع پیدا می‌کند و در فروتنی به والدین رضایت و خشنودی باطن نهفته است، و هدایا و فروتنی‌های فرزند را بدون احساس منت و اذیت قبول می‌کنند. چون بخشنده به طور طبیعی احساس برتری می‌کند و دیگری احساس کمتری و حقارت می‌کند و تمامی این‌ها تواضع فرزندان را برای والدین تا حد فروتنی و خواری در برابر آن‌ها می‌رساند. و این‌ها جز شکل پذیرفتن اخلاق چیز دیگری نیست و خیلی مانده است که اخلاق فرزند به اخلاق والدین برسد. در این مور شیخ محمد طاهر بن عاشور می‌گوید: «اسلام در سفارش به والدین پای را فراتر از این گذاشته است و فرزندان را به تواضع در حد خواری و ذلیل کردن خود برای آن‌ها امر کرده است تا موقعی که نیاز به کمک و یاری فرزند دارند، تنها نباشند. چون والدین به فرزندان نفع رسانده‌اند و منظور از این تواضع آن‌ها شکر نعمتی است که والدین قبلاً به آن‌ها داده‌اند.

و در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ [الإسراء: 24]. یعنی هر خواری و تواضعی که از رحمت ناشی بشود نه از ترس و ریاکاری[1].

می گوییم: اطاعت از والدین واجب است که اینگونه از رحمت و مهربانی ناشی بشود نه از ترس و نیرنگ و ریاکاری. تا جایی که این اطاعت که از رحمت سرچشمه گرفته است جزء عادت شخص بشود و آن را اخلاقی ماندگار بگرداند. ولی وقتی از روی ترس

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ۷۰). (ابن عاشور، د. ت، ج ۱۵، ص ۷۱).

و ریاکاری باشد به سرعت با زوال سبب و علت آن، از بین می‌رود. علاوه بر این متضمن مکر و حیله ای بوده است که شایسته حق اطاعت از والدین نیست. همان کسانی که در زمان کودکی وی را پرورش داده و به او مهربانی کرده‌اند. «بنابراین تربیت کامل کننده وجود است، و این به تنهایی مقتضی شکر است و مهربانی و رحمت حفظ وجود انسانی از بی‌حرمتی و نابودی است که این نیز مقتضی شکر است. و تمامی این شکرها به وسیله دعای به رحمت برای والدین می‌باشد. رحمتی که فرزند قادر به رساندن آن به والدین نیست مگر با گریه و تضرع و نیایش خداوند نباشد»[۱].

۴-۱-۳- تحریم بی‌حرمتی به والدین:

اسلام از بی‌حرمتی به والدین نهی کرده است. و بی‌حرمتی، همان آزار و اذیت والدین است که یا با گفتار یا با کردار و یا با غیر از این‌هاست که از جمله بزرگ‌ترین گناهان کبیره است. از ابوبکره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شما را از سه گناه از بزرگ‌ترین گناهان کبیره باخبر کنم؟ گفتیم: آری ای رسول خدا. فرمود: «شریک قرار دادن برای خداوند، بی‌حرمتی به والدین –در حالی که پیامبر ﷺ تکیه داده بود سپس نشست– و سپس فرمود: مبادا که دروغ بگویید». ومدام آن را تکرار می‌کرد تا اینکه ما گفتیم؛ ای کاش و او نیز ساکت شد[۲].

خداوند متعال برای این بی‌حرمتی مثالی می‌زند و می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِى قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِىٓ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ ٱلْقُرُونُ مِن قَبْلِى وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ ٱللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ خَٰسِرِينَ ﴿١٨﴾﴾ [الأحقاف: 17-18]. «و کسی که به پدر و مادرش گفت: افّ بر شما. آیا به من وعده می‌دهید که [از گور] بیرون

۱- (ابن عاشور، د. ت، ج۱۵، صص۷۳-۷۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۲/ ۹۳۹).

آورده خواهم شد. حال آنکه نسل‌ها پیش از من گذشته‌اند و آن دو (پدر و مادر) از خداوند فریاد می‌خواستند: وای بر تو ایمان آر. به یقین وعده خداوند حقّ است. و [در نهایت] گوید: این [وعده] جز افسانه‌های پیشینیان نیست. اینانند که وعده عذاب در [زمره] امت‌هایی از جنّ و انس که پیش از آنان گذشته‌اند. بر آنان محقّق شده است. بی‌گمان آنان زیانکار بودند».

وقتی خداوند متعال حال مدعیان نیکوکار نسبت به والدینشان را بیان می‌کند و حال آن‌ها در خوشبختی و سعادت می‌باشد. به حال بدبخت و بیچارگانی که نسبت به والدینشان بی‌احترامی کرده‌اند عام می‌باشد و حق را انکار کرده و به والدین خود اف می‌گویند، همان کسانی که آن‌ها را به هدایت و صلاح راهنمایی کردند ولی او در مقابل به آن‌ها نافرمانی و بی‌احترامی و ظلم می‌کند و روز قیامت و جزا را انکار می‌کند. و والدین از خداوند می‌خواهند که او را هدایت کند و به فرزندشان می‌گویند: ﴿وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ﴾ و او می‌گوید: ﴿مَا هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ۝١٧﴾[1].

اسلام بی‌احترامی به والدین را منع کرده است. و عقوبت کسی که از فرمان والدین سرپیچی می‌کند این است که: دو در از درهای جهنم برای او باز می‌شوند، هر چند که والدین نسبت به او ظالم باشند. و پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که نافرمانی والدین بکند. دو در از درهای جهنم برای او باز می‌شود. و اگر به یکی از والدین نافرمانی کند، یکی در برای او باز می‌شود. مردی گفت: هر چند که والدین به او ظلم کرده باشند». پیامبرﷺ فرمود: «هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند، هر چند که به او ظلم کرده باشند»[2].

۱- (ابن کثیر، ۱۴۰۸، چاپ اول).

۲- (ابن حجر، ۲/ ۳۷۴ شماره ۲۵۰).

جزای نافرمانی نسبت به والدین این است که، خداوند عقوبت وی را در زندگی دنیا و قبل از مرگ جلوتر می‌اندازد و غیر از این عذاب اخروی را نیز برای او در نظر گرفته است: پیامبرﷺ می‌فرماید: «خداوند متعال عذاب و عقاب تمامی گناهان را تا روز قیامت به تأخیر می‌اندازد بجز عقاب بی‌احترامی به والدین که خداوند متعال آن را برای شخص در زندگی دنیا وقبل از مرگ جلو می‌اندازد»[۱].

از جمله این عقوبت‌ها این است که فرزندان وی نیز نسبت به او بی‌احترام باشند. بدین ترتیب دو امر بد با هم جمع می‌شوند. ابتدا او به والدینش بی‌احترامی می‌کند و آن را به عنوان سنت بدی به وجود می‌آورد که به علت وی زنجیره ای از فرزندان ایجاد می‌شود که نسبت به پدرانشان بی‌احترام هستند و نتیجه آن وجود جامعه‌ای فاسد و قطع صله رحم و مهربانی می‌شود. پس کسی که به والدینش نیکی کند، فرزندانش نیز به او نیکی می‌کنند و مصداق این کلام پیامبرﷺ می‌شود که می‌فرماید: «به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان به شما نیکی کنند»[۲].

در مقابل کسی که از والدینش سرپیچی کند و به آن‌ها بی‌احترامی کند، فرزندان آن‌ها نیز از آن‌ها سرپیچی و بی‌احترامی خواهند کرد و همچنان که اگر قرض کند باید قرض پس بدهد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «محبت و دوستی، محبت و دوستی می‌آورد و دشمنی نیز دشمنی می‌آورد»[۳].

اظهار خستگی و بیزاری کردن از والدین بی‌احترامی به شمار می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾﴾ [الإسراء: 23]. «اف به آنان مگو! و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو».

۱- (الحاکم، ۱۹۷۸، شماره ۴/ ۱۵۶).

۲- (المناوی، د. ت، ج ۱، ص۴۲۲).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ص۱۱۱).

با عصبانیت و خشم به والدین نگاه کردن، یا با تحقیر و کم بینی به آن‌ها نگریستن، یا سطح اجتماعی خود را از والدینش برتر بداند و آن‌ها را به عقب ماندگی و نفهمی و حماقت توصیف کند، بی‌احترامی به شمار می‌رود.

اظهار دلتنگی و اذیت از آنچه که از آن‌ها می‌بیند یا می‌شنود، مخصوصاً در هنگام پیری، بی‌احترامی محسوب می‌شود. والدین همان کسانی بودند که آزار و اذیت و بوهای کثیف تو را در بچگی با مهربانی و بلند نظری و رحمت تحمل کرده‌اند.

در میان پیشینیان صالح این امت الگوهای خوبی برای احترام و ادب با والدین و آزاد از بی‌احترامی زبانی و عملی به آن‌ها وجود دارد. از جمله علی بن حسین فرزند دختر پیامبرﷺ است که به او گفته شد: تو از نیکوکارترین مردم به والدینت هستی چرا با مادرت در یک ظرف غذا نمی‌خوری؟ گفت: می‌ترسم که دستم از دست وی جلوتر بیافتد و چیزی را که او به آن چشم دوخته بردارد و بدین ترتیب به او بی‌احترامی کرده باشم[۱].

و به عمر بن عبدالعزیز گفته شد: که چقدر به والدینت نیکی می‌کنی؟ گفت: «سقفی را که آن‌ها در زیرش هستند، بالا می‌برم و مقابلشان را همیشه روز می‌گردانم و پشت سرشان را همیشه شب می‌کنم». منظور این است که در روز آن‌ها را به نشانه احترام جلو می‌اندازد و در شب به خاطر رویارویی با خطرها خود را جلو می‌اندازد تا خطری به آن‌ها نرسد[۲].

حق والدین بر فرزند این است که در رفتار با والدین بالاترین درجه ادب و تواضع را در سخن و عمل برای آن‌ها به کار ببرد. ابوهریرهرضی الله عنه می‌گوید: «والدین را به اسم صدا

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، چاپ۳، ص ۳۵۴).

۲- (طاحون، ۱۴۱۱، چاپ۳، ص۳۵۵).

نزن، قبل از آن‌ها منشین، جلوتر از آن‌ها راه مرو»[۱]. چون صدا زدن آن‌ها به اسمشان با سخن کریمانه سازگار نیست.

و نشستن قبل از آن‌ها به منزله عدم احترام است و جلوتر حرکت کردن از آن‌ها جز به خاطر مصلحت، بی‌ادبی است. گریاندن والدین به علت بی‌احترامی به آن‌ها از گناهان کبیره است. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «گریاندن والدین بی‌احترامی به آن‌ها و از جمله گناهان کبیره است»[۲].

دعای والدین به نفع فرزندان یا علیه آن‌ها از جمله دعاهای مستجاب است. پس بر فرزند لازم است که سعی کند رضایت و خشنودی والدین را به دست بیاورد و آن‌ها را خشمگین نکند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «سه دعا وجود دارد که بدون شک مستجاب می‌شوند: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای والدین برای فرزندانشان»[۳].

اینکه انسان سبب بشود که دیگران والدینش را فحش و ناسزا بگویند و یا خود والدینش را فحش بدهد، بی‌احترامی به والدین می‌باشد. از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «از جمله گناهان کبیره این است که شخص والدینش را فحش و دشنام بدهد». گفتند: ای رسول خدا! آیا کسی والدینش را فحش می‌دهد؟ فرمود: «آری، به پدر کسی فحش می‌دهی، پدر تو را فحش می‌دهد، به مادر کسی فحش بدهی، مادر تو را فحش می‌دهد»[۴].

اسلام در نیکی به والدین، دایره پدر و مادر را وسعت داده تا شامل پدربزرگ و مادربزرگ نیز بشود بلکه فرزندان را ملزم به اطاعت وعدم سرپیچی از آن‌ها کرده است.

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، چاپ۱، ص۱۱۳).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص۹۴).

۳- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۱، ص۹۴).

۴- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۲۲۲۸).

حتی در آماده شدن برای جنگ باید از آن‌ها نیز اجازه بگیرد، درحالی که این امر به طریق اولی حق والدین می‌باشد. ابن منذر می‌گوید: پدربزرگها مثل پدر هستند و مادر بزرگ‌ها مثل مادر، پس شخص جز با اجازه آن‌ها نمی‌تواند به جنگ و جهاد برود»[۱].

۱- (القرطبی، ۱۳۵۶، ج ۵، ص۳۸۵۵).

۴-۲- حقوق انسان

۴-۲-۱- مساوات میان زن و مرد در کرامت انسانی:

اسلام زنان را گرامی داشته است و اصل مساوات میان زن و مرد را از نظر ارزش‌های انسانی مشترک بیان کرده است. هر یک از زن و مرد در حقوق و واجبات مساوی هستند. چون مزیت و برتری نزد خداوند تقوا و عمل صالح است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شماست».

اسلام آبرو و شرف زن را حفظ کرده است و عقوبت‌های بازدارنده‌ای را برای کسی که به زنان بی‌ادبی بکند تشریع کرده است. چون زن یا مادر است یا دختر یا خواهر یا همسر یا خاله یا عمه است.

از جمله بزرگداشت‌های زن توسط اسلام، این است که در قرآن کریم در بیشتر از ده سوره از زنان صحبت کرده است. که به طور خاص عبارتند از (بقره، نساء، مائده، نور، احزاب، مجادله، ممتحنه، تحریم) و در سوره‌های دیگر نیز به طور کلی از آن‌ها بحث شده است. اسلام اصل مساوات میان زن و مرد را در حقوق مالی، مسؤولیت، ثواب، و عقاب دنیوی و اخروی بیان کرده است. جز در بعضی احکام استثنایی که این‌ها نیز به خاطر طبیعت زن و نقش هر کدام از زن و مرد در زندگی است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: 97]. «هر کس در حالی که مؤمن است کار شایسته

انجام دهد، مرد باشد یا زن، او را به زندگانی‌ای پاک زنده می‌داریم و پاداششان را به [حسب] نیکوترین آنچه می‌کردند، به آنان می‌دهیم».

و پیامبرﷺ اصول مساوات و روابط میان زن و مرد را بیان کرده است. هنگامی که می‌فرماید: «زنان برادران مردان هستند»[۱].

همچنان که زن در اسلام در داشتن مسؤولیت و عقیده و سخن و عمل مانند مرد است. چون تکالیف شرعی مانند مرد متوجه زن نیز هست پس در اجرای عقوبات طبق آنچه که بر مرد حکم می‌شود بر زن نیز حکم می‌شود[۲].

اسلام در تعلیم و تربیت و فرهنگ و بدست آوردن شغل میان زن و مرد تساوی رعایت کرده است تا نقش خود در جامعه ایفا کند. به گونه‌ای که با ویژه‌گی‌ها و استعدادهای وی به عنوان یک زن که اسلام برای او تعیین کرده است، مخالف نباشد. زن یک وظیفه عالی دارد که تربیت نسل‌های آینده است که مسؤولیت مداوم بنا و پیشرفت تمدن امت مربوط به آن است.

وقتی اسلام وظایف اجتماعی را میان زن و مرد با توجه به طبیعت هر کدام از آن‌ها تقسیم می‌کند، این امر برای اختلاف در رتبه و مقام بشری نیست، بلکه بخاطر ضمانت روند جامعه به طور خوب است، و این یکی از انواع اختصاصی است که ما آن را در هر یک از آسایش‌های زندگی مشاهده می‌کنیم. بنابراین قادر به انجام اعمالی است که مرد نمی‌تواند آن را به خوبی و درستی او انجام دهد و مرد نیز قادر به انجام اعمالی است که زن نمی‌تواند آن را به درستی انجام دهد[۳].

اسلام برای زن مباح کرده است که به هر کار و وظیفه ای که حتی خارج از منزل باشد، بپردازد. مادامی که همراه با وقار و آزرم و حیا باشد. و از گمان فتنه به دور باشد. و

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۱/ ۶۱، ۲۳۶).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱،ص ۵۹).

۳- (عثمان، د. ت، ص۲۷۳).

باید در چارچوب قوانین و ویژگی‌ها و استعدادهای وی به عنوان یک زن باشد که شریعت برای او تعیین کرده است. و در انجام هر کاری باید از این امور محافظت کند تا عفت وی را خدشه دار نکند. و کرامت انسانی را از بین نبرد. از جمله روایت اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنها است که به همسرش زبیر بن عوام کمک می‌کرد و برای جمع کردن علف حیوانات و رعایت مصلحت بیرون می‌رفت»[۱].

بلکه اسلام حق بیعت را به زنان نیز اجازه داده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الممتحنة: 12]. «ای پیامبر، چون زنان مؤمن به نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند بر آنکه چیزی را با خداوند شرک نیاورند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند و فرزندانشان را نکشند و بهتانی را که با آن [از روی دروغ] فرزندی را به شوهرانشان نسبت دهند، در میان نیاورند و در کارهای نیک [از فرمان] تو سر پیچی نکنند، با آنان بیعت کن و از خداوند برای آنان آمرزش بخواه. بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است».

همچنان که زن و مرد در جهاد مساوی هستند، و در بسیاری از جنگ‌های اسلامی در زمان پیامبر ﷺ شرکت داشته‌اند و آن‌ها به مداوای زخمیان و اموری که مناسب آن‌ها بود می‌پرداختند[۲].

از ام عطیه انصاری نقل شده است که گفت: همراه رسول خدا ﷺ در هفت غزوه شرکت کردم، پشت سر آن‌ها حرکت می‌کردم و برای آن‌ها غذا درست می‌کردم و زخمیان آن‌ها را مداوا می‌کردم و به بیماران آن‌ها رسیدگی می‌کردم[۳].

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۹/ ۳۲۰- ۳۱۹).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱).

۳- (احمد، المسند، ۶/ ۴۰۷، ابن ماجه،۱۳۸۴، شماره ۲/ ۹۵۲- ۲۸۵۵).

اسلام از طلوع فجر خود جایگاه زن مسلمان را مرتفع کرده است. این زنان پیامبر هستند که در دین با وی موافق بودند و بسیاری از علوم دین خواه در عقیده یا در تشریع، مخصوصاً در امری که فقط زنان از آن باخبرند، از آن‌ها گرفته شده است، و خانه‌هایشان مدارسی بود که دانش دوستان از آن علم و حدیث می‌گرفتند، و مسلمانان از طریق آن‌ها از احوال پیامبرﷺ مخصوصاً در منزل باخبر می‌شدند.

سیده نفیسه دختر حسین بن زید بن حسن بن علی رضی الله عنها راوی و محدث بوده است. و بسیاری از علمای مشهور از او علم کسب کرده‌اند. از جمله کسانی که از طریق او حدیث روایت کرده است امام شافعی رحمه الله هنگام ورود به مصر بوده است. اسلام به مباح کردن تعلیم برای زنان مثل مردان بسنده نکرده است، بلکه تعلیم را برای زنان فرض کرده است. مخصوصاً در امور دینی و اموری که در دنیا مهم باشند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است»[۱].

ام المومنین عایشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنها از جمله حافظ‌ترین مردم به حدیث و فقه بود. و ام المؤمنین حفصه دختر عمر بن خطاب رضی الله عنها در جاهلیت و پیش زنی نویسنده به اسم شفای عدویه نوشتن را آموخت و بعد از ازدواج با پیامبرﷺ پیش شفا رفت تا خوشنویسی را مثل نوشتن نیز بیاموزد[۲].

امام ابن حزم می‌گوید: بر هر مسلمان عاقل و بالغ مذکر و مؤنث، آزاد یا برده بدون اختلاف هیچ یک از مسلمانان، واجب است که طهارت داشته باشد و نماز بخواند و روزه بگیرند. و طهارت و نماز خواندن در حال بیماری و سلامت لازم است، هر طوری که بخواهد انجام بدهد.

همچنین بر تمام کسانی که ذکر کردیم لازم است که حلال و حرام خود را از میان خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و ارتباط‌های جنسی و خون و گفتار و کردار خود

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، ج۱/ ۸۱، الغزالی، ۱۳۸۹، ج۱، ص۳).

۲- (البلاذری، ۱۳۷۹).

بشناسند و بدانند، بنابراین جهل نسبت به این امور برای هیچ کدام از افراد مذکر، مؤنث و آزاد یا برده یا کنیز درست نیست. و بر هر کدام از این‌ها واجب است که از وقتی که در حالت مسلمانی بالغ می‌شوند یا از وقتی که بعد از بلوغ اسلام می‌آورند، این امور را یاد بگیرند[۱].

اما آنچه که مربوط به حقوق سیاسی زن می‌شود. خداوند متعال به آن اعتراف کرده است و می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، ونماز را چنان که باید می‌گزارند. و زکات را می‌پردازند و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنند».

این آیه از دیدگاه بسیاری از فقها، تساوی زن با مرد را در بدست آوردن حق مشارکت سیاسی می‌رساند. برای آنچه که مصلحت عمومی امت را محقق کند[۲].

همچنین بعضی از فقهای مسلمان به نقش سیاسی زن در روز فتح مکه تأکید کرده‌اند، وقتی که یکی از کافران به ام هانی پناه برد و از او امان خواست. پیامبرﷺ به او اجازه داد و فرمود: «ای ام هانی، کسی که تو پناه داده ای ما نیز پناه می‌دهیم. بلکه بعضی از فقهای مسلمان این حادثه را نیز چنین دانسته‌اند که خلیفه عمر بن خطابؓ وقتی خواست که بالاترین میزان مهریه را مشخص کند، یک زن وی را از این کار باز داشت و این آیه را به وی یادآوری کرد که می‌فرماید: ﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٢٠﴾ [النساء: 20]. «اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان

۱- (ابن حزم، ۱۹۳۷، ج ۵، ص۱۲۱).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۲۹۱).

کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید، آیا با بهتان و گناه آشکار آن را دریافت می‌دارید».

در این حال عمر رضی الله عنه گفت: «عمر اشتباه کرد و این زن درست گفت»[۱].

اما مساوات در نظام خانواده این است که، زن مانند مرد می‌تواند به کارهای سفارش به فرزندان کوچک، سرپرستی مال و دارائی و نظارت بر اوقاف بپردازد.

همچنین در مورد ازدواج به اتفاق فقهاء، زن حق قبول کردن یا نکردن آن را دارد. و این وقتی است که زن بالغ و رشید باشد و در مورد طلاق بعضی گمان می‌کنند که شریعت اسلامی حق طلاق را به مرد داده است بدون اینکه در این امر حقی برای زن در نظر گرفته باشد. و این مخالف اصل مساوات میان زن و مرد است. و به اصل الزامی بودن عقود خلل وارد می‌کند. به طوری که فسخ یک عقد جز با رضایت طرفین آن عقد ممکن نیست. و این درست نیست چون اصل در عقد ازدواج در شریعت اسلامی این است که با رضایت طرفین عقد تمام می‌شود. و زن در آن قبول می‌کند که مرد به تنهایی در جاهایی که شریعت بیان کرده است، حق طلاق را داشته باشد. بنابراین وقتی شوهر بنابر حق خود زنش را طلاق داد، این طبق توافقی است که خود هنگام عقد با هم کرده‌اند. چون نوعی از انواع طلاق وجود دارد که مربوط به زن است، و این هنگامی است که در عقد ازدواج شرط شده باشد که زن امور خود را خود به دست بگیرد. و شوهری که این شرط را قبول کرده باشد وقتی شروط آن پیش بیاید، زن حق طلاق دارد. همچنان که انواع دیگری از طلاق وجود دارد که زوج (شوهر) به تنهایی نمی‌تواند رابطه زناشوئی را قطع کند[۲].

اما عدم برابر بودن ارث زن و مرد بخاطر ملاحظه جوانب مادی است که مترتب در نظام ازدواج می‌باشد. مانند عملیات تفریق بعد از عملیات جمع است تا نتیجه درستی به

۱- (ابو زهره، د. ت، ص۸۱، مصیلحی،۱۹۹۱، ص۶۱).

۲- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۳۱۰-۳۰۷).

دست بیاید. یعنی زیادی بودن ارث برتری نیست بلکه یک تعویض مادی صرف می‌باشد[۱].

اما سایر تفاوت‌های زن و مرد که بعضی از مردم آن را زشت می‌پندارند با تأمل در آن‌ها در می‌یابیم که اسلام طبیعت تکوینی و عاطفی زن را که جدای از طبیعت تکوینی و عاطفی مرد است، رعایت کرده است. بنابراین حقوق زن در اسلام مربوط به ویژگی‌ها، نیروها و شایستگی‌های وی است. و در این مورد بخاری می‌گوید: «خداوند متعال بندگانش را با عبادت مخاطب قرار داده است، با انجام عبادت جز با اجرای مصلحت‌های جسم و مصلحت‌های مربوط به داخل و خارج از منزل فراهم نمی‌شود. پس وقتی مردی به مصلحت‌های بیرون از منزل پرداخت، مصلحت‌های درون منزل بر او تباه می‌شوند و کسی که به مصلحت‌های درون منزل پرداخت، نمی‌تواند مصلحت‌های بیرون از منزل را بدست بیاورد. پس ناچار باید جمع میان مذکر و مؤنث وجود داشته باشد تا یکی از آن‌ها به مصلحت‌های بیرون از منزل و یکی دیگر به مصلحت‌های درون منزل بپردازد»[۲].

۴-۲-۲- اهلیت زن

٤-۲-۲-۱- اهلیت دینی زن:

اسلام اهلیت دینداری را برای زنان مقرر داشته است و تکالیف شرعی را به آنان سپرده است، و ندای شریعت به اعتبار و ویژگی انسان بودن متوجه زن و مرد شده است. انسان بودن همان چیزی است که هر یک از زن و مرد را شایسته ندا قرار داده است. و تکالیف را مبتنی برتقوای خداوند کرده است و زن در اسلام خواهر مرد است. حقوقی که برای مرد است، برای زن نیز هست و حقوقی که علیه مرد است، علیه زن نیز هست. و فضل و برتری میان آن‌ها جز به تقوا نیست. ولی حق محافظت و نگهداری از آن مرد

۱- (ابن حمید، ۱۴۱۸، ۳۸۸۴، ص۳۶).

۲- (البخاری، ۱۴۰۶، چاپ۶، ص۱۴۴).

است، چون این حق را با بخشندگی از مالش به دست آورده است. اما در امور دینی و مسائل ایمانی زن و مرد از نظر اسلام مساوی هستند. بنابراین، هدایت اسلام شامل همه مردم است و خطاب به یک اندازه متوجه عموم مردان و زنان است. با اصلی که از آن برخاسته‌اند، و جدا شده‌اند، آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَآءً﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت».

پس هیچ کدام از آن‌ها جز با عمل صالح فضل و برتری بر یکدیگر ندارند. بنابراین خداوند متعال با متوجه ساختن ندا به همه آن‌ها با اسمی که به جمیع نسبت داده می‌شود، آن‌ها را مخاطب قرار داده است و می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَـٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَـٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین شما است».

بنابراین، زن اهلیت دینداری را دارد و به عبادت خداوند متعال و یگانه امر شده است، هر کس هر آنچه را که فرا چنگ آورده است به خود باز می‌گردد و زنان نیز هر کاری بکنند به خودشان باز می‌گردد. هیچ کس تبعات گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد و هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و هر کسی برابر روش خود کار می‌کند و هر کسی در برابر کارهایی که کرده، گروگان می‌باشد. و در تمامی این‌ها میان زن و مرد تفاوتی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾﴾ [النساء: 123-124]. «هر کس که کار بدی بکند

در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت. و هر کس، مرد یا زن در حالی که مؤمن است [کاری] از کارهای شایسته انجام دهد، اینان به بهشت در آیند و به کمترین میزانی ستم نمی‌بینند».

و همچنین می‌فرماید: ﴿فَٱسۡتَجَابَ لَهُمۡ رَبُّهُمۡ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٖ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰۖ بَعۡضُكُم مِّنۢ بَعۡضٖۖ﴾ [آل عمران: 195]. «پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار خواسته باشد خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، پاره‌ای از شما از پاره‌ای دیگر هستید».

از جمله این اهلیت و شایستگی این است که خداوند پاک و منزه زن و مرد را در داشتن صفات زیبا و وضعیت کامل مساوی قرار داده است، و بدین ترتیب آنچه که شایسته فضل و کرامت و اجر است به وی تعلق می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّآئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٣٥﴾ [الأحزاب: 35]. «مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است».

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [النحل: 97]. «هر کس چه

زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو زندگی پاکیزه و خویشاوندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

نصوص و متونی که در مورد اهلیت دینی زنان آمده است، زیاد می‌باشد. اما از متونی که در سنت آمده است حدیث اسماء بنت یزید انصاری است که بر اهلیت زن دلالت می‌کند. زن و مرد هر کدام مکمل یکدیگر هستند. و در اینجا اسلام وظایف دینی و اجتماعی را میان آن‌ها توزیع کرده است که همان نوع توزیع ویژه‌ای است که ما آن را در آسایش‌های مختلف زندگی مشاهده می‌کنیم. بدین ترتیب کار زن در خانه معادل تمام کارهای بیرون از منزل مرد می‌باشد.

روایت شده است که اسماء بنت یزید بن سکن انصاری نزد پیامبرﷺ آمد، در حالی پیامبرﷺ در میان اصحاب بود و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، من نماینده و فرستاده زنان به پیش شما هستم. خداوند عزوجل شما را برای تمامی مردان و زنان برانگیخت و ما به تو و اله تو ایمان آوردیم... ما زنان در خانه‌ها محصور و زندانی هستیم و ستون خانه‌های شما می‌باشیم و فرزندان شما را حمل می‌کنیم، حال آنکه شما ای گروه مردان، شما در جماعت و عیادت بیماران و حاضر شدن بر جنازه‌ها و حج بعد از حج و مهم‌تر از همه این‌ها جهاد در راه خدا بر ما برتر هستید، حال آنکه اگر شما برای حج یا عمره یا جهاد بیرون بروید، ما اموال شما را حفظ می‌کنیم و لباس‌های شما را می‌بافیم و فرزندان شما را تربیت می‌کنیم، آیا شما را در این اجر و خیر شرکت دهیم؟ پیامبرﷺ نگاه کاملی به اصحاب انداخت و فرمود: آیا هرگز درخواست زنی را شنیده‌اید که بهتر از درخواست این زن در امر دینش باشد؟ گفتند: ما فکر می‌کردیم که این زن به چنین چیزی هدایت می‌کند. سپس پیامبرﷺ به آن گفت: ای زن، بدان و بفهم که بعد از تو زنانی هستند که برای شوهرانشان همسر خوبی خواهند بود و آرزوهای آن‌ها را برآورده می‌کنند و تابع موافقت وی هستند. تا همگی این‌ها وی را معتدل گردانند. پس آن زن منصرف

شد. و تا وقتی که به میان زنان رسید شادی می‌کرد و آنچه را که پیامبرﷺ فرموده بود برای آن‌ها بیان کرد و آن‌ها خوشحال و شادان شدند[۱].

بدین ترتیب برای ما روشن شد که زن مخلوق مستقلی است که مانند مرد مسؤول اعمال خود می‌باشد. و هر کدام از مرد و زن مخاطب تکالیف شرعی هستند جز بعضی از تکالیف که یکی از آن‌ها مستثنی می‌باشند و هر کدام از آن‌ها با انجام عبادات اجر خود را می‌برند بدون اینکه بر اجر دیگری افزایش داشته باشد. و هر کدام از آن‌ها تاوان گناه خود را می‌بیند و تاوان هیچ کدام از آن‌ها کمتر از دیگری نیست.

اسلام جایگاه مرد را به مرد و زن را به زن داده است، و راه واضح و بدون کجی و اعوجاج را برای هر کدام از آن‌ها رسم کرده است. و درهای الگوی عالی بودن و نمونه بهتر شدن را برای هر کدام از آن‌ها باز کرده است. و سعی و تلاش فراوان را بر دستان آن‌ها برای رسیدن به تعالی و پیشرفت انجام داده است[۲].

٤-۲-۲-۲- اهلیت مدنی زن:

وقتی زن با ارزش‌های روحی و مواهب عقلی توسط خداوند گرامی داشته شده است از آنجای که اهلیت پذیرفتن تکالیف الهی را با عبادت و انجام خیرات و ترک کارهای منکر به وی داده است که بالاترین ارزش‌هاست. بنابراین به طریق اولی لازم است که اهلیت ارزش‌های کمتر از آن را از جمله ارزش‌های مدنی داشته باشد. پس لازم است که زن شخصیت اجتماعی و اهلیت معامله کردن و عقد بستن و حق تملک داشته باشد. پس زن می‌تواند مالک اجرای عقود مختلف از جمله خرید و فروش و هبه و وصیت بشود. همچنان که زن اهلیت تحمل التزام‌های شرعی را دارد مادامی که عاقل و رشید باشد[۳]. و

۱- (ابن عبدالبر، د. ت، ۴/ ۱۷۸۸-۱۷۸۷).

۲- (عون، ۱۴۰۲، ج۲).

۳- (الشافعی، ج۳، ص۱۹۴).

شوهر یا کس دیگری از خانواده‌اش در این امر حقی با او ندارد، همچنان که برای شوهرش حلال نیست که در اموال زنش دخل و تصرف کند مگر اینکه اجازه گرفته باشد یا به نیابت از وی وکیل اجرای عقدی شده باشد. و زن می‌تواند هر وقت که خواست وکالت شوهر خود را ملغی کند و وکیل دیگری بگیرد[۱]. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْـًٔا﴾ [البقرة: 229]. «برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده اید باز پس بگیرید». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَۚ﴾ [النساء: 32]. «آنچه را که خداوند برخی از شما را بر برخی [دیگر] با آن برتری داده است، آرزو مکنید، مردان از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. و زنان [نیز] از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند». ابن حزم می‌گوید: «جایز نیست که زن را مجبور به بخشیدن مقداری از اموالش یا مهریه‌اش به شوهرش کرد. تمام مهریه زن مال او است و هر کاری می‌تواند با آن بکند. شوهر در این کار اجازه ای ندارد و حق اعتراض هم ندارد». و بعد می‌گوید: «برای پدر دختر با کره کوچک یا بزرگ و یا بیوه و همچنین برای سایر خویشاوندان یا غیر خویشاوندان حلال نیست که در مهریه دختر و فامیل خود حکم کند. و برای هیچکدام از این افراد که ذکر کردیم، جایز نیست که مهریه زن را ببخشد. و چیزی از این مهریه نه برای زوج است و نه برای دیگران خواهد بود. و اگر تصرفی در آن بکند، باطل و مردود است. و زن خود حق دارد که مهریه خود را هر طور که می‌خواهد ببخشد، و پدر یا همسر حق اعتراضی در این مسأله ندارند»[۲].

همچنین زن می‌تواند مالک زمین‌های زراعی و خانه بشود و سایر صنف‌های مالی همگی ابزار و اسباب تملک هستند، و زن می‌تواند به تجارت و سایر تصرفات کسب

۱- (العیلی، ۱۳۹۴، ص۳۰۶-۳۰۵).

۲- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج ۹، ص۵۱۱- ۵۰۷).

مباح بپردازد و می‌تواند ضامن دیگری بشود و دیگری ضامن او بشود، و می‌تواند بخشش کند، و به کسی غیر از وارث خود وصیت کند، و می‌تواند علیه دیگری اقامه دعوا کند. تا خود به دفاع از خود بپردازد یا برای این کار وکیل بگیرد.

امام محمد عبده تعلیقی بر این امر آورده است و می‌گوید: «این درجه و منزلتی که خداوند با آن زنان را بالا برده است هیچ دینی از دین‌های پیشین و هیچ شریعتی از شریعت‌های پیشین این منزلت را به وی نداده است. بلکه هیچ امتی از امت‌های قبل از اسلام و بعد از آن به آن نرسیده‌اند، و این کشورهای اروپایی هستند که از جمله پیشرفت تمدنشان آن است که برای زنان احترام و ارزش قائل شده‌اند و به تربیت و آموزش علوم و فنون آن‌ها توجه کرده‌اند و همچنان کمتر از درجه و رتبه ای است اسلام برای زنان قائل شده است، و بعضی از قوانین آن‌ها همچنان مانع حق تصرف زن در اموال شوهرش و بدون اجازه است. و حقوق دیگری شریعت اسلام در طول سیزده قرن و نیم به زنان بخشیده است، از این جمله می‌باشند. در حالی که زنان در طول پنجاه سال به عنوان پیشرفته و متمدن در هر چیزی، همچنان در زمان جاهلیت عرب و شاید بدتر از آن هستند». و بعد می‌گوید: «این فرنگیان که مدنیتشان در دادن جایگاه عالی به زنان از شریعت ما کمتر است حال آنکه بر ما فخر می‌فروشند و ما را به جهل و نادانی در رفتار با زنان متهم می‌کنند و بعضی از جاهلان آن‌ها می‌پندارند که این باور ما تأثیر ما است»[۱].

شریعت اسلام بعد از اینکه زنان از حق تملک ارث در زمان جاهلیت محروم بودند، به آنان حق تملک ارث داد به طوری که این اصل را خداوند متعال بیان می‌دارد و می‌فرماید: ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝٧﴾ [النساء: 7]. «برای مردان و برای زنان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود به جای می‌گذارند سهمی است، خواه آن ترکه کم

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ص۳۷۶- ۳۷۵).

باشد یا زیاد، سهم هر یک را خداوند مشخص و واجب کرده است». و شریعت اسلام حق زن قرار داده است که از پدرش، برادرش، پسرش، شوهرش، و خویشان دیگرش غیر از این‌ها ارث ببرد. بدین ترتیب اسلام اهلیت مدنی زن و تعهد مالی وی را بیان کرده است، و در این مورد از سایر نظام‌های دیگر پیش تر رفته است.

٤-٢-٢-٣- اهلیت اجتماعی زن:

اسلام اهلیت اجتماعی زن را مقرر کرده است و امور زیر را از مقتضیات آن قرار داده است:

وقتی دختری بالغ شد و علامتهای رشد و تصرفات خوب در وی آشکار شد، ولایت و سرپرستی ولی یا وصیش بر او از بین می‌رود -خواه پدرش باشد یا غیر پدرش- بنابراین زن در امور مالی و شخصی خود و برگزینی جایی که در آن زندگی می‌کند تصرف کامل دارد. شیخ احمد ابراهیم در این مورد می‌گوید: «دخترها وقتی بزرگ شدند- خواه دختر باکره باشند یا بیوه زن- و مورد اطمینان نباشند، وظیفه پدر یا ولی و محرم و شخص مورد اطمینان وی است که او را نزد خود نگه دارند و به زور مراقبت کنند»[۱].

زن حق قبول یا رد خواستگار خود را دارد. و ولی وی حق ندارد که او را با کسی که نمی‌خواهد شوهر بدهد. و از کسی که می‌خواهد، منع کند. اگر این شخص اهل دین و اخلاق و امانت باشد. بنابراین، زن جایگاه ویژه‌ای دارد. و از مهم‌ترین ویژگی‌های وی این است که او به آینده زندگی خانوادگی‌اش متعلق است. ولی وظیفه اوست که به طور پسندیده ای در این زندگی تصرف کند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «زن بیوه شایسته‌تر است که خود ولی خود باشد، ولی از دختر باکره برای ازدواج اذن گرفته می‌شود و اذن وی، سکوت وی است. و در روایتی دیگر آمده است که سکوت وی اقرار وی می‌باشد»[۲].

۱- (ابراهیم، ۱۹۲۶، ص ۱۵۸).

۲- (مسلم، الصحیح، ۲/ ۱۰۳۷، شماره ۱۴۲۱).

روایت شده است که: دختر جوانی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: «پدرم مرا به پسر برادرزاده‌اش شوهر می‌دهد تا به وسیله من پستی و ذلت خود را بالا ببرد. پس پیامبرﷺ این امر را به خود او موکول کرده است. آن دختر گفت: من به این کار پدرم راضی هستم ولی می‌خواهم به زنان بفهمانم که پدران در امر ازدواج نمی‌توانند آن‌ها را مجبور کنند»[۱].

ابن قیم در بیان این مطلب می‌گوید: «پدر دختر بالغ عاقل و رشید نمی‌تواند در کمترین چیز از مال دخترش بدون رضایت وی تصرف کند. و نمی‌تواند او را مجبور به هزینه کردن مقدار کمی از مالش، مجبور کند. سپس چگونه می‌تواند خود وی را بدون رضایت و خشنودی خودش شوهر بدهد؟ و بدیهی است که هزینه کردن تمام اموال زن بدون رضایت وی آسانتر است از اینکه با زور و بدون اختیار وی را شوهر بدهد»[۲].

از بارزترین نشانه‌های آن اهلیت این است که، اسلام در جنگ و صلح زنان را حمایت می‌کند. در فتح مکه ام هانی دختر ابوطالب مردی از مشرکان را پناه داده بود، وعلی می‌خواست که وی را بکشد، ام هانی با شتاب پیش پیامبرﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! برادرم علی بن ابی طالب، می‌خواهد مردی را که من پناه داده بودم بکشد و آن مرد به راه افتاد. پیامبرﷺ فرمود: «ای ام هانی، کسی را که تو پناه داده ای ما نیز پناه می‌دهیم»[۳].

و این امر در کلام پیامبرﷺ آمده است که: «دست مسلمانان بر غیر خودشان، خون آن‌ها را محافظت می‌کند و پایین‌ترین مسلمانان می‌توانند آن‌ها را پناه دهند»[۴].

و می‌فرماید: «زن می‌تواند به قوم خود پناهنده بیاورد». یعنی در حمایت مسلمانان است. و در حدیث عایشهرضی الله عنها آمده است: «اگر زنی به مؤمنان ظلم کند، جایز است»[۱].

۱- (احمد، المسند، ۶/ ۱۳۶).

۲- (ابن القیم، ۱۳۹۹، ج۴، ص۲).

۳- (البخاری، ۳۸۸، شماره۱/ ۳۸۷، مسلم، ۱/ ۴۹۸، شماره ۳۳۶).

۴- (احمد، المسند، ۲/ ۲۱۵، ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۸۰/۳ شماره ۲۷۵، ابن ماجة، ۲/ ۸۹۵، شماره ۲۶۸۵).

جایز بودن به معنای این است که کار و عمل زن در ضمانت یا حمایت خودش است، و عمل وی محترم است و کسی وی را تحقیر یا نقض نمی‌کند.

از نشانه‌های اهلیت اجتماعی زن این است که، اسلام نسب زن شوهر کرده را حفظ می‌کند به گونه‌ای که بیان کرده است، نسب زن بعد از ازدواجش تغییر پیدا نمی‌کند. و زن مسلمان بعد از ازدواجش، نام و نام خانوادگی و نسب اصلی وی همچنان محفوظ می‌ماند. و اسم زوج بر وی تحمیل نمی‌شود، خواه جایگاه زوج هر چه می‌خواهد باشد. این همسران پیامبرﷺ هستند که اسم پدرانشان و نسبیت آن‌ها به خانواده و طایفه خودشان را حفظ کردند. گفته می‌شود: عایشه دختر ابوبکر و به طایفه پدریش بنی تمیم نسبت داده می‌شود. و حفصه دختر عمر که او نیز به طایفه پدریش بنی عدی نسبت داده می‌شود. و تمامی همسران پیامبرﷺ، اسم پیامبرﷺ بر آن‌ها تحمیل نشد در حالی که زن گرامی‌ترین و اشرف مخلوقات بودند.

و این در خلال تعالی شریعت اسلامی و حمایت آن از نسب‌ها به طور کلی ظاهر می‌شود. و نسب زن بعد از ازدواج به شکل ویژه و هنگام مقایسه بزرگی ارزش زن و عدم نابودی نسب وی ظاهر می‌شود تا بدین وسیله نام و نام خانوادگی وی را برداشته و نام خانوادگی همسر بر او گذاشته شود[۲].

۴-۲-۳- نقش زن در بنای جامعه:

اسلام زنان را گرامی داشته است و تمامی مردم را –چه مرد و چه زن– به خاطر اشتراک در ارزش‌های انسانی مساوی دانسته است، و این وصف عام برای تمامی انسان‌ها است و اهلیت دینی و مدنی و اجتماعی زن بر آن مترتب می‌شود. و این‌ها مواهبی هستند که انسان با آن‌ها متمایز می‌گردد و یک هدیه الهی است برای اینکه هدف در نظر گرفته

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۳/ ۸۴، شماره ۲۷۶۴).

۲- (وافی، د. ت، ص۲۹۷).

شده برای انسان را محقق کند که جانشینی بر روی زمین است، تا نقش خود را در زندگی ایفا کند وزن و مرد در این امر یکسان هستند. و قرآن کریم نشانه‌های این هدف را به تفصیل آورده است. و شاید این آیه تمامی نصوص وارده در این مورد را در بر بگیرد که می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٧١﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند. ونماز را چنانکه باید می‌گزارند و زکات می‌پردازند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانی هستند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند، خداوند توانا و حکیم است». و این نصی است که برای بیان احاطه به همه امور زندگی و اوضاع آن تجزیه و تحلیل می‌خواهد و بعد از حقایق روحی که بنای فرد و جامعه و ارزش‌هایی که باید رعایت شوند به آن بستگی دارد، آگاهی می‌یابد. ولی ما را به بیان نقش زن مقید می‌کنند پیروی از عناصر آینده آن را بر ما تحمیل می‌کند تا بدین ترتیب به نقش خود برسند[1].

الف) این نص و متن در میان ویژگی‌های جامعه که نماد حقیقت اسلام هستند بین فرد و جامعه با نگاه به هر کدام از آن‌ها توازن ایجاد می‌کند. و این در خلال اصولی است که بنای متکی به تقویت کننده‌های روحی یعنی ایمان به خداوند و سایر ارکان ایمان است، از آنجایی که رابطه ایمان قوی‌ترین روابط است چون جامعه روابطی است که از قلب‌های افراد بر می‌خیزد و عقل‌های آن‌ها از معانی اصلی و ارزش‌ها و عقاید می‌گیرد.

پس وقتی ایمان رابطه وصل کننده میان فکر و عاطفه است و آن دو با هم همکاری می‌کنند مانند یک ساختمان که قسمتی از آن قسمت دیگر را محکم می‌کند. وقتی که

۱- (الخولی، ۱۴۰۴، ص۳۰).

ایمان همان محور شخصیتی فرد در اسلام یا همان گنجینه فردی است، به اعتبار اینکه وحدت بشری در برابر خدا و جامعه دارای کیان واحد است که درون تمامی انسان‌ها با کمک و همیاری و حمایت آن‌ها تداعی می‌یابد. و این در کلام خداوند متعال آشکار است که می‌فرماید: ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: 71]. «مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند». در اینجا ایمان همان صفت ذاتی است که ویژگی‌های شخصیت مسلمانان به وسیله آن متحد می‌شود –برای هر فرد خواه زن یا مرد– تداوم و پیوستگی میان مردان و زنان مؤمن همان پیوستگی ارزش‌های دینی است[1].

اولین اجرای این تداوم در محیط خانواده و میان زن و شوهر می‌باشد که مصداق این آیه می‌باشد: ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنۡ خَلَقَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا لِّتَسۡكُنُوٓاْ إِلَيۡهَا وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةًۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ [الروم: 21]. «و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسری را برای شما آفرید تا در کنار او بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت. مسلماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند».

نقشی که خانواده برای محکم کردن جامعه ایفا می‌کند بسیار بزرگ است. چون خانواده نسلی را بر اساس تعاون و همیاری تربیت می‌کند و معانی ارزشمند انسانی را در آن می‌کارد و آن‌ها را به رویارویی با مشکلات در خلال تعاون افراد ارجاع می‌دهد. و بدین ترتیب سهم بزرگی در زمینه پیشرفت اجتماعی با وصف وحدت اصلی جامعه دارد. و بدون شک با اصلاح افراد خانواده، افراد جامعه اصلاح می‌شوند. و نسل جدیدی که ستون جامعه هستند شکل می‌گیرد. و مراقبت از توجه و عنایت آن جز با پناه دادن خانواده‌های با ثبات و روابط انسانی مستمر و همکاری مداوم نیست و منظم کردن امور

۱– (الخولی، ۱۴۰۴، ص۳۱).

خانواده‌ها در جامعه همان اصل تمدن آن‌ها است، چون هر آنچه که فضای خانواده را از دوست داشتن و تعاون و همیاری و مهربانی و مدارا و سلامت جسمی و روحی افراد آن برتر می‌دهد، تمامی این‌ها در جامعه منعکس می‌شود. و این امور مسؤولیتی جسمی هستند که جامعه به وسیله آن‌ها آگاه می‌شود. تا نسل‌های جوان و بانشاط و قوی و مصمم به وجود آیند تا مشعلی راهنما و نیرویی برطرف کننده و زنجیری نگهدارنده برای جامعه بشوند[۱].

ب) در این آیه ﴿يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ [التوبة: 71]. به ابراز بعضی از معانی این آیه کریمه اکتفا می‌کنیم و آن بیان نقش زن به عنوان مراعات جایگاه وی است که در اسلام واضح می‌باشد که صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست تمام انسان‌های مؤمن روشنفکر قرار داده است. و هر یک از آن‌ها را مسؤول این کار کرده است و فقط به زنان یا مردان محدود نشده است، چود وصف انسانیت را ذکر کرده است نه وصف مذکر یا مؤنث بودن. و آن نقش مهمی است که با اهمیت مواهب و مزایایی که خداوند به وی داده است، برابر و همسان می‌باشد[۲].

وقتی اسلام صلاح جامعه را به عنوان امانت در دست مردان و زنان مؤمن و روشنفکر قرار داده است با این کار شکل گیری نظر عمومی و روشنگرانه را در نظر داشته است که هر یک از مردان و زنان وظیفه مشخص خود را بدانند. پس مرد نقش مؤثری در بنای جامعه دارد، نقش زن والاتر می‌باشد. چون به این انسان که گرامی‌ترین مخلوق است مهربانی و عطوفت می‌ورزد. پس هر مادری اگر اینگونه فرزندش را خوب تربیت کند خشت درستی را در بنای جامعه گذاشته است. و بنای اجتماعی از مهم‌ترین گنجینه‌های رشد می‌باشد. و وظیفه هر کدام از زن و مرد متقابل و برابر می‌باشد که باید با هم همکاری کنند.

۱- (السعفی، د. ت، ص۹۰- ۸۹).

۲- (الخولی، ۱۴۰۴، ص۳۱).

۴-۳- مراقبت از بچه‌ها و بزرگ کردن آن‌ها

۴-۳-۱- دفاع از جنین و حقوق وی:

اسلام به نوزاد و سعادت وی قبل از اینکه در شکم مادرش جنین باشد و هنگامی که جنین است، توجه کرده است و این امر را حق والدین قرار داه است.

از جمله حقوق نوزاد در قبل از جنینی این است که، پدرش برای او مادر صالح و شایسته‌ای را برگزیند. و پیامبرﷺ در مورد انتخاب زن صالح می‌فرماید: «برای نطفه‌های خود با زنان هم سطح خود ازدواج کنید و دختران خود را نیز با هم سطح خود شوهر بدهید»[۱].

شاعر در مورد نیکی و مهربانی به فرزندانش قبل از اینکه به دنیا بیایند، می‌گوید:

وأول إحســـــاني إلـــيكم تخـــيري لماجـــدة الإعـــراق بـــاد عفافهـــا

«اولین احسان و مهربانی که من به شما کردم این است که برای شما مادری پاک نژاد برگزیدم که عفت و پاکدامنی وی آشکار است».

خنساء فرزندانش را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: «قسم به خدا شما از یک مرد و زن متولد شده اید. نه به پدر شما خیانت کرده‌ام و نه سر دایی شما را پایین انداخته‌ام (به نشان شرمندگی)»[۲].

شاعر می‌گوید:

الأم مدرســـــــة إذا أعـــــــددتها أعـــددت شـــعبا طيـــب الأعـــراق

۱- (ابن ماجة، ۱۳۸۴، شماره ۱/ ۶۳۳، شماره ۱۹۶۸). (الدارقطنی، ۱۳۸۶، شماره ۳/ ۲۹۹، ابونعیم، ۳/ ۳۷۷، البیهقی، ۱۳۵۳، ۷/ ۱۳۳).

۲- (ابن الاثیر، ۱۹۷۲، ج۷، ص۹۰).

«مادر مدرسه است وقتی این مدرسه را مرتب و منظم کند، ملتی اصیل و نجیب زاده را مرتب و منظم کرده است».

انتخاب مادر صالح یک درخواست اسلامی است. چون در این امر تحقق هدفی فراتر از ازدواج مدنظر است که همان تربیت نسل صالحی است که به وسیله آن پیشرفت و تقدم امت محقق می‌شود.

حق جنین بر مادرش:

بر زن و ولی وی واجب است که مرد صالح و پرهیزگاری را برای ازدواج برگزینند. چون ازدواج زن با مرد فاسق موجب قطع شدن رحم و نابودی فرزندان می‌شود. پیامبرﷺ می‌فرماید: «وقتی مردی نزد شما آمد که از اخلاق و دین او راضی بودید با او ازدواج کنید. اگر این کار را نکنید فتنه و فساد بزرگی زمین را فرا می‌گیرد»[۱].

اما وقتی که فرزند در شکم مادر به صورت جنین است حق وی است که از او مراقبت شود و هنگام حمل مراقبت لازم را به عمل آورد. و این امر با اهتمام مادر به صحت و سلامت خود و عدم انجام کارهای سخت است، که این امر موجب سقط جنین می‌شود. علاوه بر این سقط جنین به دلیل کم کردن جمعیت و کم بودن رزق و روزی و ... از دلایل واهی و باطل است[۲].

بنابراین فرزند اهلیت اثبات بعضی از حقوق را پیدا می‌کند که به اهلیت وجوب معروف است. چون علت این اهلیت، صفت انسان بودن است ولی اهلیت ناقصی است. چون فقط بعضی از حقوق را که مربوط به صفت انسان بودن است برای او اثبات می‌کند. و این جز به خاطر اهتمام اسلام به این انسان نیست و پنج حقوق را برای وی اثبات می‌کند که عبارتند از:

۱- (الترمذی، ۳/ ۳۹۵، شماره ۱۰۸۵).

۲- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۱۵).

نخست: نسب پدری و مادری و فامیلی که با واسطه پدر و مادر به او می‌رسند، اثبات می‌کند. اگر نعمت وجود هدیه‌ای از طرف خداوند برای مردم است و آن‌ها را با خلقتشان برتری داده است و نشان قدرت خدا می‌باشند، به خاطر لطف و رحمت وی است که رابطه قوی و ارزشمند میان آن‌ها ایجاد کرده است که نیروی بزرگی را برای رعایت نوزاد کوچک ایجاد می‌کند. که این‌ها به عامل محبت و بازدارنده مهربانی بر می‌گردد. و رابطه نسب را میان آن‌ها برپا می‌کند و آن را یکی از نعمت‌هایی به حساب آورده است که خداوند به بندگانش داده است و آن را یکی از نشانه‌های قدرت خود قرار داده است[۱].

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [الفرقان: 54]. «و او (خداوند) کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه آن را دارای پیوند نسبی و سببی قرار داد و پروردگارت تواناست».

دوم: از مورث خود ارث می‌برد چون جنین از نسب وی جدا شده است. بنابراین برای جنین بیشترین میزان ارث را بنابر تقدیر مذکر یا مؤنث بودن کنار می‌گذارند. و بعضی از فقهاء گفته‌اند که: ملکیت جنین در میراث از زمان وفات مورث معتبر است[۲].

سوم: استحقاق آنچه که به او وصیت می‌کنند را دارد.

چهارم: استحقاق آنچه را که به او وقف می‌کنند را دارد.

پنجم: نفقه: یعنی خرج مادر جنین بر عهده پدر است خواه این مادر همسر وی باشد یا طلاق داده شده باشد. چون وصیت و وقف از لحاظ شرعی برای کسی که بعداً به وجود می‌آید جایز است. بنابراین به طریق اولی برای جنین معین جایز خواهد بود.

میراث یا وصیت یا درآمد وقف که برای جنین مشخص شده است، جنین در آن ملکیت نافذ ندارد، بلکه بستگی به زنده متولد شدن جنین دارد. ولی اگر مرده به دنیا آمد

۱- (صالح، ۱۴۰۱، ص۵۰).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج۲، ص ۷۵).

چیزی از آن حقوق برای وی ثابت نمی‌شود. و درآمد وقف به مستحقینی غیر از او می‌رسد، و میراث تعیین شده برای او، به سایر وارثان بر می‌گردد. وآنچه که برای او وصیت شده به وارثان وصیت کننده بر می‌گردد ولی نفقه بی‌گمان برای او ثابت می‌شود و از طریق مادرش قبل از ولادت وی نافذ می‌شود.

هرگاه جنین زنده متولد شد، هر چند که تقدیری باشد، ملکیت وی در این حقوق ثابت می‌شود. که مستند به زمان علت آن در قبل بوده است، یعنی اثر ارجاعی دارد[۱].

زندگی زن وقتی تقدیری است که به علت جنایتی بر مادرش سقط شده باشد. همچنان که کسی زن حامله ای را می‌زند و در اثر این ضربه سقط می‌کند و جنین مرده به دنیا می‌آید. چنین جنینی در حکم زنده محسوب می‌شود. و اگر با عمل جانی مرده باشد، باید دیه جنین را که به اسم «غره» است به وارثان جنین بپردازد. همچنان که حق جنین در میراث کسی که قبل از وی فوت کرده است، ثابت می‌شود سهم جنین به وارثان وی می‌رسد و به وارثان مرده بر نمی‌گردد[۲].

در اینجا عظمت اسلام ظاهر می‌شود، چون حقوق جنین را اثبات می‌کند و مهم‌ترین این حقوق، حق نسب است که بیشتر حقوق جنین مبتنی بر آن است و بعداً وقتی که از حقوق نوزاد صحبت می‌کنیم به تفصیل از آن بحث می‌کنیم. چون آثار و اهمیت آن در زندگی نوزاد بیشتر از اهمیت آن در زندگی جنین می‌باشد.

۴-۳-۲- حقوق نوزاد بعد از ولادت

٤-۳-۲-۱- حق نوزاد در نسب:

اسلام حق نسب را از مهم‌ترین حقوق فرزندان بر پدر قرار داده است. و این به خاطر اهمیت آن در زندگی انسان و تکامل جسمی و روحی و عقلی می‌باشد. و آثار یکسانی

۱- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ج۲، ص۷۵۰).

۲- (الزرقاء، ۱۹۵۲، ص۷۵۱-۷۵۰).

نسبت به افراد و گروه‌ها بر آن مترتب می‌شود. و بخاطر اهمیت آن اسلام آن را ثابت کرده و از هنگام ولادت وی بر آن تأکید کرده است. به همین دلیل پیامبرﷺ فرموده است: «هر گاه زنی خود را به قومی نسبت بدهد که از آن قوم نیست. خداوند چیزی را برای او قرار نمی‌دهد و او را هیچ وقت وارد بهشت نمی‌گرداند و هر گاه مردی فرزندش را انکار کند در حالی که فرزند به او خیره شده است، خداوند خود را از وی مخفی می‌کند و او را زشت‌ترین خلایق می‌گرداند»[1].

برای بیان این حق، اسلام ضوابطی را برای محقق کردن آن قرار داده است که عبارتند از:

بخش اول: اسباب اثبات نسب: (طاحون، ۱٤۱۱، صص۳۲٤-۳۱۹).

ازدواج صحیح که شامل تمام ازدواجهایی می‌شود که ارکان و شروط آن کامل باشند.

پیوندی که متکی بر ملک یمین باشد. یعنی ارتباط جنسی ارباب با کنیز خود.

دخول در ازدواج فاسد؛ ازدواجی که شرطی از شروط صحت آن وجود نداشته باشد و اسلام آن را به عنوان سبب در ثبوت نسب و به عنوان حافظ فرزند و نگهداری از گم شدن وی قرار داده است.

دخول با شبهه؛ مثل کسی که با زنی غیر از زن خودش رابطه جنسی برقرار کند در حالی که آن زن خوابیده یا بیهوش باشد و شخص گمان می‌کند که زن خودش است. و این نشان حرص و تأکید اسلام بر حق نسب است و به خاطر عدم گم شدن نسب فرد می‌باشد.

اقرار به نسب، اقراری که تمام شروط خود را کامل داشته باشد، یکی از اسباب اثبات نسب است.

۱- (ابوداود، ۲/ ۲۷۹، شماره ۲۲۶۳، النسائی، ۶/ ۱۷۹- ۱۸۰).

شاهد: وقتی فرزندی وجود داشته باشد که نسبش معلوم نباشد و شخصی ادعا کند که فرزند وی و حاصل یک ازدواج شرعی است و برای این ادعای خود شاهد بیاورد، بی‌گمان نسبت آن فرزند با این شاهد به وی داده می‌شود.

همبستری صحیح؛ به گونه‌ای که اسلام برای شکل گیری نسب به طور واضح، پیوند زناشوئی را از طریق ازدواج با ملک یمین (صاحب کنیز بودن) قرار داده است و آنچه را عرب جاهلیت بر آن بودند باطل کرد از جمله ملحق کردن فرزندانی که حاصل زنا و روسپی گری هستند. پیامبرﷺ می‌فرماید: «فرزند مال کسی است که ازدواج صحیح کرده باشد نه مال شخص زناکار»[۱].

این حدیث دو معنی دارد:

نخست: فرزندی که از همبستری صحیح و متکی بر عقد ازدواج با ملک یمین به وجود آمده باشد، نسبش به پدرش می‌رسد. و شایسته نیست که زنا و روسپی گری سبب نسب باشند. بلکه سبب چیزی دیگری می‌شوند که رجم (سنگسار) است[۲].

دوم: وقتی زنی، همسر مردی یا کنیز وی باشد و بعد از شش ماه یا بیشتر فرزندی بیاورد، نسب فرزند به شوهر زن می‌رسد چون وی همسر این زن بوده است هر چند که زن زناکار بوده باشد. مگر اینکه شوهر نسب وی را با لعان رد کرده باشد.

قیافه: فرزند به اصول خود (پدر، پدر برزگ و ...) ملحق می‌شود چون شباهت میان او و آن‌ها وجود دارد و عمل به قیافه در شناخت نسب هنگام شباهت داشتن مشروع است. و این نظر جمهور فقها می‌باشد چون در صحیحین (بخاری و مسلم) از عایشهرضی الله عنها روایت شده است که گفت: «روزی پیامبرﷺ با خوشحالی وارد شد و گفت: ای عایشه! نمی‌دانی که قصابی امشب بر من وارد شد و اسامه و زید را دید که رواندازی سر آن‌ها را

۱- (البخاری، ۶/ ۲۴۹۹، شماره ۱۳۸۸).

۲- (ابن القیم، د۱۳۷۲، ص۲۶۰- ۲۵۲).

پوشانده بود و پاهایشان معلوم بود. سپس گفت: این پاها به هم شبیه‌اند و جزئی از همدیگر هستند»[۱].

گروه خونی: گروه خونی در ابتدا چهار نوع بودند، سپس با پیشرفت علوم سیصد و شصت هزار نوع شدند[۲].

امر نفی نسب و اثبات آن در تمامی این حالات ممکن است و شریعت اسلامی مانع استفاده از وسایل پزشکی جدید در مسایل نسب نیست، و این بنابر قیاس به قیافه شناسی است. چون قیافه شناسی با ظن غالب از طرف افراد خبره به دست می‌آید و این امر به طور فراوانی در وسایل پزشکی جدید مقدر است[۳].

تلقیح مصنوعی؛ و آنچه که از لحاظ شرعی جایز است و می‌توان نسب را به وسیله آن ثابت کرد، تلقیحی مصنوعی است که میان زن و هنگام نیاز به آن باشد. به گونه‌ای که مانعی برای بارداری از طریق طبیعی میان زن و مرد وجود داشته باشد، و به شرط اینکه این کار زیر نظر پزشکان مسلمان باشد تا جایی که منی غیر از منی مرد در آن داخل نشود. تا در آبروی مردمان دنیا طمع کند و نسب‌ها را قاطی کند[۴].

بخش دوم: شروط ثبوت نسب:

برای اثبات نسب از طرف پدر از طریق یکی از اسبابی که ذکر شد، شروط زیر لازم است:

۱- (البخاری، ۱۲/ ۵۶، مسلم، الصحیح، ۲/ ۱۰۸۱، شماره ۴۱۵۹).

۲- (الصالح، د. ت، ص۱۷۲، سلیمان۱۹۵۹، ص ۸۶).

۳- (طاحون، ۱۴۱۱، ص۳۲۱).

۴- (طاحون، ۱۴۱۱، ص۳۲۱).

شوهر باید از جمله کسانی باشد که امکان بچه دار شدن و فرزند آوردن از وی وجود داشته باشد. بنابراین نباید پدر بچه، مقطوع الذکر (کسی که آلت تناسلی وی قطع شده باشد) یا اخته شده باشد.

اگر عدم همبستری زن و شوهر ثابت نشده باشد به گونه‌ای که یکی از آن دو در شرق و دیگری در غرب باشد و عدم همبستری میان آن دو به صورت محسوسی ثابت شده باشد. اگر زن فرزندی به دنیا بیاورد نسبش به شوهر آن زن نمی‌رسد حتی اگر مبتنی بر عقد صحیح بوده باشد.

اگر زن در طول شش ماه یا بیشتر فرزندی به دنیا بیاورد؛ که این امر از تاریخ عقد در ازدواج صحیح یا از تاریخ دخول در ازدواج فاسد یا دخول با شبهه باشد.

زوج یا شوهر نسب فرزند را با لعانی که قبل از اقرار صریح یا ضمنی فرزند نبوده، نفی کرده باشد. اگر فرزند را با لعان نفی کرده باشد، نسب وی به او نمی‌رسد هرچند که در حقیقت فرزند او بوده باشد. و حساب این فرزند با خداوند متعال است[۱].

بخش سوم: آثار ثبوت نسب

وقتی یکی از شرایط ثبوت نسب وجود داشته باشد و تمامی شروط آن را داشته باشد. تمامی نتایج مبتنی بر نسب در آن مترتب می‌شود، از جمله: حرام بودن ازدواج با محارم، حق ارث، نفقه خویشاوندان و سایر حقوق دیگر.

اما مدت حملی که بتوان با آن نسب را ثابت کرد طبق اجماع فقهاء حداقل حمل شش ماه است. که از این دو آیه کریمه گرفته شده است. اول: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًا﴾ [الأحقاف: 15]. «دوران حمل و از شیر باز گرفتن او سی ماه طول می‌کشد».

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص۳۲۳).

دوم: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ﴾ [لقمان: 14]. «و پایان دوران شیر خوارگی او دو سال است».

وقتی دو سال (بیست و چهار ماه) پایان شیر خوارگی را از سی ماه بارداری و شیر خوارگی که در آیه اول ذکر شد کم کنیم، فقط شش ماه برای بارداری باقی می‌ماند. و بیشترین مدت زمان بارداری پنج سال است و بعضی‌ها چهار سال و بعضی دو سال گفته‌اند، ولی مدت زمان شایع و غالب آن نه ماه است.

٤-٣-٢-٢- حق فرزند در نامگذاری اسم خوب برای او:

پیامبرﷺ به پدران سفارش کرده است که اسم‌های زیبا و نیکو برای فرزندانتان برگزینید. از ابی الدرداءرضی الله عنه از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: «شما در روز قیامت با نام‌هایتان و نام‌های پدرانتان فرا خوانده می‌شوید، پس نام‌هایتان را نیکو و زیبا انتخاب کنید»[۱].

و از ابن عمررضی الله عنهما از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: «با نام‌های انبیاء نامگذاری کنید، و محبوب‌ترین اسم‌ها نزد خداوند عبدالله و عبدالرحمن است، و شایسته‌ترین اسم‌ها حارث و همام است و زشت‌ترین اسم‌ها حرب و مرة است»[۲].

بنابراین معلوم شد که چگونه شریعت اسلامی انتخاب اسم زیبا و نیکو را حق فرزند بر والدین دانسته است. و این اسم باید دارای صفتی پاک و معنایی پسندیده باشد. چون این اسم وی را از دیگران متمایز می‌سازد و با آن اسم در میان مردم خوانده می‌شود. و نیک بودن این اسم تأثیر مثبت بر خود شخص دارد و اسم زشت و بد تأثیر منفی بر شخص دارد.

۱- (ابوداود، ۷/ ۲۵۰).

۲- (ابوداود، ۱۳۷۲، ج ۷/ ۲۵۲).

نام‌های محبوب سه قسم می‌باشند که بالاترین و بهترین آن‌ها، عبدالله و عبدالرحمن و امثال این اسم‌ها است که به یکی از اسامی خداوند متعال اضافه شده باشد، مانند عبدالرحیم و عبدالسلام. و متعادل‌ترین اسم‌ها، اسم‌های انبیاء علیهم السلام است مانند محمد، احمد و سایر اسم‌های انبیاء و رسولان. و شایسته‌ترین اسم‌ها، اسم‌هایی است که وصفی در انسان باشد مانند؛ حارث و همام»[۱].

تمامی اسم‌ها که پرستش غیر خدا را می‌رسانند، حرام هستند مانند عبدالکعبه، عبدالنبی، عبدالحسن، عبدالرضا و غیره.

همچنین شریعت اسلامی از نام‌هایی که در بردارنده فخرفروشی و قدرت و تکبر هستند، منع کرده است، مانند ملک الملوک و جبار.

کنیه و لقب ابوالقاسم برای کسی قرار دادن حرام است ولی نامیدن به آن حرام نیست. چون پیامبر ﷺ می‌فرماید: «با نام من نامگذاری کنید ولی آن را کنیه یا لقب کسی قرار ندهید»[۲].

همچنین پیامبر ﷺ نهی کرده است از اینکه با اسم برة (پارسا، نیکوکار، زاهد) نامگذاری کنید، و این اسم جویریة دختر حارث رضی الله عنها بود که قبل از اینکه همسر پیامبر و أم المومنین بشود این اسم را داشت و پیامبر ﷺ آن را به جویریهٔ تغییر داد و فرمود: «خود را تزکیه نکنید. خداوند به نیکوکاران و پارسایان شما داناتر وعالمتر است»[۳].

نام‌هایی که معنای زشت و نفرت انگیز دارند، مستحب نیستند. مانند حرب، کلب، و حیة، غیرة، جمرة و عامیة که طبیبعت و فطرت سالم از آن‌ها متنفرند.

۱- (ناصف، د. ت، ج ۵، ص۲۷۲- ۲۷۱، صالح۱۴۰۱، ص ۵۵).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۱/ ۵۳).

۳- (ابوداود، ۱۳۷۲، ج ۷/ ۲۵۳).

وقتی اسم شخص بر خلاف توصیه و سفارش اسلام به اسم نیکو بود، تغییر آن به اسم دیگری که معنای پاک و نیکویی را برساند، واجب است. از پیامبرﷺ به اثبات رسیده است که ایشان از امثال چنین نام‌های بدشان می‌آمد و آن را به اسم‌های نیک دیگری تغییر می‌دادند. از عایشهرضی الله عنها روایت شده است که: «رسول اللهﷺ نام‌های زشت را تغییر می‌داد»[۱].

از ابن عمررضی الله عنهما روایت شده است که عاصیة دختری داشت که به او عاصیة می‌گفتند، و پیامبرﷺ او را جمیله نامید[۲].

٤-۳-۲-۳- حق نوزاد در عقیقه و ختنه کردن:

پیامبرﷺ فرمود: «هر پسری در گرو عقیقه خود است که در روز هفتم از تولدش حیوانی را ذبح کنند و سرش را بتراشند و اسمی را بر او بگذارند»[۳].

برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند قربانی می‌کنند، تا فرزند تازه متولد شده به وسیله آن در اولین اوقات آمدنش به دنیا نزدیکی بجوید. دلیل مشروعیت عقیقه، کار و عمل خود پیامبرﷺ می‌باشد که هنگام ولادت حسن و حسینرضی الله عنهما این کار را انجام داد.

عایشهرضی الله عنها می‌گوید: «پیامبر روز هفتم تولد حسن و حسین حیوانی را سر برید و آن‌ها را نامگذاری کرد. و امر کرد که سر آن‌ها را بتراشند»[۴].

۱- (الترمذی، ج ۴/ ۲۱۴).

۲- (ابن ماجه، ج۲/ ۱۲۳۰)

۳- (الترمذی، ج۳/ ۳۸).

۴- (الترمذی، ج۳/ ۳۷).

پیامبرﷺ گاهی بعد از تراشیدن سر نوزاد امر کرده است که اندازه وزن این موی سر نقره ببخشید. به گونه‌ای که پیامبرﷺ هنگام ولادت حسن به فاطمه‌رضی الله عنها گفت: «ای فاطمه سرش را بتراش و اندازه وزن آن نقره صدقه بده»[۱].

هنگام ذبح حیوان (عقیقه) سنت است که بگوید: «بسم الله، اللّٰهُمَّ لک وإلیک عقیقة فلان». و مستحق است که اعضای این حیوان را جدا جدا کند ولی استخوان‌های آن را نشکند به این نیت که اعضای نوزاد سالم بماند و شیرین کردن دهان نوزاد سنت است.

در مورد حکمت و مصلحت‌های مترتب بر این کار امام دهلوی می‌گوید[۲]: عرب‌ها برای فرزندانشان حیوانی را سر می‌برند و این کار نزد آن‌ها امری لازم و سنت مؤکدی بود. که در آن مصلحت‌های فراوان مالی و مدنی و جانی بود. بنابراین پیامبرﷺ این سنت آن‌ها را باقی گذاشت و به آن عمل کرد و به آن تشویق کرد. از جمله این مصلحت‌ها خوشرویی و مهربانی با رواج نسب فرزند است چون در صورت رواج آن گفته نمی‌شود که او را دوست ندارد، یا خود را به کری زده است، پس ندا می‌دهد که فرزندی برای او آمده است.

بنابراین مهربانی با امثال چنین کاری ایجاد می‌شود و بعد از آن انگیزه بخشش و سخاوت می‌شود. و انگیزه خسیس و تنگ چشم بودن برداشته می‌شود. و مسیحیان نیز هنگام ولادت فرزند، وی را با آب زرد رنگ می‌کردند که به این مراسم غسل تعمید گفته می‌شد و می‌گفتند: فرزند بدین وسیله مسیحی می‌شود و خداوند متعال در تشابه چنین اسمی می‌فرماید: ﴿صِبۡغَةَ ٱللَّهِ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبۡغَةٗ﴾ [البقرة: 138]. «این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا زیباتر بیاراید و بپیراید؟».

۱- (الترمذی، ج ۳/ ۳۷).

۲- (الدهلوی،ج۱، ص۱۴۴)

برای پیروان دین راستین نیز مستحب است که در قبال این کار مسیحیان کاری مختص به خود داشته باشند که فرزند با این کار احساس درست و راستین بودن به پیروی از ملت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بکند. و مشهورترین کارهای مختص به ابراهیم و اسماعیل که به فرزندان آن‌ها به ارث رسیده است حادثه‌ای است که برای ابراهیم علیه السلام پیش آمد تا فرزندش را سر ببرد. سپس خداوند به او نعمتی داد تا به وسیله آن ذبح عظیمی را انجام بدهد. و مشهورترین شریعت وی حجی است که در آن سر تراشیدن و قربانی وجود دارد. و تشابه به عمل آن‌ها می‌باشد تا اشاره به ملت راستین باشد و ندایی باشد که این فرزند نیز از اعمال این ملت انجام می‌دهد. و چنین کاری در آغاز ولادت فرزند، ما را به یاد ابراهیم می‌اندازد که فرزندش را در راه خداوند بخشید و در این کار انگیزه تداوم احسان و فرمانبرداری نهفته است.

اما حق نوزاد در ختنه کردن که نشان پاکی می‌باشد، در اسلام یک امر مشروع است. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمود: پاکی پنج چیز است: «ختنه کردن، تراشیدن موهای شرمگاه، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، تراشیدن موی زیر بغل»[۱].

ختنه کردن، محل قطع قسمتی از آلت تناسلی مرد یا زن است. که گفته می‌شود: آن بچه ختنه کرد یعنی پوست ختنه گاهش را قطع کرد. و این امر برای مردان واجب و برای زنان مستحب می‌باشد. و بعضی از فقهاء گفته‌اند: مردانی که ختنه نکرده باشند وقتی بزرگ شوند شهادتشان پذیرفته نیست، و حیوان کشته شده توسط آن‌ها خورده نمی‌شود. و نمی‌توانند امام مردم باشند[۲].

ختنه کردن فایده‌های فراوانی برای مردان دارد. مردی که ختنه نشده باشد، دچار التهابات پوستی می‌شود. چون چین و چروک‌های پوستی ختنه گاه زنان میکروب‌های را

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، ج ۵/ ۲۲۰۹).

۲- (ابن القیم، ۱۳۹۱، ص ۹۵).

با خود دارند که ضررش به وی نمی‌رسد بلکه هنگام همبستر شدن با مرد راه خود را به داخل مهبل پیدا می‌کند و بیماری‌های را به زن منتقل می‌کند. علاوه بر این ختنه، سر آلت تناسلی مرد را برهنه می‌کند و این هنگام همبستری برای مرد بهتر است[۱].

علاوه بر اینکه ختنه کردن از ویژگی‌های پاک بودن است، سنت انبیاء علیهم السلام است و اولین کسی که ختنه کرد، پدر انبیاء، ابراهیم علیه السلام بود[۲].

٤-٣-٢-٤- حق نوزاد در شیر دادن:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ لَا تُكَلَّفُ نَفۡسٌ إِلَّا وُسۡعَهَاۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوۡلُودٞ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦۚ وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَۗ فَإِنۡ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٖ مِّنۡهُمَا وَتَشَاوُرٖ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَاۗ وَإِنۡ أَرَدتُّمۡ أَن تَسۡتَرۡضِعُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا سَلَّمۡتُم مَّآ ءَاتَيۡتُم بِٱلۡمَعۡرُوفِۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٢٣٣﴾ [البقرة:233]. «و مادران باید که فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند، [این فرمان] برای کسی است که بخواهد [دوره] شیر دادن را کامل کند. و خوراک و پوشاک آن‌ها (زنان شیر دهنده) به شایستگی [بر عهده] پدر است. هیچ کس جز [به میزان] توانایی‌اش تکلیف نمی‌شود. مادر نباید به خاطر فرزندش و نه پدر به سبب فرزندش زیان ببیند و بر وارث [نیز] همچون آن [چه بر پدر لازم بوده] لازم است. پس اگر از [روی] تراضی و صلاحدید یکدیگر قصد از شیر باز گرفتن کنند، گناهی بر آنان نیست. و اگر خواهید که برای فرزندان خویش دایه بگیرید چون به شایستگی [همه] آنچه را که مقرر کرده‌اید، پرداخت کنید، گناهی بر شما نیست. و از خداوند پروا بدارید و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست».

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص۳۳۲).

۲- (ابن کثیر، ۱۴۰۸، چاپ اول، ج ۱، ص ۱۶۵).

در این آیه کریمه احکام فراوانی در مورد شیردادن آمده است و این‌ها در مجموع به حق نوزاد و شیر دادن منجر می‌شود که از جمله این احکام عبارتند:

شیر دادن بر مادر واجب است ﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ﴾ ولی فقهاء میان وجوب شیر دادن بر مادر از لحاظ دیانتی و از لحاظ قضایی فرق قائل شده‌اند:

از جهت وجوب دیانتی آن، اختلاف میان فقها نیست که از لحاظ دینی بر مادر واجب است که به فرزند کوچکش شیر بدهد خواه آن زن تحت حمایت و قیمومیت پدر بچه باشد یا طلاق داده شده باشد، و خواه در زمان عده شرعی باشد یا عده‌اش به پایان رسیده باشد. چون فرزند کوچک در این مورد گناهی ندارد. اگر مادر قدرت شیر دادن به بچه را داشته باشد و از آن منع کند، در برابر خداوند متعال مسؤول است.

اما وجوب شیر دادن از لحاظ قضایی، در میان فقهاء مورد اختلاف است. بعضی از آن‌ها گفته‌اند: که از لحاظ قضایی نمی‌توان که مادر را مجبور به شیر دادن کرد، چون بیشتر مردم نسبت به فرزند خود دلسوز و مهربان می‌باشند. پس وقتی مادری از شیر دادن ممانعت کرد دلیل عدم قدرت و ناتوانی وی می‌باشد. و اگر او را به شیر دادن ملزم کنی منجر به ضرر رساندن به او می‌شود که ضرر رساندن به مادر به خاطر فرزند جایز نیست. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةُۢ بِوَلَدِهَا﴾ [البقرة: 233].

نظر امام مالک رحمه‌الله این است که، می‌توان زن را از لحاظ قضایی ملزم به شیر دادن به فرزندش کرد وقتی که زن همسر پدر فرزند باشد یا از وی طلاق گرفته باشد و در حال سپری کردن عده باشد. و فقهای شافعی می‌گویند که: می‌توان زن را از لحاظ قضایی مجبور کرد که از اولین شیرش که موسوم به آغوز است به فرزند بدهد. چون فرزند با این آغوز قوی و محکم می‌شود. و امروزه ثابت شده است که این شیر قدرت باز دارندگی از بسیاری از بیماری‌ها را به نوزاد می‌دهد. و گفته‌اند که: بعد از این نمی‌توان مادر را مجبور به شیر دادن به نوزاد کرد چون در این حال زن پدر بچه به وی شیر بدهد یا زن دیگری مساوی است.

و از دیدگاه ابوحنیفه رحمه الله شیر دادن مادر به فرزند از لحاظ دینی واجب است، و جز در سه حالت از لحاظ قضایی نمی‌توان مادر را مجبور به شیر دادن فرزند کرد که عبارتند از:

۱- وقتی که نوزاد یا پدرش مالی نداشته باشند که زن شیرده‌ای را برای این کار استخدام کند و کسی نیز پیدا نشود که بدون پول به وی شیر بدهد.

۲- کسی غیر از او پیدا نشود که به او شیر بدهد.

۳- وقتی که نوزاد پستان کس دیگری را غیر از او قبول نکند[۱].

شیر دادن حق مادر است. چون این حق با نقشی که دارد منجر به حق نوزاد در شیر دادن می‌شود. همچنان که فقهاء گفته‌اند: چیزی که واجب با آن تکمیل می‌شود خود نیز واجب است. پس چیزی که حق با آن تکمیل می‌شود خود نیز حق است.

پس وقتی که مادر خواست به فرزندش شیر بدهد پدر یا کس دیگری حق ندارد او را از این کار منع کند و مخصوصاً اگر قبول کرد که مجانی به فرزندش شیر بدهد، نمی‌توان وی را منع کرد. چون وی بیشتر از دیگران به فرزندش مهربان و دلسوز است. و چون تمامی فقهاء متفق هستند که شیر دادن حق مادر است. و زن نمی‌تواند که بچه ای غیر از بچه خودش را جز با اجازه شوهرش شیر بدهد[۲].

همچنان که حق مادر است که به فرزندش شیر بدهد همچنین حق پدر است که وقتی مادر نمی‌تواند به فرزندش شیر بدهد، زنی را برای این کار استخدام کند و این بخاطر محافظت از زندگی نوزاد می‌باشد.

بالاترین مدت شیر دادن دو سال است. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَۚ﴾ [البقرة: 233]. «این مدت شیردهی اهمیت ویژه‌ای در زندگی نوزاد و حقوق وی از دو جهت دارد:

۱- (طاحون، ۱۴۱۱، ص ۳۲۵).

۲- (ابن تیمیة، ۱۳۳۳، ج ۳۲، ص ۲۷۳).

نخست: شیر دادن یکی از علت‌های تحریم (ازدواج با کسی) است، و این هنگامی است که از غیر مادرش شیر خورده باشد.

دوم: شیر دادن برای محافظت از زندگی حق وی است، چون قدرت غذا خوردن ندارد. و این حق به نفقه ربط پیدا می‌کند و هزینه و مخارج وی در اصل بر عهده پدر است.

خلاصه مطلب: شیر دادن حقی از حقوق نوزاد است که در شریعت اسلامی به مقتضای نصوص آن بیان شده است و هیچ زمینه ای برای ابطال یا زیر پا گذاشتن یا تعطیل آن نیست، هر چند که انگیزه و علت‌های آن وجود داشته باشد. و حتی با وجود پیشرفت وسایل شیردهی مصنوعی نمی‌تواند آن را باطل یا تعطیل کرد. چون شیر خوردن نوزاد از مادرش جایگزین سلامت و عاطفه نوزاد می‌باشد. و همچنین بر سلامتی مادرش نیز تأثیر دارد. و در بقای انسان در قید زندگی خیلی مهم می‌باشد. چون آنچه که بدیهی است نوزاد در دوران اولیه زندگیش نمی‌تواند هیچ غذایی بجز شیر بخورد و از اینجا شیر دادن مهم است و حق نوزاد می‌باشد تا جان و زندگیش را حفظ کند.

٤-٣-٢-٥- حق نگهداری و تأمین مخارج نوزاد:

بی‌گمان اسلام به کودک توجه کرده است و حق وی را در نگهداری و تأمین مخارج بیان کرده است. چون هر یک از این امور مکمل دیگری هستند. اگر نگهداری و حضانت به خاطر حفظ جان وی از هلاکت و به سبب عدم قدرت وی است، تأمین مخارج نیز به خاطر حفظ کرامت وی از فقر و بیچارگی به سبب عدم قدرت وی برای کار کردن است. و از هر یک از این‌ها به طور جداگانه ای بحث خواهیم کرد.

نخست: حق کودک در نگهداری از وی: یعنی حفظ کسی که خود نمی‌تواند به کارهای خود رسیدگی کند و تربیت و نگهداری خود را از چیزهایی که به او ضرر یا صدمه می‌زند، است[۱].

در قرآن از حضانت به لفظ دیگری یاد شده است که همان معنی را می‌رساند و آن کفالت (سرپرستی) می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾ [آل عمران: 44]. «تو در آن هنگام که قلم‌های خود را می‌افگنند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرند نبودی».

اصل در اثبات حضانت قرآن، سنت و اجماع می‌باشد.

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُضَآرَّ وَالِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا﴾ [البقرة: 233]. «مادر به خاطر فرزندش نباید زیان ببیند».

جصاص می‌گوید: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه مادر شایسته‌تر است که از فرزند تا زمانی که کوچک است، نگهداری کند. هر چند که نیازی به شیر نداشته باشد. چون بعد از شیر دادن چیزهایی هستند که نیاز به نگهداری دارند چون نیاز وی به مادر بعد از شیر دادن نیز مثل قبل می‌باشد. و اگر در دوران شیر دهی بود این نیاز بیشتر می‌شد. هر چند که زن شیرده کسی غیر از مادرش باشد. پس فهمیدیم که فرزند حق دارد با مادرش باشد و مادر نیز حق دارد که با فرزندش باشد[۲].

دلیل سنت:

۱- (الصنعانی، ج۳، ص۲۶۶).

۲- (احکام الجصاص، ج ۱، ص ۴۰۵).

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که زنی گفت: ای رسول خدا ﷺ این فرزند من است، شکم من جای او بوده و پستان من شراب او و دامن من آرامش وی بوده است، حال پدرش مرا طلاق داده است و می‌خواهد که این کودک را از من بگیرد. سپس رسول خدا فرمود: «تا زمانی که تو ازدواج نکرده ای تو نسبت به این فرزند مستحق تر هستی»[۱].

دلیل اجماع:

ابن منذر اجماع بر این امر را بیان کرده است. و ابن تیمیه می‌گوید: نسبت به بچه کوچک مادر از هر کسی شایسته‌تر و بهتر است چون وی با بچه کوچک سازگارتر است و نسبت به تغذیه وی و برداشتن و خواباندن وی ماهرتر و صبورتر و مهربان‌تر است. و در این موارد ماهرتر و خبره‌تر و تواناتر و صبورتر و مهربان‌تر است[۲].

بخاطر اهمیت این حق اسلام برای استحقاق آن درجاتی قرار داده است. به گونه‌ای که وقتی درجه‌ای نباشد به درجه پایین تر از آن منتقل می‌شود که عبارت است از:[۳]

مرتبه اول: «اصول» مادر از میان همگی این‌ها مقدم تر است، سپس مادر مادر و به ترتیب مادران نزدیک‌تر، سپس بعد از این‌ها نوبت پدر می‌رسد و بعدمادران نزدیک‌تر به پدر.

مرتبه دوم: «خواهران» خواهر تنی مقدم است و سپس خواهر مادری و سپس خواهر پدری مقدم است.

مرتبه سوم: فرع پدر بزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها «بنابراین خاله‌ها بر عمه‌ها مقدم هستند».

۱- (النباء، ج ۱۷ف چاپ ۱ف ص۶۴، ابی داود، ۱۳۷۲، ج۱، ص ۵۲۹).

۲- (ابن دقیق، ج۴، ص۸۰).

۳- (طاحون، ۱۴۱۱، ص۳۳۵).

مرتبه چهارم: «فامیل‌های مرد» به ترتیب فامیل‌های نزدیک‌تر سرپرست بچه را به عهده می‌گیرند ولی حضانت و سرپرستی دختر به پسر عمو داده نمی‌شود چون محرم نیست. و بعضی‌ها گفته‌اند که: اگر قبل از رسیدن به هفت سالگی باشد، قبول است.

مرتبه پنجم: «خویشاوندان» وقتی یکی از طبقات پیشین موجود نباشد. و از میان این‌ها پدر مادر (پدربزرگ مادری) سپس برادر مادری و سپس دایی مقدم است.

مرتبه ششم: «حاکم» وقتی یکی از درجات پیشین موجود نباشد حاکم حضانت بچه را بر عهده می‌گیرد. چون حاکم ولی و سرپرست کسانی است که ولی و سرپرست ندارند و حاکم کودک را به یکی از مسلمانان می‌سپارد تا از وی نگهداری کند. و این شخص باید اهلیت و مهربانی و شفقت داشته باشد.

و برای دفاع و حمایت از این حق اسلام شروطی را قرار داده است. که باید شخص نگهدارنده کودک آن‌ها را داشته باشد تا اهلیت نگهداری از کودک را پیدا کند. وقتی تمام شروط یا بعضی از آن‌ها وجود نداشته باشند، حق حضانت ندارد. و به درجه پایین تر از او منتقل می‌شود. و این امور به خاطر منجر شدن به حق حضانت از کودک به طریق شرعی و صحیح می‌شود. و به هدفی که به خاطر آن ایجاد شده، بیانجامد. امور زیر شروط عمومی حضانت (نگهداری از بچه) هستند:

۱- بلوغ: حضانت بچه را به بچه واگذار نمی‌کنند چون وی عاجز از این کار است و خود نیاز به حضانت دارد و چیزی ندارد که به بچه بدهد.

۲- عقل: حضانت بچه را به آدم‌های دیوانه و کم عقل نمی‌سپارند.

۳- اسلام: وقتی کودک مسلمان باشد حضانت وی به شخص کافر جایز نیست.

۴- قدرت و سلامت: حضانت بچه را به شخص ناتوان نمی‌سپارند هر چند که بزرگ و عاقل باشد همچنین به شخص بیماری که همیشه بیمار است نمی‌سپارند.

۵- امانت: حضانت بچه را به زناکار یا فاسق نمی‌سپارند. چون این‌ها سبب انحراف در اخلاق کودک می‌شود.

۶- آزادی: برده و کنیز به خدمت کردن به آقا و ارباب خود مشغول هستند و وقتی برای خدمت و مراقبت از کودک ندارند.

اجرت و هزینه نگهداری از بچه باید از مال خود بچه پرداخت بشود اگر مالی داشته باشد و گرنه باید از مال کسی که نفقه وی را بر عهده گرفته است، پرداخت شود. خواه پدر وی باشد و خواه کسی غیر از پدر وی باشد. مدت نگهداری کودک تا زمانی است که خود وی بی‌نیاز از نگهداری باشد.

از موضوعاتی که بر حق حضانت و نگهداری از بچه مترتب می‌شود این است که: وقتی بچه در حضانت زن باشد، پدر فرزند حق دارد که فرزندش را ببیند و اگر در حضانت پدر یا کسی غیر از او است، مادر حق دارد که بچه‌اش را ببیند. و پدر و مادر را نمی‌توان از دیدن فرزندشان منع کرد. و بعض گفته‌اند که: هفته ای یک بار باید آن را ببیند.

دوم: حق فرزند در نفقه و تأمین مخارج او: اسلام به تأمین مخارج فرزند از همان زمانی که در شکم مادرش است اهتمام ورزیده است. حتی اگر چه مادرش طلاق داده شده باشد. و این‌ها جز به خاطر محافظت اسلام از کرامت و انسانیت کودک نیست. چون کرامت کودک از کرامت مادرش است. و دلیل بر وجوب نفقه به زن طلاق داده شده است. و نفقه حق جنین است و اگر زنده بدنیا آمد، این نفقه همچنان حق کودک است و اگر مرده به دنیا آمد یا بعد از ولادت درگذشت، نفقه از تاریخ مرگ قطع می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنَّ أُوْلَٰتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُواْ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّۚ﴾ [الطلاق: 6]. «اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقه ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند». سپس نفقه بعد از به دنیا آمدن کودک همچنان به وی تعلق می‌گیرد و اگر مادر این کودک، زن پدرش باشد همچنان نفقه به وی تعلق می‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِۚ﴾ [البقرة: 233]. «بر آن کس که

فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد».

نفقه دادن به پسرها تا زمانی که مرد می‌شوند ادامه می‌یابد و از اینجا به بعد مانعی برای بقای نفقه وجود ندارد و نفقه دختران نیز تا زمانی است که ازدواج می‌کنند بر عهده پدر است، و بعد از ازدواج به شوهر منتقل می‌شود. اگر نفقه دادن به فرزندان در دوران جنینی واجب باشد که نفقه غیر مستقیم است، نفقه دادن به کودک بعد از ولادت نیز واجب است که نفقه مستقیم است.

دلایل مشروع بودن نفقه فرزندان:

دلیل قرآنی:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِۦ ۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُۥ فَلْيُنفِقْ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا ۚ سَيَجْعَلُ ٱللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۝٧﴾ [الطلاق:7]. «باید که دارا از دارایی خود نفقه دهد. و کسی [هم] که روزی‌اش تنگ شده است، باید از آنچه خداوند به او داده است انفاق کند. خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلّف نمی‌کند. خداوند پس از تنگدستی آسایش پدید خواهد آورد».

یعنی پدر یا سرپرست بچه به اندازه توان باید نفقه وی را بپردازد. و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ﴾ [البقرة: 233]. «بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به گونه شایسته بپردازد». جصاص می‌گوید: «این آیه بر دو مفهوم دلالت می‌کند:

نخست: حق مادر است که دو سال به فرزندش شیر بدهد، و هنگامی که مادر راضی است به بچه‌اش شیر بدهد، جایز نیست که پدر برای شیر دادن بچه کسی را به خدمت بگیرد.

دوم: مدتی که لازم است پدر نفقه زمان شیر دادن را بدهد، دو سال است. و این آیه دلالت می‌کند بر اینکه پدر در نفقه زمان شیر دادن با کسی شراکت نمی‌کند چون خداوند متعال این نفقه را بر پدر و به نفع مادر واجب کرده است در حالی که هر دوی این‌ها وارث هستند. پس الزام به نفقه دادن را برای پدر اولی‌تر دانسته است، با وجود اینکه در ارث بردن از نوزاد با هم شریک هستند. و این به عنوان اصلی درآمده است که الزام نفقه را به پدر اختصاص داده است. همچنین حکم آن در سایر کسانی که پدر باید نفقه آن‌ها را بپردازد نیز این گونه است. مانند بچه‌های کوچک و بزرگسالان مریض که نفقه آن‌ها مختص پدر است بدون اینکه با کسی مشارکت کند، چون آیه بر آن دلالت می‌کند[۱].

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا وَٱرۡزُقُوهُمۡ فِيهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُواْ لَهُمۡ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ۝٥﴾ [النساء: 5]. «و اموالتان را که خداوند [آن‌ها را] مایه قوام [زندگی] قرار داده است، به کم خردان مدهید و از [ثمرات] آن به آنان بخورانید و بپوشانید و با آن‌ها سخن پسندیده بگویید».

یعنی در این اموال سهمی را برای آنان قرار دهید. و این در مورد کسانی است که شخص باید نفقه آن‌ها را بپردازد و آن‌ها را بپوشاند از جمله همسرش و فرزندان کوچکش. این آیه دلیل وجوب نفقه فرزندان بر پدر و نفقه زن بر شوهر است[۲].

دلیل سنت:

حدیثی از ثوبان نقل شده است که می‌گوید: پیامبرﷺ فرمود: «بهترین دیناری که شخص خرج می‌کند دیناری است که برای خانواده‌اش خرج می‌کند، و سپس دیناری است که شخص در راه خدا برای حیواناتش خرج می‌کند، و بعد دیناری است که در راه

۱- (الجصاص، ج۱، ص۴۰۴).

۲- (القرطبی، ج۵، ص۳۲).

خدا برای دوستان و آشنایان خرج می‌کند»[۱]. ابوقلابه می‌گوید: «شخص با خانواده ظاهر می‌شود. یعنی مردی اجرش بیشتر است که به خانواده‌های کوچک خرج بدهد و آن‌ها را پاک گرداند تا بدین وسیله خداوند به آن‌ها نفع برساند و آن‌ها را بی‌نیاز کند».

این حدیث دلیل تشویق به نفقه خانواده و بیان عظمت ثواب آن است، چون بعضی از خانواده‌ها نفقه دادن به آن‌ها به وسیله خویشاوندی واجب است و نسبت به بعضی‌ها مندوب و گاهی صدقه و صله رحم است. و گاهی با ازدواج یا ملک یمین واجب می‌شود. و این‌ها همگی خوب هستند و به انجامشان تشویق شده است. و از صدقه مستحب بهتر است[۲]. بنابراین، پیامبرﷺ در روایت ابن ابی شیبة می‌فرماید: «نفقه‌ای اجر بیشتر دارد که شخص آن را به خانواده‌اش بپردازد»[۳].

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که هند، همسر ابوسفیان گفت: «ای رسول خداﷺ ابوسفیان آدم خسیسی است و به اندازه نیاز من و فرزندانم به ما خرج نمی‌دهد، مگر اینکه از مالش بدون اینکه خودش بفهمد، چیزی بردارم». پیامبرﷺ فرمود: «به طور منصفانه به اندازه خودت و فرزندانت از مالش بردار»[۴].

این حدیث بر وجوب نفقه زن و فرزندان دلالت می‌کند، و آنچه که واجب است این است که نفقه آن‌ها را به اندازه کافی بدهد و کسی که به اندازه کافی به وی نفقه ندهد می‌تواند از اموالش صاحب نفقه به قدر کافی بردارد. چون پیامبرﷺ آن را بیان داشته است. مخصوصاً اگر پدر از این کار سرپیچی کند مادر نیز بر فرزندش ولایت نفقه دارد[۵].

۱- (مسلم، الصحیح، ۶۹۲/۲، شماره ۹۹۴، ابن ماجه، ۲/ ۹۲۲، شماره ۲۷۶۰).

۲- (صالح، ۱۴۰۱، ص۱۴۵).

۳- (مسلم، الصحیح، ج۷/ ۸۱).

۴- (ابن دقیق، ج۲، ص۲۷۰).

۵- (صالح، ۱۴۰۱، ص۱۴۶).

از مفردات تعریف حضانت، تربیت کسانی است که نمی‌توانند به تنهایی خود را اداره کنند. بدین وسیله حضانت مفتخر می‌شود که می‌تواند کسانی را که در معرض هلاکت یا ضرر هستند حفظ و نگهداری کند حق تربیت هدفی فراتر و والاتر دارد که با تحقق آن شخص عضو مفیدی برای خود و جامعه‌اش می‌شود.

منظور از تربیت، آماده کردن کودک از لحاظ بدنی و عقلی و روحی است. دیدیم که اسلام چگونه برای این آمادگی تمامی حقوق طفل را تدارک دیده است. و به طور ویژه حق حضانت و نفقه را بیان کرده است، چون این دو امر شدیداً با آمادگی بدنی و عقلی و روحی ارتباط دارند. چون در حضانت حفظ و تربیت فرد نهفته است، و در نفقه برآوردن هزینه‌ها زندگی کریمانه کودک از زمان ولادت تا زمان وفات وی نهفته است.

امام غزالی به این حقوق تربیتی جزء خاصی را اختصاص داده است که بر پدران و مربیان واجب است که فرزندانشان را برای بهتر شدن اخلاقشان تربیت کنند. و می‌گوید: «بدان که راه و روش بچه‌ها از مهم‌ترین امور و محکمترین آن‌هاست. فرزند نزد والدینش امانت می‌باشد و قلب پاک و ساده وی جوهر نفیسی است که خالی از هر نقش و صورتی است و قابلیت پذیرش هر نقشی را دارد. وهر آنچه که به وی نزدیک شود به طرف آن گرایش پیدا می‌کند اگر به خیر و علم وی بیانجامد در دنیا و آخرت خوشبخت می‌شود و والدینش را در ثواب آن شریک می‌کند و همچنین تمام معلمان و مربیان خود را در آن ثواب شریک می‌کند، و اگر به شر گرائید و مانند حیوانات سست و بدبخت شد، هلاک می‌شود. و گناه وی بر گردن قیم و ولی اوست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا﴾ [التحریم: 6]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خود را از آتش دوزخ بر کنار دارید». هر چقدر پدر وی را از آتش دنیا حفظ کرده باشد، بدین ترتیب و به طریق اولی از آتش آخرت حفظ می‌شود. و حفاظت از وی به طوری است که او را ادب و تهذیب می‌کند و نیکوهای اخلاق را به وی یاد می‌دهد. و او را از همنشینان بد باز می‌دارد. واجب است که تربیت از همان آوان کودکی

و پیدایش وی باشد که همان مرحله ولادت و شیر دادن است. که باید در حضانت و شیر دادن وی زنی متدین و حلال خور باشد. شیری که از مال حرام حاصل شده باشد، برکتی ندارد. وقتی با این شیر بزرگ شد سرشت و طینت او با زشتی‌ها و آلودگی‌ها سرشته می‌شود و طبع وی به آنچه که مناسب زشتی‌ها است، تمایل پیدا می‌کند»[۱].

مقصود از آمادگی بدنی: آماده کردن کودک برای اینکه جسمی سالم و بنیه قوی داشته باشد تا در رویارویی با سختی‌ها قوی باشد و او را از بیماری‌ها و علت‌هایی را که حرکت وی را کند و رشد وی را کاهش می‌دهند، دور کند.

معنی آمادگی عقلی: این است که کودک را آماده کند تا فکر سالم داشته باشد و قادر به نظر و تأمل باشد و بتواند محیط اطرافش را درک بکند و نسبت به اشیاء حکم مناسب بدهد. و امکان استفاده از تجارب خود و دیگران را به او بدهد.

و آمادگی روحی: به این معنی است که عاطفه ای جوشان و هیجان زنده داشته باشد که خیر و خوشی را بپراکند و به وسیله آن خوشحال شود. و بر آن اصرار کند و از شر دوری گزیند و راه را بر آن تنگ کند[۲].

٤-٣-٢-٦- عدم تکلیف بیشتر از توان کودک:

عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم شاید تحولات بزرگی است که منجر به تغییر بنای اجتماعی و روابط انسانی شده است. بنابراین حقوق کودک در بسیاری از جامعه‌های فقیر، تباه می‌شود و او را در معرض کارهای سخت قرار می‌دهند و با وی تجارت می‌کنند. بنابراین، هیأت‌های بین المللی به وضع مجموع قوانینی پرداخته‌اند که با آن حقوق کودک را تکمیل کنند و کرامت وی را حفظ کنند و به حکم جدید بودن این مطلب کتاب‌های فقهی خالی از این موضوع می‌باشد. بنابراین بحث در مورد چیزی است

۱- (الغزالی، ۱۳۸۹، ج۳، ص۷۰).

۲- (صالح، ۱۴۱۱، ص ۵۷، قطب، د. ت، ج۱، ص۲۸، سابق، ۱۹۶۷، چاپ۲، ص۲۴۱- ۲۳۶).

که آن را ثابت کند و اصلی در تعالیم اسلامی داشته باشد و کسی که به مقاصد شریعت نگاه می‌کند، بی‌نیاز از آن نیست، از جمله این حقوق: عدم تکلیف بیش از توان به کودک است: و این امر از قاعده فقهی ناشی می‌شود که می‌گوید: «عدم التکلیف بما لا یطاق»[۱] و اصل این قاعده کلام خداوند متعال می‌باشد که می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: 286]. «خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند». و همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ﴾ [الحج: 78]. «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است».

این یکی از قواعد ارزشمند فقه اسلامی است که مفاد آن این است که قانونگذار حکیم، خلق خود را به بیش از توانشان مکلف نمی‌کند و آن‌ها را مکلف به چیزی که در امکانشان نیست، نمی‌کند. و آن‌ها را خوشحال می‌کند که شریعت اسلامی به عنوان رحمت برای بندگان و برای محقق کردن مصلحت آن‌ها و دفع مفسده از آن‌ها آمده است. چون اگر آن‌ها را به بیش از توانشان مکلف کند نقیض آن رحمت است و با تحقق و تحصیل آن معارض می‌باشد. و باعث به وجود آمدن فساد و ضرر می‌شود و او را در هلاکت و نابودی‌ها می‌اندازد.

با تعبیرات دیگری از این قاعده نام برده شده است مثل «المشقة تجلب التيسير»[۲] «الضرر يزال» و «نفي الضرر»[۳]. و قواعد و اصول شرعی دیگری که بر هدف سهل گیری و تخفیف و دور کردن اذیت و مشقت و تنگی دلالت می‌کند.

انسان جانشین خداوند بر روی زمین است و هر آنچه که به معنای خلافت و جانشینی ضرر وارد کند یا از قوت آن بکاهد، از لحاظ شرعی حرام است. و مجبور کردن

۱- (ابن العربی ۱ ق، ۲۰۰).

۲- (السیوطی، د. ت، ص۶۷).

۳- (السیوطی، د. ت، ص۸۸- ۸۳).

کودک به بیش از توان وی خلل وارد کردن به اصول اسلامی است و مخالف مقاصد شریعت می‌باشد. چون این تکلیف وی را ضعیف می‌کند و این امر مانع این است که مکانت و نیروی وی به عنوان جانشینی بر روی زمین همچنان محفوظ بماند. توجه اسلام به کودک و حمایت از وی و عدم تکلیف بیش از توان وی و اهتمام به سلامتی وی، همگی این‌ها و جنبه‌های رعایتی دیگر، حافظ نیروی مادی و ادبی مسلمانان است. چون اسلام بدن‌هایی را می‌طلبد که در رگ‌های آن خون سلامتی جریان داشته باشد و پیروان آن شادابی و نشاط داشته باشند. جسم سالم تأثیر سالم دارد نه تنها در سلامت فکر کردن بلکه در روابط انسان با زندگی و سایر انسان‌ها و پایداری رفتار تأثیر دارد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «بچه‌ها را به کار کردن مجبور نکنید چون هر گاه آن‌ها را مجبور به کار کردن بکنی، دزدی می‌کنند»[۱]. و این کلام صریحی در مورد مشغول کردن بچه‌ها به کار می‌باشد. یعنی بچه‌های کوچک که تربیت اخلاقی آن‌ها کامل نشده است.

و اندام وی مستحکم نشده است. و بهتر آن است که آن‌ها تربیت اخلاقیشان را کامل کنند و بر حسب مواهب و استعدادهایشان آن‌ها را آموزش دهد. و بعد از آن به میدان‌های کار و کسب بیرون بروند.

اسلام حمایت از کودک را نسبت به سهل انگاری و سنگدلی و استثمار وی واجب کرده است. بی‌گمان پیامبرﷺ از شرکت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جنگ قبل از رسیدن وی به پانزده سالگی منع کرد. چون کارهای جنگی برای بچه‌ها خطرناک است. حتی اگر جهاد در راه خدا باشد، که قله بلند اسلام می‌باشد. چون اسلام غایت‌ها را به وسایل آن ربط می‌دهد. بنابراین وقتی غایت سالم باشد لازم است که وسیله نیز سالم باشد. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: در روز جنگ احد پیش پیامبرﷺ رفتم در حالی که چهارده سال داشتم و پیامبرﷺ به من اجازه جنگ نداد[۲].

۱- (مالک، الموطأ، ۱۹۸۰)

۲- (البخاری، ۵/ ۱۳۷).

اسلام علاوه بر مبادی و اصول کلی و مقاصد شریعت، اسبابی را برای حفظ و نگهداری وی از تکلیف بیش از اندازه تدارک دیده است. و این با ترسیم زندگی منظمی است که لازم است شخص مسلمان بر آن راه برود تا خود و خانواده‌اش را حفظ کند، و در اینجا به بیان اسباب حفظ و نگهداری کودک از تکلیف توان فرسا اکتفا می‌کنیم که محور بحث ما هستند. از جمله:

۱- مسؤولیت والدین در حفاظت کردن از زندگی کودک. اسلام مسؤولیت رعایت کودک را به والدین سپرده است. پیامبرﷺ فرموده است: «همگی شما نگهبان و مسؤول افراد تحت قیومیت خود هستید. امام مسؤول افراد جامعه است، و مرد نگهبان خانواده خود و مسؤول افراد آن است، زن نگهبان خانه شوهر و مسؤول افراد آن است، و خادم نگهبان اموال ارباب و سرورش و مسؤول بخش خود است. همگی شما نگهبان و مسؤول بخش و رعیت خود هستید»[۱].

۲- نگهداری از کودک و دلسوزی نسبت به او: چون نگهداری از وی نشانه دلسوزی است. و دلسوزی نیز جزء نگهداری می‌باشد. پیامبرﷺ روشی را برای دلسوزی کردن و مهربانی کردن و عدم تکلیف بیش از توان به فرزندانمان به ما عطا کرده است و می‌فرماید: «کسی که به کوچکترهای ما دلسوزی و مهربانی نکند و حق بزرگ‌ترهای ما را نشناسد، از ما نیست»[۲]. و در این حدیث حضرت مصطفیﷺ بیان می‌کند که کسی که به کوچکترها دلسوزی نکند و به آن‌ها مهربانی نکند از مسلمانان راستین نیست. و می‌فرماید: «کسی که به مردم رحم نکند خداوند به وی رحم نمی‌کند»[۳]. و در اینجا رحمت عام است و نسبت به کودک خاص می‌باشد، و رحم و شفقت والدین به کودکانشان اولی‌تر و شایسته‌تر است. وقتی این اخلاق

۱- (البخاری، ۱۳۸۸، شماره ۲/ ۸۵۳).

۲- (البخاری، ج۱، ص ۴۵۵).

۳- (البخاری، ج۱، ص۴۶۲).

رحمت و شفقت میان افراد جامعه ریشه بدواند با این حالت انسان بزرگ و کوچک به بیش از توانشان مکلف نمی‌شوند.

٤-۳-۲-۷- توجه اسلام به کودکانی که والدین و سرپرست ندارند

توجه اسلام به یتیمان:

یتیم در اصطلاح لغوی و شرعی: بچه‌هایی هستند که پدرانشان را از دست داده‌اند و همچنین بچه‌هایی که پدرانشان گم شده است و نفقه‌ای برای آن‌ها نگذاشته است، به یتیمان ملحق می‌شوند. و همچنین بچه‌هایی که پدرانشان زندانی هستند در حکم بی‌سرپرست هستند تا زمانی که حکم اجرای عقوبت تمام می‌شود[۱].

در زبان عربی و در اصطلاح شرع کسی که تنها مادرش را از دست داده باشد، یتیم نامیده نمی‌شود. و نسبت به حضانت وی درست است که محتاج کسی شبیه مادرش یا کسی از نزدیکان مادرش بشود[۲].

اسلام به یتیمان اهتمام ورزیده است، همان کسانی که اعلامیه جهانی حقوق بشر آن‌ها را فراموش کرده است و در اصول قوانین بین المللی نامی از آن‌ها برده نمی‌شود[۳].

اما شریعت اسلامی با توجه ویژه خود به یتیم‌ها ممتاز گشته است، و قرآن کریم در آیات متعدد و جداگانه‌ای –خواه مکی یا مدنی– بر ضرورت توجه به یتیمان و رعایت آن‌ها و حفظ حقوقشان و عدم تجاوز به اموالشان و نیکی به آن‌ها تأکید کرده است.

کلمه یتیم در قرآن کریم با صیغه‌های جمع و مفرد بیست و سه بار آمده است. (عبدالجواد، د.ت). که در پنج آیه آن‌ها احکام شرعی آمده است که اجرای آن‌ها از لحاظ

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۱۹).

۲- (ابوزهرة، د.ت، ص۱۱۹).

۳- (مصیلحی،۱۹۹۱، ص۲۵۰).

قضایی واجب است. و یازده مورد آن‌ها احکام شرعی هستند که اجرای آن‌ها از لحاظ دینی واجب می‌باشد. نوع اول ویژه اموال یتیمان است، و نوع دوم مخصوص تشویق به حسن روابط با یتیمان است.

نوع اول از آیاتی که ویژه اموال است، احکام شرعی را وضع می‌کند که اجرای آن‌ها از لحاظ قضایی واجب می‌باشد یعنی بعد از بالغ و رشید شدن یتیم مطالبه قضایی برگرداندن مال وی امکان دارد. و یا ولی و وصی و سرپرستش می‌تواند آنچه را که خرج وی کرده است، محاسبه نماید. اما آیاتی که ویژه رفتار خوب با یتیمان است احکام شرعی و دینی را وضع می‌کنند، یعنی احکامی که از لحاظ دینی اجرای آن‌ها واجب است نه از لحاظ قضایی. و این جدایی و تمایز همان تمایزی است که قانونگذاران میان قواعد قانونی ملزم و قواعد اخلاقی جدایی می‌اندازند[۱].

اسلام نسبت به یتیمان توجه و عنایت خاصی روا داشته است و به تربیت صالح و شایسته آن‌ها و محافظت از نابودی و هلاکت آن‌ها تشویق کرده است.

دلیل قرآنی توجه اسلام به یتیمان:

وقتی برای مدت کوتاهی در مکه وحی از پیامبرﷺ قطع شد و دوباره به وی وحی شد، خداوند متعال به پیامبرشﷺ تأکید می‌کند که او به پیامبر توجه و عنایت خاصی داشته است تا اینکه بعثت را پذیرفت. به گونه‌ای که پیامبرﷺ یتیمی بود که مهر و عاطفه و توجه پدری را از دست داده بود. بنابراین خداوند وی را با لطف و عنایت و مهربانی خود برتری داد و می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَـَٔاوَىٰ ٦﴾ [الضحی: 6]. «آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد». سپس خداوند شکر این نعمت را از او می‌خواهد به گونه‌ای که شکر وی از جنس همان نعمت باشد، یعنی به یتیمان مهربانی و توجه کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩﴾ [الضحی: 9]. «(حال که چنین است) یتیم را زبون

۱- (مصیلحی، ۱۹۹۱،ص۲۵۱).

مدار» و این آیه به طور صریح از قهر و زور گرفتن به یتیم و خوار کردن وی نهی کرده است. و قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «نسبت به یتیمان مانند پدر مهربان باشید».

بی‌گمان خداوند متعال مشرکانی را که به یتیمان احترام نمی‌گذارند، رسوا و نکوهش کرده است. و سپس می‌فرماید: ﴿كَلَّا بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ١٧ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ١٨﴾ [الفجر: 17-18]. «هرگز! هرگز! بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند».

در همین رابطه اسلام به سرپرست یتیمان سفارش کرده است که با آن‌ها غذا بخورند و با آن‌ها کار کنند و آن‌ها را مساوی بچه‌های خود بدانند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۗ وَيَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِۚ﴾ [البقرة: 220]. «در دنیا و آخرت و درباره یتیمان می‌پرسند بگو: هر چیز که صلاح ایشان در آن باشد، نیک و پسندیده است. و اگر با آنان بیامیزید ایشان برادران شما هستند و خداوند مفسد را از مصلح می‌شناسد».

این نص قرآن به دو امر ارزشمند دعوت می‌کند:

نخست: اصلاح یتیم با آموزش وی بدانچه که از او به دست می‌آید در زندگی قابل قبول است و مال وی را رشد بدهد و او را به صورت صالح و شایسته‌ای تربیت کند.

دوم: یتیمان را با خودشان و با فرزندانشان بیامیزند و در این آمیختگی با آن‌ها مثل بچه‌هایشان رفتار کند. در این حال آن‌ها را مثل فرزندانشان ادب کند و به طور کامل و بدون تفاوت با آن‌ها مثل فرزندانش رفتار کند. وقتی که این گونه باشد به طور فطری محبت فرزندان شدیدتر می‌شود. پس تقوای خداوند را احساس خواهد کرد و می‌داند که محبت یتیم از محبت خداوند متعال است، و شخص مؤمن باید محبت خداوند را بالاتر از محبت فرزند قرار بدهد[1]. اسلام کسانی را که یتیمان را تحقیر می‌کنند و به کار آن‌ها

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۲۰).

اهمال می‌کنند یکی از نشانه‌های تکذیب روز قیامت قرار داده است. پس خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ۝١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ۝٢﴾ [الماعون:1-2]. «کسانی که به دین وآئین و سزا و جزا ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانیند؟ آنان کسانی هستند که یتیم را سخت از پیش خود می‌رانند».

اسلام بر عدم نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان تأکید کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ﴾ [الإسراء: 34]. «و به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به روشی که آن بهتر است».

و از خوردن اموال یتیمان ممانعت کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلْيَتَٰمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝١٠﴾ [النساء:10]. «بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شکم‌های خود (می ریزند و) می‌خورند. (در روز قیامت) با آتش سوزانی خواهند سوخت».

در حقیقت نهی از نزدیکی و تصرف در اموال یتیمان جز به شیوه بهتر با نهی از قتل نفس همراه و همنشین شده است. همان قتلی که خداوند آن را جز به حق حرام کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا ۝٣٣ وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۚ﴾ [الإسراء: 33-34]. «و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را –جز به حق– حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (این) قدرت را داده‌ایم، ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند، بی‌گمان صاحب خون یاری شونده است. و در مال یتیم نزدیک نشوید مگر به شیوه‌ای که بهتر باشد تا اینکه یتیم به سن بلوغ می‌رسد».

اسلام دین رسولان و دعوت همگی آن‌ها می‌باشد. بنابراین دعوت به توجه به یتیمان در تمامی ادیان و در رأس آن‌ها اسلام آمده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿۞قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ﴾ [الأنعام: 151]. «بگو: بیائید، چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام کرده است. اینکه هیچ چیزی را شریک خدا نکنید، و به پدر و مادر نیکی کنید».

سپس خداوند متعال بعد از این آیه، آیه دیگری را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ﴾ [الأنعام: 152]. سپس سوره نساء نازل شد که در آن عنایت خاصی به یتیمان نشان داده شده است. و بیان کرده است که تمامی مردم از یک نفس واحد آفریده شده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ [النساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگار بپرهیزید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید». سپس بعد از این می‌فرماید: ﴿وَءَاتُواْ ٱلۡيَتَٰمَىٰٓ أَمۡوَٰلَهُمۡۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلۡخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِۖ وَلَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَهُمۡ إِلَىٰٓ أَمۡوَٰلِكُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبٗا كَبِيرٗا ۝٢﴾ [النساء: 2]. «و به یتیمان اموالشان را باز پس دهید، و اموال ناپاک را با اموال پاک جابجا نکنید و اموال آنان را با اموال خودتان نخورید. بی‌گمان چنین کاری، گناه بزرگی است».

معنی باز پس دادن اموال یتیمان این است که این اموال را فقط برای آن‌ها قرار دهید و چیزی از آن را به باطل نخورید یعنی از اموال آن‌ها برای آنان هزینه کنید تا وقتی بزرگ می‌شوند و به سن رشد می‌رسند، در این هنگام بقیه اموال‌شان را بعد از کم کردن هزینه‌های زمان کودکی به وی باز گردانید.

این آیه بخاطر دادن اموال یتیمان به آن‌ها در دو حالت یتیم بودن و رشد آمده است. هر حالتی بر حسب آن اموالشان را به آن‌ها پس می‌دهند. و این حالت مخصوص رشد است. و همچنان که گفته‌اند، در این حالت نباید صبر کرد و باید مال وی را باز گرداند.

نفقه ولی یتیم باید از مال یتیم باشد. که بر باز پس گرداندن مال یتیم به وی صدق می‌کند[۱].

امام قرطبی می‌گوید: وصی طبق مال و حال یتیم برای او خرج می‌کند.

اگر یتیم کوچک بود و مال زیادی داشت برای وی دایه «زن شیرده» و مراقب می‌گیرند و در هزینه کردن وی گشاده دستی می‌کنند.

اگر بزرگ بود برای وی لباس برازنده و راحت و غذاهای دلپذیر و خادم می‌گیرند.

اگر پول کمتری داشت بر حسب آن با وی عمل می‌کنند.

و اگر کمتر از این نیز بود بر حسب دارایی لباس‌های زبر و غذاهای سفت به وی می‌دهند. سپس امام قرطبی می‌گوید: اگر یتیم فقیر بود و مالی نداشت؛ بر امام امت واجب است که از بیت المال به امور وی رسیدگی کند[۲].

اگر امام این کار را انجام نداد بر مسلمانان واجب است که سرپرستی وی را به عهده بگیرند –مسلمانان نزدیک‌تر به وی– مادر یتیم نزدیک‌ترین کس به وی است، بنابراین شیر دادن به وی و رسیدگی کردن به او بر مادر واجب است و هزینه آن‌ها به یتیم یا کس دیگری بر نمی‌گردد.

دلیل توجه اسلام به یتیمان از سنت؛ پیامبرﷺ می‌فرماید: «بهترین خانه مسلمانان، خانه‌ای است که در آن یتیمی وجود داشته باشد که با وی نیکی می‌شود، و بدترین خانه مسلمانان، خانه‌ای است که در آن یتیمی باشد که با وی بد رفتاری می‌کنند»[۳].

خداوند متعال بر زبان پیامبرشﷺ وعده داده است که کسی که یتیمان را سرپرستی کند، جایگاهش در بهشت تعالی می‌یابد و به درجه روزه دار شب زنده دار مجاهد می‌رسد، و جایگاه وی در بهشت نزدیک جایگاه پیامبرﷺ می‌باشد. پیامبرﷺ می‌فرماید:

۱- (رضا، ۱۳۴۶، ج۴، ص۳۴۳).

۲- (القرطبی، ج۵، ص۳۳).

۳- (ابن ماجة، ۲/ ۱۲۱۳، شماره ۳۶۷۹).

«کسی که سه یتیم را سرپرستی کند و هزینه آن‌ها را پرداخت کند مثل کسی است که شب زنده داری می‌کند و روزها روزه می‌گیرد و می‌جنگد و ماهرانه در راه خدا شمشیر می‌کشد. و من با او در بهشت برادر هستم. همچنان که این دو انگشت (اشاره به انگشت اشاره و میانی) خواهر هستند»[۱].

همچنان که پیامبرﷺ به سرپرستی یتیمان و مهربانی و توجه به آن‌ها تشویق کرده است و این افراد را به ثواب نیک و درجه عالی در بهشت مژده داده است و می‌فرماید: «من و سرپرست و عهده دار یتیمان در بهشت اینگونه هستیم. و به دو انگشت اشاره و میانه اشاره کرد که آن‌ها را به هم چسپانده بود»[۲]. این حدیث بیانگر این است که مقام سرپرست و عهده دار یتیمان مانند مقام انبیاء هستند، و آن‌ها با هم همسایه می‌باشند.

در حقیقت اسلام از خوردن اموال یتیمان عیبجویی کرده است و آن را در شمار گناهان کبیره به حساب آورده است. پیامبرﷺ می‌فرماید: «از هفت چیز ماندگار بپرهیزید. گفته شد: کدام هفت چیز؟ فرمود: شرک به خدا، قتل انسان که خداوند آن را حرام کرده است مگر در صورت حق، جادو، رباخواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به لشکر مسلمانان در روز جنگ، و تهمت ناروا به زنان مؤمن»[۳].

سفارش پیامبرﷺ نسبت به یتیمان مادر یتیم را نیز شامل می‌شود. مادری که خود را محبوس نگهداری و تربیت فرزند یتیم خود می‌کند و ازدواج نمی‌کند با وجود اینکه جوان و زیبارو است تا اینکه چهره‌اش تغییر رنگ می‌دهد و زیبایش را به علت محافظت و رعایت فرزندان یتیم از دست می‌دهد. خداوند وی را عاقبت به خیر می‌گرداند و او را در بهشت همنشین پیامبرشﷺ و نزدیک جایگاه وی قرار می‌دهد. و همین جایگاه برای

۱- (ابن ماجة، ۲/ ۱۲۱۳، شماره ۳۶۸۰).

۲- (البخاری، ۱۰/ ۴۳۹).

۳- (البخاری، ۵/ ۳۹۳، مسلم، ۱/ ۹۲، شماره ۸۹).

او بس است که پیامبرﷺ می‌فرماید: «من و زنی که صورتش دمل‌های چرکین دارد در روز قیامت اینگونه هستیم». و به انگشت‌های اشاره و میانی اشاره کرد[۱].

بدین ترتیب دیدیم که اسلام بر محافظت از یتیمان و رعایت آن‌ها با مؤدت و رحمت و مهربانی تأکید کرده است. و بر منع آزار و اذیت آن‌ها و دید منفی و سنگدلانه به آن‌ها نگریستن اصرار کرده است.

چون اگر با دید منفی به آن‌ها نگریسته شود درآینده و سال‌های آتی عمرشان از انسان‌ها نفرت پیدا می‌کنند و از جامعه کینه و نفرت دارند. و اگر با دید بچه بی‌صاحب به وی نگریسته شود. انحراف و پوچی و دشمنی در آن‌ها ایجاد می‌شود و احساس صمیمیت و هماهنگی نمی‌کنند تا به آمال و آلام جامعه بیاندیشند[۲].

هدف اسلام پیدایش و به وجود آمدن انسان‌های صالح در هر زمان و مکانی است.

۴-۳-۳- احکام بچه‌های سر راهی در اسلام:

اسلام به بچه‌های سر راهی توجه کرده است و جز به خاطر این نیست که اسلام دین رحمت است. بچه سر راهی وقتی با زندگی روبه رو می‌شود که والدینش وی را در جایی انداخته‌اند به هر علتی که باشد.

فقهاء بچه سر راهی را این گونه تعریف کرده‌اند که: هر بچه زنده ای که خانواده‌اش وی را به خاطر ترس از فقر یا فرار از تهمت بدگمانی دور انداخته باشند بچه سر راهی است. که پرت کننده آن گناهکار و بردارنده آن سودمند است و برداشتن آن فرض کفایی است[۳].

۱- (ابوداود، ۱۳۷۳۲، شماره ۴/ ۳۳۸، شماره ۵۱۵۰، احمد، ۶/ ۲۹).

۲- (ابوزهرة، د.ت، ص۱۲۰).

۳- (ابن عابدین، ج۳، ص ۳۲۳).

هر گاه بچه ای سر راه یا هر مکان دیگری پیدا بشود برداشتن آن بر تمامی کسانی که از آن باخبرند، فرض کفایی می‌باشد. وقتی گروهی بچه‌ای را در سر راه عمومی یا خصوصی می‌بینند بر همگی آن‌ها واجب است که وی را بردارند و پناه بدهند. به گونه‌ای که اگر همگی آن‌ها بچه را به حال خود رها کنند همگی در مقابل خداوند متعال گناهکار می‌شوند. و اگر بمیرد همگی آن‌ها ضامن هستند و اگر بعضی از آن‌ها وی را بردارند گناه از دیگران برداشته می‌شود و این همان چیزی است که در فقه اسلامی فرض کفایه نامیده شده است که همگی انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و با انجام بعضی، گناه از بقیه ساقط می‌شود[۱].

اما وقتی کسی به تنهایی این بچه را بیابد، بر او واجب است که وی را پناه بدهد و رها نکند یا همچنان که فقهاء می‌گویند، پناه دادن به این بچه و برداشتن وی فرض عین می‌شود به گونه‌ای که اگر وی را رها کند شدیداً مرتکب گناه شده است[۲].

وقتی برداشتن وی واجب و بردارنده وی سود می‌برد به خاطر رهایی بخشیدن کسی از مرگ است. چون در این حالت بچه نزدیک به نابودی است. و رهایی بخشیدن کسی از مرگ می‌تواند با برداشتن اسباب نابودی وی باشد که این آیه بر آن صدق می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: 32]. «هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که همه مردم را زنده کرده است».

کسی که بچه ای را از سر راه بر می‌دارد جایز نیست که بعد از این دوباره وی را دور بیندازد. چون رها کردن وی از آغاز و پایان حرام می‌باشد. چون باعث از بین بردن نفس محترم و مصون است و هیچ بهانه و دلیلی برای رها کردن وی وجود ندارد.

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۳۰).

۲- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۳۰).

اما بعضی‌ها در قوانین وضعی بچه سر راهی را اینگونه تعریف کرده‌اند که: بچه تازه متولد شده‌ای است که صاحب آن در کنارش نباشد و از سر راه برداشته شود، یا در هر مکانی کشف شود. بدون اینکه نام و نسب و دیانت و جنیست و وطن وی مشخص باشد[۱].

اسلام بر این باور است که رها کردن بچه سر راهی علاوه بر اینکه بزرگ‌ترین گناه است، کسی که این کار را می‌کند قاتل عمد شناخته می‌شود.

ابن حزم می‌گوید: هیچ گناهی بزرگ‌تر از این نیست که بچه مسلمان کوچکی را که هیچ گناهی ندارد دور بیندازد تا از گرسنگی یا سرما بمیرد یا سگ‌ها او را بخورند[۲]. بدون شک او قاتل عمد است و از پیامبرﷺ به درستی روایت شده است که می‌فرماید: «کسی که رحم نداشته باشد به او رحم نمی‌شود»[۳].

ضروری نیست که بچه سرراهی یک بچه غیر شرعی باشد هر چند که هیچ دلیلی بر صحت او وجود ندارد پس ممکن است که این بچه حاصل یک ازدواج صحیح یا فاسد یا وطء به شبه باشد.

کودک غیر شرعی: کودکی است که حاصل زنا باشد. بعضی از قوانین وضعی میان بچه سرراهی با بچه غیر شرعی تفاوت قائل شده‌اند. اولی را اینگونه توصیف کرده‌اند که تازه متولد شده است، و دومی را اینگونه توصیف کرده‌اند که تمامی کودکانی که سرراه انداخته می‌شوند کودک غیر شرعی نیست مگر اینکه با دلیل قطعی ثابت شود[۴].

کسی بچه ای را از سرراه بر می‌دارد، خودش به نگهداری آن شایسته‌تر است و کسی نمی‌تواند آن را از وی بگیرد مگر اینکه نسبتش را ثابت کند که در این صورت وی به

۱- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص۱۱۵).

۲- (ابن حزم، ۱۳۵۰، ج۸، ص۲۷۳).

۳- (البخاری، ۱/ ۴۲۶، مسلم، ۴/ ۱۸۰۹- ۱۸۰۸).

۴- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص۱۱۷).

نگهداری آن شایسته‌تر است چون به اعتبار پدر بودن آن را بر می‌دارد نه به اعتبار اینکه بچه سر راهی است چون با اثبات نسب صفت برداشتن بچه سرراهی از بین می‌رود[۱].

شریعت اسلامی بر هر فردی که با بچه سرراهی مواجه می‌شود و آن را بر می‌دارد واجب کرده است که از وی محافظت کند و باید وی را همچنان نزد خود نگاه دارد و در این حال لازم است که مخارج و هزینه‌های پوشش و پناهگاه و درمان وی را تحمل کند یا وی را به متولیان این امر بسپارد. به گونه‌ای که در این حالت دولت متولی رعایت و نگهداری و پرورش این بچه‌ها مثل سایر شهروندان است. و حقوق و واجباتی که برای تمامی شهروندان وجود دارد برای بچه‌های سرراهی نیز باید وجود داشته باشد[۲].

بچه سرراهی مادامی که نسب وی ثابت نشده باشد همچنان در دست کسی است که وی را پیدا کرده است و او ولایت حفظ و نگهداری و تربیت وی را دارد. و تمامی حقوق وی بجز حق ازدواج بر شخص یابنده است.

وقتی شخص یابنده بچه، امین نباشد یا شروط ولایت بر انسان را نداشته باشد قاضی باید بچه را از او بگیرد. همچنین اگر مصلحت کودک پیدا شده بخواهد، قاضی باید وی را از کف یابنده در بیاورد. چون نیروی ولایت وی بر ولایت ولی بیشتر نیست. چون نسب ولی ثابت شده است[۳].

هزینه و مخارج بچه پیداشده از مال اوست، وقتی که مالی داشته باشد و شخص یابنده کودک جز به اذن قاضی نمی‌تواند از مال کودک برای وی هزینه کند. به گونه‌ای که حقوق شخص یابنده مثل حقوق ولی شخص است. بلکه کمتر از آن است و حق ولایت بر مال ندارد. چون حقوق ولی شخص با ضرورت ثابت می‌شود و ضرورت‌ها به اندازه خودشان شناخته می‌شوند و از حد خود تجاوز نمی‌کنند.

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۳۱).

۲- (مصیلحی، ۱۹۹۱، ص۱۱۶).

۳- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۳۱).

وقتی کودک سرراهی مالی نداشته باشد یعنی هنگام برداشتن وی مالی همراهش نباشد، شخص یابنده باید از مال خودش نفقه وی را بدهد چون هنگام برداشتن کودک بر خود واجب کرده است که آن کودک را از نابودی حفظ کند و حفظ وی از نابودی توسط تأمین معاش و نفقه می‌باشد. ولی تداوم و استمرار این نفقه در آینده الزامی نیست. ولی وقتی خواست نفقه او را نپردازد باید از قاضی بخواهد که از بیت المال مسلمانان نفقه وی پرداخت شود چون وظیفه بیت المال مسلمانان است که به کسانی که مخارج و هزینه ندارند، نفقه بدهند. و این درخواست وی از قاضی واجب می‌باشد و اگر این کار را نکرد بر قاضی واجب است که در این حالت حکم به نفقه وی از بیت المال مسلمانان بدهد. و این امر به دلیل نگهداری از کودک و حفظ وی از دست به دست کردن کودک به سوی همدیگر است. اگر شخص یابنده از بیت المال نفقه کودک را خواست حق نگهداری وی از کودک ساقط نمی‌شود مگر اینکه عدم صلاحیت وی ثابت شود، چون حق نگهداری وی از کودک به مقتضای ولایتی که هنگام برداشتن کودک ایجاد شد ثابت می‌شود. چون هیچ واجبی وجود ندارد که حقی بعد از آن نیاید. و برداشتن کودک واجب شده است و نگهداری از وی نیز واجب می‌باشد[۱].

بر اساس آنچه که گذشت برای ما معلوم شد که چگونه اسلام به کودکان اهتمام می‌ورزد و بدین ترتیب از وی حمایت می‌کند و حقوقش را بیشتر از آنچه که متون قوانین وضعی دارند، حفظ می‌کند. بلکه ما در می‌یابیم که حقوق کودک اصل محکمی در قواعد کلی یا جزئی شریعت اسلامی دارد.

۱- (ابوزهرة، د. ت، ص۱۳۲).

۴-۴- حقوق متهم

۴-۴-۱- اتهام و انواع آن در فقه اسلامی:

منظور از اتهام در اینجا، جرمی است که ارتکاب آن به شخص معینی نسبت داده شده است، یعنی علیه او شکایت شده است. در اینجا اثبات اتهام ضرورت دارد و بعد از آن حکم به عقوبت مناسب آن داده می‌شود و سپس این عقوبت اجرا می‌شود.

تعریف جرم: ماوردی (شافعی) آن را اینگونه تعریف کرده است که: «ممنوعات و محظورات شرعی هستند که خداوند متعال با حد یا تعزیر مرتکب آن را شکنجه می‌کند». هر جرمی هنگام رهایی جستن از آن مقتضی سیاست دینی است، و هنگام اثبات و صحت آن مقتضی وجوب احکام شرعی است.

از این تعریف وجوب محقق شدن ارتکاب جرم روشن می‌شود:

نخست: جرم با انجام یک فعل ایجابی یا ارتکاب فعل که از آن نهی شده است، تمام می‌شود که یا با رضایت و خشنودی سلبی است و یا با انجام ندادن کارهایی که بدان امر شده‌اند.

دوم: چیزی که از آن نهی و ممانعت شده باید جنبه شرعی داشته باشد، یعنی از جهت سبب یا ایجاد آن به شریعت اسلامی منتهی شود. شارع عقوبت آن جرم را بیان کرده باشد خواه این عقوبت معین باشد مانند، حد و قصاص و خواه نامعین باشد مانند، تعزیر.

سوم: کسی که جرمی را انجام می‌دهد باید مکلف باشد.

انواع جرم‌ها: جرم‌ها بر اساس معیارها و اصولی که در تقسیم معتبر هستند به اقسام و انواع متعددی تقسیم می‌شوند. از جمله اینکه جرم‌ها را نسبت به قصد و هدف مجرم به جرایم عمد و شبه عمد و خطایی تقسیم می‌شود و از ناحیه رفتار خود مجرم به جرم‌های سلبی و ایجابی تقسیم می‌شود.

ولی مهم‌ترین دسته بندی جرم‌ها، تقسیم آن بر اساس طبیعت حق کسی است که به وی تجاوز شده است. بنابراین تقسیم آن بر اساس تعیین عقوبت نزد شارع است.

نخست: تقسیم جرم‌ها بر حسب تعیین عقوبت شارع.

بر این اساس جرم‌ها به جرم‌های معین که جرم‌های حدود و قصاص و دیات می‌باشند، و جرم‌های غیر معین که جرم‌های تعزیری هستند، تقسیم می‌شوند. جرم‌های تعزیری معین نیستند، که شارع یا ولی امر سیاسی آن‌ها را معین می‌کنند.

جرم‌های حدود: جرم‌های هستند که با حد معاقبه می‌شوند.

حد از لحاظ شرعی: عقوبت معینی است که از طرف شارع حکیم معین شده است، و این عقوبت‌ها حق خداوند متعال بر علیه مجرم است[۱].

عقوبت حد برای اینکه از طرف شارع معین و مشخص شده است کم کردن یا زیاد کردن یا تغییر دادن آن جایز نیست، عقوبتی متمایز می‌باشد.

و از طرف دیگر حق خداوند متعال یا حق تمام مسلمانان است که مصلحت عمومی آن را ایجاب می‌کند.

جرم‌هایی که مستوجب حد هستند: زنا، قذف، شرب خمر، دزدی، حرابه، ارتداد، و ظلم و تجاوز اصطلاح هستند. حدود به خود جرم‌ها اطلاق می‌شود. همچنین بر عقوبت‌های آن حدود نیز اطلاق می‌شود. و با بیان آن‌ها میانشان تفاوت حاصل می‌شود، مثل حد قذف یا عقوبت قذف.

ویژگی‌های حدود:

هدف از حدود ادب کردن مجرم و شکنجه دادن وی و دیگران است. و جنگ میان انگیزه‌های دوری از این جرم می‌باشد. و حدود به طور آشکار اجرا می‌شوند تا این زجر

۱- (الشوکانی، ج۷، ص۲۵۰).

و شکنجه را برسانند، و از طرف دیگر حدود با شبهات برطرف می‌شود. از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «تا جایی که می‌توانید حدود را از مسلمانان دور و دفع کنید و اگر مجرم راه گریزی از آن داشته باشد، راه را برایش بگشایید. چون اگر امام در عفو و بخشش اشتباه کند بهتر است از اینکه در عقوبت اشتباه کند»[۱].

از مهم‌ترین ویژگی‌های حدود این است که شفاعت را قبول نمی‌کند. داستان زن مخزومی مشهور است که شفاعت اسامه بن زید را برای آن زن نپذیرفت.

این منع شامل شفاعتی نمی‌شود که هنوز خبر آن به امیر یا ولی امر مسلمانان نرسیده باشد و به صورت راز در میان مسلمانان پوشیده می‌ماند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «حدود را در میان خودتان ببخشید وقتی که خبر آن به من رسید اجرای آن حد واجب می‌شود»[۲].

دوم: جرم‌های قصاص و دیات

قصاص جرم‌هایی هستند که در آن جانی یا مجرم با از بین بردن جان کسی به وی تجاوز می‌کند که جرم قتل هستند و بعضی‌ها «جنایت بر نفس» می‌نامند، و همچنین جرم‌هایی که بر اعضا و قطع عضو وارد می‌شوند که «جرم‌های غیر از نفس» می‌نامند. و گاهی معانی و مفاهیم اعضا (منفعت آن‌ها) مورد تجاوز قرار می‌گیرد هر چند که عین آن‌ها باقی بماند.

عقوبت اینگونه جرائم، قصاص و دیه می‌باشد.

قصاص: عقوبت معینی است که حقی را برای مجنی علیه (کسی که مورد تجاوز قرار گرفته) واجب می‌کند به گونه‌ای که حق دارد مثل آن کاری را که جانی با وی کرده است، با وی انجام بدهد. که در جرم قتل اولیای دم وی متولی قصاص هستند. قصاص در قتل عمد واجب می‌شود. چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ

۱- (الترمذی، ۴/ ۳۳، شماره ۱۴۲۴، الحاکم، ۴/ ۳۸۵- ۳۸۴، البیهقی، ۸/ ۲۳۸).

۲- (ابوداود، ۴/ ۱۳۳، شماره ۴۳۷۶).

ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ [البقرة: 178]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان قصاص، بر شما فرض شده است».

همچنین قصاص در جرم‌های عمدی دیگر غیر از قتل اگر شرایط آن فراهم باشد، وجود دارد، دلیل مشروعیت قصاص کلام خداوند است که می‌فرماید: ﴿وَكَتَبۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفۡسَ بِٱلنَّفۡسِ وَٱلۡعَيۡنَ بِٱلۡعَيۡنِ وَٱلۡأَنفَ بِٱلۡأَنفِ وَٱلۡأُذُنَ بِٱلۡأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلۡجُرُوحَ قِصَاصٞۚ﴾ [المائدة: 45]. «و در آن بر آنان مقرر داشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان [قصاص] دارد. و جراحت‌ها [هم] قصاص دارند».

شروط قصاص در جرم‌های عمدی غیر از قتل سه مورد می‌باشند:

نخست: امکان تساوی بدون ظلم وجود داشته باشد، و تساوی وقتی محقق می‌شود که محل قطع از مفصل یا جای مشخصی مثل مچ دست باشد.

دوم: عضو مجرم و عضو مجنی علیه باید در محل اسمی خاص اشتراک داشته باشند، بدین معنی که هیچ عضوی را جز در مقابل تشابه اسمی و مکانی آن قطع نمی‌کنند.

سوم: عضو جانی و مجنی علیه در سلامت و کمال باید مساوی باشند، یعنی در منفعت و کمالشان مساوی باشند. بنابراین دست صحیح و سالمی را به خاطر دست فلجی قطع نمی‌کنند، و زبان سالمی را به خاطر زبان لال و گنگی، لال نمی‌کنند. و تفاوت در بزرگی و بلندی و کلفتی اعضاء اعتباری ندارد. و این وقتی است که مجرم همان صاحب عضو کامل باشد. و مجنی علیه کسی است که متصف به عدم سالم بودن عضوش می‌باشد. و برعکس اگر مجرم غیر سالم باشد مانند فلج و دست سالم مجنی علیه را قطع کرده باشد. قصاص دست فلج جانی به طریق اولی می‌باشد[1].

۱- (ابن رشد، ج۲، ص۴۰۳، ابن قدامة، ج۱۰، ص۲۶۸).

نسبت به یک چشم بودن فرق قائل می‌شویم میان آنچه که اگر مجنی علیه یک چشم باشد میان قصاص یا دیه کامل حق خیار دارد، ولی اگر جانی یا مجرم یک چشم باشد بعضی از علماء می‌گویند که: قصاص نمی‌شود بلکه باید دیه کامل بدهد.

دیه: مال واجبی است که جایگزین نفس مجنی علیه می‌شود. و همچنین در جرم‌های تجاوز به شخص غیر از قتل مانند، تجاوز به اعضا نیز دیه تعلق می‌گیرد. دیه متعلق به مجنی علیه است و به خزانه دولت وارد نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٍ أَن يَقۡتُلَ مُؤۡمِنًا إِلَّا خَطَـٔٗاۚ وَمَن قَتَلَ مُؤۡمِنًا خَطَـٔٗا فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ وَدِيَةٞ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُواْۚ﴾ [النساء: 92]. «هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا، کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهایی هم به کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان در گذرند».

پیامبرﷺ می‌فرماید: «بدانید که دیه خطا مانند دیه عمد است، اگر قتل در اثر تازیانه یا چوبدستی باشد، صد شتر دیه دارد»[۱].

دیه جان انسان صد شتر یا هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره می‌باشد، و ارش (دیه اعضا) نیز گاهی مقدار آن از طریق شرع مشخص شده است، مانند قطع دست یا پا نصف دیه کامل را دارد. و گاهی مقدار آن در شرع مشخص نشده است که (ارش حکومتی) نام دارد. که قاضی با پیروی از قواعد معین در این خصوص و با کمک اهل فن آن را تعیین می‌کند[۲].

سوم: جرایم تعزیری

جرایمی که عقوبت آن‌ها از لحاظ شرعی معین نیست و این جرایم، کارهایی هستند که از لحاظ شرعی منع شده‌اند و شریعت از آن‌ها نهی کرده است، ولی عقاب مشخصی

۱- (ابوداود، ۱۳۷۲، شماره ۴/ ۱۸۵- ۴۵۴۷ و ۴۵۴۸).

۲- (عودة، د. ت، ص۶۷۱).

را برای آن مشخص نکرده است. مانند ربا خواری، رشوه (گرفتن و دادن) فحش و ناسزا به دیگران، کم فروشی در کیلو و ترازو، شهادت دروغ و غضب به عبادت، دیگر تمام گناهان دیگر که قصاص و حد ندارند، تعزیری هستند.

بدین ترتیب شریعت اسلامی برای ولی امر مسلمانان مباح دانسته است که گاهی بعضی از کارها را حتی اگر مباح هم باشد جرم محسوب کند. تا سازگار با مصلحت عمومی باشد به شرطی که این امر با نص شرعی تعارض نداشته باشد و اصل و قواعد آن طبق روش شرعی به اتمام رسیده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٦٠﴾ [البقرة: 60]. «همچون تباهکاران در زمین به لاف و گزاف تجاوز و تعدی نپردازید».

در عقوبت‌های تعزیری حجم و اندازه جرم با شرایطی که بر آن مترتب شده و حال خود جانی از این لحاظ که معتاد به جرم کردن باشد، همگی در نظر گرفته می‌شود. عقوبت‌های تعزیری دو حد دارند که از توبیخ و سرزنش شروع می‌شود و تا قتل و اعدام می‌رسد.

قاضی با مقام خود نیروی زیادی برای برگزیدن عقوبت مناسب برای باز داشتن خود مجرم و دیگران نیز دارد[1].

حکمت مشخص کردن عقوبات برای جرایم معین:

جرم‌های خطرناکی وجود دارند که به مصلحت‌های اصلی و معتبر تعدی می‌کنند. ابن قیم می‌گوید: خداوند متعال عقوبت‌های باز دارنده ای را برای این جرم‌ها و در نهایت حکمت وضع کرده است و آن را در کامل‌ترین صورت‌های متضمن مصلحت بازدارندگی و شکنجه تشریع کرده است، همراه با اینکه بیشتر از جرمی که مستحق جانی است تجاوز نمی‌کند. به خاطر دروغ قطع زبان تشریع نشده است، و به خاطر زنا قطع بیضه‌ها وضع

۱- (عودة، د. ت، ج۲، ص ۶۷۵، رشدی، ۱۴۰۳، ص۱۸۷).

نشده است، و به خاطر دزدی قتل وضع نشده است. و اگر تمامی مردم عقل‌هایشان را برای مترتب کردن عقوبت‌های مناسب جرم از لحاظ جنس و وصف و اندازه به کار گیرند، نظر و آرای تمامی مذاهب از بین می‌رود[۱].

اما در مورد عدم مشخص کردن عقوبت برای جرایم تعزیری شارع مصلحت جامعه را رعایت کرده است. چون جرم‌های تعزیری مشخص نیستند، و مفسده آن‌ها متفاوت و نسبت به شدت و ضعف و کمی و زیادی منضبط نیست. و عقوبت آن‌ها را به اجتهاد ائمه بر حسب مصلحت هر زمان و مکانی و بر حسب مجرمان واگذار کرده است[۲].

نتایجی که بر تقسیم جرم‌ها از نظر معلوم بودن یا نبودن عقوبت‌ها مترتب می‌شود[۳].

از ناحیه اثبات جرم: پافشاری در اثبات جرم‌های حدود و قصاص که با بینه و اقرار ثابت می‌شوند. همچنان که در اثبات جرم زنا اگر متهم اقرار نکند شهادت چهار نفر شرط است.

از ناحیه قدرت قاضی برای محدود کردن عقاب: در عقوبت‌های معین حدود و قصاص وظیفه قاضی است که به عین این‌ها حکم کند، بر خلاف جرم‌های تعزیری که عقوبت آن بر حسب زیادی و کمی گناه در میان مردم و بر حسب حال مجرم (گناهکار) و بر حسب حجم گناه می‌باشد.

در حاشیه ابن عابدین آمده است که: «تعیین جرم‌ها با اختلاف اشخاص اختلاف پیدا می‌کند، بنابراین مشخص کردن آن برای دستیابی به مقصود است که بنا بر رأی قاضی است که بنابر مصلحت آن را تعیین می‌کند»[۴].

۱- (ابن القیم، ۱۳۸۹، ج۲، ص۱۱۴).

۲- (ابن القیم، ۱۳۸۹، ج۲، ص۱۲۸).

۳- (ابن تیمیة، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸).

۴- (ابن عابدین، ج۳، ص۱۸۳).

از ناحیه بخشش جرم: جرم‌هایی که عقوبت حدودی دارند متعلق به حقوق خداوند یعنی مصلحت جامعه اسلامی هستند. که اجرای آن‌ها واجب می‌باشد و جایی برای بخشش ندارند و به هر دلیلی مثل بخشش و شفاعت نمی‌توان آن را ساقط کرد.

اما ولی امر مسلمانان حق اسقاط یا بخشش عقوبت قصاص را ندارد. و انجام قصاص فقط حق صاحب آن است. و اوست که می‌تواند از قصاص بگذرد و به دیه رضایت بدهد یا از هر دوی آن‌ها بگذرد. ولی عفو مانع اجرای عقوبت علیه جانی نمی‌شود.

اما عقوبت‌های تعزیری با جرایم تعزیری که حق خداوند متعال محسوب می‌شوند فرق می‌کنند، و اجرای این عقوبت‌ها بر قاضی واجب می‌باشد مگر اینکه در عفو و بخشش آن‌ها مصلحت وجود داشته باشد.

اما عقوبت‌های تعزیری که حق فرد هستند، اجرای آن از طرف قاضی منوط به اقامه دعوی از طرف مجنی علیه می‌باشد. پس اگر مجنی علیه زودتر اقامه دعوی کند و شفاعت و بخشش مجرم جایز نیست[۱].

از جهت گذشت زمان: جمهور -غیر از حنفیه- معتقدند که عقوبت‌های معین که حدود و قصاص هستند، گذشت زمان تأثیری در آن‌ها ندارد. بر عکس جرم‌ها و عقوبت‌های تعزیری با گذشت زمان ساقط می‌شوند. وقتی که این امور به خاطر مصلحت عمومی در دست ولی امر باشد و به حقوق افراد تجاوزی نشود.

تقسیم جرم‌ها از جهت طبیعت حق کسی که به او تجاوز شده است

جرایمی که متعلق به خداوند متعال هستند و نفع آن‌ها به جامعه اسلامی بر می‌گردد یعنی مصلحت جامعه اسلامی را محقق می‌کند. و جرایم دیگری که متعلق به حقوق بندگان هستند و به نفع فرد یا گروهی از افراد بر می‌گردد به گونه‌ای که آن‌ها حق اسقاط آن را دارند.

۱- (ابن القیم، ۱۳۷۲، ص۱۰۶).

علماء این حقوق را به چهار قسم تقسیم کرده‌اند:

حقوقی که فقط مختص خداوند متعال هستند: حقوقی که نفع آن‌ها به تمامی جامعه اسلامی می‌رسد مثل ایمان و عبادات که مقصود از آن‌ها برپایی دینی است که اساس زندگی در جامعه اسلامی است.

عقوبت‌های حدود، از جمله حقوق خداوند متعال محسوب می‌شوند چون منفعت اجرای آن‌ها به همه جامعه بر می‌گردد. اما خود حدود یعنی جرایم حدودی آن‌ها بجز حد قذف حقوق خداوند متعال محسوب می‌شوند. و از ظهور آن‌ها به تنهایی موجب اجرای حد می‌شود بدون اینکه مجنی علیه ادعا یا شکایتی داشته باشد.

حقوقی که مختص بندگان هستند: تمامی معاملاتی که نفع آن‌ها به فرد بر می‌گردد یعنی مصالح وی را محقق می‌کند خواه متعلق به اموال وی باشد یا متعلق به کار وی باشد.

حقوق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الله در آن‌ها غالب باشد: مانند حد قذف که این جرم شنیع و زشت، آبرو و نسب فرزندان را مورد تجاوز قرار می‌دهد. حقوقی که حق الله در آن بر حق الناس غلبه دارد و این هنگامی است که با شکایت مقذوف به قاضی ثابت شده باشد. اما قبل از این اقامه دعوی قذف به تنهایی جایز نیست چون پوشاندن حق افراد جرم است و این دیدگاه حنفیه می‌باشد.

حق مشترک میان حق الله و حق الناس که حق الناس غالب باشد: مثل قتل و زخمی کردن، چون در مرحله اول به حق الله تجاوز کرده است و امنیت جامعه اسلامی را در خطر انداخته است. و از طرف دیگر حق فرد است که منجر به کینه و انتقام جوئی می‌شود. و حق الناس در آن غالب می‌باشد. چون بخشیدن آن از طرف مجنی علیه جایز است و شافعیه و حنابله حد قذف را از زمره این حقوق می‌دانند[۱].

۱- (الکاسانی، ج۷، ص۵۶، ابن قدامة، ج۸، ص۱۳۸، الخرشی، ج۵، ص۳۳۲).

نتایجی که بر این تقسیم مترتب می‌شود:

در جرایمی که متضمن تجاوز به حق الناس هستند و حق الناس در آن‌ها غالب می‌باشد، اقامه دعوی جز با درخواست صاحب حق نمی‌باشد. و هنگامی که آن را درخواست کرد، قاضی حق قصاص ندارد. بر عکس جرایمی که حق الله هستند یا حق الله در آن‌ها غالب می‌باشد، خود به تنهایی برای اجرای عقوبت آن‌ها کافی هستند.

مصالحه کردن یا ساقط کردن جرایم حدودی که حق خداوند متعال هستند، جایز نیست، همچنین بخشیدن یا بری کردن یا شفاعت کردن آن جایز نیست.

بر عکس در جرایم قصاص و دیه مجنی علیه یا خانواده وی بعد از او می‌توانند از حق خود بگذرند. همچنین جرایم تعزیری متعلق به حق الناس هستند. و اگر اهلیت آن را نداشتند امام ولی کسی است که ولی ندارد. جایز است که قاتل را قصاص کند یا دیه بگیرد. ولی بخشیدن یا برداشتن یا شفاعت کردن این‌ها از جانب قاضی جایز نیست. و نسبت به جرم‌های تعزیری که حق الله هستند یا حق الله در آن‌ها غالب هستند ولی امر می‌تواند از آن‌ها درگذرد. و در حالت عفو مجنی علیه، ولی امر می‌تواند جانی را تعزیر کند.

وارثان مجنی علیه در جرایم متعلق به حق الناس حق دارند که جانی را تعقیب کنند و درخواست اجرای عقوبت کنند، بر خلاف جرایم متعلق به حدود خداوند که اینگونه نیستند[۱].

۱- (ابوبعلی، ۱۲۵۷، ص۲۶۶، ابن عابدین، ج۳، ص۱۹۲، عودة، د. ت، ج۱، ص۸۱).

۴-۲- معنی متهم و فرق میان وی با جانی و مشروعیت زندانی کردن متهم:

جدا کردن متهم، جانی، زندانی و محکوم علیه از همدیگر واجب است. چون فقهاء میان مراتب شکایت و محاکمه فرق قائل شده‌اند و آن‌ها را در سه مرتبه قرارداده‌اند. اولین مرتبه: اثبات جرم و آوردن دلیل و اثبات سبب آن برای قاضی است که اساس آن صدق و راستی است، مرتبه دوم: حکم دادن است که اساس آن عدل است. و مرتبه سوم: اجرای این حکم است[۱].

به طور کل در اسلام اصل برائت ذمه است. خداوندمتعال می‌فرماید: ﴿كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾﴾ [الإسراء: 15]. «و ما مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

پیامبرﷺ می‌فرماید: «اگر مردم هر ادعایی بکنند، به آن‌ها داده شود، عده‌ای ادعای خون مردم و اموال آن‌ها را می‌کنند، ولی کسی که علیه او شکایت شده باید قسم بخورد»[۲].

و این حدیث برائت اصلی ذمه انسان را می‌رساند که برائت ذمه مالی و برائت ذمه جانی بر آن متصل می‌شود.

متهم، کسی است که ادعا یا شکایتی با عنوان ارتکاب جرم معینی متوجه او می‌شود. و در ابتدا قراینی برای احتمال ارتکاب این جرم توسط وی وجود دارد. تا وقتی که وضعیت معلوم بشود.

جانی، کسی است که اتهام ارتکاب جرم بعد از آوردن دلیل علیه وی ثابت شده است، و این اولین مرحله دعوی جنایی است که اثبات جرم است.

۱- (الطرابلسی، ۱۳۹۳، ص۵۲).

۲- (البخاری، ۱۳۸۸، ج۴/ ۱۶۵۷).

محکوم علیه: کسی است که حکم قاضی بعد از آوردن دلیل بر ضد وی صادر شده است. و این در مرحله دوم دعوی می‌باشد که همان مرحله حکم است. و محکوم علیه کسی است که اجرای حکم علیه وی تمام خواهد شد که مرتبه سوم است.

جهتی که مالک اتهام است: برای هر فردی جایز است که اتهام ارتکاب جرم را متوجه شخص دیگری کند و این اتهام گاهی از طرف پلیس و نیروهای دولتی نیز وارد می‌شود. قاضی ابویعلی می‌گوید: «برای امیرجایز است که بیزاری و نفرت متهم را از همکاران و یاران حکومت بشنود»[۱].

ابن قیم حالات متهمان را در دعاوی جنایی مانند قتل و دزدی و تجاوز به سه بخش تقسیم کرده است.

بخش اول: اگر متهم بری شود و شایسته آن اتهام نباشد بنابر اتفاق فقهاء معاقبه نمی‌شود ولی اگر مدعی به قصد اذیت متهم این کار را کرده باشد. معاقبه می‌شود. و این به هدف حفظ انسان‌های بی‌گناه از تسلط شروران است. و گفته شده است که: دعوی علیه این متهم شنیده نمی‌شود و او را سوگند نمی‌دهند، هر چند که بعضی گفته‌اند: اگر این دعوی متعلق به حق فردی باشد و شواهد بر صحت آن دلالت کند، ادعای وی شنیده می‌شود.

بخش دوم: اگر حال و وضع متهم نا معلوم باشد و معروف به خوبی یا بدی نباشد زندانی می‌شود تا وقتی که وضعیتش معلوم شود اگر بی‌گناه بود، آزاد می‌شود و اگر گناهکار بود، حکم عقوبت وی صادر می‌شود. بنابر رأی اکثر فقهاء و امر به زندانی کردن وی از طرف ولی امر مسلمانان یا قاضی صادر می‌شود. و حدیث بهز بن حکیم بر این امر استدلال می‌کند که وی از پدرش و از پدربزرگش روایت کرده است که پیامبرﷺ در حال اتهام نسبت به کسی وی را حبس و زندانی می‌کرد[۲].

۱- (ابویعلی، ۱۲۵۷، ص۲۵۸).

۲- (النسائی، ج۸/ ۶۲-۵۹).

احضار متهم از مسافت دور برای قاضی جایز است. «مسافت دور مسافتی است که رفت و برگشت شخص به آنجا در یک روز امکان پذیر نباشد». و همچنین می‌تواند از مسافت کوتاه نیز وی را فرا خواند. «مسیر دو روزه»، مدعی علیه را می‌توان حبس کرد و تا زمانی که بخواهند میان وی با مدعی اقامه دعوی کنند، در زندان می‌ماند و این زندانی در اتهام اولیه بدون اتهام می‌باشد، و اگر کسی باشد که ضمانت او را بکند که هر گاه او را احضار کنند، وی را بیاورد، آزاد می‌شود.

بخش سوم: اگر متهم به بدکاری معروف باشد: مثلاً اگر متهمی به دزدی کردن یا راهزنی معروف باشد وی را زندانی می‌کنند. چون اگر زندانی کردن شخص که به بدی یا خوبی معروف نیست جایز است، به طریق اولی بدکار و تجاوزکار معروف زندانی می‌شود[۱].

و این مورد به ولی امر ارجاع داده می‌شود تا مدت زندانی را تعیین کند، و بعداً حجم جرمی که انجام داده به آن اضافه می‌شود[۲]. و تا زمانی که از برائت وی مطمئن نشده باشد، همچنان زندانی می‌ماند.

در تبصرة الحکام درباره گروهی از این متهمان آمده است که: «این گروه جرم‌ها باید کشف شوند و پیرامون اتهام آن‌ها و شهرتشان به این جرم دقیقا تحقیق می‌شود. و گاهی این کار با زدن یا زندانی کردن می‌باشد»[۳].

و اشاره می‌کنیم که گاهی زندانی کردن برای ادب کردن و مجبور کردن افراد ثروتمندی است که بدهی‌های خود را به تأخیر می‌اندازند.

۴- ۴-۳- حکم شکنجه متهم:

۱- (ابن القیم، ۱۳۷۲، ص۱۰۱).

۲- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۱۵۵).

۳- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۱۵۴).

اصل در شریعت اسلامی محافظت و ضمانت آزادی شخصی و سلامت جسم انسان است، و از مهم‌ترین صورت‌های عناصر شخصیت عدم زندانی کردن فرد یا شکنجه کردن وی بدون هیچ دلیل شرعی است.

در مورد شنکجه کردن یا زدن متهمی که معروف به بدکاری است میان علماء اختلاف وجود دارد.

دسته اول از این علماء که گروهی از مالکیه و یک روایت از امام احمد است، قایل به جواز زدن متهم با علم قاضی یا والی هستند. در حالی که بعضی از شافعیه و بعضی از حنابله آن را فقط منحصر به والی می‌دانند. کسانی که قایل به جواز زدن متهم هستند به این کار پیامبرﷺ استدلال می‌کنند که: زبیرؓ را به شکنجه کردن متهمی که مالش را پنهان کرده بود، امر کرد تا به آن اقرار کند و این امر در داستان ابن ابی الحقیق بعد از پیروزی پیامبرﷺ بر اهل خیبر روی داد. و امام شوکانی بر این امر تعلیقی را آورده است بدین ترتیب که شکنجه متهم وقتی درست است که ظن غالب نسبت به دروغ بودن چیزی که ادعا می‌کند، وجود داشته باشد[۱].

همچنین استدلال کرده‌اند به اینکه اگر بینه و دلیلی وجود نداشته باشد جز با زدن نمی‌توان جرم دزدها و غاصبان را ثابت کرد.

و گروهی از مالکیه و بیشتر علماء قایل به عدم جواز زدن متهم هستند. بلکه تنها زندانی می‌شود و در آن حال باقی می‌ماند تا وقتی که از گناه بری شود. نزدن گناهکار بهتر است از زدن فرد بی‌گناه، هر چند که در زدن گناهکاران اموال دزدیده شده راحتتر برگردانده می‌شود ولی در زدن، باب شکنجه بی‌گناهان باز می‌شود.

ابن حزم به حدیث پیامبرﷺ استدلال کرده است که می‌فرماید: «خون و مال و آبرو و زدن شما بر همدیگر حرام است». پس زدن مسلمانان حرام است[۲].

۱- (نیل الأوطار، الشوکانی، د. ت، ج۸، ص۲۱۶- ۲۱۸).

۲- (ابن تیمیۀ، ۱۳۸۷، ص۱۱۶).

شیخ الاسلام ابن تیمیه صفت زدن را تعیین کرده است که در حدود به صورت معتدل شلاق می‌زنند ولی در تعازیر از تازیانه استفاده می‌شود.

قاضی ابویعلی حنبلی معتقد است که زدن در حدود و تعزیر بر تمام بدن بجز جاهای خطرناک لازم است و نباید همگی این ضربه‌ها را بر جای مشخصی از بدن زد. همچنان که در تعزیر صحیح نیست که خون از بدن متهم جاری بشود[۱].

شریعت اسلام حق متهم را در دفاع از خود تضمین کرده است، و تمام ضمانت‌هایی که این امر را تأمین می‌کند برای او فراهم کرده‌اند.

پیامبرﷺ به علی بن ابوطالب رضی الله عنه وقتی که او را به عنوان قاضی به یمن فرستاد، فرمود: «وقتی دو نفر برای قضاوت پیش تو می‌آیند تا وقتی که سخن هر دو را نشنیده‌ای، قضاوت نکن» علی گفت: بعد از آن با مشکلی مواجه نشدم[۲].

همچنین قاعده «البینة علی المدعی والیمین علی من أنکر» «مدعی باید دلیل یا شاهد بیاورد و کسی که شاهد یا دلیلی ندارد باید قسم بخورد». در مورد مسایل مدنی و جنایی عام می‌باشد.

شاید این قوی‌ترین دلیل برای ضمانت حق دفاع از متهم باشد و فقهاء اتفاق نظر دارند که اگر قاضی در احکام خود به طور عمدی ظلم بکند مسؤول است، و این امر با اقرار وی در تجدید نظر کردن درحکمش ثابت می‌شود[۳].

ولی حوزه اقرار «اعتراف» زیر شکنجه تا کجا است؟ جمهور می‌گویند که: به اقرار متهم بعد از زدن و شکنجه وی عمل نمی‌شود. و معتبر نیست و ناچار باید یک بار دیگر بعد از زدن اقرار کند چون در آن صورت مجبور به اقرار بوده است[۴].

۱- (ابویعلی، ۱۲۵۷، ص ۲۸۳).

۲- (احمد، المسند، ج۱/ ۹۶-۹۰/ ۱۴۹-۱۱۱، الترمذی، ۳/ ۶۱۸ شماره ۱۳۳۱، البیهقی، ۱۰/ ۱۳۷).

۳- (ابن فرحون،۱۲۰۲،ج۱، ص۷۳).

۴- (ابن قدامة، ج۱۰، ص۱۷۲).

ماوردی و قاضی ابویعلی معتقدند که، اگر متهم در حال شکنجه اقرار کند، اقرار وی مبتنی بر زدن وی است. «اگر به خاطر اقرار گرفتن وی را بزنند، اقرار صحیح نیست، و اگر متهم را بزنند تا به کار خود زیر شکنجه اقرار کند، زدن را قطع می‌کنند و اقرارش دور انداخته می‌شود و اگر آن را تکرار کند اقرار دوم از وی قبول می‌کنند، و اگر به اقرار اول اکتفا کرد و آن را به خاطر نیاورد بر او سخت گرفته نمی‌شود که به اقرار اولش عمل کند هر چند که وی را مجبور کرده باشند».

۴-۵- حقوق زندانیان در اسلام

۴-۵-۱- معنی حبس و مشروعیت آن و انواع آن:

حبس مترادف زندان است. زندان از حصر کردن مشتق شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ۝٨﴾ [الإسراء: 8]. «و جهنم را زندانی برای کافران می‌سازیم». یعنی همچنان که طرابلسی حنفی می‌گوید: حصیر به معنای زندان و حبس است[۱].

زندانی کردن از عقوبت‌های سخت است. چون خداوند متعال آن را همراه عذاب دردناک آورده است. یوسف علیه السلام رهایی از زندان را نیکی به حساب آورده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِيٓ إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجْنِ﴾ [یوسف: 100]. «براستی خدا در حق من نیکی‌ها کرده است، چرا که از زندان رهایم نموده است».

ابن قیم می‌گوید: بدان که حبس شرعی، زندانی کردن در مکانی تنگ نیست، بلکه به تأخیر انداختن شخص است، و او را از تصرف آزادانه منع می‌کند خواه در خانه باشد یا مسجد یا با ضمانت خود شخص یا وکالت و ضمانت دیگری یا همراه کردن کسی با او باشد، به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه وسلم زندانی را اسیر نموده است.

زندانی شخصی است که اهلیت کامل برای اجرای انواع مبادلات و بخشش‌ها و اقرار به حقوق را دارد غیر از زندانی که به قتل محکوم شده است که تصرفات وی در حکم تصرفات مریضی است که در حال مرگ می‌باشد[۲].

۱- (الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص۱۹۶).

۲- (أحمد، ۱۴۰۳، ص۳۴۶).

دلایل مشروعیت حبس از قرآن، سنت و اجماع

قرآن کریم: خداوند متعال در سوره مائده هنگامی که از جزای حرابه می‌گوید: ﴿أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [المائدة: 33]. «از جایی به جایی دیگر تبعید گردند و یا زندانی شوند». علماء گفته‌اند که: منظور از نفی، زندانی کردن می‌باشد.

سنت نبوی: از پیامبرﷺ روایت شده است که ایشان «مردی متهمی را یک شبانه روز زندانی کردند». و حاکم از ابوهریرهرضی الله عنه روایت کرده است که پیامبرﷺ «مرد متهم را یک شبانه روز زندانی می‌کرد»[۱].

اجماع: صحابه پیامبرﷺ بر زندانی کردن اجماع داشته‌اند و این کار را در مسجد یا کاروانسراها می‌کردند و عمر بن خطابرضی الله عنه حطیئة را زندانی کرد. و علی بن ابی طالبرضی الله عنه زندانی را برای این کار ساخت. ولی بعضی از فقهاء مشروعیت حبس را به دلیل عدم وجود نص قرآنی صریح رد کرده‌اند. و آنچه که از پیامبرﷺ روایت شده است فقط به خاطر احتیاط بوده است که یک شبانه روز کسی را زندانی کرده است، و حبسی نبوده که بتوان از آن حکمی را استنتاج کرد[۲].

۴-۵-۲- انواع حبس در شریعت اسلامی:

حبس و زندان گاهی به عنوان عقوبت در نظر گرفته می‌شود. در این حالت یا مدتی معینی دارد یا غیر معین.

گاهی حبس کردن به صورت احتیاطی (بازداشت) می‌باشد تا وقتی که متهم یا بری می‌شود یا اتهام وی ثابت می‌شود.

۱- (ابوداود، ۳/ ۳۱۴ شماره ۲۶۳).

۲- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ص۲۲۵، الطرابلسی، ۱۳۹۲، ص۱۹۶، ابوالمعاطی، د. ت، ص۵۰۲).

حبس‌هایی با مدت معین:

حبسی است که برای آن در حکم قاضی مدت معینی در نظر گرفته شده است. مثلاً حبس مسلمانی که در ماه رمضان بدون علت روز خواری می‌کند، یا مسلمانی که شراب می‌فروشد یا ربا خواری می‌کند یا فحش و ناسزا می‌گوید. علماء در مورد بیشترین مدت حبس اختلاف نظر دارند. شافعیه می‌گویند: بیشترین مدت حبس به یکسال نمی‌رسد، یعنی کمتر از یکسال است هر چند که یک روز باشد. ولی جمهور حدی برای بیشترین مدت حبس مقرر نکرده‌اند ولی بر کمترین مدت آن اتفاق نظر دارند که یک روز است[۱].

حبس‌هایی با مدت نامعین:

این حبس‌ها در جرایم بزرگ و حجیم و مجرمان معتاد به جرم وجود دارد، و یا به مرگ منتهی می‌شوند یا به توبه مانند، سرقت و دزدی برای بار سوم یا کسی که بدعتی می‌گزارد و به آن دعوت می‌کند[۲].

حبس‌های احتیاطی (بازداشت):

منظور از این حبس‌ها، نگهداشتن متهم است تا زمانی که جرم وی معلوم یا بری می‌شود. زندانی کردن کسی است که قراین احتمال ارتکاب جرم توسط او وجود دارد و تا زمانی که صحت اتهام یا عدم آن روشن می‌شود، زندانی می‌شود.

به عبارتی دیگر عملیاتی است که متهم را از مواجهه با آن حفظ می‌کند تا در اثنای تحقیق فرار نکند یا در اثنای عملیات تحقیق بر شاهدان تأثیر نگذارد.

۴-۵-۳- منع شکنجه زندانیان:

۱- (الماوردی، د. ت، ص۲۳۶، ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۲۵).

۲- (البهوتی، ۱۴۰۲، ج۳، ۷۵).

احترام به کرامت فرد و انسانیت وی هنگام اجرای عقوبت و منع شکنجه وی:

جمهور معتقدند که مرد را در حالت ایستاده سنگسار می‌کنند و می‌زنند و زن را در حالت نشسته، تا عورت وی آشکار نشود. و در مورد لخت کردن زندانی دو قول وجود دارد. و کسانی که قائل به لخت کردن زندانی هستند بیان کرده‌اند که، درآوردن شلوار زندانی جایز نیست تا عورت وی پوشیده بماند.

و نسبت به حد قذف علماء می‌گویند که: متهم را با لباسش شلاق می‌زنند ولی لباس‌های ضخیم و پشمینه را از بدن او در می‌آورند[۱].

در مورد ابزار مورد استفاده در شلاق زدن یعنی تازیانه، باید از تازیانه متوسط و مناسبی استفاده شود که نه خیلی تازه و سفت باشد و نه خیلی نرم و کهنه باشد. و از استعمال چوب یا عصا منع شده است. چون در زدن با آن استخوان‌ها می‌شکند و بدن زخمی می‌شود.

و در عقوبت قصاص قتل یا حد غیر از جرم زنا و تعزیر، از شمشیر استفاده می‌شود چون شمشیر سرعت برندگی بیشتری دارد. بنابراین استعمال چیزهایی که این هدف را محقق کند، جایز است. چون پیامبرﷺ می‌فرماید: «وقتی خواستید کسی را (به قصاص) بکشید به نیکی بکشید و هنگامی که می‌خواهید حیوانی را ذبح کنید آن را به نیکی سر ببرید»[۲].

در مورد اجرای قصاص غیر نفس (غیر از قتل) رعایت تماثل و عدم ظلم و تجاوز واجب است. همراه با اینکه در اجرای قصاص قتل باید اجازه اولیای دم رعایت شود، اگر از میان اولیای دم کسانی باشد که بتوانند این کار را بکنند تحت قدرت ولی امر این کار

۱- (ابن نجیم، ج۵/ ۳۱).

۲- (العسقلانی، د. ت، ص۳۳۶).

را می‌کنند، ولی در قصاص غیر از قتل (اعضای بدن) ولی امر بدون اجازه اولیای دم یا مجنی علیه می‌تواند عمل کند[۱].

بعد از قتل محکوم جسد وی به خانواده‌اش سپرده می‌شود. چون پیامبرﷺ فرموده است: «با آن‌ها همان کاری را بکنید که با مرده‌های خود می‌کنید»[۲]. اما کسی که محکوم به مرگ باشد و بعد از مرگ ولی یا فامیلی نداشته باشد که او را بشویند و کفن و دفن کنند، از بیت المال مسلمانان هزینه کفن و دفن وی پرداخته می‌شود و بر او نماز گزارده می‌شود و او را دفن می‌کنند[۳].

۴-۵-۴- رعایت حال محکوم علیه:

رعایت حال محکوم علیه از اینکه مرد باشد یا زن، واجب است، همچنین رعایت حالت سلامتی عقلی وی واجب است. بنابراین سنگسار زن باردار در عقوبت زنا به تأخیر می‌افتد، و همچنین عقوبت شلاق زدن او در شرب خمر یا قذف به تأخیر می‌افتد تا وقتی که بچه‌اش را به دنیا می‌آورد. و حتی بعضی از علماء معتقدند که سنگسار زن را تا پایان دوران شیردهی به تأخیر بیندازند. بلکه این علماء همچنین به وضعیت زن محکوم نیز بعد از ولادت توجه داشته‌اند، پس اگر زن قوی بود حکم قطع یا تازیانه در مورد او اجرا می‌شود و اگر در اثر بچه آوردن ضعیف شده بود، جمهور معتقدند که عقوبت را به تأخیر بیندازند تا زمانی که آن زن قوی بشود مانند حالت مریضی که امید شفای وی وجود داشته باشد.

به خاطر دلیلی که از سنت در این مورد آمده است[۴].

۱- (ابن فرحون، ج۲، ص۲۷۰، ابوزهرة، د. ت، ص۵۸۳).

۲- (الشوکانی، ۷/ ۲۸۲).

۳- (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۵- ۲۸۲، ابن قدامة، ج۱۰، ص ۳۳۸- ۳۳۶، عودة، د. ت، ج۱، ص۷۶۵).

۴- (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۵-۲۸۰).

نسبت به محکومی که مریض است. -خواه مرد خواه زن (غیر حامل)- جمهور معتقدند که اقامه حد علیه وی به تأخیر می‌افتد اگر شخص در حالت بیماری باشد که امید شفای وی به زودی وجود داشته باشد، اقامه حد علیه او به تأخیر می‌افتد، چون در حال شفا و سالم بودن، قوی می‌شود. اما حالت دیگری وجود دارد وقتی که محکوم مریض باشد و امید شفای وی وجود نداشته باشد یا امید شفای وی بعد از مدت طولانی وجود نداشته باشد، قول راجح این است که با ابزار مناسب با حال وی حد را بر او اجرا می‌کنند همچنانکه در سنت آمده است که پیامبرﷺ امر به زدن شخص بیمار ناقصی کرد که وی را با صد شاخه نرم درخت خرما یک بار زدند و این عقوبت وی برای جرم زنا بود[۱].

اجرای حد مست:

فقهاء در مورد اجرای حد بر فرد مست در حال مستی‌اش اختلاف دارند. بعضی از آن‌ها حد زدن وی را در همان حال مستی واجب می‌دانند، چون از پیامبرﷺ روایت شده است که ایشان امر به زدن شراب خورنده ای کردند که در حال مستی بود و منتظر نشدند تا از حال مستی بیرون بیاید. در حالی که عده‌ای دیگر معتقدند که حد زدن را باید تا زمان سرحال آمدن شخص مست، به تأخیر انداخت تا احساس شکنجه بکند و برای دیگران نیز عامل بازدارنده‌ای باشد[۲].

تأثیر جنون ایجاد شده در اجرای حکم بر شخص محکوم:

شافعی و احمد معتقد به وجوب اجرای حکم بر وی هستند، چون ملاک حالتی است که مکلف در آن مرتکب جرم شده است و قبل و بعد آن ملاک نیست. مگر اینکه این

۱- (الشوکانی، ج۷، ص۲۸۳).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۵).

جرم از جرایم حدود نباشد و تنها دلیل اثبات آن اقرار مجرم باشد. چون جنون وی مانع از رجوع به اقرارش می‌شود. و اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن و سر حال شدن وی متوقف می‌کنند. و مالکیه معتقدند که اجرای حکم را تا زمان به هوش آمدن وی متوقف می‌کنند. و ابوحنیفه معتقد است که اجرای حکم متوقف می‌شود. ولی وقتی که اجرای حکم شروع شد. جنون عارضی تأثیری در ادامه تکمیل اجرای حد ندارد. و از طرف دیگر اگر عقوبت، قصاص بود بنابر استحسان از او دیه گرفته می‌شود[۱].

رعایت وضعیت هوا هنگام اجرای حکم:

از جمله ضمانت‌هایی که وسعت و گستردگی اسلام را آشکار می‌سازد و بیان می‌کند این است که عقوبت برای شفا یافتن نیست، بلکه برای بازداشتن و شکنجه است. اسلام هنگام اجرای حکم وضعیت هوا را رعایت کرده است.

بنابراین عقوبات حدود و قصاص اگر با تازیانه یا قطع عضو باشد، هنگام سرما و گرمای شدید به تأخیر می‌افتد، چون هدف از بین بردن محکوم نیست، بنابراین تا زمانی که ضرر دفع می‌شود، بازداشت می‌شود[۲].

۴-۵-۵- رعایت حقوق دینی و اجتماعی محکومین به زندان:

هدف از زندانی کردن از بین بردن شخص محکوم نیست و یا هدف خارج کردن وی از دایره بشریت نیست. بنابراین شخص زندانی حقوقی دارد از جمله:

انجام مناسک و عبادت‌های دینی در زندان

۱- (عودة، د. ت، ج۱، ص۵۹۹- ۵۹۷).

۲- (الأنصاری، ۱۲۱۲، ج۴، ص۱۳۳).

زندانی حق دارد که تمام عبادت‌های دینی خود از جمله نماز، روزه و زکات را انجام دهد. امام احمد بن حنبل به علت آشوب و فتنه خلق قرآن کریم، بیش از دو سال در زندان بود. و می‌گوید: «من در حالی که بسته شده بودم با زندانیان نماز می‌خواندم»[۱].

در نامه خلیفه عمر بن عبدالعزیز رحمه الله به امرایش آمده است که: «در زندان‌های خود مسلمانان را در زنجیر و بندی قرار ندهید که نتوانند ایستاده نماز بخوانند. و آن‌ها را در بند و زنجیر تحقیر نکنید مگر کسی که قرار است اعدام بشود»[۲].

نیازهای ضروری زندانی:

مسلمانان بنابر نص قرآن کریم حق خوردن و نوشیدن و پوشیدن دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ۝٨﴾ [الإنسان: 8]. «و خوراک را -به رغم دوست داشتنش- به بینوا و یتیم و اسیر می‌بخشند».

اسیر شخص مبارزی است که در حال جنگ با مسلمانان اسیر شده است، یا مسلمانی است که به حق زندانی شده است. علی بن ابوطالب رضی الله عنه در مورد قاتل خود ابن ملجم می‌گوید: «به او غذا و آب بدهید و به نیکی وی را اسیر کنید»[۳].

هزینه این نیازمندی‌های زندانیان از مال مخصوص زندانی پرداخت می‌شود و بر عهده خود وی است، و اگر مالی نداشت از بیت المال پرداخت می‌شود و این امر نسبت به زندانی تعزیری است. چون جرم وی مهم و خطرناک است. ولی در هزینه زندانیان باید حد وسط را رعایت کرد[۴].

۱- (الأحمد، ۱۴۰۳، ص۲۲۳۸).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۲).

۳- (عودة، د. ت، ص۱۰۱).

۴- (الماوردی، د. ت، ص۲۲۰).

زن زندانی حق دارد که فرزند کوچکش را شیر بدهد[۱].

زندانی حق دارد که با زن خود در زندان خلوت کند تا نیازش را برآورده کند، او را مجبور به این کار نمی‌کنند.

آموزش دادن به زندانیان:

این امر شرعی است که در سوره یوسف آمده است که زندانیان همراه وی وجوب عبادت خداوند یگانه را یاد می‌گرفتند. خداوند متعال می‌فلرماید: ﴿يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩﴾ [یوسف: 39]. «ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراگنده بهترند یا خدای یگانه چیره».

زندانیان حق دارند که در زندان کار کنند به گونه‌ای که بعضی از علماء گفته‌اند: زندانی را از کاری که در زندان انجام می‌دهد منع نمی‌کنند تا از این طریق ثمره پاکی به دست بیاورد، مانند: نفقه خودش یا پرداخت بدهی هایش. در حالی که بعضی از علماء قائل به عدم جواز این کار هستند. چون منع کردن وی از این کار، او را دل شکسته و ناراحت می‌کند[۲].

اجرای هیچ عقوبتی جایز نیست مگر اینکه یک حکم قضایی محکم صادر شود.

هیچ جرم و عقوبت جز با نص شرعی ثابت نیست:

شریعت اسلامی یک اصل اساسی را گذاشته است که آن برائت ذمه می‌باشد –خواه ذمه مالی باشد یا جنایی– بنابراین هیچ جرم و عقوبتی جز در مقابل نص شرعی نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ١٥﴾ [الإسراء: 15]. «ما (هیچ شخص و قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری روان سازیم».

۱– (ابویحیی، ج۲، ص۱۸۹).

۲– (ابویوسف، د. ت، ص۱۹۳).

آیات قرآنی و احادیث شریف نبوی بر این امر اجماع دارند که قبل از اجرای عقاب و عذاب ضرورتاً واجب است که گناه (جرم) و عقاب آن را برای افراد به طور عمومی اعلام کرده باشند.

از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَاۚ﴾ [القصص: 59]. «و پروردگارت هرگز نابود کننده شهرها نیست مگر آنکه در کانون آن [دیار] رسولی بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند».

هنگام تقسیم جرایم به حدود و قصاص اثبات تعیین جرم و عقوبت آن را بیان کردیم.

نسبت به جرایم تعزیری نیز اصل این است که هیچ جرمی جز با نص شرعی جرم شناخته نمی‌شود. چون شریعت از بعضی از ممنوعات به طور عمومی نهی کرده است، مانند رشوه، رباخواری و دشنام دادن. با وجود اینکه ولی امر مسلمانان بر حسب شرایط مکانی و زمانی می‌تواند بعضی کارها را جرم اعلام کند. بنابراین شریعت اسلامی چهارچوب عقوبات تعزیری را به صورت اجمالی مشخص کرده است. به گونه‌ای که قاضی آن چه را که متناسب با شرایط جرم و مجرم بوده است بر می‌گزیند، و این در ضمن چارچوب ضوابط است.

عقوبت تعزیرات با تفاوت گناهان در زشتی و مؤذی بودن آن‌ها تفاوت پیدا می‌کنند، و شامل تهدید به عقاب می‌شوند. پیامبرﷺ فرمود: «خداوند به بنده‌ای که در خانه‌اش تازیانه‌ای را آویخته که خانواده‌اش را با آن ادب کند، رحم می‌کند»[1]. همچنین پند دادن و تبعید کردن از عقوبت‌های تعزیری است. مانند تبعید آن سه نفری که به غزوه تبوک پشت کردند و از جنگ خودداری کردند.

همچنین تبعید کردن به جایی غیر از آن شهر، نیز عقوبت تعزیری است. روایت شده است که پیامبرﷺ دو نفر مخنث (دو جنسه) را از مدینه تبعید کرد.

۱- (ابن عدی، ۱۴۰۴، شماره۴/ ۱۶۴۲).

همچنان که تحت مراقبت داشتن افراد تبعید شده نیز جایز است. همچنین حبس کردن نیز از عقوبت‌های تعزیری هستند همچنان که بیان کردیم، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا ١٥﴾ [النساء: 15]. «آنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا می‌رسد یا اینکه خداوند راهی را برای آنان باز می‌کند».

همچنین به جواز حبس احتیاطی (بازداشت) متهمان جرایم تا بری شدن معلوم شدن وضعیت آنان، اشاره کردیم. از جمله عقوبت‌های تعزیری پرداخت غرامت و مصادره است، و در جرم‌های سیاسی اعدام است و شلاق تعزیری و به تیرک بستن تا سه روز جزء جرم‌های تعزیری است که در این مدت نباید مجرم را از غذا خوردن و نماز خواندن ممنوع کرد، چون این کار به قصد تأدیب وی است[۱].

قاضی باید در این عقوبت‌ها معین از بالاترین حد آن بنا بر تعزیر، تجاوز نکند.

مثلاً در عقوبت زنا اشاره به جرم تجاوز به آبروی انسان‌هاست، و در جرم قذف اشاره به عقوبت فحش و دشنام است.

پیامبرﷺ می‌فرماید: «کسی که در جرم غیر حدی از حد آن تجاوز کند، از متجاوزان است»[۲].

اختصاص مؤسسه‌ها و سازمان‌ها به عقاب مجرمان در اسلام:

فقها ضرورت گردآوری زندانیان را بیان داشته‌اند.

بنابراین اصل در زندانیان این است که به صورت جمعی باشند نه فردی. مگر در حالاتی استثنایی که بر اساس مصلحت و حالت مجرم باشد. مثلاً شخص مرتد در ایامی

۱- (الماوردی، د. ت، ص۲۳۸، عودة، د. ت، ج۱، ص۶۹۹-۶۹۰، عامر، ۱۳۹۶، ص۳۵۳).

۲- (البهقی، ۱۳۵۳، شماره ۸/ ۳۲۸).

که می‌خواهد به اسلام باز گردد حبس می‌شود و در جایی که می‌خواهند وی را زندانی کنند (خواه با زندانیان باشد یا تنها باشد) باید تنها باشد[۱].

زندانی کردن اشخاص همجنس خواه جایز است بخاطر شری که برای جامعه دارند. و هنگامی که ترس آمیزش زندانیان با او وجود داشته باشد، او را انفرادی زندانی می‌کنند.

زندانی کرن مردان و زنان در یک جای واحد جایز نیست بلکه هر کدام باید جای مناسب و مخصوص خود را داشته باشند. و اگر احتمال مساحقه (هم جنس بازی زنان با هم) وجود داشته باشد، بعضی از آن‌ها را از همدیگر جدا می‌کنند[۲].

برای ولی امر جایز است که زندانی را مخصوص دزدها و مجرمان قرار بدهد، و زندان دیگری را برای بدهکاران و کسانی که بدهی خود را به تأخیر می‌اندازند، قرار بدهد تا این افراد از تصرفات افکار مجرمان تأثیر نپذیرند. اصل در شریعت اسلامی رعایت حال تمامی محکومان و شرایط شخصیتی آن‌ها مثل جنس و سن و اندازه جرم و سبب زندانی کردن آن‌ها است[۳].

حق رعایت اجتماعی محکومان:

شخص زندانی هنگام بیماری در اثنای اجرای عقوبت زندان حق درمان دارد. درمان وی باید در داخل زندان باشد اگر ممکن بود و اگر ممکن نبود باید برای درمان به خارج از زندان منتقل شود[۴].

همچنین ملاقات زندانی از طرف خویشان و دوستان برای مدت کوتاهی جایز است. تا خوگرفتن به آن‌ها و مهربانی آن‌ها برای وی محقق نشود و وجود خود را در زندان

۱- (ابن فرحون، ۱۲۰۲، ج۲، ص۳۲۹).

۲- (ابن القیم، ج۴، ص۲۷۷).

۳- (الأحمد، ۱۴۰۱۳، ص۳۲۲).

۴- (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص۱۸۸).

دردناک احساس کند. تا وی را از بازگشت به جرمی که علت و ورود وی به زندان بوده است باز دارد.

خروج محکوم از زندان برای ملاقات والدین و فرزندانش در حالت بیماری شدید جایز است، و همچنین حاضر شدن بر جنازه یکی از والدینش با ضمانت جایز است تا مانع فرار وی شود[۱].

حق آزاد سازی زندانی بعد از پایان مدت عقوبت وی:

عقوبت در شریعت اسلامی جز با نص شرعی ثابت نمی‌شود. و از طرف دیگر نیز عقوبت شخصی می‌باشد چون شخص محکوم، خود را در آن کاری که مستوجب عقوبت است، انداخته است و عقوبت بر دیگری نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: 18]. «هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

عقوبت در اصل به منظور حمایت از مصالح معتبر در اسلام آمده است که حفظ دین، حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسل و حفظ مال.

بنابراین، آزاد کردن شخص محکوم بعد از پایان مدت زندانی وی واجب است، و گرنه بعد از این باقی گذاشتن وی در زندان تجاوز به آزادی شخص وی و اذیت کردن وی به ناحق می‌باشد.

بلکه وظیفه ولی امر و قاضی است که هر روز به حال زندانیان رسیدگی کند و کسانی که استحقاق باقی ماندن در زندان را ندارند، آزاد کنند[۲].

بنابراین ادب کردن زندانی جایز است، چون جرمی مرتکب شده است که وی را از بعضی از این حقوق مثل همبستری یا خلوت با همسر، منع کرده است[۳].

۱- (ابویحیی، ۱۳۱۳، ص۱۸۸).

۲- (ابویوسف، د. ت، ص۱۶۳).

۳- (الأحمد، ۱۴۰۳، ص۱۶۷).

حقوق بچه‌های گناهکار:

اصل در اسلام این است که حال بچه‌ها رعایت شود یعنی از آغاز ولادت وی باید حفظ و حضانت و رعایت وی تا زمان بالغ شدن وی در نظر گرفته شود. و در این امور پیامبرﷺ برای ما الگوی نمونه ای بود و از ابن عباسرضی الله عنهما روایت شده که گفت: من پشت سر پیامبرﷺ می‌رفتم. و پیامبرﷺ فرمود: «ای پسر، به یاد داشته باش که خداوند تو را حفظ می‌کند، به یاد داشته باش که خداوند تو را به وجود آورده است و تو را مقام می‌دهد، هرگاه درخواستی داشتی از خدا بخواه، و هرگاه مدد جستی از خداوند مدد جوی»[۱].

بعضی از فقهاء می‌گویند که: کودک مادامی که عاقل است باید به انجام فرایض و عبادات امر شود. هر چند که به سن تکلیف نرسیده باشد. و این بنابر وجه تعلیم و تأدیب می‌باشد. پیامبرﷺ می‌فرماید: «فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید هر چند که هفت ساله باشند»[۲].

امام یا قاضی می‌تواند بچه ای را که به سن تمییز رسیده است و جرمی انجام داده است، ادب کنند، یا او را بزنند و یا وی را در جایی برای تعلیم و تربیت قرار دهد.

ادب کردن بچه توسط قاضی باید تا حدود مشروعی باشد و اگر از آن حد تجاوز کند و بچه تلف شد قاضی مسؤول آن است[۳].

پس روشن شد که هدف اصلی از معاقبه بچه‌های گناهکار، تأدیب و تعلیم آن‌ها است، با این هدف که شهروند صالحی برای جامعه اسلامی بشوند.

۱- (الترمذی، ۴/ ۶۷۷ شماره ۲۵۱۶).

۲- (ابوداود، ۴۹۵، احمد، ج۲/ ۱۸۷).

۳- (الکاسانی، ج۸، ص ۳۰۵، ابن قدامة، ج۱۰، ص ۲۴۹).

پایان

درس حقوق انسان در اسلام یک تحقیق بنیادین است که موضوع این رساله می‌باشد که چهار فصل است. که منظور از آن ابراز باروری و سودمندی اسلام در این موضوع است.

بنیان نهادن حقوق انسان در اسلام یک بنیانگذاری دینی است. که معیارهایی برای سرشت انسانی محض از آن خارج می‌شود، که آن را در لیست کرامت انسانی قرار می‌دهند.

این تحقیق به من این امکان را داد که اسلام را از قفس اتهام بیرون بیاورم. خواه این نسبت از طرف مسلمانانی باشد که می‌خواهند اسلام را از تمام ارزش‌های انسانی که به وسیله آن به بالاترین درجه ترقی می‌رسند، خلع کنند وخواه از طرف مسلمانانی باشد که برای توجیهه دیدگاه خود به مناقشه روی می‌آورند که اسلام از آن بیزار است.

موضوع کرامت انسانی از دیدگاه اسلام، قاعده اساسی برای حقوق انسان است که رنگ فراگیر و احترام را به این حقوق می‌بخشد، اصل تسامح و مدارایی که اسلام بیان کرده است بر تغییر و اختلاف میان بشردر جنس و رنگ و عقیده و مقام و ثروت و فقر تأکید می‌کند و از کرامت انسانی نمی‌کاهد و در نتیجه حقوق وی را ضایع نمی‌کند.

از دیدگاه اسلامی آزادی حق بنادین است. و با اسلوب علمی در ساختاری گذاشته شده است که اصالت اسلام را در بیان این حق آشکار می‌کند. حقوقی که ارزش‌های انسانی و اصول تشریعی بر آن مترتب می‌شود. و آن آزادی درونی (ذاتی) است که متعلق به اراده و اختیار است. و آزادی بیرونی که متعلق به بعد جمعی بودن انسان است که به آزادی‌های عمومی معروف است که در این اسلام از کرامت انسانی توسط خداوند و جانشینی وی در روی زمین سرچشمه می‌گیرد. تا آزادی کامل برای بهره برداری از هستی

داشته باشد و بتواند آن را طبق روش جانشینی که عبادت و سیادت می‌باشد، تسخیر و بهره برداری کند. در خلال این تحقیق روشن شد که ارتباط محکمی میان رشد و حقوق انسان‌ها وجود دارد. چون رشد از دیدگاه اسلامی با بعد مادی و معنوی آن در اصل خوشبخت کردن و تکریم انسان است. و این امر در عصر حاضر جز با اجرای اصل ضمانت و تعهد اتمام نمی‌شود. و این امر بر دولت واجب است که برای رسیدن به این هدف همکاری کند.

حقوق انسان در چارچوب قرارداد اسلامی و به دور از هر گونه توجیه و اسقاط می‌باشد. توجیهاتی که اسلام را از دعاوی که در این مورد مبالغه می‌کند، خارج می‌کنند.

مسیری که در این تحقیق پیموده‌ایم. همان اصل و بنیان گذاردن است که بنابر التزام من به این هدف، تعلیم را از نصوص دینی اصلی گرفته ام که بر طبق مقاصد بزرگ اسلام و کلیات اساسی آن و بر حسب آنچه که کلمات به من اجازه می‌دادند و عقل مرا یاری می‌داده است، به پایان رسانده‌ام.

عمیق کردن دقت حقوق انسان و ریشه گیری آن در خلال بنای آن بر کرامت انسانی، بر طبق عقیده اسلامی در این عصر امری ضروری است. عصری که در آن مدام به حقوق انسان بی‌حرمتی می‌شود.

تکیه کردن به اسلام در زمینه حقوق انسان ضمانتی را برای این حقوق تشکیل می‌دهد و دعوت به ترکیب و ساخت مشروع حقوق انسان محسوب می‌شود.

و این حقوق تا جایی که لازم است باید به طور فراگیری چاپ بشوند و رنگ جهانی به خود بگیرند. چون این حقوق برای انسان به مجرد انسان بودنش، جدای از ویژگی‌هایش گذاشته شده است. مثلاً مساوات همان اصل اساسی منظم کننده حقوق انسان است. بنابراین نباید که خصوصی کردن را بنابر امتیاز امت‌ها از همدیگر اهمال کنیم.

آنچه که قابل ملاحظه است این است که، جامعه‌های عربی و اسلامی ما، نیازمند نشر فرهنگ حقوق انسان است. و به اعتقاد من این امر جز با تدریس آن در مدارس و سازمان‌ها و دانشگاه‌ها امکانپذیر نیست. تا کودکان بر اساس آن تربیت شوند و در بافت اجتماعی ما نفوذ کنند.

بنای حقوق انسان بر اصول بزرگی است که اسلام ما را با آن مواجه کرده است و ما را واداشته است که در مقابل دو معیاری بودن سر خم نکنیم همان چیزی که دولت‌های قدرتمند در روابطشان بر آن تکیه می‌کنند همان کشورهایی که توسعه یافته نام دارند.

این دیدگاه اسلام در مورد انسان است که وی را با تکریم خداوندی گرامی داشته است، و این روش فراگیر اسلام در بیان حقوق انسان برای همه است. تا از اصول ارزشمند آن و دعوت همیشگی و شایسته به تمام مکان‌ها و زمان‌ها اشاره کرده باشد.

﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ ۝٤﴾ [الأحزاب: 4]. «و خداوند سخن حقّ می‌گوید. و او [به] راه [راست] رهنمون می‌شود».

وصلى الله وسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

رد شبهات ملحدین


no-atheism.net


islamway1434


no_atheism


no_atheism


asteira

منابع

إبراهيم، أحمد (1926)، الأحكام الشرعية للأحوال الشخصية –مجلة القانون والإقتصاد، السنة السادسة العدد الثانى فبراير1926م.

ابن الأثير، على بن أحمد بن أبى الكرم (1972)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، القاهرة: دار الشعب.

ابن الجوزي (د. ت)، الموضوعة، طبعة مصر.

ابن العربي (د.ت)، أحكام القرآن، طبعة دار الفكر.

ابن القيم (1391–1971) تحفة الودود بأحكام المولود، تحقيق عبدالقادر الأرناؤوط مكتبة دار البيان.

ابن القيم (1372)، الطرق الحكمية في السياسة الشرعية، مطبعة السنة المحمدية.

ابن القيم (1275– 1955)، مدارج السالكين.

ابن القيم (1357)، إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان، القاهرة: مطبعة الحلبي.

ابن القيم (1389)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، القاهرة: المكتبة التجارية بالقاهرة.

ابن القيم (1399)، زاد المعاد في هدى خير العباد، تحقيق شعيب وعبدالقادر الأرناؤوط، ط1، بيروت: مطبعة الرسالة.

ابن تيمية، شيخ الإسلام تقي الدين أبو العباس أحمد الحراني (1333هـ)، الحسبة في الإسلام، القاهرة: مطبعة الخانجي.

ابن تيمية، شيخ إسلام تقى الدين أبوالعباس أحمد الحرانى (1387هـ)، السياسة الشرعية فى إصلاح الراعى والرعية، القاهرة: المطبعة السلفية.

ابن تیمیة، شیخ الإسلام تقی الدین أبوالعباس أحمد الحرانی (د.ت)، الفتاوی، الرباط: طبعة مکتبة المعارف، المغرب.

ابن حجر، العسقلانی (1353 – 1933)، بلوغ المرام، ط2، القاهرة: المطبعة الرحمانیة، مصر.

ابن حجر، العسقلانی (1378 – 1959)، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، القاهرة: مطبعة الحلی.

ابن حجر، العسقلانی (د. ت)، المطالب العالیة، (د. ت) طبعة دار الکتب العلمیة.

ابن حزم الظاهری، أبو محمد علی بن حزم (1350)، المحلی، القاهرة: إدارة الطباعة المنبریة.

ابن حزم الظاهری، أبومحمد علی بن حزم (1246 – 1937) الأحکام فی أصول الأحکام، ط1، القاهرة: مطبعة السعادة بالقاهرة.

ابن حسین، محمد الخضر (1327هـ – 1959)، الحریة فی الإسلام، تونس: المطبعة التونسیة.

ابن حسین، محمد الخضر (د. ت)، السعادة العظمی، المجلد1، عدد17.

ابن حمید، صالح بن عبدالله، المرأة المسلمة مصانة الحقوق، مجلة الرابطة، ع388، السنة 25 صفر1411ه..

ابن دقیق العید، أبو الفتح تقی الدین (د. ت)، الأحکام شرح عمدة الأحکام (د. ت)، تصحیح محمد منیر الدمشقی، القاهرة.

ابن رشد الحفید، الإمام محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن رشد القرطبی (1279هـ – 1965)، بدایة المجتهد ونهایة المقتصد، مطبعة الحلبی، طبعة مصورة عن طبعة الخانجی، دار الفکر.

ابن عابدین، محمد أمین بن عمرو بن عبد العزیز الدمشقی المعروف بابن عابدین (د. ت)، حاشیة ابن عابدین، رد المختار علی الدر المختار، شرح تنویر الأبصار المعروف باسم حاشیة ابن عابدین، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، لبنان.

ابن عاشور (د. ت)، أصول النظام الاجتماعی فی الإسلام، الشرکة التونسیة للتوزیعة الدار العربیة للکتاب.

ابن عاشور (د. ت)، مقاصد الشريعة الإسلامية، الشركة التونسية للتوزيع.

ابن عاشور، محمد الطاهر (د. ت)، التحرير والتنوير، ج15، تونس: الدار التونسية للنشر.

ابن عبدالبر (د. ت)، الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، (ت) على محمد البجاوى، القاهرة: دار النهضة بمصر.

ابن عبدالبر (1985)، جامع بيان العلم وفضله، (ت) بشار معروف عواد، ط4، بيروت: مؤسسة الرسالة.

ابن عبدالحكم (1961)، فتوح مصر والمغرب والقسم التاريخى، تحقيق عبدالمنعم عامر، القاهرة.

ابن عدى، أبوأحمد عبدالله بن عدى الجرجانى (1404)، الكامل فى ضعفاء الرجال، (ت) الرياض: دار الفكر بيروت الطبعة الأولى.

ابن فرحون، القاضى برهان الدين إبراهيم بن على بن فرحون، تبصرة الحكام فى أصول الأقضية ومناهج الأحكام، المطبعة البهية بمصر سنة1202هـ، ومطبعة مصطفى الحلبى 1278ه/ 1958م.

ابن قدامة، موفق الدين بن قدامة المقدسى الحنبلى (د. ت)، المغنى، القاهرة: مطبعة المنار.

ابن كثير، عماد الدين أبوالفداء إسماعيل بن كثير (1408- 1988)، تفسير القرآن العظيم، ط1، بيروت: مكتبة المعارف المعارف.

ابن ماجه «(1384)، السنن، سنن ابن ماجه، طبعة الحلبى، الطبع، الأولى.

ابن ماجه، الحافظ أبوعبدالله محمد بن يزيد القزوينى (1272)، السنن: سنن ابن ماجه، طبعة دار إحياء الكتب العلمية.

ابن منصور، سعيد (د. ت)، السنن، تحقيق حبيب الرحمان الأعظمى، بيروت: طبعة دار صادر.

ابن منظور الإفريقى، محمد بن بكر منظور (1275)، لسان العرب، بيروت: طبعة دار صادر.

ابن نجيم (د. ت)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، الطبعة الثانية، بيروت: نشر دار المعرفة.

أبوأتله، محمد وفيق (1970)، موسوعة حقوق الإنسان تقديم ومراجعة جمال العطيفى، الجمعية المصرية للاقتصاد السياسى والإحصاء والتشريع، القاهرة.

أبوداود، سليمان ابن الأشعث السجستانی (1372-1952)، السنن، القاهرة: مطبعة الحلبی.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، المجتمع الإنسانی فی ظل الإسلام، دار الفكر العربی.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، التكافل الاجتماعی فی الإسلام، دار الفكر العربی.

أبوزهرة، محمد (1987)، الجريمة والعقوبة فی الفقه الإسلامی، دارالفكر العربی.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، تنظيم الإسلامی للمجتمع، دار الفكر العربی.

أبوزهرة، محمد (د. ت)، نظرة إلى العقوبة فی الإسلام (بحث لمجلة البحوث الإسلامية، مجلة التوجيه التشريعی فی الإسلام).

أبونعيم، الأصفهانی (د. ت)، حلية الأولياء، طبعة دار الكتاب العربی، بيروت.

أبويحيى، الأنصاری (1313)، أسنى المطالب، شرح روض المطالب، نشر المكتب، الإسلامية بمصر عن طبعة الميمنية.

أبويعلى الحنبلی، القاضی أبويعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلی (1257)، الأحكام السلطانية، القاهرة: مطبعة الحلی.

أبويعلى الموصلی (1984)، المسند (ت) حسن سليم أحمد، ط1، دمشق: دار المأمون للتراث.

أبويوسف (د. ت)، الخراج: كتاب الخراج، القاهرة: المطبعة السلفية.

أحمد بن حنبل (1956- 1975)، المسند تحقيق أحمد شاكر دار المعارف بمصر.

إسماعيل، محمد رشدی (1403)، الجنايات فی الشريعة الإسلامية.

الأحمد، محمد بن عبدالله (1403)، حكم الحبس فی الشريعة الإسلامية، ط1، الرياض: مكتبة الرشد.

الأنصاری، أبويحی زكرياء الأنصاری الشافعی (1212هـ)، أسنى المطالب شرح روض المطالب، نشر المكتبة الإسلامية عن طبعة الميمنيّة بمصر.

البخاری، أبوعبدالله محمد بن إسماعيل البخاری (1388هـ - 1961)، الجامع الصحيح، القاهرة: دار الشعب بالقاهرة.

البخاری، أبو عبدالله محمد بن عبدالرحمن بن أحمد (1406) محاسن الإسلام وشرائع الإسلام، ط3، دار الكتاب العربی.

البغدادی، الخطیب (د.)، تاریخ بغداد، طبعة دار الكتاب العربی، بیرت.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری البغدادی (1379هـ – 1959)، فتوح البلدان، تحقیق رضوان، القاهرة: المكتبة التجاریة.

البهوتی، الشیخ منصور بن یونس بن إدریس، كشاف القناع علی متن الإقناع، طبعة دار الفكر، بیروت، 1402هـ، والمطبعة الشرفیة بالقاهرة، نشر مكتبة الحكومة بمكة المكرمة سنة 1294هـ.

البهی، محمد (د. ت)، الإسلام فی حیاة المسلم، مكتبة وهبة.

البیهقی، أبوبكر أحمد بن الحسین (1353هـ)، السنن الكبری، حیدر آباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، الهند.

الترمذی، محمد بن عیسی (د.ت) السنن، الجامع الصحیح المشهور بسنن الترمذی، القاهرة: دار الحلی.

الجبری، عبدالعال (1984)، نضام الحكم فی الإسلام بأقلام فلاسفة، القاهرة: مكتبة وهبة..

الجصاص، أحمد بن علی الرازی الجصاص الحنفی (1347– 1938)، أحكام القرآن، المطبعة البهیة بمصر.

الحاكم، الإمام أبوعبدالله الحاكم النیسابوری (1978)، المستدرک، ط، بیروت: دار الفكر.

الخرشی محمد، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (د. ت)، شرح الخرشی علی مختصر خلیل، بیروت: دارصادر.

الخضری، محمد (1370)، تاریخ الأمم الإسلامیة، القاهرة: المكتبة التجاریة.

الخفیف، علی (1962)، الحق والذمة، معهد الدراسات العربیة.

الخولی، البهی (1404)، الإسلام وقضایا المرأة المعاصرة، ط 5، الكویت: دارالقلم.

الدار القطنی، علی بن عمر (1386)، السنن، القاهرة: نشر دارالمحاسن.

الدارمی (1987)، السنن، (ت) فؤاد أحمد زمرلی وخالد السبع العلمی، ط1.

الدسوقی، فاروق (1406-1986)، استخلاف الإنسان فی الأرض، المکتب الإسلامی بیروت: مکتبة فرقد الخانی الریاض.

الدهلوی، ولی الله (د. ت)، حجة الله البالغة، بیروت: ادارة المعرفة للطباعة والنشر، لبنان.

الذهبی (1986)، سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعیب الأرناؤوط وجماعة، بیروت: مؤسسة الرسالة.

الذهبی (د. ت)، تذکرة الحفاظ، تحقیق عبدالرحمن المعلمی، بیروت: إحیاءالتراث العربی.

الرازی، محمدالرازی فخرالدین (1357- 1928)، مفاتیح الغیب، الشهیر بالتفسیرالکبیر، المطبعة البهیة بمصر.

الراغب الأصبهانی، أبوالحسن القاسم بن محمد بن المفضل (1408- 1988)، تفصیل النشأتین وتحصیل السعادتین، تقدیم وتحقیق عبدالمجید النجار، ط1، بیروت: دارالغرب الإسلامی.

الزرقاء، مصطفی أحمد (1952)، المدخل الفقهی العام.

الزمخشری، محمد عمر الزمخشری (1354- 1935)، تفسیر الکشاف عن وجوه التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، القاهرة: مطبعة الحلی.

السرخسی، شمس الأئمة أبوبکر محمد السرخسی (1225)، شرح السیر الکبیر طبع آباد، والسیر الکبیر للإمام محمد بن الحسن الشیبانی صاحب أبی حنیفة.

السعفی، حمودة (1415-1995)، التسامح فی الإسلام، مداخلة ألقیت فی برنامج الندوة العلمیة حول التسامح فی الإسلام.

السعفی، حمودة (د. ت)، جدلی، النقل والعقل فی الفکر الإسلامی، سلسلة آفاق إسلامیة.

السعفی، حمودة (د. ت)، حقوق الإنسان فی الإسلام، بحث مرقون فی المکتبة الأستاذ.

السعفی، حمودة (د. ت)، دور الأسرة فی تحصین المجتمع «سلسلة آفاق إسلامیة».

السلمان، عبدالعزیز (1402- 1982)، موارد الظمآن، الطبعة الحادیة عشرة.

السنهورى، عبدالرزاق (1967/ 1968)، مصادر الحق فى الفقه الإسلامى مقارنا بالفقه الغربى، معهد الدراسات العربى.

السيوطى، الإمام جلال الدين (1411-1990)، الأشباه والنظائر فى الفروع، ط1، بيروت: دارالكتب العلمية.

السيوطى، الإمام جلاالدين (د. ت)، الدرر المنتثرة (ت) محمد بن لطفى الصباغ، مطابع جامعة الملك سعود.

الشابى، على (د. ت)، العلم فى الإسلام «سلسة افاق إسلامية».

الشاذلى، حسن (د. ت)، أثر تطبيق الحدود فى المجتمع، القسم الأول.

الشاطبى، أبواسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبى اللخمى الغرناطى المالكى (751هـ)،

الشافعى، محمد بن إدريس الشافعى (1969)، الأمام، القاهرة: دارالشعب.

الشرقاوى، محمد (د. ت)، العدل فى الإسلام، «مجلة الوعى الإسلامى» ع259 الكويت.

الشوربجى، البشير محمد (د. ت)، حقوق الإنسان أمام القضاء، ضمن حقوق الإنسان، دراسات تطبيقية عن العالم العربى، ط1، بيروت: دارالعلم للمايين.

الشوكانى، محمد بن على محمد الشوكانى (د. ت)، نيل الأوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخيار، طبعة الحلى.

الشيشانى، عبدالوهاب (1400-1980)، حقوق الإنسان وحرياته الإنسانية فى النظام الإسلامى والنظم المعاصرة، رسالة دكتوراه، الطبعة الأولى.

الصالح، محمد بن أحمد (د. ت)، الطفل فى الشريعة.

الصديقى، محمد بن علان الصديقى الشافعى الأشعرى المكى (د. ت)، دليل الفالحين نظرة رياض الصالحين، القاهرة: مطبعة الحلبى.

الصنعانى، العلامة محمد بن إسماعيل الأمير (1415- 1995)، سبل السلام شرح بلوغ المرام، بيروت: دارالمعرفة بيروت طبعة.

الطبرانی (1982)، المعجم الصغیر، بیروت: طبعة دارالکتب العلمیة.

الطبرانی (د. ت) المعجم الکبیر (ت) حمیدی سلامة الأزدی (د. ت)، مشکل الآثار، بیروت: طبعة دارصادر.

الطرابلسی (1392)، معین الحکام.

الطهاوی، سلیمان (1969)، عمر بن الخطاب وأصل السیاسة والإدارة الحدیثة، دارالفکر العربی.

العقاد، عباس محمد، عبقریة عمر، من سلسلة کتاب الهلال، عدد 25، إبریل سنة1953م.

العقاد، عباس محمود (د. ت)، الإنسان فی القرآن، المکتبة العصریة.

العیلی، عبدالحکیم حسن العیلی المحامی (1394- 1974)، الحریات العامة الفکر والنظام السیاسی فی الإسلام «دراسة مقارنة» دارالفکر العربی.

الغزالی، أبو حامد محمد بن محمد (1389)، الإحیاء: إحیاء علوم الدین، طبعة دارالشعب.

الغزالی، محمد (1950)، الإسلام والأوضاع الاقتصادیة، القاهرة: مطبعة دارالکتاب العربی.

الغزالی، أبوحامد محمد بن محمد (1333)، المستصفی من علم الأصول، المطبعة الأمیریة.

الغزالی، محمد (د. ت)، حقوق الإنسان بین تعالیم الإسلام وإعلان الأمم المتحدة، ط1.

الغزالی، محمد (د. ت)، خلق المسلم، دارالقلم، دمشق، بیروت.

الفار، عبدالواحد (1989)، لمحات عن حقوق الإنسان فی الإسلام ضمن کتاب «الإنسان دراسات من العالم العربی»، ط، بیروت: دارالعلم للملایین، لبنان.

الفیروزأبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (1357- 1938)، القاموس المحیط، مطبعة بولاق، مکتبة البیان.

القاسمی، صلاح الدین (د. ت)، العلم فی الإسلام، سلسلة آفاق إسلامیة القرافی، شهاب الدین أبوالعباس أحمد بن إدریس بن عبدالرحمن الشهیر بالقرافی (1346)، الفروق وبهاشمه تهذیب الفروق والقواعد السنیة فی الأسرار الفقیهة، القاهرة: طبعة دارإحیاء الکتب العربیة.

القرطبی، أبوعبدالله محمد بن أحمد الأنصاری (1356)، الجامع لأحکام القرآن، القاهرة: طبعة دارالکتب المصریة.

القضاعی، (د. ت9، مسندالشهاب (ت) حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت: طبعة مؤسسة الرسالة.

القطان، مناع خلیل (د. ت)، حقوق الإنسان فی الإسلام.

القطان، مناع خلیل، (د. ت)، الثقافة الأمنیة، سلسلة محاضرات الموسم الثقافی الثالث، الریاض: المرکز العربی للدراسات الأمنیة والتدریب.

الکاسانی، الإمام علاءالدین أبی بکر بن محمود الکاسانی الحنفی (د. ت)، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، القاهرة: مطبعة الجالیة.

الماوردی، أبوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی (1386)، الأحکام السلطانیة، والولایات الدینیة، مطبعة الحلبی.

المقرئ، أحمد محمد (1409-1989)، تربیة النفس الإنسانیة فی ظل القرآن الکریم «رسالة ماجستیر» دار حافظ للنشر والتوزیع.

المناوی، زین الدین عبدالرؤوف (د. ت)، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، الریاض: مکتبة الإمام الشافعی.

المنذری الحافظ (د. ت)، الترغیب والترهیب (ت) محمد منیر الدمشقی، مطبعة الحلبی.

الموافقات فی أصول الشریعة، تعلیق الشیخ عبدالله دراز، القاهرة: المطبعة التجاریة.

النباء، عبدالرحمن (المعروف بالساعاتی) (د. ت)، الفتح الربانی، ترتیب مسند الإمام أحمد، الطبعة الأولی المصریة.

النسائی، أبوعبدالرحمن بن شعیب (د. ت)، السنن: سنن النسائی بشرح الحافظ جلال الدین السیوطی، القاهرة: المطبعة المصریة بالأزهر.

الهندی (د. ت)، منتخب الکنز، ط1، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

الهیثمی (د. ت)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، بیروت: طبعة دارالکتاب العربی.

بدر، عبدالمنعم محمد (1410)، تنمیة الریف فی ضوء التعلیم الإسلامی، مجلة کلیة کلیة العلوم الاجتماعیة، ع5، جامعة الإمام محمد بن سعود.

بکار، عبدالکریم (د. ت)، تنمیة الشخصیة شروط ومبادئ، مجلة الفیصل عدد245.

بلخوجة، الحبیب (د. ت)، المعرفة والتکولوجیا، الرباط: أکادیمیة المملکة المغربیة.

جریشة علی (د. ت)، حرمات لا حقوق، حقوق الإنسان فی ظل الإسلام، دراسة مقارنة، دارالاعتصام.

جریشة، علی (1406- 01986)، المشروعیة الإسلامیة العلیا (رسالة دکتوراه) ط، المنصورة: دارالوفاء للطباعة والنشر والتوزیع.

حفاظ، أبوالمعاطی (1976)، النظام العقابی فی الإسلام، نشر دارالتعاون عام، القاهرة: توزیع دارالأنصار.

خالد، خالد محمد (1969)، عمر بن العزیز، القاهرة: مکتبة الأنجلو مصریة.

خضر، محمد (د. ت)، الإسلام وحوق الإنسان.

خلاف، عبدالوهاب (1952)، علم أصول الفقه.

خلیل، عمادالدین (1394-1974)، دراسات فی السیرة، مؤسسة الرسالة، دارالنقاش.

رضا، محمد رشید (1346)، تفسیرالمنار، تفسیر القرآن الکریم، المشهور بتفسیر المنار، طبعة المنار.

زیدان، عبدالکریم (1981)، أصول الدعوة مکتبة المنار الإسلامیة، بغداد سنة.

سابق، سید (1287ه-1967)، إسلامنا، ط2، مطبعة المدنی.

سلیمان، محمد أحمد (1959)، أصول الطب الشرعی وعلم السموم، ط1، مطابع دارالکتاب.

شکری، محمد فؤاد (1958)، الصراع بین البور جوازیة والإقطاع القاهرة.

صالح، سعاد إبراهیم (1401-1981)، علاقة الآباء بالأبناء فی الشریعة الإسلامیة، ط1، الکتاب الجامعی.

صبحی، محمد (1401)، أضواء علی دعوة تحدید النسل «مجلة الأمة» شوال 1401ه قطر.

طاحون، نبیل بن کمال الدین (1411)، أحکام الأسرة فی الإسلام، ط3.

طبلیة، القطب محمد (د. ت)، الإسلام وحقوق الإنسان، دراسة مقارنة، دارالفکر العربی.

عامر، عبدالعزیز (1396)، التعزیر فی الشریعة الإسلامیة، ط4، القاهرة: مطبعة دار الفکر العربی القاهرة.

عثمان، عبدالکریم (د.ت)، معالم الثقافة الإسلامیة، الریاض: مؤسسة الأنوار.

عثمان، محمد فتحی (د. ت)، تقریر حقوق الإنسان بین الشریعة الإسلامیة والفکر القانونی، مجلة کلیة العلوم الاجتماعیة، ع2، الریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامیة.

عثمان، نبیه (د. ت)، الإنسان «سلسلة، دعوة الحق».

عرنوس محمود (د. ت)، تاریخ القضاء فی الإسلام المطبعة المصریة الأهلیة بالقاهرة.

عمارة، محمد، الإسلام وحقوق الإنسان، ضرورات لا حقوق، سلسلة عالم المعرفة 89، شعبان 1405ه، مایو 1985م.

عمارة، محمد، التشریع الجنائی الإسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، مطبعة نشر الثقافة بالقاهرة.

عون، کمال أحمد (1402)، المرأة فی الإسلام، الریاض: طبعة دار العلوم للطباعة والنشر.

فائز، أحمد (د. ت)، دستور الأسرة فی ظلال القرآن، مؤسسة الرسالة.

فوزی، شریف (د. ت)، مبادئ التشریع الجنائی الإسلامی، طبعة دارالعلم للطباعة والنشر، سلسلة الکتاب الجامعی، الکتاب الثانی.

قطب، محمد (د. ت)، منهج التربیة الإسلامیة، دارالشرق.

قطب، سید (1960)، العدالة الاجتماعیة فی الإسلام، طبعة بیروت المصورة.

قطب، سید (1386)، فی ظلال القرآن، ط5، بیروت: دارإحیاء التراث العربی.

مالک، مالک بن انس (1970)، الموطأ، القاهرة: دار الشعب.

مجموعة من الخبراء (د. ت)، حاجات الإنسان الأساسية فى الوسط العربى، ترجمة عبدالسلام رضوان، الكويت: سلسلة عالم المعرفة.

محجوب، عباس (د. ت)، الدين والحضارة، مجلة الفيصل، ع212.

محمد، محمد عبدالجواد (د. ت)، حماية الطفولة فى الشريعة الإسلامية والقانون، الإسكندرية: منشأة المعرف.

مسلم، أبوالحسين مسلم بن الحجاج النيسابورى (د. ت)، صحيح مسلم (ت9 محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت: طبعة دار إحياء التراث.

مصطفى، عمر ممدوح (1959)، القانون الرومانى، ط3، القاهرة.

مصيلحى، محمد الحسينى (1991)، حقوق الإنسان بين الشريعة والقانون، دارالنهضة العربية.

ناصف، منصور على (د. ت)، التاج الجامع لأحاديث الرسولﷺ.

ناصف، منصور على (د. ت)، حقوق الإنسان بين القرآن والإعلان، القاهرة: دارالفكر العربى.

وافى، على عبدالواحد (د. ت)، حقوق الإنسان فى الإسلام، القاهرة: دارالنيل للطباعة، سلسلة دراسات إسلامية.